

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228626

UNIVERSAL
LIBRARY

بمناسبت مولود مسعود بندگان اعلیٰ حضرت اقدس

شاهنشاه ایران رضا شاه کبیر

سر دودمان پهلوی

ارواحنا فداه

در روز ۲۴ اسفند ماه ۱۳۱۳ منتشر گردید

فهرست مندرجات

شرح
فصل پنجم - اصل آزادی عمل

تأمین) . . . ۱۴۳

باب چهارم

وظایف فرماندهی

فصل اول - تحصیل اطلاعات . . . ۱۵۹

طرز رفتار با اسراء . . . ۱۹۸

فصل دوم - وظائف کلی رؤسا.

وعده ها در جنگ . . . ۲۰۴

باب پنجم

سختک فصل دیگر از جنگ

فصل اول - رفتار نظامیان در

سرزمین دشمن . . . ۲۴۲

فصل دوم - قرارگاه فرمانده . . . ۲۴۶

فصل سوم - یارۀ از گرفتارهای جنگی . . . ۲۴۸

باب ششم

چند سرسازۀ از نبرد

فصل اول - حفظ تماس . . . ۲۵۵

فصل دوم - تکمیل مظفریت . . . ۲۵۹

فصل سوم - قطع محاربه بوسیله شب . . . ۲۶۱

فصل چهارم - رزم بازده بوش . . . ۲۶۳

فصل پنجم - پیشدستی بیک جبهه

مستحکم و سقوط آن

بوسیله ایجاد رخنه . . . ۲۶۶

خانۀ . . . ۲۷۶

فرهنگ نامها . . . ۲۸۴

سرود . . . ۳۰۴

توضیح و سپاسگذاری . . . ۳۰۶

شرح
ابلاغیه از کاندید محترم کل قشون آغاز کتاب

اهداء نامه . . . «

غاطنامه . . . «

مقدمه . . . ۳

گفتار نخستین . . . ۴

جنگجویی فردوسی . . . ۱۳

سوار کاری فردوسی . . . ۱۵

نظامنامه نویسی فردوسی . . . ۱۶

باب اول

اساس قوا و روشی

فصل اول :

شاه پرستی - ایران پرستی . . . ۲۴

فصل دوم : حسن وطن پرستی . . . ۳۹

فصل سوم : حسن اعتماد و لزوم

تعاون و معاضدت . . . ۴۲

باب دوم

سختی اصل و شرف

فصل اول - پیاده نظام . . . ۴۳

فصل دوم - سواره نظام . . . ۴۸

فصل سوم - توپخانه . . . ۵۴

باب سوم

اصول جنگ

فصل اول - کلیات . . . ۶۰

فصل دوم - اصل پیشدستی . . . ۶۲

فصل سوم - اصل قوای روحی . . . ۱۱۴

فصل چهارم - اصل ضربت قوی

بضعیف (اغمال) . . . ۱۲۸

فهرست تصاویر

صفحه

شکل

- نیرنگ اسفندیار درخوان سوم برای
کشتن ازدها و بیهوش شدن او بر اثر
دود زهری که ازدها فشانده بود . . ۱۷۴
برخورد اسفندیار بزن جادو درخوان
چهارم ۱۷۷
کشته شدن زن جادو بدست اسفندیار
درخوان چهارم ۱۷۹
نیرنگ اسفندیار برای کشتن سیمرغ
درخوان پنجم ۱۸۲
اسفندیار از اسیر (کرگسار) برای
پیدا کردن گذار استفاده نموده
است ۱۹۰
جنگ رستم و اشکبوس (حالت اصلی
تیرانداز با کمان) رنگین . مقابل صفحه ۲۱۱
جنگ شیر ۲۱۱
سان دیدن کیخسرو از قشون ایران که
بایستی بتوران عزیمت نمایند . . ۲۲۳
افراسیاب ۲۶۲
هجوم قشون ایران به گنگ دژ با
استفاده از رخنه حاصله ۲۷۵
آرامگاه فردوسی ۲۸۳

فهرست نقشه ها

- طرح استنباطی صف آرائی کودرز و
پیران در جنگ دوازده رخ :
بین صفحات ۷۱۷ و ۷۱۰
طرح استنباطی راههای روئین دژ:
بین صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷

صفحه

شکل

- تمثال اعلیحضرت همایون
شاهنشاه ایران
تمثال والا حضرت اقدس ولایت عهد » »
دریغ فردوسی از جوانی و شکوه
او از میری هنگام سرودن
شاهنامه . مقابل صفحه ۱۵
قسمتی از سلاح تعرضی و دفاعی قدیم
اعلیحضرت اقدس شاهنشاه بهائی
ارواحنا فداه ۲۵
نیمسار اشو زرتشت پیغمبر آریائی . ۲۶
بزدان یرسقی ایرانیان ۳۱
گشتاسب ۳۳
یکی از سپاهیان ایران ۳۴
نمونه از سپاهیان ایران ۳۵
نمونه از سپاهیان ایران ۳۶
نمونه از بناهای ایران قدیم . . ۳۹
نمونه از افراد پیاده نظام قدیم ایران ۴۴
نمونه دیگر از پیاده نظام قدیم ایران ۴۷
انوشیروان ۴۹
رزم بهرام با سواره شاه ۵۲
اسکندر مقدونی ۵۸
کیو پسر کودرز فرمانده ایرانی . ۸۱
کشته شدن هومان بدست بیژن . . ۹۹
تجسم عوامل تأمینیه ۱۴۶
اسفندیار برای کسب اطلاعات لازمه ، اسیر
(کرگسار) را بمجاس بزم خود خوانده
اول مستش نموده بعد بتحقیق میبرد دارد ۱۶۴
دوشیر ۱۷۰

بهتر است که : نخست ، این اشتباهات چاپ در کتاب درست شده ، پس از آن خوانده شود .
(اشتباهاتی که درست آن بر خواننده خود بخود آشکار میشود در اینجا نوشته نشد)

نمره صفحه	سطر	آنچه چاپ شده	درست آن	نمره صفحه	سطر	آنچه چاپ شده	درست آن
۱۶	۱۶	شکست ان	آن ، شکست	۱۸۱	۲۵	یر خون	یر خون
۲۱	۱	خاره	چاره	۲۰۳	۱۰	ز حیز	ز حیز
۲۸	آخر	مهمتر	مهمتر	۲۱۱	۴	ولا	اولا
۲۹	۱۶	بند چاه	بند و چاه	۲۱۳	۸	بدارند	ندارند
۳۲	۱	حو	چو	۲۲۰	۲۱	تو بیخت	بیخت تو
۳۲	۲۳	سند	مند	۲۲۶	۱۴	شاووان	شاوران
۴۷	۳	کر د	کر قند	۲۲۸	۴	باده	بارۀ
۶۵	۸	ارستم	رستم	۲۲۹	۲۰	نه قرن و موزیک و بیرق و وطن بعد از فردوسی	نه قرن بعد از فردوسی در باب موزیک و بیرق و وطن و سان و دقله
۶۵	۹	شرسان	شارسان				
۷۷	۱۶	دلایل	دلایل				
۸۲	۱۸	منی در	من ، ایدر	۲۳۶	۱۲	چنان	چنین
۸۸	۶	نه بینی	نه بینی	۲۳۶	۱۳	آزمایش	آزمایش
۱۱۱	۱۴	ابرن	ایران	۲۴۱	۱۴	رعایت	رعایت
۱۱۴	۱	فصل دوم	فصل سوّم	۲۴۸	۷	بانهاست	بانها نشده است
۱۲۲	۸	کون	کوان	۲۵۲	۱۹	بکی کنی	نیکي کنی
۱۴۲	۲۰	قدیم باستانی	باستانی	۲۶۵	۲۲	یاوا معدوله	باواو معدوله
۱۴۴	۶	نامین	نامین				

نوانا بود هر که دانا بود
بدانشش دای پیر برنا بود

چو بنیاد دانش بناموخت مرد
سزاوار گزیدد به تنگ و نبرد



فرماندهی

خداوند جنگ

سپهبد فردوسی

گرد آورده

بهارست
احمد

جلد اول

حق طبع و تقلید و ترجمه محفوظ است



که دل را بنامش خرد داد راه
 نخواهد ز تو کژئی و کاستی
 کز او یست امید و بیم و نوید
 پی مور بر هستی او نشان
 همان باد و آب آتش تابناک
 روان ترا آشنائی دهند
 خردمندی و رای و فرهنگ از اوست
 که شاهی چنین دیدم اندر جهان
 بدانش روان وی آباد باد
 بگردن بد اندیش او را کمند
 بر این داد گر شهریار زمین
 سخنهای پاکیزه و دلپذیر
 چنان چون پسندد دل و جان اوی
 سخنهای شاهان و گشت جهان
 یکی نامور نامه افکند بن
 بر او آفرین از کیهان و مهان
 سوی نامه نامور شهریار

بنام خداوند خورشید و ماه
 خداوند هستی و هم راستی
 خداوند کیوان و بهرام و شید
 از او یست پیدا زمان و مکان
 ز گردنده خورشید تا تیره خاک
 بهستی یزدان گواهی دهند
 سرمایه مردی و جنک از اوست
 سپاس از خداوند هفت آسمان
 خداوند ما باد جاوید و شاد
 دلش باد شادان و تاجش بلند
 شب و روز خوانم همی آفرین
 ز فردوسی اکنون سخن یادگیر
 نبشتم کتابی بفرمان اوی
 بگفتند پیشش یکایک مهان
 چو بشنید از ایشان سپهبد سخن
 چنین یادگاری شد اندر جهان
 کنون باز گردم به آغاز کار

۱- **شاهنامه فردوسی** ما تمدنریای پهناور است که تمام تمدن سه هزار سال قبل دنیا مخصوصاً **ایران** را در بر گرفته و هر یک از امواج آن قسمتی از کیفیات و صنایع آن زمان را دقیقاً در نظر خواننده مجسم و بقسمی حکایت میکند که شخص حین مطالعه غالباً بی اختیار شده مانند آنکه خود در آن وقایع عیناً حاضر و ناظر بوده است احساساتی بر او دست میدهد که بدون آنکه تصور نماید از این وقایع جز همین **شاهنامه** فعلاً اثری موجود نیست گاهی خشمگین و زمانی خندان و بعضی اوقات کینه ور و بصور کلی در تمام اوقات در شهادت و شجاعتی مستغرق میشود که در مواقع دیگر هیچیک از آن حالات را بآن درجه در خود نمیباید.

امواج این دریا که در عین حال معرف کامل و واقعی **سراینده عالیقدر** آن محسوب میشود با آنکه ممکن است از لحاظ طبقه بندی هر کدام بیک رشته جداگانه ای اختصاص داده شود معیناً در اغلب مواقع با یکدیگر تقاطع و برخورد نموده و با مهارت و استادی بی نظیری مختصات هر یک از آنها محفوظ و مشخص مانده است چنانکه غالباً امواج: **توحید، مذاهب، اصول جنات، عشق، حکمت، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، ادبیات، طب، حقوق، قیافه شناسی، علم اجتماع و غیره** در بیان یک داستان جمع و یک فکر سالم مطلع میتوانند در مورد هر یک از نکاتی که بر اثر مطالعه آن استنباط مینمایند باندازه یک شاهنامه بحث نمایند. منتها خوب آنست که داخل این دریا میشوند بایستی قبلاً سید خود را مشخص و تعیین نموده سپس با وسائل لازم و کافی مربوط بآن شروع با اقدام نمایند تا بتوانند پس از یافتن مر وارید منظور آن را با صحت و درستی از آب بیرون آورده با حفظ ظرافت مخصوص آن در انظار سایرین قرار دهند.

بدیهی است یکی از مهمترین وسائل لازم برای اقدام بهر غرض اطلاع کافی و وافی بخواص و چگونگی صید است که منظور نظر قرار میگیرد و این

خود بزرگترین شرط موفقیت آن محسوب بوده و محتاج با قامه دلیل نیست که در صورت فقد این وسیله گذشته از آنکه کمترین نتیجه‌ای عاید نمیگردد علاوه بر اتلاف اوقات مصدوفه آن دروارد بدقیقت نهفته در سینه دریا نیز با شکستگی و خردی خارج خواهد شد که بالاجمال میتوان نتیجه این عمل را ظلم و جور عظیمی هم نسبت بدریا و مالک آن و هم بخود شخص غواص محسوب نمود. بنا بشرح م. اتب مذکوره چون اینجانب بیشتر تحصیلات و معالعاتم متوجه بغن نظامی بوده صلاح در آن دیده که بای ادای دین قابلی نسبت بمساحب این دریا قایق معالعه خود را بر روی موجی حرکت داده و در صدد تحصیل گوهری شوم که با فن مربوط بمن متناسب باشد تا بتوانم صید منظور را حتی الامکان با وضع شایسته‌ای از آب خارج نموده و بمعرض نمایش قرار دهم تا در پیشگاه صاحب حقیقی آن خجل و شرمندۀ نباشم.

اکنون که بخواست و یاری یزدان پاک قسمتی از معالعاتم بر روی این دریای عظیم بنام جلد اول «فرماندهی خداوند جنگ سپهبد فردوسی» منتشر میگردد از دانشمندان محترم استدعا مینماید که :

بر خطا و اشتباهاتی که از جنبه حرفه‌ام خارج میباشد بدیده اغماض نگریسته وبا نظر مخصوص بمقصدی که منظور بوده است توجه فرموده از ایراداتیکه مشاهده میفرمایند مستقیماً مطلع و آگاه و قرین تشکر فرمایند تا در مجلدات بعدی که تدریجاً تقدیم و منتشر میگردد از تکذار نظایر آن جلوگیری شود.

۲ - چه در هنگام معالعه شاهنامه و چه در وقت تدوین این کتب تابع هیچیک از عقاید و نظریاتی که تا کنون بر روی حدس و قرینه در باره این مرد تاریخی عالیقدر رواج دارد نگردیده و آنچه که شخصاً برابم مفهوم و استنباط شده است درج و بمعرض اشعار گذارده میشود.

۳ - اصراری بکار نرفته که اشعار منتخبه و مندرجه در این کتاب که باالتمام بمنزله شاهد و بیان مدعا نقل شده ترتیب آنها بنحویکه در نسخ مختلفه شاهنامه‌های

فعلی درج شده است رعایت شود . بلکه هریتی که لازم بوده از هر داستانی که در **شاهنامه** ذکر گردیده استخراج و قید شده است زیرا اصولاً ترتیب ذکر اشعار هیچک از نسخ موجود فعلی با **شاهنامه** اصلی فرموده **فردوسی** وفق و تصبیق نمیکند .
۴ - همچنین برای صحت بعضی از کلماتیکه در هر بیت یک نسخه موجود ممکن است با همان بیت نسخ دیگر اختلاف داشته باشد وقتی صرف نشده است چون تحقیقاً معلوم نیست کدام نسخه صحیح میباشد و اساساً هم در طی این مطالعات مفهوم و مقصود واقعی **سراینده بزرگوار شاهنامه** منظور نظر بوده و تعیین فکر و مقصود واقعی آن تجسس گردیده است .

در خاتمه استدعاست که قارئین محترم در موقع قرائت بادقت و تأنی مخصوص بمطالب آن توجه فرموده و برای آنکه کاملاً مقصود **سراینده بزرگوار شاهنامه** و نیز منظور نویسنده این کتاب معلوم گردد لااقل برای هر بیت یا سطر نیمه دقیقه وقت اختصاص دهند که در اینصورت امکان تجسم مناظر و تعمق در کیفیت مطالب آن تا حدی تأمین شده باشد .

طهران - سال ۱۳۱۳ شمسی

نایب اول - **احمد بهار مست**

صاحب منصب مدرسه نظام

گفتار نخستین

اگرچه با احساسات سرشار و علاقه مندی عظیمی که از طرف ملل متمدنه دنیا در جشن هزارمین سال تولد **فردوسی** ابراز گردید معلوم میشود که تاحدی عظمت او بر عالیشان آشکار شده است، بنحوی که از مسافتات بعیده ممالك مختلفه دانشمندان معظمی با اشتیاق تام قبول زحمت نموده و بسرزمین ایران برای شرکت و حضور در جشن هزاره و افتتاح **آرامگاه فردوسی** حاضر گردیدند. بعلاوه در غالب ممالك معظمه جشنهای مفصلی بهمین نظر بر پا و بعظمت این وجود **عالیقدر** بحث و اذعان کاملی بعمل آمد ولی این **نابغه بزرگی** که مختصر تعمق در آثارش کافیت عالمی را از عظمت وجود خود متحیر و مبهور سازد پس از هزارمین سال تولدش اولین دفعه ایست که بنام او یاد نسبتاً مناسبی شده و بر روی کیفیت وجود و آثارش مباحثاتی میشود در صورتیکه اینها کافی نیست و گذشته از آنکه بایستی همه ساله این جشن و شادمانی بیادیدایش این گوهر بزرگ ایرانیت تجدید گردد فرض و متحتم است که بوسایل مختلفه از کوچک الی بزرگترین افراد بشر را در هر منطقه و اقلیمی که باشند بکیفیت وجود و اهمیت او آگاه ساخته از منابع نعمتهای بی انتهایش همه را بهره مند ساخت.

تصور میرود برای ارواح بزرگ هیچیک از تقدیراتیکه، مادّتا بعمل میآید قادر نباشد کمترین شعف و خشنودی را بآنها ارزانی دارد قبل از آنکه اساس و بیان مقصود واقعی آنها آشکار شده و بحقیقت آن پی برده

شود و همین عدم آشنائی بچگونگی حقیقت آنها کافیست که تمام اقدامات و مساعی کسانی را که بخیال خود قدردانی میکنند باطل سازد .

با شرح این بیان و با کمال تأسف ناچارم ادعا کنم تا کنون کسی دین واقعی و حقیقی را نسبت باین **مرد تاریخی** ادا ننموده و هنوز او را بمقامات بسیار کوچکتري از آنچه که هست معرفی میکنند ! بطوریکه تا کنون هر وقت کسانی خواسته اند تقدیرانی از او بکنند گفته اند : « فردوسی شاعر بزرگی بوده » یا « حکیم دانشمندی بشمار میرود » و یا بالاخره بیان اینکه « زبان فارسی را احیاء کرده است » قاعنت نموده و اساس بروی بزرگترین صنعت او هیچ بحثی نکرده اند !! در صورتیکه اصول شاعری و حکمت و سخنوری و احیای زبان و ملیت از وسائل کار و وظائف هر فرمانده نظامی و جزو کوچکترين خواص و صفات و خدمات این **مرد عالیقدر** بوده و اینها در مقابل دریای بی پایان « صنعت فرماندهی نظامی » او بمنزلۀ قطره ایست که انقدر قابل بیان نمیشد !

اکنون اولین مرتبه ایست که قارئین محترم ، فردوسی رزنجوئی را باتیغ برنده اش بر تکاور بادپائی سوار و پیدشاپیش و در رأس فرماندهی قشون عظیمی مشاهده میفرمایند !

تصور نشود هر کس لباس نظامی پوشید بتواند او را فرمانده و صاحب منصب یا سربازش نامید و بالعکس هر کس این لباس را در بر نداشت بشود عاری و بی اطلاع از این صنف محسوبش کرد !! زیرا استعداد فرماندهی يك بخش طبیعی و مادر زاد است که کم و بیش در وجود اشخاص بودیعه گذارده شده چنانکه خود **فردوسی** هم فرموده :

تَهْمَتَن چَینِ گفَت کاین زور و فر یکی خلعتی باشد از دادگر
 خرد مرد را خلعت ایزدِیست سزاوار خلعت نگه کن که کیست
 شما سر بسر بهره دارید ازین نه جای گله است از جهان آفرین
 منتها از راه پافشاری و مداومت و تربیت ممکن است این بخش طبیعی را نمو
 داد ، بعلاوه توضیحاً هم گفته شده که :

صناعت فرماندهی را مانند تاریخ و جغرافیا یا ریاضیات از روی کتاب
 نمیتوان آموخت .

خوشبختانه در نتیجه مطالعاتیکه مدت مدیدی است در آثار این **مرد عظیم الشان**
 بعمل آورده‌ام بنا بسعادت و یاری خداوندی این نکته را دریافته‌ام که :

حضرت **فردوسی** طوسی از نعمت خلعت فرماندهی نظامی بنحو
 اکمل بهره‌مند بوده **بحدّیکه** میتواند او را بزرگترین فرماندهان
 نظامی دنیا نامید و نظر باینکه از لحاظ درک این مطلب بطور مطمئن خود را ملهم
 دیده‌ام با کمال صراحت ادعا مینمایم که بوجود **فردوسی** جا دارد که عموم افراد
 بشر افتخار نمایند زیرا بصورت عمومی در اینمکان موقت ظهور نموده و بنور وجود
 خویش دنیا را منور ساخته است . البته طبقات نظامی بخصوص حق دارند بیشتر
 بوجود او مباهات کنند زیرا ذاتاً نظامی آفریده شده و عملاً نیز اهم وظائف بزرگترین
 فرماندهان نظامی را بانجام رسانیده است . بدیهی است اهالی ومخصوصاً نظامیان
 این سرزمین **(یعنی ایران)** میتوانند بیش از سایرین بر خود ببالند زیرا این خورشید
 تابناک جهان آرا از افق این سرزمین طلوع نموده است .

با این ترتیب اگر در این صنعت **فردوسی** بحث میشد طبیعتاً سایر خصائل او بخودی
 خود ثابت بود زیرا بر محققین پوشیده نیست که صنعت فرماندهی نظامی اساساً
 فوق جمیع خصائل ممکنه بوده و بمصدق اینکه : « گر که صد آید نو دهم پیش

ماست» اگر حقیقهٔ این خصات خداداد در وجودی موجود باشد جا خواهد داشت که جمیع خصائل ممتازه ادعا شده و هیچ احتیاجی بذکر سایر خصائل، که ناچار بدون آن محسوب هستند، نباشد زیرا فرماندهی یعنی: اعمال قدرت و نفوذ معنوی بر اشخاص که این خود مستلزم آن است که از هر نعمتی از دانش و خرد بهره‌ای در دست باشد تا بتوان بآن ادعا پرداخت.

اکنون با شرح فوق بذکر دلائل کافی که در اثر مطالعهٔ عمیق در آثار همان بزرگوار دستگیریم شده است پرداخته ادعای خود را که: «فردوسی بزرگترین فرماندهان عالقدر نظامی دنیاست» اثبات میکنم:

دلیل اول - تاریخ کدام يك از فرماندهان بزرگ را نشان میدهد که با این قدمت (در حدود هزار سال) این همه دستورهای جامع و دقیق جنگی داده باشد که هنوز هم آن دستورها محکم، پابرجا، دقیق، قابل اجرا و تنها وسیله موفقیّت در جنگ باشد؟ (پس از ذکر دلائل، دستورهای جنگی او بیان و در آنها بحث خواهد شد).

دلیل دوم - کدام يك از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان قوانین ثابت و مسلمۀ جنگ این همه داستانهای شیرین را ابداع یا جمع آوری نموده بهترین و سائلی که ذوق عالی و دانی برای قبول و فهم آن حاضر باشد یعنی ببیان شعر در ضمن آن افسانه‌ها و داستانهای شیرین، اصول و قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده اند؟

دلیل سوم - کدام فرمانده نظامی مثل فردوسی توانسته است بدون کمترین ادعائی در عصر گرز و شمشیر و تیر و کمان و سپر قواعدی

برای جنگ ابداع و بیان نماید که در قرن توپ و تفنگ و گاز خفه کننده و زره پوش هم قابل اجراء و وسیله نیل بفتح باشد ؟

دلیل چهارم - بالاخره کدام فرمانده لایق جز فردوسی توانسته است برزیردستان و مرثوسین مستقیم تابع تا این حد تسلط روحی داشته باشد که بآنها تا این درجه روح شهادت و از خود گذشتگی داده بفداکاری در طریق : شاه پرستی ، آب و خاک ، شرافت و ناموس دوستی ، تشویق و تحریک نماید ؟

فردوسی با کمال صراحت و سادگی قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده و کسانی که توفیق داشته و از آنها استفاده نموده اند توانسته اند نبردهای بزرگی را با وسائل مختصر و فقط در سایه همین دستورها و رعایت همین قواعد با موفقیت انجام داده و عده هائیرا از دشمن که از حیث وسائل چندین برابر خود در مقابل داشته اند معدوم نمایند .

بهترین شاهد جنگهایست که ایلات و عشایر سابق ما در جنگهای خارجی (موقع جنگ عمومی و غیره) بر علیه قوای منظم خارجی بعمل آورده و مرتباً با وسائل مادی ناقص خود همه جا فاتح بوده اند .

از آنجمله زدو خورد هائست که در موقع جنگ عمومی ایلات و عشائر سابق ما با قوای منظم اروپائی بعمل آورده و با اینکه از هر حیث قوای مقابلشان بر آنها تفوق داشته اند (چه از حیث تعلیمات و تشکیلات منظم و برقراری مراتب مختلفه فرماندهی و چه از حیث اسلحه ناریه مختلفه ، مانند توپ و مسلسل و آرايه جنگی و طیاره و غیره و چه از جهت داشتن انضباط سخت و محکم و مأموریت صریح نظامی) معیناً غالباً در جنگ با همین عشائری

که جز تفنگ کهنه و چند فشنگ اسلحه ای نداشته و بهیچوجه دارای يك تشکیلات منظم و مرتب حسابی نبوده اند غالباً مغلوب و بالاخره هم معدوم گردیده اند .

چه نظامنامه ای جز شاهنامه فردوسی در دست این عشائر بود که قواعد جنگ را بآنها آموخته در حین محاربه با حسن طرق و وجوه اداره و هدایتشان نماید ؟

از کجا معلوم است که اصول و قواعدی که بنام بیابارت ، مولنکه ، فردریک ، کارنو ، شارل دوازدهم و سایر فرماندهان نظامی دنیا معروف و در افواه متداول گردیده است تمام این فرماندهان از شاهنامه فردوسی اقتباس ننموده باشند ؟

البته منکر آن هم نمیشوم که اشخاص مذکوره مردمان مستعدی بوده اند که توانسته اند از آن استفاده نموده و بدون آنکه کسی ملتفت شود افکار بزرگ جنگی را زائیده فکر خویش معرفی کنند . منتها اسلاف بیچاره و جاهل ما از فرط بدبختی و خمودی که از مصائب وارده برائر هجوم قبائل مختلفه بر آنها وارد شده بود اصولاً متوجه بدرک این نکات نبوده اند . بهر حال اینک که :

بر اثر طلوع کوکب شاهنشاه معظم ما اعلیحضرت اقدس پهلوی ارواحنا فداه ستاره سعادت مملکت درخشان و یکایک حقوق پایمال شده تدریجاً بدست آمده و از آن جمله بموجب توجه و امر مطاع مخصوص ذات اقدس ملوکانه ارواحنا فداه آثار زنده کننده ملیت و عظمت ایران را پس از نه قرن و اندی از زوایای فراموشی خارج و اقدامات شایسته ای در خور مقام آن وجود در حدود وسائل موجوده بعمل میآوردند که همین تکمیل شناسائی و حس تقدیر ملی نسبت باین گوهر

عالمیقدر که بموجب امر اقدس مهربان علی صورت یافته است خود دریچه زندگانی نوینی را برای عظمت و شوکت دیرینه ملت باستانی باز خواهد نمود جا دارد که ما هم بامثال امر و پیروی از منظور مقدس شاهنشاه عظیم الشان و محبوب خود در حدود امکان تقدیر لازم را ابراز و از این بعد این نابغه و خداوند جنگ را از لحاظ نظامی بمقام سپهبدی شناخته ، ضمناً در بیانات و کتب مخصوصاً در نظامنامه ها و تعلیمات نظامی در عوض گفتار خارجیانی که از منابع دیرینه خودمان اقتباس نموده اند در مورد تعلیم مسائل زندگی مخصوصاً در تأیید نکات تعلیمیّیّ حربی و بخصوص در قسمت وظائف فرماندهان در صلح و جنگ از آثار بزرگترین فرماندهان نظامی یعنی شادروان سپهبد فردوسی طوسی شاهد و گواه بیاوریم .

برای اینکه زحمت قارئین محترم کم شده و پیشنهاد خود را قابل عمل نموده باشم اشعاریکه اولاً شرکت فردوسی را در جنگ معرف باشد بیان و بعداً اشعاری که صراحةً میرساند غرض فردوسی از تدوین شاهنامه علاوه بر نمایش عظمت ایران باستانی و احیای ملیت این قوم نوشتن نظامنامه و بیان قواعد ابدی جنگی بوده است توضیح داده سپس اشعاری را که شامل قواعد و فنون جنگی است معروض و تشریح مینمایم . ضمناً ناگفته نماند که نظامنامه مدونه فردوسی (شاهنامه) علاوه بر قدمت خود بر تمام نظامنامه های فعلی این مرز و بر نیز داراست که همانطور که پس از مدت تقریباً هزار سال بقوت خود باقی مانده است میتواند تا ابد استحکام و صلاحیت خود را در مورد

غالب اصول و قواعد مندرجۀ در آن حفظ نماید و حال اینکه سایر نظامنامه‌ها اکثراً موقّتی و پس از مدّت کمی یا بکلی منسوخ و یا مورد توجّه نا قابلی واقع میگردند .

۱ - جنگگزینی فردوسی

فردوسی در سی سالگی در خدمت لشکری و بدون شک یکی از شمشیرزهای قابل آن عصر بوده است چنانکه در موقّعی که از پیری خود شکایت میکند میفرماید :

پر از برف شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه بیند گناه
(مقصودش از سپید شدن موهای سراسر که بدون جهت اعضای بدن سستی را از پادشاه وجود میدانند در صورتیکه پیری باعث آن شده است) .

گر اینده^۱ دو تیز پای نوند^۲ همان شست بدخواه کردش به بند
(مقصود شصت سالگی است که اسب تند روی را که آهنگ دویدن داشته (یعنی خودش) بند نموده است) .

سراینده^۳ زاواز برگشت سیر همش لحن بلبل هم آوای^۴ شیر
(غرض خودش است که با فصاحت تمام غرض پهلوانی میکند) .

چو بر داشتم جام پنجاه و هشت نگیرم بجز یاد تابوت و دشت
(معلوم میشود در پنجاه و هشت سالگی ابیات فوق را سروده) .

دریغ آن گل و مشگ و خوشاب^۵ سی همان تیغ برنده^۶ پارسی
(از طراوت و تازگی سی سالگی خود تأسف خورده و به تیغ برنده^۶ آن عهد خود حسرت میبرد) .

تاکنون محققینی که بدون رعایت جنبۀ نظامی **فردوسی** بر روی شاهنامه بحث نموده اند بنا بر صنعت مراعات نظیر علم بدیع تیغ برنده را قیاس از زبان دانسته اند

۱ - گراینده بر وزن سراینده بمعنی آهنگ کننده . ۲ - نوند بر وزن سمند ، در این جا بمعنی اسب است و بمعنی هر تیز رونده و تیز رو و معانی دیگر نیز آمده است . ۳ - سراینده بمعنی نغمه پرداز و سخن سرا . ۴ - آوا ، صدا . ۵ - خوشاب بر وزن دوشاب ، در این جا بمعنی مروارید و مراد از دندانهاست .

در صورتیکه **فردوسی** درین بیت از آنچه که تا پنجاه و هشت سالگی از دست داده تأسف خورده است یعنی از گونه کلگون و موهای مشکمی و دندانهای سفیدی سالگی خود. در عین اینکه زبان او تا آخر عمر برندگی خود را حفظ و بهیچوجه مسایه تأسف او نبوده است بلکه تحقیقاً میتوان گفت طبع و زبان او بعد از پنجاه و هشت هم تا مدت مدیدی بسیار گویاتر از آنموقع بوده است، بنا بر این شکی نیست که مقصود از تیغ برنده همان تیغ پولادین آخته‌ای می باشد که در جنگ داشته است. بعلاوه چگونه ممکن است کسیکه خدمت لشکری طولانی نکرده یاد جنگهای متعدد حضور نداشته و یا بالاخره از دقائق و ظرائف فنون حربی بی اطلاع بوده بتواند تقاشی اوضاع و احوال میدان محاربه و حتی نبردهای بزرگ اعم از قشونکشی ها یا صف آرائی های لازمه را در زمین و زمان مختلف و در مقابل دشمن های متعدد بدین قسم و با این دقت از عهده بر آید.

من باب مثال جمله مندرجه در یکی از نظامنامه های فعلی را که مطلقاً دارای جنبه نظامی است ذیلاً نقل مینماید :

(حفظ تماس بمنظور ممانعت دشمن است از اینکه موفق بخلاصی خود بشود خواه با استفاده از تاریکی شب ، خواه بوسیله پوشش خود و این حفظ تماس عموماً بر عهده عوامل تأمینیه که در رده اول قرار گرفته اند و اگذار میشود) .

شاعرا و نویسندگانی که هنوز هم در تخصص فنی نظامی **فردوسی** شکی دارند قبول زحمت فرموده جمالات مذکوره را برشته نظم کشیده یاد صورت دانستن زبان دیگری ترجمه نموده بنحویکه مفهوم نظامی آن پس از نظم یا ترجمه نقص و ایراد فنی پیدا نکند .

البته در صورتیکه از عهده آن برآمدند میتوان معتقد شد که هر شاعر و نویسنده ولو آنکه از اطلاعات و تخصص فنی نظامی هم بی بهره باشد میتواند اصول و فنون جنگی را برشته نظم و تحریر در آورد .



درین فردوسی از جوانی و شکره او از پیری نهنگام میروند و شرافت است

هر گاه انجام مهم مذکور دشوار یا غیر ممکن بنظر رسید لطفاً بمندرجات فصل اول^۱ باب ششم همین کتاب مراجعه تادر نهایت روانی و وضوح مفهوم مطالب مذکوره را در اشعار آن **خداوند جنگ** تجسس و مشاهده و رفع تردید فرمایند .

کسانیکه فرماندهی از یکجوقه بیالارا عملاً بعهده گرفته باشند سهولت حقیقت این مطلب را درک و اذعان خواهند کرد که ممکن نیست در نتیجه يك عمر مطالعه فقط و بدون عمل بتوان فرمانده نظامی شد و لو هر قدر هم استعداد خداداد موجود باشد !

۳- سوارکاری فردوسی

فردوسی قطعاً در جوانی خود سواری را چنانکه جزو عادات و ورزشهای اصلی ایرانیان بوده و بعلاوه برای هر صاحبمنصب نظامی دانستن آن واجب و لازم است میدانسته و یقیناً هم علاقه مفروطی بسواری داشته است چنانکه در قسمت دیگری از شکوه های پیری میفرماید :

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج بدرویشی و زندگانی و رنج
چو پنج از بر سال شستم گذشت بدانسان که باد بهاری بدشت
من از شست و شش سست گشتم چومست بجای عنانم عصا شد بدست

بیان جانشینی عصا بر عنان بهترین گواه شرح فوق است و باز در ابتدای همان قسمت شکوه از پیری که بیاد تیغ برنده سی سالگی خود افتاده فرموده :

بگویم کنون رزم و کین خواستن همان رستم و لشکر آراستن
کسی را که سالش بدوسی رسید امید از جهانش بیاید برید
چو آمد بنزدیک سرتیغ شست مدهمی که از سال شد مرد مست
بجای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال

که باز این مصرع کاملاً علاقه و سوارکاری **فردوسی** را که شایسته و یکی از اعمال لازمه فرماندهان نظامی است (حتی درین عصر) معرف بوده و **فردوسی** تأسفات خود را از ضعف پیری که او را عصا گیر و محروم از سواری نموده است ابراز میدارد .

۴ - نظامنامه نویسی فردوسی

آنچه استنباط میشود مهمترین مقاصد فردوسی از نظم شاهنامه علاوه بر احیای ملیت و عظمت کشور باستانی ایران تهیه یک دستور جامع و مفصلی برای تعلیم و بیان اصول و قواعد جنگ و آموختن طریقه غلبه بر دشمن و در آغوش گرفتن شاهدمقصود بوده است، چنانکه اولاً در موقعی که از آسمان کله نموده و بعد بستایش سلطان محمود میپردازد در ضمن آن میفرماید :

نگه کن که این نامه تا جاودان در فشی^۱ شود بر سر بخردان^۲
از این نامه شاه دشمن گداز که باشی همه ساله بر تخت ناز
و ثانیاً در موقعی که بهجو سلطان محمود پرداخته است صراحتاً فرموده :

به سی سال اندر سرای سپنج^۳ چنین رنج بردم بامید گنج
ز ایات غرا دوره سی هزار سخن جمله در شیوه کارزار^۴
ز شمشیر و تیر و کمان و کمند ز کوپال^۵ و از تیغهای بلند
ز برگستوان^۶ و ز خفتان^۷ و خود ز صحرای و دریا و از خشک رود
ز گرگ و ز شیر و ز پیل و پلنگ ز عفریت و از اژدها و نهنگ
ز نیرنگ گول و ز جادوی دیو^۸ کز ایشان به گردون رسیده غریو^۹

۱ - درفش بیرق یا علمی را گویند که در روز جنگ میافراشتند و از دست دادن شکست آن عده را بیان مینماید . ۲ - بخرد بمعنی صاحب عقل و هوشمند آمده است . ۳ - سرای سپنج بمعنی خانه عاریتی و مراد از دنیاست که انرا باقائی نیست . ۴ - شیوه کارزار بمعنی قاعده و قانون فن جنگ است که اروپائیان تا کنین و استراتژی میگویند . ۵ - کوپال عمود و گرز آهنین است . ۶ - برگستوان پوششی بوده که در روز جنگ میپوشیدند و اسب را نیز میپوشانیدند . ۷ - خفتان نوعی از جامه و جبهه روز جنگ بوده است . ۸ - دیو را فردوسی در ضمن بیان کشته شدن اکوان دیو بدست رستم بطریق ذیل معنی میفرماید :

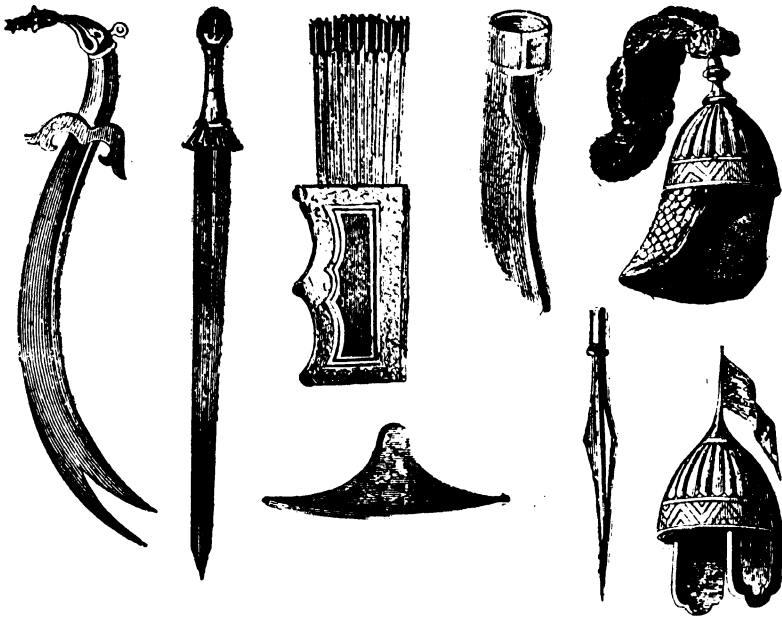
نو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سیاس
هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمرش ز آدمی
خرد کو بدین گفتهها نگردد مگر نیک معنیش می نشنود
گر آن پهلوانی بود زور مند بیازو ستر و بیالا بلند
اکوان خوان و اکوان دیوشمخوان ابر پهلوانی بگردان زبان
۹ - غریو بمعنی شور و فریاد و بانگ و غوغا باشد .



بك جوان جنگی (ب)

ز مردان نامی بروز مصاف ز گردان جنگی سه رزم و لاف

۱ - گردان بمعنی مبارزان ودلاوران و بهادران وشجاعان است .



قسمتی از سلاح تعرضی و دفاعی قدیم (خ)

در این آیات بعضی لغت نظامنامه و تاکتیک کلمه شیوة کارزار گفته و بطوریکه شرح داده است سلاح و وسائل مختلفه تعرضی^۱ و دفاعی^۲ آن موقع را مورد مطالعه قرار داده علاوه فنون مختلفه حربی را که در موقع جنگ و زد و خورد با انواع دشمنهای مختلف بری و بحری و هوائی با سم گرگ و نهنگ و عفريت باید بکار برده شود بنام نیرنگ غول و جادوی دیو و غیره . در اراضی مختلفه کوه و صحرا و غیره مطالعه و بر روی آنها سخن رانده و مخصوصاً بر روی وظائف و طرز عمل فرماندهان

۱ - سلاح تعرضی آن زمان عبارت از : شمشیر و تیرو کمان و کمند و کویال و تیغهای باند بوده است . ۲ - در دفاع علاوه بر استعمال وسائل فوق برای حفظ بدن خود واسبی که سوار بوده اند خود و خفتان و بر کستوان را نیز بکار میبردند، بدیهی است از وسائل اخیر در هنگام تعرض هم استفاده میشده است .

بنام مردان نامی و کردان جنگی بحث نموده است، بعلاوه فردوسی بحدی ذانا سلحشور و دارای روح نظامی قوی بوده که در موقع وصف شراب و یا در هنگام توصیف شب ظلمانی و تاریک هم افکار نظامی و رزمجوئی او در اشعارش بکار رفته و روح کامل العیار نظامی او را معرفی مینماید چنانکه در مورد اول (وصف شراب) از طرف جمشید بدختر کورنگ شاه فرموده :

بزور آنکه با باده کشتی کند فکنده شود گر درشتی کند
بدل^۱ میکند بد دلان^۲ را دلیر پدید آرد از روبهان کار شیر
بخاموش چهره زبانی دهد بفرقوت^۳ زور جوانی دهد
و در مورد اخیر (یعنی وصف شب ظلمانی) در آغاز داستان بیژن با منیژه چنین فرموده :

شبی چون شبه^۴ روی شسته بقیر نه بهرام^۵ پیدا نه کیوان^۶ نه تیر^۷
دگر گونه آرایشی کرد ماه بسیج^۸ گذر کرد بر پیشگاه^۹
شده تیره اندر سرای درنگ میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد سپرده هوا را بزنگار^{۱۰} و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ^{۱۱} یکی فرش افکنده چون پرزاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
نموده زهر سو بچشم اهرمن چو مار سیه باز کرده دهن
هر آنکه که بر زد یکی باد سرد چو زنگی بر انگیخت زان کشت گرد
چنان گشت باغ و لب جویبار کجا^{۱۲} موج خیزد ز دریای قار^{۱۳}

۱ - دل یعنی قلب . ۲ - بد دل بمعنی ترسنده و ترسناک . ۳ - فرقت پیر سالخورده و از کار افتاده را گویند . ۴ - شبه نام سنگی است سیاه و براق . ۵ - بهرام نام ستاره مریخ . ۶ - کیوان نام ستاره زحل . ۷ - تیر نام ستاره عطارد . ۸ - بسیج - تهیه . ۹ - پیشگاه صدر مجالس و فرش را نیز گویند . ۱۰ - زنگار، سبزی و چرکی باشد که بر روی آئینه و شمشیر و امثال آن نشیند . ۱۱ - راغ - مرغزار . ۱۲ - کجا در این جا بمعنی (که) آمده است . ۱۳ - قار - سیاه و قیر .

فرو مانده گردون گردان بجای
زمین زیر آن چادر قیر گون
جهان را دل از خویشتن پهراس
نه آوای مرغ و نه هر^۴ ای^۵ دد^۶
نبد ایچ^۱ پیدا نشیب از فراز
بدان تنگی اندر بجستم ز جای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
مرا گفت شمع چه باید همی
بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب
بنه پیشم و بزم را ساز کن
برفت آن بت مهربانم ز باغ
می آورد و نار و ترنج و بهی
گاهی می گسارید و گه چنگ ساخت
دلم بر همه کام پیروز کرد
مرا مهربان یار بشنو چه گفت
مرا گفت آن ماه خورشید چهر
به پیمای می تا یکی داستان
که چون گوشت از گفتم یافت برخ^۹

شده سست خورشید را دست و پای
تو گفتمی شدستی بخواب اندرون
جرس^۱ بر گرفته نگهبان^۲ پاس^۳
زمانه زبان بست از نیک و بد
دلم تنگ شد زان درنگ دراز
یکی مهربان بودم اندر سرای
در آمد بت مهربانم بیاغ
شب تیره خوابت نیاید همی ؟
بیاور یکی شمع چون آفتاب
بچنگ آر چنگ و می آغاز کن
بیاورد رخشنده شمع و چراغ
زدوده یکی جام شاهنشاهی
تو گفتمی که هاروت^۷ نیرنگ ساخت
شب تیره همچون گه روز کرد
از آن پس که گشتیم با جام جفت
که از جان تو شاد بادا سپهر
ز دفتر برت خوانم از باستان^۸
شگفت اندرو مانی از کار چرخ

۱- جرس - زنک . ۲ - نگهبان را باصطلاح امروزه کشیکچی گویند . ۳ - پاس - نگاهداشتن - نگاهبانی - حراست - يك حصه از هشت حصه شب و روز را نیز گویند - پاسبان
۴ - هرا - نعره . ۵ - دد - دیو . ۶ - ایچ - هیچ . ۷ - هاروت - بر وزن ماروت، نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته بعد از الهی گرفتارند . اگر کسی بسر آن چاه رود بطاب جادویی او را تعلیم دهند . گویند این لغت اگر چه عجمی است لیکن فارسی نیست . ۸ - باستان - کهنه - گذشته قدیم و دیرینه را گویند ، کنایه از دنیا و دهر گردون هم هست و بزبان دری تاریخ را گویند که احوال پیشینیان باشد . باستان نامه نام کتابی است از تاریخ پارسیان . ۹ - برخ بر وزن چرخ بمعنی پاره و حصه و بهره و لخت و بعضی باشد و تالاب و استخر را نیز گفته اند .

پراز حاره و مهر و نیرنگ و جنگ^۱ همه از در مرد فرهنگ و سنگ

بدان سرو بن گفتم ای ماهروی مرا امشب این داستان باز گوی
ز نیک و بد چرخ نا سازگار که آرد بمردم زهر گونه کار
نداند کسی راه و سامان اوی نه پیدا بود درد و درمان اوی
مرا گفت کز من سخن بشنوی بشعر آری از دفتر پهلوی؟

از طرفی اساساً بهترین دلیل برای اثبات روحیه کاملاً نظامی این نابغه بزرگ دنیا آنکه :

مطابق روایت معروف در برخورد اولیه اش به سه شاعر دربار سلطان محمود (عنصری - عسجدی - فرخی) که از او طلب يك مصرع بقافیه انتخابی عنصری میشود بلا فاصله فکر نظامی آن **خداوند جنگ** برق و تلوؤ مخصوص خود را آشکار نموده و در قبال تشبیهات ماه و کل و مزگان تیزی که آن سه شاعر در مصراع سروده خویش بیان مینمایند **فردوسی سنان فرمانده معروفی (گیو) را در یکی از جنگهای مهم تاریخ باستانی بیان میفرماید** چنانکه ذیلاً میآید :

مصرع عنصری : چون عارض تو ماه نباشد روشن،

» عسجدی : مانند رخت گل نبود در گلشن،

» فرخی : مژگانته همی گذار کند از جوشن،

» **فردوسی : «مانند سنان گیو در جنگ پشن» .**

بخوبی خوانده میشود که همانطوریکه مثلاً وقتی يك مرد جنگی و يك شاعر و يك مهندس و يك زارع با هم يك کوهی میرسند فوراً هریک از آنها مطابق افکار درونی و تخصص فنی خود در باره آن شیئی^۲ واحد مطالعه نموده یعنی مرد جنگی بلافاصله از لحاظ ارزش محاربه و تسلط آن کوه بر اراضی مجاور در مقابل دشمنی

۱ - چاره و مهر و نیرنگ و جنگ، چهار عامل متشکله هرافسانه ایست که با بستی نویسنده گان افسانه ها رعایت نموده و آنها را در هرافسانه دخالت دهند .

که از سمت معینی پیدا میشود بحث و تحقیق نموده ، شاعر سعی میکند آن را بسر آدمی تشبیه نموده و با برفهای آن قصب بر او پیچد ، مهندس بفکر تعیین ارتفاع و ترسیم میزان و منحنی آن بروی نقشه افتاده و بالاخره زارع جدیت دارد که بفهمد برای زراعت او مفید است یا خیر و در صورت اول تخمی چند تخم ممکن است حاصل از زمین آن برداشت کند . **فردوسی** هم بلا تأمل در آنموقع با نظر طبیعی جنگی و قریحهٔ تابناک نظامیش قافیهٔ انتخابی عنصری را استقبال و مصرعهای عاشقانه سایرین را با تذکار **جنگ معروف یکی از فرماندهان مشهور ایرانی و بیان عمل سنان او در يك مصرع تکمیل فرموده و زینت میدهد .**

بنا بر شرح مراتب مذکوره شکی نیست که **فردوسی** یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیاست که در حدود هزار سال قبل طلوع نموده و برای بیان قوانین ابدی جنگ و قواعدیکه با وسائل آن روز در محاربات قابل اعمال بوده متوسل بنظم داستانهای گشته است که گاهی از زبان پادشاهان و پهلوانان مانند جمشید و کیخسرو و انوشیروان و افراسیاب یارستم و گودرز و گیو و پیران و غیره و زمانی از طرف مؤبدان و کارآکهان و بعضی اوقات بایان عمل حیوانات يك مجموعه کاملی از نظامنامه های لازم که برای ادارهٔ يك قشون در موقع صلح و اداره و هدایت نبردهای بزرگ عده ها لازم بوده ایجاد و هر نوع تذکرات و نکات لازم و دقیق و ظریف حربی را با لسان شیرین و بیان فصیحی برای مردان جنگ تهیه و تدوین نموده و بدون آنکه کمترین توقع یا ادعا یا تبختری نموده باشد در کمال سادگی در دسترس عموم قرار داده است . ابدآ هم دور نیست که استادان جنگی که بعد از او دنیا آمده و شهرت هائی برای خود تحصیل نموده اند (بنام آنکه اصول و قواعدی بر روی فنون جنگی بنام خود باقی گذاشته اند) از شاهنامه استفاده و اقتباس نموده باشند .

بنا بر این جا دارد که اهالی این سرزمین **(یعنی ایران)** تا موقعی که اصول

و قوانین ابدی جنگ دردنیا دارای قیمتی هستند (یعنی تا ابد) بوجود فردوسی
 خود را مقتدر شناخته و شهرت فرماندهان معروفی را که بعد از قرن دهم میلادی
 (چهارم هجری) بوجود آمده اند مدیون افکار و استعداد خداداد و زحمات این
 فرمانده عالی قدر نظامی یعنی **خداوند جنگ سیهبد فردوسی طوسی** بدانند.
 بر هر ایرانی واجب است از این اشعار منتخب که چون گوهرهای گرانها
 در هر يك از لحظات زندگی بهترین مایه افتخار و راهنما جهت هر کس میتواند
 واقع شود چند هزار بیت محفوظ داشته و در مبارزات حیاتی بدان وسیله خویش را
 رهبری نماید، مخصوصاً از لحاظ حمیت و تعصب ملی بی مورد خواهد بود که در موقع
 بیان شاهد و گواه در تائید ادعائی که مربوط بنکات جنگی میباشد از گفتار سرداران
 سایر قطعات دنیا مانند **نایبئون و مولتکه** و غیرها شاهد آورده شود آنهم در موقعی
 که صریح و محکم و بسیار قدیم تر از آن گفتار خودی دردست آمده باشد.
 برای اینکه بیش از این تارئین محترم را با نظار بیان ابداعات و آثار عظیم
 این خداوند جنگ نگذارم بشرح و توضیح یکایک اصول و قوانین جنگی که در
 شاهنامه بآنها اشاره شده است میپردازم :

باب اول

اساس قوای روحی

فصل اول

شاه پرستی - ایران پرستی

بند اول نظامنامه فعلی پیاده نظام **قشون شاهنشاهی** و ابتدای کتاب **شیوة کارزار** (تاکتیک)^۱ اساس قوای روحی نظامی را در ایجاد و نمو :

احساسات شاه پرستی - علاقه و ایمان بعظمت ایران - دفاع از شئون و استقلال ایرانیت - حسّ اعتماد بر رؤساء و همقطاران و بالاخره اتکاء فرد فرد نظامیان بارزش قدرت سلحشوری خویش دانسته و پایداری این قوه را بوسیله روح انضباط راهنمایی مینماید .

فردوسی در شاهنامه بتمام این مسائل اهمیت فوق العاده داده بحدیکه اولاً برای نمو احساسات **شاه پرستی** مقام **شاه** را با پیغمبر برابر دانسته و میفرماید :

چنان دان که شاهى و پیغمبرى دو گوهر بود در يك انگشترى
ازین دو یکی را همی بشکنی روان و خرد را پیای افکنی

حتی مبالغه نموده از گفتار **تیمسار^۲ زرتشت پیغمبر پارسی** که در زنا^۳ و اوستا^۴ مندرج است شاهد نقل نموده که :

اگر کسی از فرمان **کردگار** سرپیچی کند باید او را تا يك سال پند داد و اگر

۱ - از این بیعد هرجا کلمه تاکتیک مورد لزوم پیدا نماید **شیوة کارزار** اصطلاح خواهد شد، همانطوریکه **فردوسی** فرموده است . ۲ - تیمسار بر وزن پیشکار کلمه ایست که آن را بعضی حضرت میگویند . ۳ و ۴ - زند و اوستا نام دو کتاب مقدس زرتشتیان است که بر **تیمسار زرتشت** نازل شده بود .



اهلیحضرت اقدس شاهنشاه پهلوی ارواحنا فداه (ک)

نتیجه نگرفت و اصلاح نشد پس از یکسال فرمان شاه خوش را ریخت ولی اگر
نسبت بشاه کسی بدگمان شد بایستی بلا تأمل او را کشت ، چنانکه فرموده است :
شاید گزین کم کند یا فزون که زرتشت گوید بزند اندرون



تیمسار اشو زرتشت پیغمبر پارسی (۰)

که هر کس که برگردد از دین پاک	ز یزدان ندارد بدل قوس و پاک
بسالی همی بایدش داد پند	چو پندت نباشد و را سودمند
بیایدش کشتن فرمان شاه	فکندن تن پرگناهش براه
چو بر شاه گیتی شود بدگمان	بیایدش کشتن! هم اندر زمان

و باز همین مقصود را در جای دیگر بدین نحو تکرار آ بیان میفرماید :

ولیکن یکی داستان است نغز^۱ اگر بشنود مردم پاك مغز
 که زرتشت گوید به استا و زند که هر کس که از کردگار بلند
 به پیچد بیک سال پندش دهید همان مایه سود مندش دهید
 پس از سال گراو نیاید براه کشیدش بخنجر بفرمان شاه
 چو بردادگر شاه دشمن شود سرش زود باید که بی تن شود^۲

گذشته از این اشعار کرا را در قسمت های مختلفه شاهنامه گریز زده و شاه پرستی را تبلیغ و مهر به شاه را بر مهر فرزند ترجیح و تنها وسیله استغنا و بی نیازی معرفی فرموده و برای پرستش شاه هیچ حدی تعیین نمیکند چنانکه فرموده است :

چنان دان که آرام گیتی است شاه چو نیکی کنی او دهد پایگاه
 تو میسند فرزند را جای او چو جان دار مهر دلارای او
 به شهری که هست اندرو مهر شاه نیابد نیاز اندر آن بوم راه
 جهان را دل از شاه خندان بود که برچهر او فر^۳ یزدان بود
 ز مهرش جهان را بود ارج^۴ و فر ز خشمش بجوشد بتن در جگر
 به نیک و بد شاه خرسند باش پرستنده باش و خردمند باش
 پرستنده باش و ستاینده باش بکار پرستش فزاینده باش
 و باز در اشعار دیگری دشمن پادشاه را اهریمن و سزاوار سخت ترین عقوبات میداند چنانکه فرموده :

چو شاه از تو خوشنودش در راستی است وزو سربه پیچی در کاستی است
 از اهریمن است آنکه زو شاد نیست دل و مغزش از دانش آباد نیست
 هر آنکس که او دشمن پادشاست بکام نهنگش سپاری رواست

۱ - نغز - خوب و نیک و نیکو - عجیب و بدیع را نیز گفته اند که دیدنش خوش آید ، چست و چابک را هم میگویند . ۲ - در بعضی نسخ بجای « شود » « بود » نیز آورده اند ولی « شود » صحیح تر بنظر میرسد . ۳ - فر - شأن ، شوکت ، رفعت ، سنگ و هنگ باشد و بمعنی نور هم گویند و بمعنی برازندگی و برازش و زیبایی و زینندگی نیز آمده است . ۴ - ارج - مقام و منزلت و قدر .

هر آنکس که پیچد سر از شاه خویش بیر خاستن گم کند راه خویش
چه اهر کس که بر پادشاه دشمن است نه مردم نژاد است اهر یمن است
بفرمان شاه آنکه سستی کند همی از تن خویش مستی^۲ کند
نکو هیده^۳ باشد گل آن درخت که پیرا کند برگ بر تاج و تخت

اساساً فردوسی هریک از نکات تعلیمیه خود را استدلال نموده و با ذکر دلیل و برهان انجامش را میخواهد، چنانکه در همین مسئله تبلیغ شاه پرستی میفرماید:

چنین گفت کز خسرو داد گر نه پیچید باید باندیشه سر
که او چون شبانست و ما گوسپند و گر ما زمین او سپهر بلند
نشاید گذشتن ز پیمان اوی نه پیچیدن از راه و فرمان اوی
هر آنکس که خشنودی شاه جست زمین را بخون دلیران بشت
بفرمان شاهان نباید درنگ نباید که باشد دل شاه تنگ
باشدیشی باید که باشیم شاد چو داد^۴ زمانه بخواهیم داد
چنین گفت رستم گو^۵ نیکبخت که جانم فدای شه و تاج و تخت
همه بندگانیم خسرو پرست من و گیو و گودرز هر کس که هست
تو دیده ز شاه جهان بر مدار فدا کن تن خویش در کارزار

مفهوم چند بیت اخیر در قسمت اول ماده ۲ نظامنامه خدمات داخلی فعلی قشون درج شده است:

« قسمت اول ماده ۲ نظامنامه خدمات داخلی - افراد قشون باید در

۱ - چه - زیرا که . ۲ - مستی بر وزن سستی - کله و شکوه و شکایت باشد - بمعنی غم و اندوه نیز آمده است و از این است که غمگین و اندوهناک را مستمند گویند . ۳ - نکو هیده زشت و ناپسند . ۴ - داد - بمعنی راستی و عدل و عدالت و اعتدال باشد - نظام و داد رسیدن و بهره را نیز گفته اند . ۵ - گو بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شجاع و دلیر و مبارز و بهاوان و مهمتر و محترم و بزرگ هم آمده است .

ایفای سوگندی که برای خدمتگذاری بدولت و مملکت متبوعه خود یاد کرده اند تا آخرین نفس پایداری و جانفشانی نمایند - پادشاه و وطن خود را عزیز و مقدس شمرده از هیچ‌گونه جان‌بازی و فداکاری نسبت بانان مضایقه نمایند .

بعلاوه فردوسی طریقه عملی **شاه پرستی** و اصولا قواعد و مراسم شرفیابی و خدمت در حضور **شاه** را دقیقاً بیان فرموده ، کلیه وقایع احتمالی را پیش بینی و دستور میدهد . چنانکه فرموده است :

که داری همیشه بفرمانش گوش
همی راز او داشت اندر نهان
وگر دور گردی مکن سرزنش
نگه کن که با رنج نامست و گنج
همان نیز کنی کند در نبرد
بدارد نگوید بخورشید و ماه

کز آتش بترسد دل نره شیر
دلش تیره خوانیم و مغزش تنک
کز و بند چاه است و زوتاج و گاه^۱
مشو پیش تختش مگر تازه روی
همی خوان به بیداد و داد آفرین
که کمتر کنی نزد شاه آبروی
بنزدیک شاهان نگیرد فروغ
بکوشد که بر پادشا نشمرد

چو از نعمتش بهره یابی بکوش
هنرهاش گسترده اندر جهان
چو نزدیک دارد مشو پرمنش
پرستنده مگر یابد از شاه رنج
نباید که سیر آید از کارکرد
و دیگر که اندر دلش راز شاه

مشو با گرامیش کردن دلیر
اگر کوه فرمانش گیرد سبک
همه بد ز شاهست و نیکی ز شاه
ز گیتی تو خشنودی شاه جوی
چو خشم آورد شاه پوزش^۲ گزین
ز کسهای او پیش او بد مگوی
هر آنکس که بسیار گوید دروغ
سخن کان نه اندر خورد با خرد

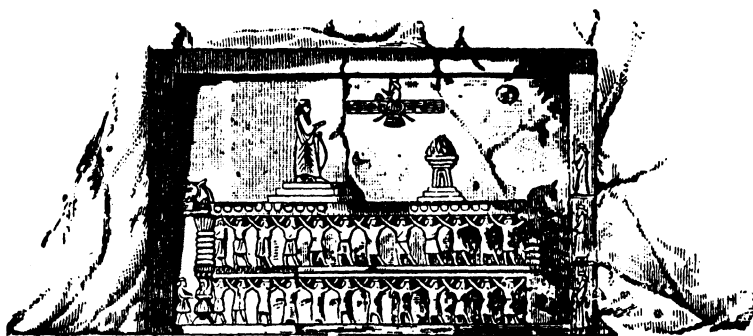
۱ - گاه - بر وزن ماه ، تخت پادشاهان و کرسی زرین را گویند ، جاه مقام ، وقت و زمان
نیز گفته اند ۲ - پوزش یعنی عذر - ، معذرت ، عذر آوردن ، معذرت خواستن .

وگر پرسدت آنچه دانی بگوی فرونست از آن دانش اندر جهان چو بنوازدت شاه کشی^۱ مکن که گر پرورد دیگری را همان وگر با تو گردد بچیزی دژم^۲ وگر نیست آگاهیت زان گناه وگر هیچ تاب اندر آری بدل بفرش ببیند نهان ترا از آن پس نیابی تو زو نیکوئی کسی را که شاه جهان خوار کرد	به بسیار گفتن میر آبروی که بشنید گوش آشکار و نهان وگر چه پرستنده باشی کهن پرستار باشد چه تو بیگمان پیوزش گرای و وزن هیچ دم برهنه دلت را بیر نزد شاه بدو روی منمای و دل بر گسل دل^۳ ستر^۴ و تیره روان^۵ ترا همان گرم گفتار او نشنوی بماند همیشه روانش بدرد
--	---

بالاخره فردوسی شاه را بدریا و هم کوه آتش تشبیه و در هر دو حال برای
 پرستندگان بشرط خردمندی سرچشمه^۶ نعمت و بی نیازی معرفی میفرماید چنانکه
 فرموده است :

در پادشا همچو دریا شهر سخن لنگر و بادبانش خرد همه بادبان را کند مایه دار کسی کو ندارد هنر با خرد بکردار دریا بود کار شاه ز دریا یکی ریگ دارد بکف اگر پادشا کوه آتش بدی	پرستنده ملاح و کشتی هنر بدریا خردمند چون بگذرد که هم مایه دار است و هم سایه دار سزد گر در پادشا نسپرد فرمان او تابد از چرخ ماه دگر دُرّه دارد میان صدف پرستنده را زیستن خوش بدی
---	--

۱ - کشی - بفتح اول و کسر ثانی مشدد - خوشی ، خوشحالی ، تندرستی ، خرامندگی ،
 جلوه گری و ناز رفتاری را گویند . ۲ - دژم بوزن دم - آشفته و اندیشه مند . ۳ - دل ،
 قلب . ۴ - کز بفتح اول و سکون ثانی بمعنی کج است . ۵ - روان ، جان ، نفس ناطقه ،
 روح و بمعنی محل جان که دل باشد نیز آمده و بعضی گویند مراد از روان نفس ناطقه است و از
 جان روح حیوانی



بزدان پرستی ایرانیان

چو آتش که خشم سوزان بود چو خشنود باشد فروزان بود
از او يك زمان شیر و شهدست بهر بدیگر زمان چون گزاینده زهر
همان در جهان ارجمند آن بود که با او لب شاه خندان بود

ثانیاً برای تهییج علاقه و ایمان بعظمت و استقلال ایران در تمام شاهنامه نکات برجسته را ضمن نقل و تایید داستانها ایراد فرموده که ذکر تمام آنها موجب اطباب کلام و در اینجا بدرج چند بیت آن اکتفا میشود :

جهان پر ز بدخواه و پرددشمن است همه مرز ^۱ ما جای اهریمن است
نه هنگام آرام و آسایش است نه روز درنگست و آرایش است
دریغ است ایران که ویران شود کنام ^۲ پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشستگاه شهریاران بدی

و بالاخره در جای دیگر میفرماید :

۱ - مرز - بفتح اول و سکون ثانی و ثالث ، آبادانی ، سرحد . ۲ - کنام بضم اول و بوزن مدام ، آرامگاه - آشیانه آدمی و سایر حیوانات چرنده و پرنده و دودام و سباع و بهائم و بیشه و جنگل و چراگاه دواب را گویند و باتشدید ثانی نیز آمده است .

حو ایران نباشد تن من میاد بدین بوم^۱ و بر زنده یکتن میاد

که فی الحقیقه در این يك بیت اخیر بخصوص علاقه مندی گوینده را بحد اعلی رسانیده بنحوی که محتاج بهیچگونه توضیح دیگری نیست، ثالثاً برای حس اعتماد بر رؤساء و همقطاران ایرانی و بالاخره اتکاء فرد نظامیان ایران بقدرت سلحشوری خویش باز در قسمت اعظم داستانهای شاهنامه از قول سرداران ایرانی بیاناتی فرموده که قرائت آنها بی اختیار بخواننده ایرانی شهادت و شجاعت خارق العاده میبخشد که بخود خود حس اعتماد کامل یعنی مفهوم مطالب مذکوره نظامنامه بنحو اکمل تأمین میگردد، چنانکه فرموده:

هنر نزد ایرانیانست و بس نگیرند شیر ژیان را بکس
همه یکدلانند و یزدان شناس بگیتی ندارند از کس هراس
مرا ارج^۲ ایران ببايد شناخت بزرگ آفکه بانامداران بساخت
و در جای دیگر از قول رستم در حضور کیخسرو راجع به بحث و مقایسه قشون ایران و توران میفرماید:

بدین دشت کینه گراز ما یکی است همه خیل^۳ توران بجنگ اند کیست
چه اندیشی از آن سپاه بزرگ که توران چو میش است و ایران چو گرگ
و در جای دیگر که گرد آفرید دختر کژدهم بجنگ سهراب میرود پس از اطلاع سهراب از دختر بودن گرد آفرید فردوسی از زبان سهراب بطریق ذیل دلاوری ایرانیان را توصیف میفرماید:

بدانست سهراب کاو دختر است سر موی او از در افسر است
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید باورد گاه^۴

۱ - بوم و بر - منزل، ماوا، زمین، وطن باشد. ۲ - ارج - بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بمعنی قدر و قیمت و مرتبه و اندازه باشد، چه ارجمند صاحب قدر و قیمت و مرتبه را گویند و سندی بمعنی صاحب و خداوند آمده است. ۳ - خیل - بفتح اول بمعنی جماعت و طائفه. ۴ - آورد گاه - میدان جنگ.

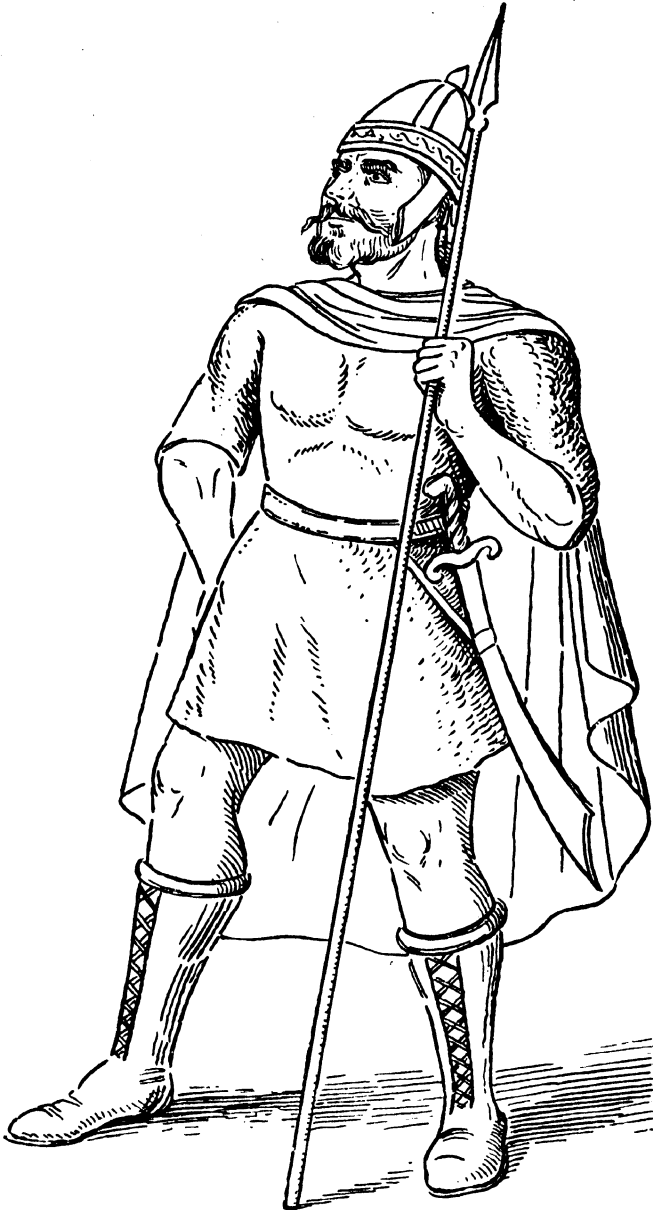
سواران جنگی بروز نبرد همانا بابر اندر آرند گرد
 زنانشان چنینند ایران سران^۱ ! چگونه اند گردان^۲ جنگ آوران^۳ !
 بملاوه ضمن هزار بیتی که بنام گفتار دقیقی در شاهنامه درج فرموده است طی
 مراسله جوابیه گشتاسب به ارجاسب سپاهیان ایران را چنین توصیف میفرماید :



(خ)

همه کار دیده همه نامدار	همه افراسیابی و نه پیغوی ^۲	همه کار دیده همه نامدار	همه افراسیابی و نه پیغوی ^۲
همه راست بالا، همه راستگوی	همه از در گنج و تاج و سپاه	همه از در گنج و تاج و سپاه	همه از در گنج و تاج و سپاه
همه از در یاره ^۴ و گوشوار	همه شیرگیر و همه رزم ساز	همه از در یاره ^۴ و گوشوار	همه شیرگیر و همه رزم ساز
همه از در یاره ^۴ و گوشوار	همه شیرگیر و همه رزم ساز	همه از در یاره ^۴ و گوشوار	همه شیرگیر و همه رزم ساز

- ۱- سران ، جمع سراسر است که بمعنی سردار و مقدم لشکر باشد ۲ - گردان جمع کرد بضم اول . مبارز ، دلاور - بهادر و شجاع را گویند ۳ - پیغو - بفتح اول و ضم ثالث بر وزن و معنی بیکو باشد و آن ولایتی است مشهور در هندوستان و توران و نام هر که پادشاه آن ولایت شود ..
- ۴ - یاره - دست برنجن باشد و آن حلقه ایست از طلا و نقره و غیر آن که در دست کنند .
- ۵ - آاز - حرص و طمع .



نیکو از شاهیان ایران (ن)

همه نیزه داران شمشیر زن همه لشگر آرای و لشگر شکن

چو جوشن^۱ پیوشند روز نبرد ز چرخ برین بگذراند گرد



نمونه از سپاهیان ایران (پ)

بزین اندرون گشته چون کوه سخت سر کوه از ایشان شده لخت لخت^۲
همه نیزه بردست و باره^۳ بزین نبشته همه نام من بر نگین

۱ - جوشن - بری زره را گویند و در فارسی سلاحی است غیر از زره زیرا زره تماماً از حلقه است و جوشن حلقه و تنگه آهن باشد . ۲ - لخت بر وزن سخت یعنی باره . ۳ - باره ، اسب .



نمونه از سپاهیان ایران (پ)

ازیشان دو گرد گزیده سوار
چو یشان بپوشند ز آهن قبا
که گر ازدها پیش آید بجنگ
و گر شیر بیند گریزان شود
پلنگ ار به بیند دل و چنگشان
و گر دیو بیند، شود نا پدید
نهنگان گریزان به آب اندرون
چو این هردو یل^۱ راهمی اهرمن
فلک گربه بیند، ز گردون بخشم
زمین لرزد از زیر این هردو مرد
چو بر گردن آرند کوبنده گرز
چو ایشان باستند پیش سپاه

زیر سپهدار و اسفندیار
بخورشید و ماه اندر آرند پای
ندارد بیک زخم ایشان درنگ
ز چنگال، ناخنش، ریزان شود
نیارد^۱ شدن تیز در جنگشان
نیارد همی نام ایشان شنید
ببارند از دیده در آب خون
به بیند، بخواهد ز دیوان کفن
مراین هردو را گیرد از خشم، چشم
چو رانده باره بروز نبرد
همی تابد از گرزهای فر و برز^۲
ترا کرد باید بایشان نگاه

۱- نیارد بمعنی یارا نداشتن است و یارا بمعنی قوت و قدرت و توانائی و زهره و دلیر و مجال و فرصت باشد. ۲- یل - بفتح اول شجاع، دلاور، بهادر، بهلوان و مطلق العنان را گفته اند. ۳- برز بضم اول، نوحاستگی و قد و قامت آدمی و شکوه و عظمت باشد.

بخورشید مانند با تاج و تخت	همی تابد از چهرشان فرو بخت
چنینم گوانند و اسپهبدان	گزیده پسندیده ۱۱ مؤبدان
تو جیحون مینبار ^۱ هر گز بمشگ	که ما را چه جیحون، چه سیحون، چه خشگ
اگر تاب ^۲ تیغم بجیحون رسد	و گر باد گرزم بهامون ^۳ رسد
بهامون درون پیل گریان شود	بجیحون درون آب بریان شود
بروز نبرد از بخواهد خدای	برزم اندر آرم سرت زیر پای

بالاخره برای بیان اهمیت و لزوم انضباط بازشکاری شاه را مثال زده که عقابی را در شکار گرفته است و شاه فوراً امر باعدامش داده است، بدین ترتیب که :

چنین گفت باز تو ای شهریار	عقابی گرفتست روز شکار
چنین گفت کاورا بگویند پشت	که بامهتر خود چرا شد درشت
بیاویر اورا ز دار بلند	بدان، تا بدو باز گردد سزند ^۴
که تا کهتران نیز در کارزار	فزونی نجویند بر شهریار

بعلاوه فردوسی برای بیان کیفیت و لزوم يك انضباط فوق العاده قوی و مستحکم که بایستی هنگام جنگ بین کلیه مراتب قشون حکمفرما باشد ضمن تشریح جنگ دوازده رخ آنرا کاملاً و بطور تفصیل توضیح می فرماید بدین نحو که :

قوای ایران در کوه کتابد تحت فرماندهی گودرز و قوای توران در صحرای رید تحت فرماندهی پیران مستقر گردیده، وضعیت اراضی آنجا بهیچیک اجازه پیشدستی (تعرض^۵) را نمیدهد، بنا برین هر يك از دو فرمانده قوای ابوابجمعی خود را از مبادرت به پیشدستی در آن جنگ منع نموده اند اما در قوای توران هومان

۱ - مینبار - یرمکن . ۲ - تاب - تافتن هر چیزی که نورانی و روشن باشد و نیز تاب و طاق و توانائی و خشم و قهر و غضب را گویند . ۳ - هامون - دشت و صحرا و زمین هموار خالی از بلندی و پستی را می نامند . ۴ - گزند بر وزن کمند بمعنی آسیب و آفت ورنج و چشم زخم باشد . ۵ - چون فردوسی در همه جا تعرض را پیشدستی اصطلاح فرموده بنا براین همه جا در این کتاب آنرا پیروی خواهیم کرد .

برادر **پیران** انضباط را لغو و برخلاف میل و دستور **پیران** برای مبارزه بخطوط **ایرانیان** می‌شتابد، ولی در قوای **ایران** که عموماً دارای انضباط راسخ و محکمی بودند چون امر جنگ نداشته اند در تمام خطوط از مبادرت بجنگ خود داری و موکول با اجازه فرمانده قوا مینمایند (راجع باین مطلب در فصل دوم باب سوم این کتاب مفصلاً بحث شده است) که بالتیجه عدم رعایت انضباط در قوای توران و توجه دقیق بآن در قشون **ایران** جنگ را بنفع **ایرانیان** خاتمه میدهد.

فصل دوم

حس وطن پرستی

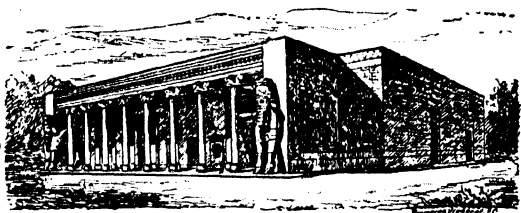
بند دوم نظامنامه پیاده **قشون شاهنشاهی** تعلیم **حس وطن پرستی** و طریقه

رشد و نمو آن را بوسیله تذکرات

وقایع برجسته تاریخی مملکت

راهنمائی مینماید، **فردوسی** خود

احیا کننده و بزرگترین حافظ این



وقایع برجسته بوده ، بزرگترین

نمونه از بناهای ایران قدیم (خ)

رنجها را برای انجام این مقصود متحمل گردیده و داستانهای بیشماری را بنظم

آورده که عموماً مبین و معرف عظمت دیرینه مملکت و محرک پرستش و ستایش این

آب و خاک میشود که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم بایستی تمام **شاهنامه** عیناً نقل

شود ولی در این جا فعلاً بذکر قسمت کوچکی اکتفاء و در آن **فردوسی** تهییج و

تبلیغ وطن پرستی را با استدلال بیان و برای حفظ وطن قبول مرگ را بر زندگی

ترجیح داده است ، چنانکه فرموده :

جوانان شایسته کارزار

نگه کن بدین لشکر نامدار

زن و کودک و خرد و پیوند خویش

ز بهر بروم و فرزند خویش

از آن به که کشور به دشمن دهیم

همه سر بسر تن بکشتن دهیم

و باز در جای دیگر **فردوسی** از قول **افراسیاب** که می خواهد قسمتی از

عده خود را برای آخرین تلاشی که در جنگ **گنگ دژ** لازم بوده بکار اندازد؛

۱ - پیوند برون فرزند ، بمعنی اتصال و متصل و خویش و تبار باشد .

برای تحریک تعصب و حمیت آنها موضوع **وطن و دوده**^۱ را پیش کشیده و بطریق ذیل می فرماید :

ز بهر برو بوم و فرزند خویش همان از پی گنج و پیوند خویش
 بینید با یکدگر دامنا ممانید بد خواه پیرامنا^۲
 بالاخره روح **وطن پرستی** خود **فردوسی** می تواند بزرگترین مثال و سرمشق
 برای ما واقع گردد که در ضمن مطالعه شاهنامه در کلیه اشعار او با درخشندگی بی نظیری
 جلب نظر و توجه مینماید که حتی در مورد بیان عمل اسبان نیز آن را منظور و
 می توان گفت که در این قسمت بی اختیار بوده است ، چنانکه در مورد **جنگ رستم**
و اسفندیار که نتیجه جنگ این دو پهلوان را انتظار می کشد با اینکه هر دو
ایرانی بوده اند ولی چون **رستم** را در اشتغال نائره این جنگ بدون تقصیر و
اسفندیار را کاملاً مقصر می شناخته و از طرفی وجود **رستم** را برای **ایران**
 ذی قیمت تر از **اسفندیار** و علاوه اصولاً مادر **اسفندیار** را رومی و دختر قیصر
 می دانسته چنانکه ضمن بیان نژاد و پهلوانی از قول **اسفندیار** فرموده :

همان مادرم دختر قیصر است که او بر سر رومیان افسر است
 بنا بحس وطن پرستی فوق العاده خود نتیجه جنگ را بطریق ذیل سؤال می فرماید :
 بینم تا : اسب **اسفندیار** **سوی آخور آید** همی بی سوار
 و یا : **بارۀ رستم جنگجوی** **بایوان**^۳ **نهد** بی خداوند روی

که درین سؤال اسب **اسفندیار** را بسوی آخور و بارۀ **رستم** را بطرف ایوان
 خوانده است .

و باز در جای دیگر ضمن مباحثه هومان با **گودرز** قشون **ایران** را به شیر
 و تورانیان را بروباه **پیر** از قول **گودرز** معرفی می فرماید ، چنانکه فرموده :

۱ - دوده - دودمان و خانواده را گویند . ۲ - پیرامن بر وزن پیراهن اطراف و گردا گرد
 چیزی را گویند . ۳ - ایوان بر وزن کیوان صفه و طاق را گویند .

کنون آمدم با سپاه همران	از ایران گزیده دلاور سران
شما هم بگردار روباه پیر	به بیشه در، از بیم نخجیر ^۱ گیر
همی چاره سازید و دستان ^۲ و بند ^۳	گریزان ز گرز و سنان ^۴ و کمند
دلیری مکن جنگ مارا میخواه	که روباه با شیر ناید براه

۱ - نخجیر - شکار، شکار گننده، شکار کردن و شکار گاه باشد و نیز بهائیم دشتی و هر جانور صحرائی را وقتی بگیرند عموماً و بز کوهی را خواه بگیرند خواه نگیرند گویند . ۲ - دستان مکر و حيله ۳ - بند - مکر، حيله، زرق، فریب، سالوسی و غم و غصه باشد . ۴ - سنان آهن نوله نیزه را گویند .

فصل سوم

حس اعتماد و لزوم تعاون و معاضدت

بند سوم نظامنامه پیاده درباره حس اعتماد نسبت بارزش رؤساء و اثرات آن بحث نموده ، همچنین در کتاب شیوه کار زار موضوع اعتماد بر رؤساء جزو اصول نایبه قرار داده شده که در نیل بموفقیت دخالت کلی دارد . **فردوسی** گذشته از آنکه کراراً این مسئله را ضمن داستانهای که نقل نموده و در خاتمه آنها نتایج مفیدی میگیرد مختصراً در یک بیت اهمیت آن را بطریق ذیل گوشزد فرموده است :

چو سالار شایسته باشد بجنگ نترسد سپاه از دلاور نهنگ

و بالاخره در همین بند سوم نظامنامه پیاده لزوم تعاون و معاضدت را بین نظامیان تشریح می کند که از آن طریق ، حس اعتماد آنها یکدیگر تولید گردد . **فردوسی** نیز همین منظور را در دو بیت ذیل استدلال نموده و تذکر میدهد :

ز دانا تو نشیدی این داستان ؟ که بر گوید از گفته باستان
که گر دو برادر نه پست پست تن کوه را خاک ماند بمشت ؟

بالاخره همانطوریکه گفته شده است ، تعاون و اتحاد افراد در میدان محاربه نه فقط چندین برابر بارزش جنگی آنها میافزاید بلکه میتوان گفت اساساً اگر این نکته رعایت نشود کمترین موفقیت نصیب هیچ قسمتی نشده و در حقیقت موقعی هر یک از صنوف یا قسمتها می توانند از اعمال خود ثمره بفرماندهی تقدیم دارند که اساس عمل آنها بر **تشریک مساعی** قرار گرفته باشد ، درین خصوص هم (لزوم و اهمیت تعاون در موقع جنگ) **فردوسی** فرموده است :

چو در جنگ لشکر بود هم گروه چه دشت و چه هامون ، چه دریای کوه
اگر یار باشید با هم بجنگ از آواز روبه نترسد پلنگ

باب دوم

خواص صنوف

فصل اول

پیاده نظام

در قسمت اول شیوه کارزار، پیاده نظام صنف اصلی قشون معرفی گردیده و چون یگانه صنفی است که در هر نوع زمین قادر بر حرکت بوده و صنف محاربه نزدیک شناخته شده، بعلاوه در پیشدستی اوست که قبل از همه آرایش دشمن را اشغال و باین وسیله موفقیت قطعی را بدست میدهد، همچنین در تدافع قسمت زنده و جاندار سدی است که امواج تهاجم دشمن بآن برخورد میکند، لذا **مالك الرقاب میدان جنگ** و بقول دیگر **قهرمان میدان نبرد** و بگفته اروپائیان **ملکه میدان جنگ** بآن لقب داده اند. فردوسی در حوالی هزار سال قبل تمام تشخیصات فوق را بر روی این صنف بیان و باو لقب «**فریاد رس میدان جنگ**» داده چنانکه فرموده است :

پیاده کند جنگ پیش سپاه	کند شیر مردان بر این سان تباه
پیاده به آید که جوئیم جنگ	بکردار شیران بیازیم ^۱ جنگ
پیاده بیاید که جنگ آوریم	جهانی بر خویش تنگ آوریم
پیاده برفتی ز پیش و ز پس	که او بود در جنگ فریاد رس

باز در جای دیگر **جنگ پیشدستی** را بنام **جنگ پلنگ** مخصوص پیاده فرموده و می فرماید :

۱ - یازیدن - بروزن و معنی بالیدن است که نمو کردن باشد، بمعنی قصد و اراده آهنگ کردن و بلند شدن و دست دراز کردن نیز آمده است.



نمونه از افراد پیاده نظام قدیم ایران (خ)

نباشد مرا تنگ رفتن بجنگ پیاده بسازیم جنگ پلنگ

همچنین درمحل دیگری که از جنگ سواره نتیجه نگرفته ، موفقیت و غلبه درجنگ را بوسیله جنگ پیاده امکان پذیرمی فرماید ، چنانکه فرموده :

پیاده مگر دست یابم بر اوی به پیکار خون اندر آرم بجوی
و مخصوصاً برای بیان عبارت شیوه کارزار که : « در پیشدستی پیاده نظام
است که قبل از همه آرایش دشمن را اشغال مینماید و در درنگی^۱ نیز قسمت
زنده و جاندار سدیست که امواج تهاجم دشمن بآن برخورد میکند .
فردوسی محل این صف را در آرایش جنگی قوا در جلوی سایر صنوف معین
فرموده ، چنانکه می فرماید :

پیاده که بد در خور کارزار بفرمود تا پیش روی سوار
صفی بر کشیدند نیزه وران سپر دار با باد پایان سران
پس پشت ایشان سواران جنگ کز آتش بهخنجر بیردند زنگ

۱ - فردوسی اتخاذ حالت تدافعی را درنگی اصطلاح فرموده و درین کتاب ازین بیعد تدافع را بدین لغت خواهیم نامید .

پس پشتشان ژنده^۱ پیلان چوکوه زمین از پی پیل گشته ستوه^۲ و این مسئله را باز در جای دیگر بدین ترتیب اشاره می فرماید :

جهان شد پر آوای بوق و سپاه پیلان بر نهادند از آهن کلاه
تو گفتمی که روی زمین آهنست ز نیزه هوا نیز در جوشنست
دولشکر چنان شد سه روز و سه شب یکی را از ایشان ننجید لب
از این روی و آن روی بر پشت زین پیاده به پیش اندرون همچنین
تو گفتمی زمین کوه آهن شدست همان پوشش چرخ جوشن شدست

و این نکته (استقرار پیاده نظام در قسمت مقدم آرایش و جلو تر از سایر صنوف) هنوز هم که وسائل پر قدرت آتشین جدید بمیان آمده تغییر ننموده ، بلکه بیشتر تأیید گردیده است .

بعلاوه غالباً در جنگهاییکه پهلوانان هم طرازی را مقابل یکدیگر قرار میدهد پس از آنکه از طرق مختلفه حربی بواسطه قوت مساوی هر دو حریف نتیجه نمیگیرد بالاخره آنها را پیاده نموده و یکی را فاتح و دیگری را مغلوب و نتیجه قطعی را بدست میدهد ، چنانکه در رزم رستم و اشکبوس پس از آنکه رهام از مقابل اشکبوس فرار میکند از قول رستم خطاب بطوس می فرماید :

تهمتین بر آشت و باطوس گفتم که رهام را جام باده است جفت
بمی در همی تیغ بازی کند میان پیلان سر فرازی کند
چرا شد کنون روی چون سندروس^۳ سواری نبند کمتر از اشکبوس !
تو قلب سپه را باین بدار من اکنون پیاده کنم کار زار

۱ - ژنده - بروزن خنده هر چیز عظیم و مهیب را گویند همچو ژنده پیل که بمعنی پیل بزرگ است . ۲ - ستوه یعنی ملول ، عاجز شده ، بازمانده ، تنگ آمده و افسرده .
۳ - سندروس بفتح اول و ثالث صمغی باشد شبیه بکاهربا و روغن کمان را از آن پزند ، دخانش نافع بواسیر باشد و رنگ سرخ را نیز گویند و نسبتش برنگ زرد خود ظاهراست ، فرق میان کاهربا و سندروس این است که کاهربا را چون در آتش نهند از آن بوی مصطکی آید و از سندروس بوئی بغایت ناخوش .

به بند کمر بر، بزد تیر چند
 هماوردت آمد، مرو باز جای
 عنان را گران کردو اورا بخواند
 تن بی سرت را که خواهد گریست؟
 چو پرسى تو نامم درین انجمن
 زمانه مرا پتک ترک^۱ تو کرد
 بکشتن دهی تن بیکبارگی
 که ای بیهده مرد پر خاشجوى
 سر سرکشان زیر سنگ آورد
 سوار اندر آیند هرگز بجنگ؟
 پیاده بیاموزمت کارزار
 که تا اسب بستانم از اشکبوس
 بدو روی خندان شوند انجمن
 بدین زور و این دست و این کار زر

کمان را بزه بر، بیازو فکند
 خروشید کای مرد جنگ آزمای
 کشانی بخندید و خیره بماند
 بدو گفت خندان، که: نام تو چیست؟
 تهمتن بدو گفت کای شوم تن
 مرا مام من، نام، مرگ تو کرد
 کشانی بدو گفت بی بارگی
 تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
 پیاده ندیدی که جنگ آورد
 بشهر توشیر و پلنگ و نهنگ
 هم اکنون ترا ای نبرده^۲ سوار
 پیاده مرا زان فرستاد طوس
 کشانی پیاده شود همچو من
 پیاده به از چون تو سیصد سوار

و باز در جنگ رستم و سهراب پس از آنکه بانواع رزمهای مختلفه مشبث و نتیجه عائد نمى دارند بالاخره آنها را پیاده نموده و بکشتى گرفتن وا میدارد، چنانکه در روز اول که رستم بدست سهراب مغلوب شده و زمین میخورد می فرماید:

هشیوار^۳ با گبر^۴ و خود آمدند
 برفتند هر دو روان پر ز درد
 ز تن هاخوی^۵ و خون همی ریختند

ز اسبان جنگی فرود آمدند
 بیستند بر سنگ اسب نبرد
 چو شیران بکشتی بر آویختند

۱ ترک - کلاه خود. ۲ - نبرده بروزن نکرده بمعنی شجاع و دلیر و دلاور باشد.

۳ - هشیوار بروزن خریدار بمعنی خردمند و عاقل و هشیار باشد و بضم اول هم درست است.

۴ - گبر - بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خود و خفتان است، بفتح اول و ثانی نیز آمده است.

۵ - خوی - بفتح اول و واو معدوله بروزن می، عرق انسان و حیوانات دیگر باشد.



(خ)

و باز در روز دوم کشتی گیری که سهراب بدست رستم کشته میشود می فرماید:

دگر باره اسبان بیستند سخت بسر برهمی گشت بد خواه بخت
بکشتی گرفتن نهادند سر گرد هر دو دوال ا کمر

فصل دوم

سواره نظام

سواره نظام که در قشونهای قدیم دارای اهمیت مخصوصی بوده و قسمت عمده عمل جنگ را بر عهده داشته است، در اغلب قسمتهای شاهنامه استعمال آن نشان داده شده، مخصوصاً در مواقعی که سرعت عمل ایجاب میشده **فردوسی** بیشتر آنرا بکار می انداخته است. همینطور چنانکه در قسمت اول **شیوه کارزار** راجع بخواص سوار و استعمال آن در باب سرعتش بحث شده و غالباً در عمل تعاقبی و یا محاصره، عمل احاطه جناحین، یا حمله های بعقب سر دشمن را بر عهده این صنف واگذار میکند **فردوسی** هم غالباً در موقع تعاقب، تقسیم قوا و ذکر آرایش قوایی که بر علیه یکدیگر صف آرائی می نموده اند، سوار را بیشتر در جناحین بمنظور احاطه، یاردا احاطه که دشمن بخواد بعمل آورد قرار میداده است، که از آنجمله او را راجع باستعمال سوار برای تعاقب در جنگ **قالینوی و انطاکیه** که **انوشیروان** بر علیه **فروریوس** بعمل آورده، می فرماید :

کی ^۱ تاجور بر لب آورده کف	بفرمود تا بر کشیدند صف
سپاهی بیامد به پیش سپاه	که شد بسته از گرد برباد راه
شده نامور لشکری انجمن	یلان سر افراز و شمشیر زن
همه جنگ را تنگ بسته میان	بزرگان و فرزندگان ^۲ و مهان
بخون آب داده همه تیغ را	بدان تیغ برنده، مرمیغ ^۳ را

۱ - کیفتح اول و سکون ثانی بمعنی پادشاه پادشاهان است یعنی پادشاهی که در عصر خود از همه پادشاهان بزرگتر باشد و عربی ملک الملوک خوانند همچنین پادشاه قهار و جبار و بلند مرتبه را گویند و این نام را در بلندی و قدراز کیوان گرفته اند چه اولندترین کواکب سیاره است، اصیل و نجیب نیز را میگویند و ترجمه سلطان هم هست . ۲ - فرزانه و روزن پروانه، حکیم و دانشمند و عالم و عاقل باشد . ۳ - میغ - ایر .



(خ)

سپه را نبد بیشتر زان درنگ که نخجیر را گیرد ز بالا پلنگ
فردوسی برای آنکه کمی مدت توقف آن قشون و سرعت عماش را مجسم سازد
مدت درنگ را باندازهٔ زمانی تشبیه نموده که پلنگ از ارتفاعی برای پریدن و
گرفتن شکار لازم دارد.

بهرسو ز رومی تلی کشته بود	و گراخته از جنگ برگشته بود
بشد خسته از جنگ فروریوس	دریده درفش و نگونسار کوس
سواران ایران بسان پلنگ	بهامون کجا غرمش آید بچنگ

پس رومیان در همی تاختند درو دشت از ایشان برداختند
درین قسمت عمل تعاقبی را بوسیلهٔ سوار صراحة توضیح و برای آنکه حالت
و سرعت فوق العادهٔ آنان را نشان دهد به پلنگی تشبیه نموده که در تعاقب میش کوهی
بوده و آنرا بچنگ آورده باشد.

و باز در جای دیگر که می خواهد از سرعت سوار در عمل تعاقب استفاده

۱ - و گراخته بمعنی و یا آمده است . ۲ - غرم ، بضم اول و سکون ثانی و ثالث . میش کوهی را گویند .

تعماید ضمن جنگ سرخه با رستم بیان و در آنجا پس از آنکه سرخه با فرامرز
مقابله و توانائی مقاومت را در خود نمی بیند فرار و بوسیله فرامرز و سواران
تعاقب و دستگیر میشود چنانکه فرموده است :

فرامرز را نیزه شد لخت لخت	ز نیروی مردان و از زخم سخت
ندارد، غمین گشت و پیچید روی	بدانست سرخه که پایاب ^۱ اوی
همی تاخت با تیغ هندی بدست	پس اندر، فرامرز، چون پیل مست
دمان ^۲ از پشی بر کشیده غریو	سواران ایران بکردار دیو
بیازید، چونانکه یازد پلنگ	فرامرز چون سرخه را یافت چنگ
بر آورد وزد ناگهان بر زمین	کمر بند بگرفت، وز پشت زین
باشگرگه آوردش از کارزار	پیاده به پیش اندر افکند خوار

و نیز مورد استعمال این صنف را در جناحین آرایش بمنظور های مذکوره
ضمن بیان جنگ ساوه شاه با بهرام چوبینه بطریق ذیل تشریح فرموده است :

چو بشنید بهرام کامد سپاه درو دشت شد سرخ و زرد و سیاه
(مقصود از این الوان بیرقهای مختلفاللونیه بوده که هر واحدی از قشون
داشته است) .

به پیش اندرون تیغ زن لشکری	پس پشت بد شارسان ^۳ هری
سپاهی همه یکدل و یکسره	بیاراست با میمنه ^۴ میسر ^۵
ستاره زنوك سنان روشنست	تو گمتی جهان یکسر از جوشنست
برایش و ساز ^۶ آن رزمگاه	نگه کرد آن رزمگاه ساوه شاه

۱ - پایاب بروزن شاداب، تاب و توانائی و طاقت و مقاومت را گویند . ۲ - دمان بروزن
امان، بمعنی فریاد کنان از شادی و غضب مفرط است، تند و تیز رفتن و سخت حمله کردن را
نیز گویند . ۳ - شارسان - شهرستان آباد . ۴ و ۵ - میمنه و میسر - راستگاه و چپگاه آرایش
جنگی لشکر است که با اصطلاح نظامی امروزه جناح راست و چپ گویند . ۶ - ساز - استعداد
کارها و رونق مهم را گویند و بمعنی سلاح و ادوات جنگ نیز هست .

هری از پس پشت بهرام دید همان جای خود تنگ و ناکام دید
(این هم یکی از نکات مهمه جنگ است که باید شهرستان آباد را قشون در پشت
سرخود داشته باشد تا علاوه بر منافع متعدد ، تدارکات قوا نیز تأمین باشد) .

چنین گفت پس با سواران خویش جهان دیده و غمگساران خویش
که : آمد فریبنده ای نزد من از آن پارسی مهتر^۱ انجمن
همی بود تا آن سپه شارسان گرفتند و شد جای من خارسان^۲

(بهرام چوپینه برای آنکه فرصت اشغال میدان محاربه وسیعی داشته باشد
یک نفر را بعنوان مذاکرات بدوی نزد ساوه شاه اعزام داشته و در همان حین محل منظور
را اشغال مینماید که در آنجا می توانسته است حداکثر استفاده از وسائل موجوده
خود را بعمل آورده جنگ را بدشمن در محل بسیار نا مساعدی تحمیل کند که
دشمن نتواند بجز مختصری از وسائل خود را بکار انداخته از آن استفاده نماید که
این مسئله خود نیز یکی از فنون مهمه جنگ است) .

بر آن جای تنگی صفی بر کشید هوا نیلگون شد زمین ناپدید
سپه بود بر میمنه چل هزار سواران ژوبین^۳ وور و نیزه دار
ابر میسره چل هزار دگر همه ناوک انداز و پر خاشاخر
بقاب اندرون نامور چل هزار چه نیزه گذار و چه خنجر گذار
همان چل هزار از دلیران مرد پس پشت لشکر ابر پای کرد
ز لشکر بسی نیز بیکار بود بدان تنگی اندر گرفتار بود
چو دیوار پیلان به پیش سپاه فراز آوریدند و بستند راه
پس اندر غمی شد دل ساوه شاه که تنگ آمدش جایگاه سپاه

درین اشعار علاوه بر استعمال سوار در جناحین آرایش مسئله فریب خوردن

۱ - مهتر بزرگتر و کهتر بمعنی کوچکتر است . ۲ - خارسان - خرابه و ویرانه

۳ - ژوبین بمعنی زوبین است که نیزه کوچکی بوده که بر سر آن دوشاخ باشد .



رزم بهرام با ساهو شاه (ج)

ساهو شاه را از بهرام ۴۱ که بمنظور اشغال يك ميدان محاربه مناسب بعمل آورده بود دقیقاً توضیح و یکی از افکار بزرگ جنگی را بخواننده عطا فرموده است .
و باز در موقع لشکر کشی افراسیاب بکین پسرش آرایش قوای ایران را بطریق ذیل تشریح می فرماید :

وزان روی رستم سپه برکشید زمین شد ز گرد یلان ناپدید

سواران بیدار با بوق و کوس	بیاراست برمیمنه گیو و طوس
هجیر و گرانمایگان یکه سره	چو گودرز کشواد بر میسره
ستادند با نیزه در قلبگاه	فریبرز با رستم کینه خواه
زواره پس اندر، فرامرز پیش	بسازید در قلبگاه جای خویش
زنیزه هواشد چو پشت پلنگ	شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ
نه زان سوستوه و نه زین سوشکوه	چنین بود هردو سپه همگروه

که درینجا باز سواران ایران را در جناحین آرایش قرار داده است م

فصل سوم توپخانه

در شیوه کارزار می نویسد که :

توپخانه با قدرت آتش خود پیاده را برای بدست آوردن تفوق آتشی مساعدت و پشتیبانی میکند، مخصوصاً توضیح میدهد که: هر قدر مقاومت دشمن بیشتر انتظار برود باید توپخانه بیشتری در اختیار آن قسمت گذاشت . و در جای دیگر مینویسد: « خراب کردن غایت مطلوب توپخانه است » . فردوسی نیز در هر موقع که پیشدستی بقلعه مستحکمی را تشریح میکند همه جا بنام عراده و منجنیق توپخانه را دخالت داده و با پشتیبانی آن سقوط مواضع مستحکمه را امکان پذیر مینماید . چنانکه در قسمت حمله کیخسرو به گنگ دژ که درباره قلعه آن بطریق ذیل توصیف نموده :

زمین هشت فرسنگ بالای او بر آن باره ^۱ دژ ^۲ نبرد عقاب خورش هست و ایوان و گنج و کلاه همان بوم کاو را بهشت است نام بهر گوشه چشمه و آبگیر همانا که چارست پهنای او نبیند کسی آن بلندی بخواب بزرگی و فرمان و تخت و سپاه همه جای شادی و آرام و کام بیالا و پهنای ، پرتاب ^۳ تیر	
--	--

۱ - باره - دیوار حصار قلعه و شهر . ۲ - دژ - قلعه . ۳ - پرتاب - بوزن مهتاب ، نوعی از تیر است که آنرا بسیار دور توان انداخت . مقصود فردوسی از این شعر بیان واحد يك مقیاس طول است که آن عبارت از برد نهائی تیر آن زمان بوده است که از محل پرتاب تا نقطه سقوط محسوب میشده چنانکه در کتب آمده است که افراسیاب در روز سیزدهم ماه تیر بر بلاد ایران مستولی شده و منوچهر در قلعه طبرستان متحصن گردیده بود ، باین شرط صالح شد که يك کس از لشکر منوچهر بهمه نیروی خویش تیری بیندازد و هر جا که آن تیر بیفتد آن جا سرحد باشد . گویند آرش تیری انداخت و آن تیر بر کنار آب آمون افتاد و آن جا سرحد شد بنا برین پارسیان این روز از این ماه را هم مانند عید جشن سازند چنانکه مهرگان و نوروز را مبارك دانند . بعلاوه این روز را تیرگان و جشن آن را جشن تیرگان خوانند .

همی مؤبد آورده از هند و روم بهشتی بر آورده ز آباد بوم
همانا که زان باره فرسنگ بیست جهان بین ببیند که بردشت کیست

و در خصوص تشریح وضعیت حوالی آن قلعه چنین فرموده است :

ز یکسوی آن شارسان کوه بود ز پیکار لشکر بی اندوه بود
بروی دگر رود و آب روان که روشن شدی مرد را زوروان

برای حملهٔ بچنین قلعه ای و بمنظور پشتیبانی عده های پیاده که مطابق طرح فرماندهی میبایستی بدواً قسمتی از اعمال حفاری را انجام داده سپس بحمله مبادرت نمایند عراده و منجنیق را بکار می اندازد ، چنانکه میفرماید :

دو صد باره عراده و منجنیق^۱ نهاد از برش هر سوئی جائلیق^۲
دو صد چرخ^۳ بر هر دری با کمان ز دیوار دژ ، چون سربد گمان
پدید آمدی ، منجنیق از برش چو ژاله^۴ همی کوفتی بر سرش
پس منجنیق اندرون رومیان ابا چرخها تنگ بسته میان

همچنین برای حفظ این قلعه ضمن اقداماتی که افراسیاب برای استحکام و

آرایش درنگی آن بعمل می آورد میفرماید :

وزانسو بگنگ اندر افراسیاب بر آمد ز آرام وز خورد و خواب
بدیوار عراده بر پای کرد بیرج اندر ، آن رزم را جای کرد
بفرمود تا سنگهای گران کشیدند بر باره افسونگران
بسی کار دانان رومی بخواند سپاهی بدیوار دژ بر نشاند
بر آورد بیدار دل جائلیق بر آن باره عراده و منجنیق

- ۱ - منجنیق معرب منجنیک و آن آلتی بوده است مانند فلاخن ولی بسیار بزرگ که بر سر چوبی تعبیه میکردند و سنگ و خاک و آتش در آن نموده بطرف دشمن می انداختند . ۲ - جائلیق بمعنی عیسوی کاتولیک بوده و فردوسی همه جا عراده و منجنیق را توسط جائلیق بکار می اندازد .
- ۳ - چرخ نوعی از منجنیق است . ۴ - ژاله - تگرگ ، شبنم و باران نیشان را هم گویند .

کمانهای چرخ و سپرهای کرمی^۱ همه برجها پر ز خفتان و ترس
و در خصوص عمل پشتیبانی عراده و منجنیق هائی که کیخسرو قرارداد داده بود
می فرماید :

ز عراده و منجنیق و ز گرد زمین نیلگون شد هوا لاجورد
خروشیدن پیل و بانگ سران درخشیدن تیغ و گرز گران
تو گنتی بر آویخت باهور^۲ ماه ز باریدن تیر و گرد سپاه
برانگونه گشت آسمان ناپدید کجا^۳ چشم روشن جهان راندید
(شرح مفصل حمله باین قلعه در فصل پنجم باب ششم این کتاب مندرج است)
همچنین در قسمت حمله^۴ انوشیروان بروم در برخورد بیک قلعه^۵ مستحکمی که
در شهر شوراب بوده و بهیچوجه برای دخول بآن راهی نمی یافته است باز با استعمال
منجنیق آنجا را سقوط داده و قابل تسخیر می سازد ، چنانکه فرموده است :

چنین تا بیامد بدان شارسان که شوراب بد نام آن کارسان
از ایران، چو گشتاسب آمد بروم گرفت اندران شهر شوراب بوم
بر آورده دید سر در هوا پر از مردم و ساز جنگ و نوا^۶
در این شعر ارتفاع فوق العاده قلعه را ضمن آرایش درنگی کاملی که با وسائل
و قواعد جنگی در آن بعمل آمده بود توصیف می فرماید :

ز خارا^۷ پی افکنده در ژرف^۸ آب کشیده سر باره اندر سحاب^۹
که در این شعر نیز مجدداً ارتفاع بی اندازه آن را متذکر و همچنین استحکام
فوق العاده پی و بنیان آن را حکایت می فرماید .

- ۱ - کرک بفتح کاف و سکون را و کاف کردن را گویند . ۲ - هور - آفتاب ، خورشید
- ۳ - کجا در این مصرع معنی که میدهد چون بمعنی که وجه نیز استعمال می شود .
- ۴ - نوا - ساز و سرانجام و جمعیت و سامان و کثرت مال و نیکوئی حال و رونق کار و سپاه و لشکر و توشه و آذوقه را گویند . ۵ - خارا - سنگ سخت . ۶ - ژرف - عمیق و گود
- ۷ - سحاب - ابر .

بگرد حصار اندر آمد سپاه ندیدند جائی بدرگاه راه
درین شعر عمل احاطه و اکتشافی را که برای دخول آن معمول داشته و راهی نیافته اند بیان فرموده است .

بدو ساخت از چارسو منجیق پیاپی آمد آن باره جاثلیق
این جا باز تقسیم منجیق را که همان توپخانه آن زمان بوده در چهار سمت قلعه تشریح و دخالت فرمانده و متخصص آن را که همه جا بنام جاثلیق (یعنی عیسوی کاتولیک) معرفی فرموده بیان میفرماید .

برآمد ز هرسو دم رستخیز ندیدند جائی گذار و گریز
شور و غوغائی که بر اثر عمل منجیق ها بر اهالی قلعه تولید گردیده در شعر فوق توصیف و طبق آن برای اهالی قلعه محل توقف و فراری را باقی نگذاشته بودند .

چو خورشید تابان ز گنبد گذشت شد آن باره دژ بگردار دشت
مطابق این بیت در حوالی غروب دیوار قلعه بر اثر فعالیت منجیق ها با خاک یکسان شده سپس حرکت پیاده نظام و هجوم سواره نظام را چنانکه قبلاً نیز مذکور افتاده که غالباً از سرعت آن در این قبیل مواقع استفاده می شده و گویا در موقع حمله خروش و عربده زیادی برای تخریب روحیه دشمن بعمل می آورده اند تشریح و میفرماید :

خروش سواران و گرد سپاه همان دود آتشی بر آمد بهاه
همچنین در جای دیگری که اسکندر معروف ، بقلعه مستحکمی که دیوار آن بسیار ضخیم و در اندلس بوده بر میخورد باز استعمال عراده و منجیق را وسیله فتح آن قرار میدهد چنانکه فرموده است :

یکی پادشا بود قرقار نام ابالشکر و گنج و گسترده کام



تصویر اسکندر مقدونی که فردوسی در باره او از قول اردشیر میفرماید:
 کسی نیست زین نامدار انجمن ز فرزانه و مردم رای زن.
 که نشنید: کاسکندر بد نهان چه کرد از فرومایگی در جهان.
 نیاکان ما را یکایک بکشت به بیدادی آورد گیتی بشته

یکی شارسان داشت با ساز جنگ سر باره او ندیده کلنگ^۱
 بر آن باره دژ گذشته سوار گرفتشی ز لشکر مرآن را حصار
 درین اشعار اهمیت استحکام شهر و قلعه را که با وسائل جنگی کافی حفظ
 میشده ، علاوه دارای ارتفاع زیادی بوده است بیان فرموده بنحویکه ضخامت دیوار
 را قسمی معرفی میفرماید که سوار میتوانسته از روی آن عبور کند .

سکندر بفرمود تا جاثلیق بیاورد ارابه و منجیق
 يك هفته بستد حصار بلند بشهر اندرون شد سپاه ارجمند
 که مطابق این دو بیت بالاخره پس از يك هفته با دخالت توپخانه آن زمان
 (ارابه و منجیق) اسکندر موفق بفتح آن شهر گردیده است .
 و باز در جای دیگر که انوشیروان دژ سقیلا را می خواسته است تسخیر
 کند میفرماید :

بیامد ز عموریه تا حلب جهان شد پیر از بانگ شور و جلب^۲
 سواران ایران چو سیصد هزار حلب را گرفتند یکسر حصار
 سپاه اندر آمد زهر سو بجنگ نبد جنگیان را فراوان درنگ
 بیاراست بر هر سوئی منجیق زگردان روم آنکه بد جاثلیق
 حصار سقیلا پرداختند کزان سو همی ناخن ساختند
 حلب شد بکردار دریای خون بزهار^۳ شد لشکر باطرون
 بی اندازه کشتند ازیشان به تیر برزم اندرون چند شد دستگیر
 بدو هفته از رومیان سی هزار گرفتند و بردند زی^۴ شهریار
 در اشعار فوق بهمان قسمی که توپخانه امروز قبل از شروع بحمله بمنظور
 خنثی کردن عوامل مقاومت دشمن آتش تهیه اجرا و درجین حمله نیز عده حمله ور
 را پشتیبانی مینمایند عمل منجیق ها عیناً بهمان قسم نمایش داده شده است .

۱ - کلنگ بضم اول و فتح ثانی یرنده ایست کبود رنگ و دراز کردن بزرگتر از لکک و یر
 های زیر دم او را بر سر زنند . ۲ - حلب - شور و غوغا و صدا و فریاد . ۳ - زهار - امان
 و مهلت و عهد و پیمان و ترس و بیم و شکوه و شکایت و حسرت و افسوس . ۴ - زی - سوی ،
 طرف ، جانب و نزدیک .

باب سوم

اصول جنگ

فصل اول

کلیات

شیوه کارزار برای تحمیل اراده بر دشمن و تسهیل و امکان موفقیت در جنگ ، اعمال حس ابتکار را الزام نموده و چنین دستور میدهد که :

نماید بدشمن اجازه داد که بتواند آزادانه بر ضرر مداخل عمل شود .
و برای بدست آوردن صحیح ترین راه اخذ ابتکار ، اصولی را که اساساً بنام اصول مسلمه و ثابته جنگ بشمار می آید بیان می کند . این اصول لا یتغیر عبارتند از :
اصل پیشدستی ، اصل قوای روحی ، اصل ضربت قوی بضعیف ، اصل آزادی عمل ، و برای اثبات ثبات این اصول از گفتار فرماندهان معروف شواهد متعددی ذکر می کند ، از آنجمله **آرشیدوک شارل** گفته است :

پس از نوشتن تاریخ جنگ سی ساله که شخصاً در دوازده نبرد دهشت آور آن شرکت داشته ام بکلی بر این عقیده شدم که در هر اردو کشی که اصول جنگ در آن رعایت شده باشد امید موفقیت قطعی است و تا کنون با واقعه که خلاف این مطلب باشد مصادف نشده ام .

و نیز از قول **ناپلئون اول** چنین نقل شده که :

در هر جا و در هر وضعیت حتی الامکان باید اصول جنگ را

رعایت و نتیجه را بمساعدت بخت و طالع محول نمود.

همچنین از قول مارشال فشی نقل شده که :

اصول جنگ همیشه و در هر دوره ثابت و تغییر نا پذیر است ،
صناعت جنگ شبیه بصناعت معماری است : مصالح و ملزوماتی که در
ساختمانها بمصرف میرسند ممکن است در ادوار مختلف تغییر پیدا کنند
مثلا از سنگ ، چوب یا آهن باشد ولی در کلیه ساختمانها قاعده موازنه
همیشه و در هر دوره ثابت و قطعی است .

اینک بشرح اصول چهار گانه مذکوره فوق پرداخته ، شواهدی را که در
شاهنامه راجع بان اصول از گفتار خداوند جنگ فردوسی طوسی بدست آمده
است بیان میکنیم .

فصل دوم

اصل پیشدستی

برای لزوم و مزایای اصل، پیشدستی، شیوه کارزار چنین می نویسد :

تمام تجربیات تاریخ جنگ بمایآموزد که عملیات پیشدستی بیشتر در روحیه دشمن مؤثر بوده، اراده او را تحت الشعاع قرار داده، آزادی عملیاتش را محدود یا نابود میسازد. بنا برین همیشه وقتی ارزش واقعی وضعیت ما را به پیروی طریقه دیگری مجبور نمیسازد پیشدستی جدی و بی باکانه بهترین و کوتاه ترین راه فتح میباشد و حتی در تأیید آن مینویسد که :

فقط باید توانست پیشدستی کرد، زیرا وسائل فنی امروزه هر کس را که نتواند بچالاکی پیشدستی کند گرچه با رشید ترین وضعی وارد مرحله حمله شده باشد معدوم میسازد.

باز در جای دیگر مزایا و لزوم پیشدستی را شیوه کارزار توصیف نموده چنین تذکر میدهد که :

برای تحصیل موفقیت نهائی، باید بوسیله شکست دادن بدشمن پیشروی نمود و او را مجبور بعقب نشینی کرد، پیشدستی این نتیجه قطعی را میتواند بدست بدهد.

بعلاوه راجع بتفوق پیشدستی غالباً از گفتار سرداران یکی دو قرن اخیر اروپائی کراراً در کتاب شیوه کارزار و نیز در تواریخ جنگ شاهد و گواه میآورند از آن جمله می نویسند که **ناپلئون** گفته :

در جنگ نتیجه قطعی فقط با پیشدستی و حمله بدست میآید و بس .
و نیز از قول ژومینی نقل شده که :

در جنگ تصادفی هر طرفی که برای دست یافتن و تصرف نقاط
مسلط بر دشمن پیشدستی جوید هم قوای متفرق دشمن را از حیز استفاده
خواهد انداخت و هم قوه و قدرت خود را مضاعف خواهد کرد .
همچنین از قول آرشیدوک شارل مینوسد که :

هیچ چیز دولتی را مجبور باتخاذ حالت درنگی نمی نماید مگر
بعضی وضعیات فوق العاده و احتیاج مبرم بدرنگ و در این صورت
هم ممکن است برای مدتی موقّه بحال درنگی در آمد ، ولی بمحض بدست
آمدن موقع مساعد ، باز باید فوراً حمله و پیشدستی نمود .
و باز از قول همین آرشیدوک شارل گفته شده که :

حرکاتی که در جنگ منتج به نتیجه مطلوبه میشود و آن راهی که از همه
زود تر و بهتر بمقصود میرسد حرکات پیشدستی و حمله بدشمن است .
و برای آنکه جمله کوتاه تری را بیاورند از قول کمارفو نقل میکنند که :
هر که میخواهد فاتح شود باید حمله کند نه دفاع .
و باز برای آوردن جمله کوتاه تری از قول دومستر مینوسند :
غلبه یعنی پیشرفت .

بالاخره برای درجه اهمیت پیشدستی از قول دراگو میرووف میگویند :
ده پانزده نفر نظامی که با سر نیزه حمله می کنند بیکصد نفر از قوای
دشمن ارزش دارند .

اینها گفتار فرماندهانی است که در کتب جنگی متداوله امروزه بعنوان شاهد ذکر شده و در صحت و استحکام تمام آنها هیچگونه شک و ریبی کسی نمیتوان داشته باشد ولی جای تعجب است که راجع بهمین نکات از فرموده های فردوسی همین عالیقدرترین فرمانده نظامی دنیا ذکری نشده در صورتی که از لحاظ قدمت و غالب مسائل دیگر بر عموم اشخاص مذکوره مزیت و برتری داشته و در حوالی هزار سال قبل در همان موقعی که نه وسائل امروزه وجود داشته و نه مدارس نظامی مرتبی را از قبیل مدرسه عالی جنگ و سن سیر و غیره طی نموده باشد فقط بنا با استعداد درخشان و خدا داد فرماندهیش این نکات را تشخیص داده و مفهوم تمام مطالب مذکوره راجع باین اصل را در چند بیت بطریق ذیل بیان میفرماید:

تو پیروزی از پیشدستی کنی	سرت پست گردد چو سستی کنی
هر آنکس که در جنگ سست آمدی	به آورد ^۱ فالتندرست آمدی
هر آنکس که در جنگ پیشی کند	همه رای و آهنگ پیشی کند
چنین است گردنده گوژ پشت	چو نرمی نمودی به بینی درشت

که در این اشعار صراحت بدست گرفتن ابتکار عملیات و نفوذ و غلبه بر دشمن را در سایه پیشدستی بیان فرموده است. بعلاوه راجع بعیب جنگ درنگی که روحیه درنگیان (مدافین) همیشه خراب بوده و هیچوقت نتیجه قطعی بوسیله جنگ درنگی تحصیل نمیشود فرموده است:

چو دشمن بدیوار گیرد پناه	ز پیکار ^۲ و کینش نترسد سپاه
شکسته دلاست او بر این شارسان	کزین پس شود دیگمان خارسان

۱ - آورد - جنگ و حمله . ۲ - پیکار بوزن نیزار ، جنگ و جدال و قصد و اراده را گویند .

و باز در جای دیگر ، که قشون کیخسرو قسمتی از دیوار گنگ دژ را خراب و تلفات بیشماری بمحافظین آن وارد می‌آوردند ، فردوسی از قول افراسیاب - جنگ درنگی را ضمن توبیخ به جهن و گرسیوز بطریق ذیل مذمت می‌فرماید :

نگون باره گفتی که برداشت پای	بکردار کوه اندر آمد ز جای
وزان باره چندی ز ترکان بزیر	نگون اندر آمد بکردار شیر
که آرد بدو شور بختی جهان	بدام اندر آید سرش ناگهان
بر آمد خروشدن کارزار	به پیروزی لشکر شهریار
سوی رخنه دژ نهادند روی	بیامد دمان ، ارستم جنگجوی
خبر شد همانگه بافراسیاب	کجا باره شرسان شد خراب
پس افراسیاب اندر آمد چو گرد	بجهن و بگرسیوز آواز کرد
که باباره دژ شما را چکار !؟	سپه را ز شمشیر باید حصار

بعلاوه برای موقعی هم که وضعیت (زمین و دشمن) اتخاذ طریقه دیگری را (بغیر پیشدستی) الزام مینماید فردوسی شرح کافی ضمن بیان جنگ ایران و توران بیان فرموده است :

موقعی است که قوای ایران و توران در دشت ریبد و کوهستان کنابد مقابل یکدیگر صف آرائی کرده‌اند ، در آنموقع چون وضعیت اراضی بهیچیک از طرفین اجازه پیشدستی را نمیدهد بنا برین ناچار هر دو طرف بحالت درنگی باقی و منتظر اقدام پیشدستی طرف مقابل خود هستند :

چو پاسخ چنین یافت ، برگشت گیو	ابا نامداران و گردان نیو
سپهدار ، چون گیو برگشت ازوی	خروشان سوی جنگ بنهادروی
بیامد چو پیشی کنابد رسید	بدان دامن کوه لشکر کشید
چو گیو اندر آمد به پیش پدر	همی گشت پاسخ همه سر بسر
بگودرز گفت : « اندر آور سپاه	بجائی که سازی همی رزمگاه
که او را همی آشتی رای نیست	بداش اندرون ، داد را جای نیست

ز هرگونه با او سخن رانده ام
چو آمد پدیدار ازیشان سناه
که گو در زو گویواندر آمد بجنگ
سپاه اندر آمد ز افراسیاب
کنون کینه را کوس بریل بست
چنین گشت با گویو پس پهلوان
همین داشتم چشم، از این بدنهان
بیایست رفتن که چاره نبود
یکی داستان گفته بودم بشاه
که دل را ز مهر کسی برگسل
همه مهر پیران به ترکان بر، است
دوان از پی گویو پیران دلیر
چو دانست گو در ز کامد سپاه
ز کوه اندر آمد، بهامون گذشت
بدشت اندر آورد لشکر گروه
چی پیران سپاه از کتابد براند
سواران جوشن وران، صدهزار
برفتند، بسته کمر ها بجنگ
بگردار کوه از دو رویه سپاه
بر آمد خروشیدن کر نای^۲
ز رید زمین تا کتابد، سپاه

همی هر چه گفتمی بر او خوانده ام
هیونی^۱ بر افکند نزدیک شاه
سپه راند باید کنون بی درنگ
چوما باز گشتیم، بگذشت آب
همی جنگ ما را کند پیش دست^۳
که: «پیران به پیری رسید از روان
ولیکن، بفرمان شاه جهان
دلش را کنون شهریار آزمود
چو فرمود لشکر کشیدن براه
کجا، نیستش با زبان راست، دل
بشوید همی شاه از او پاک، دست^۴»
سپه را همی راند بر سان شیر
بزد کوس و آمد ز رید براه
کشیدند لشکر، بر آن پهن دشت
بهامون سپاه، از پس پشت، کوه
بروز اندرون روشنائی نماید
ز ترکان میان بسته کارزار
همه نیزه و تیغ هندی بجنگ
از آهن بسر بر، نهاده کلاه
تو گفتمی بجنبد همی که ز جای
درودشت از ایشان کبود و سپاه

۱ - هیون - به فتح اول بر وزن زیون به معنی شتر باشد مطلقا و بعضی گفته اند شتر جمازه است و بعضی شتر بزرگ را گویند، اسب و هر جانور بزرگ را نیز خوانند.

۲ - کرنا - بوقی بوده که در روز جنگ می نواختند.

ز گرد سپه ، روز روشن نماند
از آواز اسبان و گرد سپاه
ز نیزه هوا ، جز بجوشن نماند
بشد^۱ روشنایی ز خورشید و ماه
ستاره سنان بود و خورشید تیغ
ز آهن ، زمین بود و ز گرد ، میغ
در پیت فوق که ستاره و خورشید و زمین و ابر را تشبیه جنگی نموده است
روح کامل العیار نظامی فردوسی بخوبی خوانده میشود .

بتوفید^۲ از آوای گردان زمین
چو گودرز توران سپه را بدید
ز ترگ و سنان ، آسمان آهنین
که برسان دریا همی برده مید
درفش از درفش و گروه از گروه
گسسته نشد تاشب آمد ز کوه
چو شب تیره شد ، پیل پیش سپاه
فراز آوریدند و بستند راه
در این بیت فردوسی استقرار وسائل جنگ را در مواضع مربوطه ، که با استفاده
از تاریکی شب صورت گرفته بیان فرموده است .

برافروختند آتشی از هردوروی
جهان سر بسر گفתי اهرمنست
ز بانگ تبیره^۳ بسنگ اندرون
سپیده برآمد ز کوه سپاه
به آسوده اسب ، اندر آورد پای
سپه را سوی میمنه ، کوه بود
سوی میسره ، رود آب روان
همیدون پیاده پس نیزه دار
پیاده ، که بد در خور کارزار
ز آواز گردان پر خاشجوی
بدامن بر ، از آستین دشمنست
بدید دل ، در شب تیره گون
سپهدار ایران ، به پیش سپاه
یلان را بهر سو همی ساخت جای*
ز جنگ دلیران ، بی اندوه بود
چنان در خور آمد که تن را روان
ابا جوشن و تیر آهن گذار
بفرمود تا پیش روی سوار

۱ - بشد در این جا بمعنی از بین رفت است . ۲ - توفیدن پروزن کوشیدن ، بمعنی صدا و ندا و فریاد و آواز و شور و غوغا کردن باشد و نیز بمعنی غرییدن و عریده کردن و جنبش و برهم خوردن کی خلایق و وحوش نیز آمده . ۳ - تبیره - دهل و کوس و نقاره .
* این هم یکی از نکات مخصوص جنگ است که فقط مطلعین از فن نظام بدان توجه دارند ، که بایستی اتخاذ آرایش جنگی در روز بعمل آید

صفی بر کشیدند فیزه‌وران
 کمانها فکنده بیازو درون
 پس پشت ایشان سواران جنگ
 پس پشتشان ژنده پیلان چوکوه
 درفش خجسته میان سپاه
 درخشیدن تیغهای بنفش
 تو گفتمی که اندر شب تیره چهر
 بیاراست لشکر بسان بهشت
 فریبرز را داد پس میمنه
 گرازه سر تخمه گیوگان
 بیاری فریبرز برخاستند
 برهام فرمود پس پهلوان
 برو با سواران سوی میسره
 برافروز لشکر تو ازفر خویش
 بدان آبگون خنجر نیو سوز
 برفتند یارانش با او بهم
 دگر کزدهم رزم را ناگزیر
 بغرمود با گیو تا ده هزار
 سپرد آن زمان پشت لشکر بدوی
 برفتند با گیو، جنگ آوران
 درفش فرستاد و سیصد سوار
 سپر دار ، با بادپایان سران
 همی از جگرشان بجوشیدخون
 کز آتش بخنجر بیردند زنگ
 زمین از پی پیل گشته ستوه
 ز گوهر در افشان بکردارماه
 از آن سایه کاویانی درفش
 ستاره همی بر فشاند سپهر
 بیاغ وفا، سرو کینه بکشت
 پس پشت لشکر ، هجیر و بنه
 زواره نگهبان تخت کیان
 بیک روی لشکر بیاراستند
 که: «ای تاج و تخت و خرداروان
 بکردار نوروز هور از بره^۱
 سپه را همی دار دربر خویش
 چوشیرژیان از یلان رزم توز^۲»
 زگردان لشکر یکی گسته‌م
 فروهل که بگذارد از چرخ تیر
 برفتند بر گستوان ور سوار
 که بد جای گردان پر خاشجوی
 چو گرگین و چون زنگه شاوران
 نگهبان لشکر سوی رود بار

۱ - درین جا مراد از هورو بره آفتاب و برج حمل باشد . ۲ - توزیدن بر وزن کوشیدن بمعنی تاخت و تاراج کردن و حاصل کردن و گذاردن و ادا کردن است .

همیدون فرستاد برسوی کوه	درفشی و سیمصد زگردان گروه
یکی دیده بان بر سر کوه سر	بر آمد، بر آورد از انبوه، سر
شب و روز گردن بر افراخته	از آن دیده گه، دیده بر تاخته
بجستی همی راه توران سپاه	پی مور را گر بدیدی براه
ز دیده، خروشیدن آراستی	بگفتی و گودرز بر خاستی*
بدانسان بیاراست آن رزمگاه	که رزم آرزو کرد خورشید و ماه
چو سالار شایسته باشد بجنگ	نترسد سپاه از دلاور نهنگ
وزان پی بیامد بسالارگاه ^۱	که دارد سپه را ز دشمن نگاه
درفش دل افروز، بر پای کرد	یلان را بقلب اندرون جای کرد
سران راهمه خواندند ز دیک خویش	پس پشت، شیدوش و فرهاد، پیش
بدست چپش، رزم دیده هجیر	سوی راست، کتماره شیر گیر
بیستند ز آهن، بگردش سرای	پس پشت، ییلان جنگی بیای
سپهدار گودرز شان در میان	درفش از برش سایه کاویان

چنانکه در ابیات فوق ملاحظه میشود فردوسی از جزئی الی کلی ترین نکات استقرار جنگی قوای ایران را برای این نبرد تشریح و در آن اعمال :

تقسیم قوا برای اتخاذ آرایش متخذ، توجه بنقاط مهم (کوه و رودخانه)،
 بر قراری دیده بان، تعیین محل فرماندهی کل قوا و سایر نکات شیوه
 کارزار را که متناسب با آن موقع بوده است دقیقاً بیان و مجسم فرموده
 و از ذکر هیچک از نکات لازمه فروگذار نکرده است.

همی بستد از ماه و خورشید نور نگه کرد پیران بلشکر ز دور

* - این دیده بان، مخصوص و در جوار پست فرماندهی قوا بر قرار شده بود، چنانکه امروزه هم برای نقاط مهم میگذارند. ۱ - سالارگاه - پست فرماندهی کل قوا.

بدان ساز و آن لشکر آراستن	دل از رنج و تیمار، برکاستن
در و دشت و کوه و بیابان سنان	عنان بافته سر بسر در عنان
سپهدار توران، غمی گشت سخت	بر آشفته با تیره خورشید بخت
وزان پس نگه کرد جای سپاه	نیامدش بر آرزو رزمگاه
نه آورد گه دید و نه جای صف	همی برزد از خشم کف را بکف

در این اشعار خشم و تأسف فرمانده قوای توران (پیران) را که بر اثر نیافتن يك میدان محاربه مناسب در مقابل قوای مستقر ایران در مواضع مستحکم تولید شده بود فردوسی مجسم فرموده است .

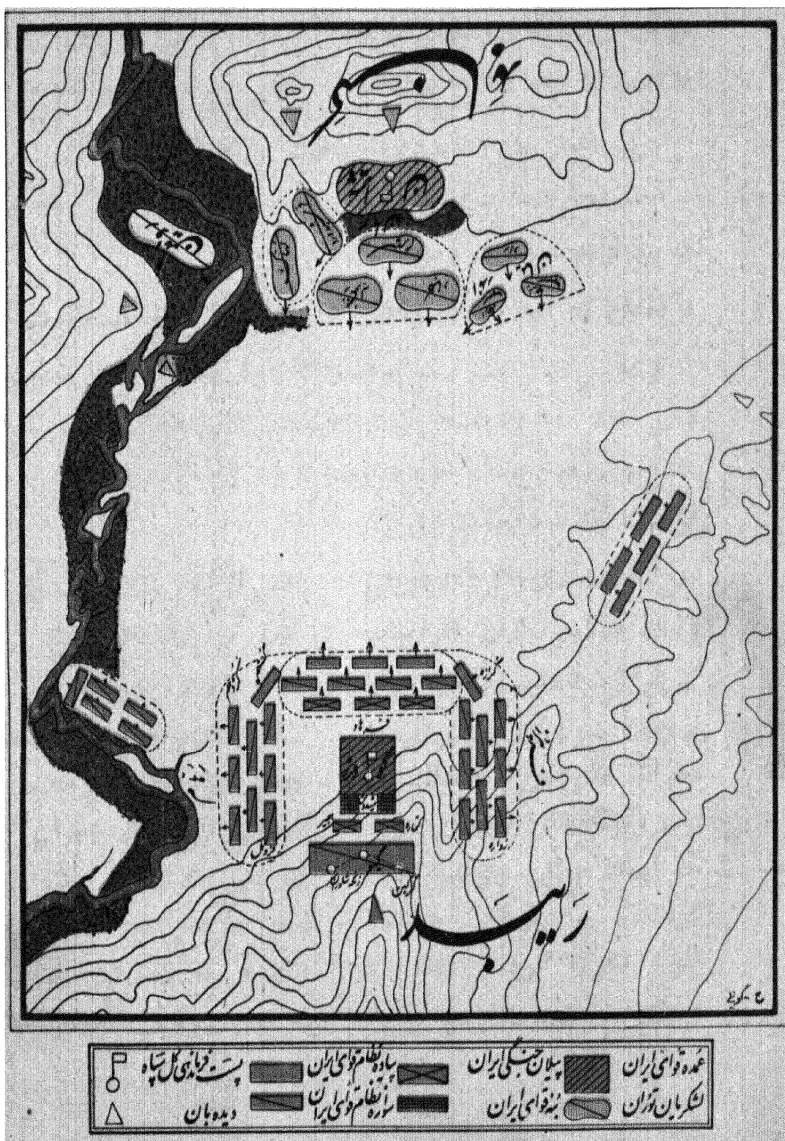
بر آنسان که آمد بیایست ساخت چوسوی یلان اسب بایست تاخت

فردوسی در این شعر تصمیم پیران را که ناچار بایستی با همین وضعیت تدبیر مقتضی اتخاذ نماید و غالباً ممکن است فرماندهان نظامی در مقابل دشمن باین قبیل اوضاع دچار شده و خواه نا خواه مجبورند که با آن اوضاع نامطلوب اعمال خود را وفق دهند بیان فرموده است .

پس، از نامداران و سگردان خویش	کسی کو کند جنگ را دست پیش
وزان جنگ سازان افراسیاب	کسی کو بدان کینه گیرد شتاب
گزین کرد شمشیر زن سی هزار	که بودند شایسته کار زار
بهومان سپرد آن زمان قلبکاه	سپاهی هژبر افکن و رزمخواه
بخواند اندر یمان و ارجاسب را	فهاد سپه راد و برجاسب را
چپ رزمگاهش بدیشان سپرد	ابا سی هزار از دلیران گرد
چو لهاک جنگی و فرشید ورد	ابا سی هزار از یلان فبرد
گرفتند بر میمنه جایگاه	زمین سر بسر گشت از آهن سیاه
چو زنگوله گرد و کلاباد را	سپهرم که بد روز فریاد را
فرستاد با نیزه و ر ۱ ده هزار	به پشت سواران خنجر گذار

۱ - ور - بفتح اول و سکون ثانی وقتی که با کلمه ترکیب شود معنی صاحب و خداوند و دارنده را میدهد، مثال نیزه و ر که صاحب نیزه یا نیزه دار است .

طرح اشباعی صفت آرائی کو در نزد سیران در جنگ و در دفاع



برون رفت روئین روئینه تن ابا ده هزار از یلان ختن
 بدان ، تادر آن بیشه ساران چوشیر کمینگه کند با یلان دلیر
 طلايه^۱ فرستد برود و بکوه سپهدار ایران شود زان ستوه
 گر از رزمگه ، پی نهد پیشتر بجنبد ابر خویشتن بیشتر
 سپهدار روئین بکردار شیر پس پشت او اندر آید دلیر

در اشعار فوق فردوسی گذشته از آنکه اتخاذ آرایش جنگی قوای توران را در مقابل ایرانیان تشریح فرموده ، ضمن بیان تدبیر فرماندهی پیران فرمانده قوای توران (که اگر قوای ایران مبادرت به پیشدستی کنند سپهدار روئین با عده ابوابجمعی خود از کمینگاه خارج گردیده پشت ایشان حمله کند) یکی از فنون مهمه جنگ را که غالب فرماندهان معروف مخصوصاً ناپلئون بدان معتقد بوده و همیشه عمل میکرده اند یعنی حمله بعقب سر دشمن که باصطلاح نظامی امروزه ، مانور از عقب نامیده میشود تعلیم فرموده است .

همان دیده بان^۲ بر سر کوهسار نگهبان^۳ روز و ستاره شمار
 کز ایرانیان گرسواری ز دور عنان تافتی سوی سالار تور
 نگهبان دیده گزفتی خروش همه رزمگه آمدی زو بجوش
 درایات فوق برقراری تأمین و دیده بانی قوای توران را بسنت قوای ایران تشریح فرموده است .

۱ - طلايه - مقصود از طلايه عده های کوچکی هستند که از قوای اصلی خارج گردیده و بمسافت متناسبی (بنا بوضع زمین) بسمت احتمالی رفته پوشش و تأمین عده اصلی را عهده دار میشوند .
 ۲ - دیده بان - شخصی است که در محل مناسبی که دارای چشم انداز وسیع باشد قرار گرفته ، نقطه یا منطقه را که احتمال ورود دشمن از آنجا میرود در اقبیت نموده مشهودات خود را فوراً خبر میدهد .
 ۳ - نگهبان - مقصود از نگهبان همانست که امروزه آن را کشیکچی میگویند و آن کسی است که از طلايه جدا شده بنقاط مساعد تری جاورفته پوشش و تأمین طلايه را عهده دار میگردد .

دولشکر بروی اندر آورد روی	همه نامداران پر خاشجوی
چنین ایستاده سه روز و سه شب	تو گفتی یکی را نجنبید لب
همی گفت گودرز: «گر جای خویش	سپارم بدیشان نهم پای پیش
سپاه اندر آید پس پشت من	نماند بجز باد ، در مشّت من
شب و روز بر پای پیش سپاه	همی جست نیک اختر هوروماه
که تا روز سماری که نیک اخترست	کدامست و جنبش کرا در خورست
کجا بردم باد روز نبرد	که چشم سواران پیوشد بگرد
برایشان بیابم مگر دستگاه	بگردار باد اندر آرم سپاه»

در اشعار فوق فردوسی برای اثبات آنکه : « با تمام مزایا و لزومی که برای پیشدستی ذکر شد ، بعضی اوقات وضعیت نبرد (زمین و غیره) ممکنست اجازه پیشدستی را نداده و قبول وضعیت درنگی مفید تر واقع گردد . از قول گودرز که تدبیر متّخذ پیران را دریافته بود ، فرموده است که : اگر پیشدستی مبادرت و ازین موضع حرکت نمایم دشمن این محل را که هم پشت سر عده و هم نقطه مهم خط رجعت میباشد بدست آورده بالنتیجه تمام قوا معدوم خواهند شد ، بنابراین بایستی با وضعیت درنگی مترصد بود که یا دشمن اقدام پیشدستی نماید و یا باد مخالفی بطرف دشمن وزیده دیده بانی آنها را دچار اشکال کند ، در آنموقع با استفاده از آن اوضاع يك حمله سریع امکان پذیر خواهد بود .

وزان روی پیران نهاده دو چشم	که گودرز را دل بجوشد بخشم
کند پشت پردخت ^۱ را ند سپاه	کمین اندر آرد به پشتش ز راه

۱ - پردخت مخفف پرداخت یعنی خالی کردن است .

چون موضوع تدبیر متخذۀ پیران (حمله بعقب سر دشمن) یکی از مسائل مهم شیوة کارزار میباشد، فردوسی علاوه بر موارد مذکوره در چند جای دیگر نیز آن را تکرار مینماید که بموقع خود خواهد آمد.

دو سالار بنهاده زمین گونه گوش	که تاکی بر آرند گردان خروش
بروز چهارم، ز پشت سپاه	بشد بیژن گیو، تا قلبگاه
به پیش پدر شد همه جامه چاک	همی باسمن بر پراکند خاک
همی گفت: «کای باب کار آزمای	چرائی بدین خیره بودن پبای؟!!
به پنجم، فراز آمد این روزگار!!	شب و روز آسایش آمد ز کار!!
نه خورشید شمشیر گردان بدید!!	نه گردی بروی هوا بردمید!!
سواران بخفتان و خود اندرون	یکی را برگ در، نجیبید خون!!
دلبران همه زیر بار اندرند!!	نه آخر برنگ و نگار اندرند!!
بایران پس از رستم نامدار	نبودی چو گودرز دیگر سوار!!
کنون تا بیامد ز جنگ پشن	از آن کشتن و رزمگاه گشن!
بلادن که چندین پسر گشته دید	سر بخت ایرانیان گشته دید
که گر خسته گشته است و کم کرده راه	نخواهد که بیند همی رزمگاه!
به پیریش بر، چشم باید فکند	نهادست سر سوی چرخ بلند
سپهدار کو ناشمرده سپاه	ستاره شمارد همی گردماه
تو بشناس کاندرتش نیست خون	شدا ز جنگ جنگ آوران اوزبون
شگفت از جهان دیده گودرز نیست	که او را روان خود بدین مرز نیست
شگفت از تو دارم همی ای پدر	که شیر زبان از تو جوید هنر!!
دولشکر همی بر تو دارند چشم	یکی تیز کن مغز و بنمای خشم
کنون چون جهان گرم و روشن هوا	بگیرد همی رزم لشکر، نوا
چو این روزگار خوشی بگذرد	چو پولاد روی زمین بفسرد

چو بر نیزه ها گرد افسرده جنگ پس پشت، برف آید و پیش، جنگ

که آید ز گردان به پیش سپاه ؟ که آورد گیرد بر این رزمگاه ؟

ورایدون که ترسی همی از کمین ز جنگ آوردان وز مردان کین

بمن داد باید سواری هزار گزین من ، اندر خور کارزار

بر آریم گرد از کمینگاهشان سرافشان کنیم از بر ماهشان «

در اشعار فوق فردوسی از قول بیژن که بنا به بی تجربگی و غرور جوانی بنزد پدر (گیو) آمده و بدون آنکه عاقبت کار را در نظر بگیرد از درنگ چند روزه متغیر و گودرز را انتقاد میکند ، یکی از نکات مهمه جنگی را که : « نایستی حتی المقدور جنگ را بزمستان کشانید » بیان و تعلیم میفرماید .

ز گفتار بیژن ، بخندید گیو بسی آفرین خواند بر پورنیو

بدادار گفت ، از تو دارم سپاس تودادی مرا پور نیکی شناس

همش زور دادی همش هوش و دین شناسای هر کار و جویای کین

در بیت اخیر فردوسی کینه جوئی نسبت بدشمن را هم از خصائل قابل ستایش مردان جنگ معرفی فرموده است .

بمن بازگشت ، این دلاور جوان چنان چون بود بچه پهلوان

چنین گفت مرجفت را نره شیر که فرزند ما گر نباشد دلیر

ببریم از او مهر و پیوند ، پاک پدرش آب دریا بود مام خاك

ولیکن توای پور چیره^۱ سخن زبان بر نیا^۲ بر گشاده مکن

که او کار دیدست و دانائراست بر این لشکر نامور مهتر است

کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار

سواران ما گر بیار اندرند نه ترکان برنگ و نگار اندرند

۱ - چیره - برون خیره بمعنی مستولی شدن و تسلط یافتن است . شجاع و دلاور را نیز
گویند ۲ - نیا بمعنی جد و پدر پدر آید .

همه شور بختند و برگشته سر	همه دیده پر آب و پر خون جگر
همی خواهد این پیر کار آزمای	که ترکان بجنگ اندر آرنده پای
پس پشتشان دور گردد ز کوه	برد لشکر کینه‌ور همگروه
به بینی تو کوپال گودرز را	که چون در نوردد ^۱ همه مرز را
و دیگر که از اختر نیک و بد	همه گردش چرخ را بشمرد
چو پیش آید آن روزگار بهی	کند روی گیتی ز ترکان تهی

در اشعار فوق فردوسی چنین تعلیم میفرماید که : اولاً بایستی جوانان

کم تجربه را با تشویق و ملاطفت بخطاها و اشتباهات ناشیه از آنها آگاه نمود . ثانیاً : در محلی باید بدشمن حمله کرد که نتواند خود را باراضی مساعدی کشانیده ، حصول نتیجه قطعی را بتأخیر اندازد (در اراضی کوهستانی این قبیل مواقع غالباً ممکنست پیش آید) .

چنین گفت بیژن به پیش پدر	که ای پهلوان جهان سربس
خجسته نیارا که اینست رای	سزد گر نداریم رومی قباي
شوم ^۲ جامه رزم بیرون کنم	بمی روی پژمرده گلگون کنم
چو آیم جهان پهلوانرا بکار	بیایم کمر بسته کار زار

طبق اشعار فوق همانطوریکه در تمام قشون ایران اضبط کامل حکمفرما بوده

و این خود یکی از رشته های مهم اصول جنگ محسوب میشود بیژن هم با تمام غرور و حرارتی که برای رفتن جنگ داشت ، بامر پدر که تصمیم گودرز (فرمانده کل قوا و پدر بزرگ بیژن) را باو ابلاغ نموده بود اطاعت امر نموده از حمله بتورانیا^۳ان منصرف میشود .

۱ - نوردیدن - پیچیدن و طی کردن است ، بمعنی بی نام و نشان ساختن و گذاشتن هم آمده است . ۲ - شوم - درین جا یعنی بروم .

وزان لشکر ترک، هومان دلیر
 که ای پهلوان رد، افراسیاب
 به پنجم^۱ فراز آمد این روزگار
 از آهن میان سوده و دل ز کین
 چه داری بروی اندر آورد، روی؟
 گرت رای جنگست؟ جنگ آزمای
 که ننگست بر تو ایا پهلوان
 همان لشکرست اینکه از ما بجنگ
 ازیشان همه رزمگه کشته بود
 نه زین نامداران سواری کمست
 ورت آرزو نیست خون ریختن
 ز جنگ آوران بهره برگزین
 چو بشنید پیران ز هومان سخن
 بدان ای برادر که این رزمخواه
 گزین^۲ بزرگان کی خسرو است
 یکی آنکه: «کی خسرو از شاه من
 و دیگر که: «از پهلوانان شاه
 بگردن فرازی و مردانگی
 سه دیگر که: «پرداغ دارد جگر
 که از تن سرانشان جدا مانده ایم
 کنون تا، بتش اندرون جان بود
 چهارم: «دو لشکر میان دو کوه
 بیامد به پیشی برادر چو شیر
 گرفت اندرین جنگ مارا شتاب
 میان بسته در جنگ چندین سوار
 نهاده دو دیده بایران زمین
 چه اندیشه داری بدل؟ در بگوی
 و گورای بگشتن؟ ایدر^۳ مپای
 براین کار خندند یر و جوان
 بر رفتند و رفته زرخ آب و رنگ
 زمین سر بسر جوی خون گشته بود
 نه آن دوده را پهلوان رستمست
 نخواهی همی لشکر انگیزختن
 بمن ده، تو بنگر بدین دشت کین
 بدو گفت: مشتاب و تندی مکن
 که آمد بر من چنین با سپاه
 سر نامداران و هم پهلوان^۴ است
 همی سر فرازد بهر انجمن»
 ندانم چو گودرز کسرا بجاد
 برای هشیوار و فرزانیگی
 پر از خون، دل از درد چندان پسر
 زمین را بخون گرد بنشانده ایم
 براین کینه چون مار پیچان بود»
 فراز آوریدست و کرده گروه

۱ - درین جا پنجم یعنی روز پنجم ۲ - ایدر بر وزن دیگر بمعنی این جا و اینک و اکنون باشد ۳ - گزین بضم اول بمعنی گزیده و انتخاب کرده شده است ۴ - پهلوان بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث مردم شجاع و دلور و بزرگ را گویند .

زهر سو که جوئی ، بدوراه نیست	بر اندیش ، کاین رنج کوتاه نیست
بکشید باید ، بدان ، تامگر	از آن کوه باره بر آرند سر
مگر مانده گردند و سستی کنند	بجنگ اندرون پیشدستی کنند
چو از کوه بیرون کشد لشکرش	یکی تیر باران کنم بر سرش
چو دیوار ، گرد اندر آریمشان	چو شیر ژیان ، جان بر آریمشان
بریشان بگردد همه کام ما	بر آید بخورشید بر ، نام ما
تو پشت سپاهی و سالار شاه	بر آورده از چرخ کیوان کلاه
کسی کو بنام بلندش نیاز	نباشد ، چه گردد همی گرد آرز
و دیگر که از نامداران بجنگ	نیاید کسی پیش غران پلنگ
ز گردان کسیرا ابی نام تر	بجنگ دلیران بی آرام تر
ز لشکر فرستد به پشت بکین	اگر بر نوردی برو بر زمین
ترا نام از آن بر نباشد بلند	بر ایرانیان نیز ناید گزند
و گر بر تو بر ، دست یابد بخون	شوند این دلیران ترکان زبون

طبق اشعار فوق در قشون توران نیز **هومان** از حالت درنگی متغیر و بنزد برادر خود **پیران** که فرماندهی قوای توران را عهده داشته رفته تقاضای شروع بجنگ را میکند ، **پیران** تدبیر متخذ خود را بیان و دلائل مهمی بر تأیید آن اقامه نموده ولی باتمام توضیحاتی که به **هومان** داده میشود قانع نگردیده بایی اضطباطی و خیره سری تمام ، یک مترجم برداشته برای جنگ بطرف خطوط **ایرانیان** میشتابد ، چنانکه فرموده است :

نگه کرد هومان بگفتار اوی	همی خیره دانست کردار اوی
چنین داد پاسخ : «کز ایران سوار	که آید که با من کند کارزار ؟
ترا خود همین مهر بانیت خوی	مرا کارزار آمدست آرزوی

و گر کت^۱ بکین جستن آهنگ نیست
شوم، چرمه^۲ سگام زن زین کنم
چو آمد بلشکر سگه خویش باز
نشست از بر زین سپیده دمان
دیامد بنزدیک ایران سپاه
چو پیران بدانست کوشد بجنگ
بجو شیدش از کار هومان جگر
«که دانا بهر کار سازد درنگ
سبکسار تندی نماید نخست
زبانی که اندر سرش مغز نیست
چو هومان بدین رزم تندی نمود
جهان داورش باد فریاد رس
چو هومان ویسه بدان رزمگاه
میامد که جوید ز گردان نبرد
طلایه بیامد بر ترجمان
پیرسید: «کاین گرد پر خاشجوی
کجارت خواهد همی چون نوند؟»
بجنگ اندرون گرز و برزین کمند؟»
بجانت درون آتش جنگ نیست
سپیده دمان جستن کین کنم
همی سود دندان بسان گراز
چو شیر ژبان با یکی ترجمان^۳
پراز جنگ دل، سر پر از کین شاه*
برو بر، جهان گشت زاندوه تنگ
یکی داستان یاد کرد از پدر:
سر اندر نیارد به پیکار تنگ
بفرجام^۴ کار آمده آرد درست
اگر در بیارد همان نغز نیست»
ندانم چه آرد بفرجام سود
جز اویش نینم همی یار کس
که گودرز کشواد بد با سپاه
نگهبان لشکر بدو باز خورد
سواران ایران همه بد گمان
بخیره بدشت اندر آورده روی
بجنگ اندرون گرز و برزین کمند؟»

فردوسی در ابیات فوق با شرح برخورد هومان به نگهبان و طلایه، وضعیت پوشش و تأمین قوای ایران را مجسم فرموده و بعلاوه طرز عمل آنها را همانطوریکه در ماده ۱۲۸ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی مندرج است حکایت فرموده (در ابتدای ماده مذکوره نوشته شده: احدی حق ندارد از خط مراقبت

۱ - کت - که تو را . ۲ - چرمه مطلقا اسب را گویند . ۳ - ترجمان - بر وزن نردبان بمعنی مترجم است * در چند نسخه شاهنامه که مراجعه شد این مصرع بشرح مندرجه نوشته شده ولی بنظر نگارنده تصور می رود بطریق ذیل باشد :
پراز جنگ سر، دل پر از کین شاه . ۴ - فرجام بر وزن و معنی انجام است که بمعنی انتها و آخر باشد .

کشیکچیان عبور نماید مگر اینکه رئیس قراول یا رئیس طلایه در حدود شرایطی که بعد معین خواهد شد او را شناخته باشد).

بایرانیان گفت پس ترجمان	که آمد گه گرز و تیغ و کمان
که این شیردل نامبردار مرد	همی با شما کرد خواهد نبرد
سر ویسگانست هومان بنام	که تیغش دل شیر دارد نیام ^۱
چو دیدند ایرانیان گرز اوی	کمر بستن و خسروی برز اوی
همه دست نیزه گذاران ز کار	فرو ماند ، از فر آن نامدار
همه یکسره باز گشتند ازوی	سوی ترجمانش نهادند روی
که رو ، پیش هومان بترکی زبان	همه گفته ما بر او بر بخوان
که مارا بجنگ تو آهنگ نیست	ز گودرز دستوری ^۲ جنگ نیست

چنانکه در فصول قبل اشاره شد فردوسی انضباط کامل قوای ایران را در ابیات فوق و نیز اشعاری که بعداً خواهد آمد بیان فرموده و بالاخره نتیجه آنرا کاملاً بنفع قوای ایران تمام مینماید .

اگر جنگ جوئی ؟ گشادست راه	سوی نامور پهلوان سپاه
ز سالار گردان و گردنکشان	بهومان بدادند يك يك نشان
که گردان کدامند و لشکر کجاست	که دارد چپ لشکر و دست راست
و زان سو هیونی تکاور دوان	طلایه بر افکند زی پهلوان
که هومان از آن رزمگه چون پلنگ	سوی پهلوان اندر آمد بجنگ

در دویست اخیر طرز عمل و وظیفه طلایه را که بایستی در این قبیل موارد قضا را فوراً باطلاع فرماندهی برساند فردوسی تعلیم و تجسم فرموده است .

ز پیش طلایه ، چو هومان برفت بیامد بنزدیک رهام تفت^۳

۱ - نیام بروزن حسام ، غلاف شمشیر است . ۲ - دستوری - رخصت و اجازت . ۳ - تفت بروزن هفت گرم و گرمی و حرارت و خرام و خرامان و قهر و غضب و گرم شدن از خشم و غضب را گویند .

وز آنجا خروشی بر آورد سخت
 بجنبان عنان اندرین رزمگاه
 چپ لشکر و چنگ شیران توئی
 باورد با من بیایدت گشت
 وگر تو نیائی، مگر گسته‌م
 که جوید نبرد ز گند^۱ آوران
 هر آنکس که پیش من آید بکین
 وگر تیغ ما را به بیند بچنگ
 چنین داد رهام پاسخ بدوی
 برآنی که اندر جهان تیغ دار
 یکی داستان از کیان یاد کن
 «که هر کو بچنگ اندر، آید نخست
 فاندیشی از تیغ گیو دلیر؟
 دو گوشش، بخنجرش، سوراخ کرد
 برو، باز گرد، ای نبرده سوار
 بیاید، ببرد، دو گوشت بزار
 ازینها که تو نام بردی بچنگ
 ولیکن چو فرمان سالار شاه
 اگر جنگ گردان بجوئی همی
 ز گودرز دستوری جنگ خواه
 در سه بیت اخیر باز موضوع انضباط محکم ایرانیان را در جنگ که بنا بامر
 فرمانده کل قوا بدون اجازه مبادرت بجنگ نمینموده اند خوانده میشود.

۱ - کند آوران بضم اول مردمان شجاع و دلاور را گویند، سپهسالار را نیز گفته اند ..

۲ - راخ بمعنی غم و اندوه بسیار است . ۳ - یوئیدن - راه رفتن و قدم برداشتن .



کیو پسر کودرز فرمانده ایرانی (خ)

بدین روی بامن بهانه مجوی
نه مرد سوارانی و دشت کین
دمان تابدان سوی لشکر گذشت
بیامد بکردار پیل دمان

بدو گشت هومان که «خیره مگوی
تو این نیزه را دوک رشتن گزین
وزان جا بقلب سپه برگذشت
بمزد فریبرز با ترجمان

یکی برخروشید کی بد نشان
سواران و پیلان و زرینه کفش
تو را بود با کاویانی درفش
بترکان سپردی بروز نبرد
فرو برده گردن ز گردن کشان
یلانت بایران نخوانند مرد
کمر بندگی را بیایدت بست
توسالار بودی شدی زیر دست

شماتی که هومان طبق ایات فوق بفریرمز میکند بواسطه آن بوده که پس از جنگ پشن و شکست طوس از قوای توران ، فریرمز از طرف کیخسرو فرماندهی قوا منصوب ولی نتوانسته بود جنگ را اداره و با فتح و فیروزی تمام نماید که باین علت مورد خشم کیخسرو واقع و از فرماندهی کل قوا خلع و واحد کوچکتری باو واگذار شده بود ، اینک در اینجا هومان آن وقایع را برخ او کشیده و اورا تحقیر میکند .

شاید هم منظور هومان این بوده که فریرمز را باین وسیله تحریک و بسیجی از اطاعت فرماندهی کل وادار نماید چنانکه از اشعار ذیل نیز این مفهوم استنباط میشود :

سیاوخش رد را برادر توئی
بگوهر ز سالار برتر توئی

من از تخمه تور توران شهم
تو باشی سزاوار کین خواستن
یکی با من اکنون باوردگاه
بخورشید تابان بر آیدت نام
وگر تو نیائی بجنمگم رواست
کسیرا زگردان به پیش من آر
چنین داد پاسخ فریرمز باز
چنین است فرجام روز نبرد
چوپروز گشتی ، بترس از گزند
ستیزه بجائی رساند سخن
درفش ار ، ز من شاه بستد رواست
بگوهر مگر با تو خود هم رهم
بکینه ترا باید آراستن
بیا تا بگردیم پیش سپاه
چو پیش منی در گذاری تو گم
زواره گرازه نگر تا کجاست
که باشد از ایرانیان نامدار
که : « با شیر درنده کینه مساز
یکی شاد و پیروز و دیگر بدرد
که یکسان نگردد سپهر بلند
که ویران کند خانمان کهن
بدوداد پیلان و لشکر که خواست »

فردوسی در این اشعار ضمن بیان آنکه فریبرز فریب نخورده و از گفتار هومان تحریک نشده است موضوع اطاعت از رأی و امر شاه را همانطوریکه در جای دیگر هم میفرماید: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» متذکر و از زبان فریبرز انتخاب صائب شاه و برتری ولایت گودرز را اقرار مینماید چنانکه باز هم میفرماید:

بکین کیان از پس کیتباد	کسی کو کلاه مهی بر نهاد
کمر بست تا گیتی آباد کرد	سپهدار، گودرز کشواد کرد
همیشه به پیش سپه کینه خواه	پدر بر پدر نیو و سالار شاه
و دیگر که از گرز او بیگمان	سر آید بسالارتان بر، زمان
سپه را بدو بست فرمان جنگ	بدو باز گردد همی نام و ننگ
اگر با توام جنگ فرمان دهد	دلهم را بر آن داغ درمان نهد
به بینی که من سر چگونه زنگ	بگردون بر آرم بمیدان جنگ
چنین پاسخش داد هومان که: «بسی	بگفتار بینم ترا دسترس
بدین تیغ کاندلر میان بسته	ز مردان جنگی کرا خسته؟ ^۱
بدین گرز ناخوب، کن کارزار	که بر ترگ و جوشن نیاید بکار

فردوسی در بیت اخیر از زبان هومان مجدداً جنگ پیشدستی را تمجید و جنگ درنگی را بلا نتیجه معرفی میفرماید.

وزان جا؛ بدان چیرگی باز گشت	که گفتمی مگر شیر بدساز گشت
کمر بسته کین آزادگان	بنزدیک گودرز کشوادگان
بیامد یکی بانگ بر زد بلند	که ای پر منش مهتر دیو بند
شنیدم همه هرچه گفتمی بشاه	وز آنجا کشیدی سپه را براه
همان هدیه شاه و پیمان تو	به پیران سالار و فرمان تو

۱ - خستن بمعنی مجروح کردن و آزرده ساختن باشد.

فرستاده کامد بتوران سپاه گزین پور تو گیو لشکر پناه
وز آن پس که سوگند خوردی بشاه بخورشید و ماه و به تخت و کلاه^۱

فردوسی در بیت اخیر برای بیان اهمیت شاه و تخت تاج، آنها را در ردیف خورشید و ماه قرار داده و نقل نموده است که ایرانیان بآنها هم سوگند یاد میکردند. که گر چشم من در، گه کارزار به پیران فتد زو بر آرم دمار^۲
چو شیر ژیان لشکر آراستی همی بارزو، جنگ ما خواستی
کنون از پس کوه چون مستمند نشستی بکردار غرم نژند^۳
چنان هم چون خجیر، کز شزه شیر گریزان و شیر از پس اندر دلیر
گزیند به بیشه درون جای تنگ نجوید ز تیمار جان، نام و ننگ
یکی لشکرت را بهامون گذار سپاه از چه داری پس کوهسار؟
چنین بود پیمان با شهریار!! که بر کینه گه کوه گیری حصار!!

طبق اشعار فوق هومان میخواست گودرز را بنا بقرار داد و پیمان سابق تحریک و وادار به پیشدستی نماید.

بدو گفت گودرز: کاندیشه کن که باشد سزا با تو گفتن سخن
چو پاسخ نیایی کنون ز انجمن به بیداشی بر نهی آن بمن
تو بشنو که از شاه فرمان من همی بود سوگند و پیمان من
کنون آمدم با سپاه گران از ایران گزیده دلاور سران
شما هم بکردار روباه پیر به بیشه در، از بیم، نخجیر همیر
همی چاره سازید و دستان و بند گریزان ز گرز و سنان و کمند

۱ - کلاه چیزی است که از پوست و پارچه زربفت و غیره دوزند و بر سر گذارند و تاج پادشاهان را نیز گویند و درین جا مقصود تاج پادشاهی است. ۲ - دمار بر وزن شرار بمعنی هلاک و دم و نفس باشد. ۳ - نژند - بکسر اول بمعنی اندوهگین و غمناک و فرومانده و افسرده و پژمرده باشد و نیز بمعنی سرکشته و خشمگین و قهر آلود و یست و حسیض هم هست. بفتح اول نیز آمده است. ۴ - شوزه بر وزن هرزه بمعنی هرزه و برهنه دندان و صاحب قوت و زورمند باشد و غیر از شیر و پلنگ در سبع دیگر نرفته اند.

دلیری مکن جنگ مارا مخواه
چو هومان ز گودرز پاسخ^۱ شنید
بگودرز گفت از نیائی بجنگ
از آن پس که جنگ پشن دیده
بلادن، بجنگ آزمودی مرا
ورایدون که هست اینک گوئی همی
یکی برگزین از میان سپاه
که من با فریزر و رهام، جنگ
بگشتم سراسر همه انجمن
بگودرز بد، بند پیکارشان
تو آئی که گویی بروز نبرد
یکی بامن ایدر بدین کینه گاه
فراوان یسر داری ای نامور
یکی را به پیش من آور بجنگ
پس اندیشه کرد اندر آن پهلوان:
گر از نامداران هژبری دمان
شود کشته هومان بر این رزمگاه
دل پهلوانشان به پیچد ز درد
سپاهش بکوه کنابد شود
ور از نامداران این انجمن
شکسته^۲ شود دل یلان را بجنگ
همان به که با او نسازیم کین
مگر چیره گردند و جویند جنگ

که روباه با شیر ناید براه
چو شیر، اندر آوردگه بردمید
تو بامن، نه زانست کایدت جنگ
سر از رزم ترکان به پیچیده
به آوردگه در، ستودی^۳ مرا
وزین گفته کردار جوئی همی
که با من بگردد باوردگاه
بجستم بسان دلاور نهنگ
نیامد ز گردان کسی پیش من
شنیدن نیززید گفتارشان
بخنجر کنم لاله برکوه زرد
بگردد بگرز گران کینه خواه
همه بسته بر جنگ ما بر، کمر
اگر جنگ جوئی چه باید درنگ؟
«که پیشش که آید بجنگ از گوان
فرستم بنزدیک این بد گمان
ز ترکان نیاید کسی کینه خواه
وزان پس به تندی نجوید نبرد
بجنگ اندرون دست مابد شود
یکی کم شود گم شود نام من
نسازند از آن پس بهامون درنگ
بر او بر، بیندیم راه کمین
سپاه ایدر آرند از آن جای تک»

۱ - پاسخ - جواب . ۲ - ستودن بکسر اول بمعنی وصف کردن و ستایش نمودن باشد ،
بضم اول هم آمده است . ۳ - مقصود از شکسته دل کسی است که قوه روحیه خود را
از دست داده باشد .

فردوسی در اشعار فوق بنام گودرز موضوع را مورد مطالعه عمیق قرار داده و بر روی معایب کشتن هومان در آلموقع ، بحث نموده بالاخره صلاح در آن میبیند که هومان را وا گذاشته از کشتن او صرف نظر نماید .

چنین داد پاسخ به هومان که رو	بگفتار ، تندی و در کار نو
چو در پیش من برگشادی زبان	بدانستمت آشکار و نهان
فدانی که شیرزیان روز جنگ	نیالاید از خون روباه چنگ؟
ودیکر دو لشکر چنین ساخته	همه جنگ را گردن افراخته
بکینه دوتن پیش سازند جنگ	همه نامداران بخایند ^۱ چنگ
سپه را همه پیش باید شدن	بانبوه ^۲ زخمی ^۳ بیاید زدن
تو اکنون سوی لشکرت باز شو	بر افراز گردن بسالار نو
کز ایرانیان چند جستم نبرد	نزد پیش من کسی جز از بادسرد
بر این رزمگه بر شود نام تو	ز پیران بر آید همه کام تو
بدو گفت هومان بیانگ بلند	که گردان کدامند و سالار چند!
یکی داستان از جهاندار شاه	بیاد آورم اندرین رزمگاه
که تخت کیان جست خواهی ، مجوی	چو جوئی ، ز آتش مهر تاب روی
ترا آرزو جنگ و پیکار نیست	و گر گل چنی راه بی خار نیست
نداری ز ایران یکی شیر مرد	که بامن کند پیش لشکر نبرد
بچاره همی باز گردانیم	نگیرم فریت اگر دانیم
همه نامداران پر خاشجوی	بگودرز گفته داین است روی :
که از ما یکی را باوردگاه	فرستی بنزدیک این کینه خواه
شویم و زجانش بر آریم هوش	ازین ترك بیمغز بی تاب و توش ^۵

۱ - خائیدن بروزن سائیدن بمعنی بدن دان نرم کردن و جاویدن باشد . ۲ - انبوه - پر ، مملو و بسیار ، خواه بسیاری مردم خواه بسیاری چیز دیگر . ۳ - زخم زدن در اینجا مراد حمله کردن است . ۴ - شوامر شدن و بمعنی رفتن است . ۵ - توش بمعنی تاب و طاقت و توانائی باشد .

ندارد شدن جنگ راپیش‌اوی بر آشت بر سان شیر دلیر سوی روزبانان^۱ لشکر شتافت بیفکند زاسب اندران مرغزار دیدند زخم سر افراز تور باورد با وی نیاویختند	چنین گفت گودرز: کامروز روی چو هومان ز گشتار برگشت سیر بخندید و روی از سپهبد بتافت کمان را بزه کرد وزیشان چهار چو آن روزبانان لشکر زدور رهش باز دادند و بگریختند
--	--

فردوسی در این جا مجدداً اضطباط قوی و محکم قشون ایران را تذکر فرموده که ، بواسطه نداشتن دستوری جنگ با اینکه هومان چهار تن از نگهبانان را کشت مبادرت به جنگ نمودند .

که هوشش^۲ همی کوه را کرد پست که هومان ویسه است پیروزگر بر آمد چو نیزه ز بالا گذشت همی ترگ سودند بر چرخ و ماه به پیچید گودرز از آن خیرگی گرفته براو خشم و تندی ستم سپهبد یکی اختر^۳ افکند پی بد آید همی بر بدی رهنمون که تا جنگ اورا که آید پدید به پیش نیای تو آمد دلیر ز گردنکشان هم نبردان بخواست به تندی و بیغاره^۴ برگاشت روی بخاک اندر افکندشان خوار و زار	بیالا بر آمد بگردار مست همی نیزه برگاشت برگرد سر خروشیدن نای روئین ز دشت ز شادی دلیران توران سپاه چو هومان بر آمد بر آن چیرگی سپهدار از آن شرم گشته دژم ز ننگ از دلیران پیالودخوی کزیشان بدین پیشدستی بخون وزان پس بگردنکشان بنگرید خبر شد به بیژن که هومان چو شیر زهر سو چپ لشکر و دست راست نرفت از دلیران کسی پیش‌اوی بکشت از سواران لشکر، چهار
--	--

۱ - روزبان - نگهبان . ۲ - هوش - زیرکی ، آگاهی ، عقل ، شعور ، فهم و فراست را گویند . بمعنی روح و جان و دل هم آمده است . ۳ - اختر - رایت ، علم ، بخت ، طالع ، فال ، شکون ، کوکب و ستاره را گویند . ۴ - بیغاره - بر وزن کهواره ، طعنه و سرزنش را گویند .

نبرد و را تیز کرده دو چنگ
 بر آن پیل پیکر هیون گزین
 سبک تنك بر بست شبرنگ^۱ را
 سخن گفت با او ز بهر نیا
 نگفتم ترا من همه در بدر؟
 ه بینی بائین، که دیگر شدست؟
 دلش پرنهیب است و پر خون جگر
 همه رزمگه سربسر کشته بود
 میان دلیران بگردار شیر
 همی بر خروشید بر سان مست
 سواری نبود از در کارزار!
 چو بر باب زن^۲ مرغ بر ساختی؟
 دو کتقم بدرع^۳ سیاوش پیوش
 کند تا بر آرد ز مردیش گرد
 بگفتار من يك زمان گوش دار
 بگودرز بر، بد مگردان سخن
 بر این لشکر نامور مهترست
 همه کینه پیل را در خوردند
 جوانی مگر مرا ترا خیره کرد!
 بدین آرزو پیش من قاختی
 مزن نیز پیشم ازین داستان
 نجوئی، نخواستی همی نام من
 ز نه دست بر جنگ هومان ببر

بر آشت بر خویشتن چون پلنگ
 بفرمود تا بر نهادند زین
 پیوشید رومی زره جنگ را
 به پیش پدر شد پر از کیمیا^۴
 چنین گفت مرگبورا: کای پدر
 «که گودرز را هوش کمتر شدست
 ز قیمار، وز درد چندان پسر
 که از تن سرانشان جدا گشته بود
 نشان آنکه، ترکی بیامد دلیر
 به پیش نیا رفت نیزه بدست
 چنان بد گزین لشکر نامدار
 که او را به نیزه بر افراختی؟
 توای مهربان باب بسیار هوش
 نشاید جز از من که با او نبرد
 بدو گفت گیو: ای پسر هوش دار
 بگفتم ترا من که تیزی مکن
 که او کار دیدست و دانا ترست
 سواران جنگیش پیش اندرند
 فرمود با او کسی را نبرد
 که گردن بدین سان بر افراختی
 نیم من بدین کار همداستان^۵
 بدو گفت بیژن که گر، کام من
 شوم پیش سالار بسته کمر

۱- شبرنگ - نام اسب سیاوش است. ۲- کیمیا - تدبیر و چاره و مکر و حیل. ۳- درع - درع بمعنی زره است. ۴- کیمیا - نام اسب سیاوش است. ۵- همداستان - موافق و همراه و متابع و راضی و شاکر و خرسند.

وز انجا بزد اسب و بر گاشت روی

بنزد يك گودرز شد پویه^۱ پوی

ستایش کنان پیش او شد بدرد

همه داستان سر بسر یاد کرد

که ای پهلوان جهاندار شاه

شناسای هر کار و زیبای گاه

شگفتی همی بینم از تو یکی

و گر چند هستم بهوش اندکی

که این رزمگه بوستان ساختی

دل از کین ترکان بیرداختی !

بمن گوی : کز چه درین کارزار

شب و روز آسایش آمد، نه کار؟

که خورشید شمشیر گردان ندید!

نه گردی بروی هوا بردمید !

بمن گوی تا من شوم سوی جنگ

که مرا بیدم درین جنگ تنگ

شگفتی تر آن کز میان سپاه

یکی ترك بدبخت گم کرده راه

بیامد که یزدان نیکی دهش

همی بد سگالید^۲ بر بدکنش

بیاوردش از پیش توران سپاه

بدان تا بدست تو گردد تباہ

بدام آمده گور بگذاشتی

ندانم کزین در، چه پنداشتی !!

بر آنی که گر خون او بیدرنگ

بریزند ، پیران نیاید بجنگ ؟

میندیش، کو کینه پیش آورد

سپه را بدین دشت، پیش آورد

من اینک بخون جنگ راشسته ام

همان جنگ اورا کمر بسته ام

چو دستور باشد مرا پهلوان

شوم پیش او چون هژبر دمان

بفرماید اکنون سپهد بگیو

مگر کان سلیح سیاوخی نیو

دهد مرا ترگ و رومی زره

ز بندش گشاید یکایک گره

عملی که بیژن درین موقع نموده، یعنی پس از آنکه گیمو بتقاضای او ترتیب

اثر نداد، درخواست خود را بمقام بالاتر (گودرز فرمانده کل قوا) عرضه داشت.

بر خلاف مقررات فعلی هم نبوده و همانست که امروزه راجع بدرخواستها و

شکایات، رعایت سلسله مراتب شناخته میشود، (ماده ۸۷ نظامنامه انضباطی فعلی

این مفهوم را میرساند.)

۱. پویه - رفتار تند و دودیدن . ۲. سگالیدن بر وزن خراشیدن ، بمعنی فکر و اندیشه

و گفتگو کردن و گفتن و نوشتن و خواستن است .

بدید آن دل ورای هشیار اوی
 که از تو مگرداد جاوید بخت
 نهنگ از دم آسود و شیران ز جنگ
 بهر رزم و هر کار پیش آتیا
 بهر جنگ پیروز باشی چو شیر
 توانی شدن؟ زان پس آورد خواه
 به آورد، چون کوه در جوشنست
 نداری همی بر تن خویش مهر
 فرستم بجنگش چو غرنده ابر
 بسر بر، بدوزدش پولاد ترس
 هنرمند باید دلاور جوان
 کنون باز باید ز سر آزمود
 ندیده کسی پشت من روز کین
 گر از دیگرانم هنر کمترست
 بر این روی کاهنگ هومان مکن:
 نخواهم کمر زین سپس نه کلاه

چو بشنید گودرز گفتار اوی
 ز شادی برو آفرین کرد سخت
 تو تا بر نشستی بزین پلنگ
 تو خود هیچگونه نیاسایا
 بهر کار زار اندر آئی دلیر
 نگه کن که با او به آوردگاه
 که هومان یکی بد کنش ریمنست
 جوانی و ناگشته بر سر سپهر
 بمان تا یکی رزم دیده هژبر
 برو تیرباران کند چون تگرگ
 بدو گفت بیژن که ای پهلوان
 مرا گر ندیدی برزم فرود
 بجنگ پشن بر نوشتیم زمین
 مرا زندگانی نه اندر خورست
 و گر باز داری مرا زین سخن
 بنالم من از پهلوان پیش شاه

از بیت اخیر مفهوم رعایت سلسله مراتب (که اگر رئیس بالاتر نیز بموضوع شکایت یا درخواست توجه مؤثری ننمود شاکی یا درخواست کننده مجاز است بیک مقام بالاتر مراجعه نماید) بخوبی استنباط میشود .

بسان یکی سرو آزاد شد
 که فرزند داردهمی چون تو نیو
 که از مادر پاک، بیژن یزاد
 فروماند از جنگ، چنگ پلنگ

بعزید گودرز و زو شاد شد
 بدو گفت، نیک اختر و بخت گیو
 و زان روز فرخ مرا یاد باد
 تو تاجنک را باز کردی دوجنک

۱ - ریمن بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی محیل و مکار و کینه‌ور باشد و بکسر اول مخفف اهریمن باشد که نماینده بدیها و شیطان بوده، اسب را نیز گفته اند .

ترا دادم این جنگ هومان کنون
 بنام جهاندار یزدان ما
 که این اهرمن رابدست توهوش
 شکسته شود پشت پیران بجنگ
 بگویم کنون گیو را کان زره
 ورایدون که پیروز باشی بدوی
 ز فرهاد و گیوت بر آرم بجاه
 بگفت این سخن با نبیره، نیا
 پیاده شد از اسب و روی زمین
 بخواند آن زمان گیو را پهلوان
 وزان خسروانی زره یاد کرد
 چنین داد پاسخ پدر را پسر
 مرا هوش و جان و جهان این یکمست
 نخواهمش کردن ز چشم جدا
 بدو گفت گودرز کای مهربان
 که هر چند بیژن جوانست و نو
 و دیگر که این جای کین جستن است
 بکین سیاوش، بفرمان شاه
 و گر بارد از میغ، پولاد تیغ
 مگر بخت نیک بود رهنمون
 به پیروزی شاه و گردان ما
 بر آید بفرمان یزدان، بکوش
 ننازد بنام و نکوشد به ننگ
 که بیژن همی خواهد اورا بده
 ترا بیشتر نزد من آبروی
 بگنج و سپاه و به تخت و سلاه
 نبیره پر از پند و پر کیمیا
 بیوسید و بر باب کرد آفرین
 سخن رفت با او ز بهر جوان
 کجا خواست بیژن ز بهر نبرد
 که ای پهلوان جهان سر بسر
 بچشم چنین جان او خوار نیست
 فرستادن اندر دم ازدها
 نکن تو بدین کار، رنجه روان
 بهر کار دارد خرد پیشرو
 جهان را، زاهر یمنان شستن است
 نشاید به پیوند کردن نگاه
 نشاید که داریم جانرا دریغ

فردوسی در دو بیت اخیر کاملاً تعلیم فرموده است که برای اجرای فرمان شاه نباید بین پیوند و یگانگی فرقی قائل شد و بایستی همگی در فداکاری (بدون استثناء) شرکت نمایند.

۱ - ننگ - زشت و عیب و عار باشد و بلغت زند و یازند ما کیان را گویند که مرغ خانگی باشد و بمعنی جنگ و جدال هم آمده است.

نباید شکستن داش را بجنگ
 که چون کاهلی پیشه گیرد جوان
 چو پاسخ چنین یافت چاره نبود
 مگر باز دارد سرش را ز جنگ
 بگودرز گفت ای جهان پهلوان
 نه فرزند باید نه گنج و سپاه
 مرا روزگار درشت است پیش
 اگر جنگ جوید سلب حش کجاست
 چنین گفت پیش پدر جنگ ساز
 بر آنی که اندر جهان سر بر سر
 چو درع سیاوش نباشد بجنگ
 بر انگیزخت اسب از میان سپاه
 چو از پیش لشکر شد او ناپدید
 پشیمان شد از درد دل خون گریست
 همی با سمان بر فرازید سر
 بدادار گفت ای جهان داورا
 نسوزی تو از بهر بیژن دلم
 بمن باز بخشی تو ای کردگار
 بیامد پر اندیشه دل پهلوان
 بدل گفت خیره بیازردمش
 گر او را ز هومان بد آید بسر
 بمانم پر از درد و اندوه و خشم
 و زانجا دوان هم بگردار گرد

نپوشید باید بر او نام و ننگ
 بماند منش^۱ پست و تیره روان
 یکی با پسر نیز پند آزمود
 پسر گفت: «نامم بر آری به ننگ»
 بجائی که پیکار خیزد بجان
 نه آزر^۲م و فرمان سالار شاه
 چرا داد باید بدو جان خویش؟
 زرد دارد از من چه بایدش خواست؟
 که: «ما را بدرع تو نامد نیاز
 بدرع تو جویند گردان هنر؟»
 نجویند گردن کشان نام و ننگ؟
 که آید ز لشکر به آوردگاه
 دل گیو از اندوه او بر دمید
 نگر تاغم و مهر فرزند چیست؟
 پراز خون دل از درد و خسته جگر
 سزدگر بدین خسته دل بنگرا
 کز آب مژه پای اندر گلم
 بگردان ز جانش بد روزگار
 پراز خون دل از کار پور جوان
 چرا خواسته پیش ناوردمش
 چه باید مرا درع و تیغ و کمر؟
 پراز آرزو دل، پراز آب چشم
 به پیش پسر شد بجای نبرد

۱ - منش - بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خوی و طبیعت و همت و سخا و کرم است و
 بلغت زند و پازند بمعنی دل باشد که عربی آن قلب است . ۲ - آزر - شرم و حیا و آشتی .

بدو گفت مارا چه داری به تنک؟	همی تیزی آری بجای درنگ
سیه مار چندان دمدم روز جنگ	که از ژرفا دریا بر آید نهنگ
درخشیدن ماه چندان بود	که خورشید تابنده پنهان بود
کنون سوی هومان شتابی همی؟!	ز فرمان من سر بتابی همی؟!
چنین برگزینی همی رای خویش	ندانی که چون آمدت کار پیش
بدو گفت بیژن که: «ای نیوباب	دل را ز کین سیاوش نتاب
که هومان نه از روی و نه زاهنت	نه پیل ژبان و نه اهریمنست
یکی مرد جنگست و من جنگجوی	ازو بر نتابم به بخت تو روی
نوشته مگر بر سرم دیگرست	زمانه بدست جهان داورست
اگر بودنی بود، دل را بغم	سزد گر نداری، نباشی دژم
چو بشنید گفتار پور دلیر	میان بسته جنگ، برسان شیر
فروود آمد از باره راهجوی	سپرد اسب و درع سیاوش بدوی
بدو گفت اگر کارزارت هواست	چنین برخرد کام تو پادشاست ^۲
بر این باره کام زن بر نشین	که زیر تو اندر نوردد زمین
سلاحم همیدون بکار آیدت	چو با اهرمن کار زار آیدت
چو اسب پدر دید بر پای پیش	چو باد اندر آمد ز رهوار ^۳ خویش

۱ - ژرف - کود و عمیق . ۲ - پادشاه - نامیست فارسی باستانی مرکب از باد و شاه و باد بمعنی پاس و پاسبان و نگهبان و پائیدن و دارندگی تخت و اورنگ باشد ، پادشاه بمعنی اصل و خداوند و داماد و هر چیزی که آن بسیرت و صورت از امثال و اقربان بهتر و بزرگتر باشد . پس معنی این اسم برین تقدیر از چهار وجه بیرون تواند بود : اول پاسبان بزرگ چه سلاطین پاسبان خاقند - دوم همیشه داماد و چون ملک را بعروس تشبیه کرده اند اگر خداوند ملک را باین اسم خوانند مناسب دارد - سوم چون پادشاه نسبت بسایر مردم اصل و خداوند باشد و پائندگی و دارندگی بحال او انسب است پس اگر او را بدین نام خوانند لایق بود - چهارم خداوند تخت و اورنگ اوست و این معنی از جمیع معانی اولی است و بعضی گویند پادشاه باغت باستانی بمعنی اصل و خداوند و پائیدن و دارندگی نیز باشد و بحذف آخر هم درست است که پادشا باشد . ۳ - رهوار - بروزن رفتار ، مرکب رونده فراخ کام و خوشراه را گویند -

بیوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد
بر آن باده خسروی بر نشست کمر بست و بگرفت گرزش بدست
یکی ترجمان را ز لشکر بجست که گفتار ترکان بداند درست

فردوسی موقعی که هومان را بطرف خطوط ایرانیان می آورد و نیز در این موقع که بیژن را بطرف خطوط تورانیان میفرستد در معیت ترجمانی که بزبان دشمن آشنا باشد همراه نموده و بدین وسیله لزوم همراه داشتن يك مترجم را در مواقع دخول بسر زمین دشمن تذکار میفرماید.

بیامد بسان ^۱ هژبر ژبان	بکین سیاوش کمر بر میان
چو بیژن بنزدیک هومان رسید	یکی آهنین کوه جوشنده دید
ز جوشن همه دشت روشن شده	یکی پیل در زیر جوشن شده
وزان پس بفرمود تا ترجمان	یکی بانگ برزد بر آن بدگمان
که گر جنگ جوئی، همی باز گرد	که بیژن همی باتو جوید نبرد
همی گوید ای رزم دیده سوار	چه تازی تواسب اندرین مرغزر
کز افراسیاب اندر آئی بید	ز توران زمین بر تو نفرین سزد
تو کینه پی افکندی و بدجوئی	ز توران گنهگار ترکس توئی
ز یزدان سپاس آو یزدان پناه	کت آورد پیشم درین رزمگاه
عنان باز کش زین تکاور هیون	کت اکنون ز کینه بجوشید خون
کی برگزین جایگاه نبرد	بدشت و درو کوه با من بگرد
و گر در میان دو رویه سپاه	بگردی همی از پی نام و جاه
کجا دشمن و دوست بیند ترا	ز گردن کشان بر گزیند ترا
چو بشنید هوهان، بخندید سخت	چنین داد پاسخ که: «ای شور بخت

۱ - بسان - بمعنی طرز و روش و رسم و عادت و مانند باشد و سلاح جنگ را نیز خوانند، حصه و یاره را هم گویند، سامان و سرانجام و عرض لشکر هم نقل شده است.

۲ - سپاس - حمد و شکر نعمت است و بمعنی قبول و منت هم آمده است، لطف و مرحمت و شفقت را نیز گویند.

بس ایمن هدی برتن خویش بر
بدانسان بلشگر فرستمت باز
سرت را زتن دورمانم نه دیر
بجنگ من اندر بسان تذرو^۲
خروشان و خون ازدودیده چکان
چه سودست کآمد بنزدیک شب
من اکنون یکی باز لشگر شوم
وزان جا دمان گردن افراخته
چنین پاسخی داد بیژن که شو
همه دشمنم سر بسر کشته باد
چو فردا بیائی به آورد گاه
سرت را چنان دورمانم ز جای
وزان جایگه روی بر گاشتنند
بلشگر گه خویش باز آمدند
همه شب بخواب اندر آسیب و شیب^۱
سپیده چو از کوه سر برده مید
پوشید هومان سلیح نبرد
که من بیژن گویو را خواستم
یکی ترجمان را ز لشگر بخواند

مگر سیری آمدنت را ز سر
که گویو از تو گردد بدرد و گداز
چنان کز تبارت^۱ فراوان دلیر
که بازش برد بر سر شاخ سرو
کنان پر بچنگال و خوش مکان^۲
رو اکنون بزهار تاریک شب
بشگیر^۳ نزدیک مهتر شوم
بیایم نبرد ترا ساخته «
پست چاه باد اهرمن پیشرو
ور^۴ آواره از جنک برگشته باد
نه بیند ترا باز شاه و سپاه
کز آن پس بلشگر نیایدت رای
بشب، دشت آورد بگذاشتند
بر پهلوانان فراز آمدند
زیکارشان دل شده فاشکب^۵
شد آن دامن تیره شب فاپدید
سخن پیشی پیران همه یاد کرد
همه شب همی جنگش آراستم
بگلگون^۶ باد آورش بر نشاند

۱ - تبار - بر وزن قطار دودمان و خویشاوندان و اصل و نژاد را گویند . ۲ - تذرو - نام مرغ صحرائی است شبیه بخروس . ۳ - مکان - در اینجا مقصود مکیدن است . ۴ - شبگیر - بمعنی صبح و سحرگاه باشد ، راهی شدن پیش از سحر و بعد از نیمه شب را نیز گویند و نام مرغی است که در وقت صبح صدای حزین کند . ۵ - ور مخفف و گر است که بمعنی و یا میباشد . ۶ - شیب - آشفته و مدهوش و سرگشته و بی خبر و متحیر و شتابزده و گریه و نوحه را گویند . ۷ - شکیب بر وزن نهیب، صبر و آرام و تحمل باشد . ۸ - کاکون نام اسب است .

بیامد در آن جای آورد گاه
 هم اندر زمان بیژن آمد دمان
 به پشت شاهنگ بر بسته تنگ
 زره نیز کرده بیر پهلوی
 بهومان چنین گفت کای باد سار
 امیدستم امروز کاین تیغ من
 که برخاک خیزد ز خون تو گل
 که با آهویی گفت غم زبان
 ز دایمی که پای من آزاد گشت
 چنین گفت هومان که امروز گیو
 بکوه کنابد کنی کار زار
 که فریاد رس مان نباشد زدور
 بدو گفت بیژن که : «تا کی سخن؟
 برانگیختند اسب و برخاست گرد
 دو خونی بر افراخته سر بماه
 ز کوه کنابد برون تاختند
 بدشتی رسیدند کاندز زمی^۱
 نه بر آسمان کرکسان را گذر
 ز دو لشکر از یار و فریاد رس
 نهادند پیمان که با ترجمان
 ز ما هر که یابد رهائی بجان

به بیژن نهاده دو چشمش براه
 بسیچیده^۱ رزم با ترجمان
 چو جنگی پلنگی گرازان^۲ بجنگ
 در فشان سر از مغفر^۳ خسروی
 بپردی ز من دوش سر یادگار
 سرت را چنان بگسلاند ز تن
 یکی داستان اندر آری بدل
 که: «گردشت گردد همه پرنیان^۴
 نیویم بدان سو، ترا باد دشت»
 بماند جگر خسته پور نیو
 و یا سوی ربید بر آرای کار
 نه ز ایران یبای کسی آید نه تور
 کجا خواهی آهنگ آورد کن»
 بزه بر ، نهاده کمان فبرد
 چنان کینه ور گشته از کین شاه
 سران سوی هامون بر افراختند
 ندیدند جای پی آدمی
 نه خاکش سپرده پی شیر فر
 به پیرامن اندر ندیدند کسی
 نباشند بر خیرگی بد گمان
 نگیرد بدل کینه با ترجمان

۱- بسیچیدن بفتح اول بمعنی سامان کردن و ساز سفر نمودن و کارها را آراسته و مهیا و آماده کردن و قصد و آهنگ و اراده نمودن است . ۲- گرازان بوزن خراسان بمعنی جلوه کنان و خرامان باشد . ۳- مغفر - خود و کلاه زیر خود . ۴- پرنیان بفتح اول ، حریر و دیبای چینی منقش در نهایت لطافت . ۵- زمی مخفف زمین است .

بدان، تا بدو نيك با شهریار	بگوید ازين گردش روزگار
که کردار چون بود و پیکار چون	برزم اندرون کار و کردار چون
بگفتند وز اسبان فرود آمدند	به بند زره بر، گره بر زدند
باسبان جنگی سواران جنگ	بکینه کشیدند چون سنگ تنگ
چو بر باد پایان بیستند زین	پراز خشم گردان و دل پرزکین
کمانها چو بایست بر ساختند	بمیدان جنگ اندرون تاختند
ز پیکان پولاد و تیر خدنگ ^۱	کمان گوشه بر گوشه سودند تنگ
چو تیر آنچه بود اندر انداختند	همیدون سوی نیزه پرداختند
چپ و راست گردان و پیچان عنان	ابا نیزه آب داده سنان
زره شان در آمد همه لخت لخت	نگر، تا که را روز برگشت و بخت
دهانشان چو شیر از طپش مانده باز	به آب و به آسایش آمد نیاز
پس آسوده گشتند و دم بر زدند	بر آن آتشی تیز نم بر زدند
سپر بر گرفتند و شمشیر تیز	تو گفتی که آن روز بد رستخیز ^۲
چو برق درخشنده از تیره میخ	همی آتشی افروخت از ترغ و تیغ
ز آهن بر آن آهن آبدار	نیامد بزخم اندرون پایدار
بکردار آتشی پرند آوران ^۳	فروریخت از چنگ گند آوران
نبد دستریشان بخون ریختن	نشد سیر، داشان ز آویختن
عمود ز تیغ برداشتند	از اندازه پیکار بگذاشتند
وزان پس بر آن برنهادند کار	که زور آزمایند در کارزار
بر آنگونه جستند تنگ و نبرد	که از پشت اسب، اندر آرنند مرد

۱ - خدنگ بفتح اول و دوم نام درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و زین اسب و تیر سازند و تیر خدنگ و زین خدنگ باین اعتبار میگویند . ۲ - رستخیز مخفف رستاخیز است که قیامت را گویند که محشر باشد . ۳ - پرند آور بفتح اول و دوم تیغ و شمشیر جوهر دار را گویند .

ر باید زاسب ، افکند زیر خویش
گسست ، اندر آورد گاه، از نهیب
نبودند بر یکدگر پادشا
ز یکبار یکباره دم بر زدند
دو جنگی بکردار شیر ژیان
بکشتی گرفتن بیاراستند
دو خونی بر آن سان ، به بیم و امید
یکی را ز کینه نه برگشت سر
ز رنج و ز تابدن آفتاب
برفتند پویان سوی آبخور^۲
ز دادار نیکی دهشی یاد کرد
دل از جان شیرین شده ناامید
تودانی نهان من و آشکار
وزین جستن کین و آهنگ من
نگهدار بیدار هوش مرا
سیه گشته از درد و دل پر ز داغ
گرازان بسان پلنگ آمدند
گاه آن را بسودی ، گاه این را ، زمین
فراز آمد آن بند چرخ بلند
هنر عیب گردد چو برگشت هور
ز سر تا پیاپی بیازید چنگ
خم آورد پشت هیون گران
سوی خنجر آورد چون باد ، دست

کمر بند گیرد کرا زور بیش
ز نیروی گردان ، دوال رکیب^۱
همیدون نگشتند از اسبان جدا
پس ، از اسب هر دو فرود آمدند
گرفته بدست اسبشان ترجمان
بدان ماندگی ، باز برخاستند
ز شبگیر ، تا سایه گسترده شید
همی رزم جستند با یکدگر
دهان خشک و غرقه شده تن در آب
وزان جا بدستوری یکدگر
بخورد آب و برخاست ، بیژن بدرد
تن از درد لرزان چو از باد ، بید
بیزدان چنین گفت : «کای کردگار
اگر داد بینی همی جنگ من
ز من مگسل امروز قوش مرا
جگر خسته هومان ، بیامد چو زاغ
بدان خستگی باز جنگ آمدند
همی زور کرد این بر آن ، آن برین
زهر گونه زور آزمودند و بند
ز بیژن فزون بود هومان بزور
بزد دست بیژن ، بسان پلنگ
گرفتشی بچپ ، گردن و راست ران
بر آوردش از جای و بنهاد پست

۱ - رکیب - رکاب . ۲ - آبخور سرچشمه و کنار دجله و امثال آن باشد که مردمان و جانوران از آن جا آب بردارند و خورند .

بکین سیاوش ، بریدمش سر
 روانش روان مرا بنده باد
 سرش را بفتراک^۱ شبرنگ بست
 گشاده سلیح و گسته کمر
 زمانه سراسر فریست و بسی
 جهان را نمایش چو کردار نیست
 چو شد کار هومان و یسه تباه
 ستایش کنان، پیش بیژن شدند
 چو بیژن نگه کرد از آن رزمگاه
 بترسید از انبوه مردم کشان
 بجنگ اندر آیند برسان کوه
 برآهیخت^۲ درع سیاوش ز سر
 درفش سیه داشت هومان ، بجنگ
 بر آن چرمه پیل پیکر نشست
 برفت و بر آن جای، کرد آفرین
 بترسید از ویار هومان چو دید
 بدو گفت بیژن، مترس از گزند
 تو اکنون سوی لشکر خویش بوی
 بشد ترجمان، بیژن آمد دمان
 چو آن دیده بانان ترکان زدور
 بدیدند ، از دیده^۳ برخاستند
 طلایه هیونی بر افکند زود
 بهفتاد خون برادر پدر
 بهچنگال شیران تنش کنده باد
 تنش را بخاک اندر^۴ افکند بست
 تنش جای دیگر، دگر جای سر
 نباشد بسختیت فریاد رس
 بدو دل سپردن سزاوار نیست
 دمان ، ترجمانان هر دو سپاه
 چو پیش بت چین، برهمن^۵ شدند
 نبودش گذر، جز بتوران سپاه
 که یابند از کار ایشان نشان
 پسندیده نباشد مگر با گروه
 پیوشید خفتان هومان بیر
 همان اسب و آن باده بیدرنگ
 درفش سر نامداران بدست
 بر آن تخت بیدار و فرخ زمین
 که بر مهترش بر، چنان بدرسید
 که پیمان همانست و آنست بند
 ز من هر چه دیدی بدیشان بگوی
 بکوه کنابد بزه بر ، کمان
 درفش و سنان سپهدار تور
 بشادی خروشیدن آراستند
 بنزدیک پیران، بکردار دود

۱ - فتراک بروزن ادراک ، تسمه باشد که از یس و بیش زین اسب آویزند . ۲ - برهمن
 مخفف برهمند بر وزن سمرقند است که پیر و مرشد و حکیم و دانشمند و اصیل و نجیب هنود
 باشد . ۳ - آهیختن . افراختن و کشیدن سلاح باشد . ۴ - دیده در اینجا مقصود از
 دیده گاد است یعنی محلی که دیده بان در آن قرار میگیرد .

که هومان به پیروزی شهریار
 درفش سر افراز ایران نگون
 همه لشکرش برگرفته خروش
 چه شادی! که نومیدی آرد بهرک
 بتوران رسید آن زمان ترجمان
 همانکه به پیران رسید آگهی
 غریویدن آمد ز توران سپاه
 جهان تیره شد روشنائی نبود
 کر آن روشنی بودشان تیرگی
 چو بیژن میان دو روبه سپاه
 سبک، شیر دل گرد لشکر پناه
 چو آن دیده بانان ایران سپاه
 سوی پهلوان روی بر گاشتند
 وزانجا هیونی بسان فوند
 که بیژن به پیروزی آمد چوشیر

دوان آمد از مرکز کارزار
 تنش خوار و در خاک غرقه بخون
 بهومان نهاده سپهدار گوش
 از آن پس بیارد بسر بر، تگرگ
 بگفت آنچه دید از بد بدگمان
 که تیره شد آن فر شاهنشهی
 ز سر بر گرفتند گردان کلاه
 نیامد بر آن خیره گفتار سود
 گرفته همه چشمها خیرگی
 بیامد بفیروزی بخت شاه
 نگویند کرد آن درفش سیاه
 نگون یافتند آن درفش سیاه
 وز آن دیده گه نعره برداشتند
 طلایه سوی پهلوان، بر فکند
 درفش سیه را سر آورده زیر

فردوسی در ضمن نقل داستانها و تعلیم نکات دقیق و ظریف حربی ذکر هیچیک از تدبیرات راجع به مسائل احتمالی جنگ را نیز فروگذار ننموده، چنانکه در قسمت فوق بیژن را که مجبور بوده از جلوی قوای توران عبور داده بجایگاه خویش برسد، با نیرنگ مذاکرات (پوشیدن لباس هومان و سوار شدن بر اسب و گرفتن بیرق او در دست) باز گشت داده و بدین ترتیب یکی از نکات مهم و لازمه حربی (که پس از فتح و پیروزی هم باید احتیاطات لازمه رعایت گردیده و غالباً ممکنست در زد و خوردها اشخاص از آن غافل شده، تاییدی را که بدست آورده اند بهدر دهند) توجه را جلب فرموده است.

چو دیوانگان گیو گشته نوان^۱ بهرسو خروشان و هر سودوان

همی آگهی جست از آن نیوپور
 پس آگاهی آمد زیژن براوی
 چو چشمش بروی گرامی رسید
 بغلطید و بر خاک بنهاد سر
 گرفتش بیر باز فرزند را
 وزان جا دمان سوی سالار شاه
 چو دیدند مر پهلوانرا ز دور
 پراز خون سلیح و پراز خاک، سر
 سلیح و سرواسب هومان گرد
 زیژن، چنان شاد شد پهلوان
 گرفت آفرین پس بدادار بر
 بگنجور^۲ فرمود پس پهلوان
 گهر بافته پیکرو بوم زر
 ده اسب آوردش بزین لگام^۴
 بدو داد و گفت: «ای گو نره شیر
 گشادی سپه را بدین تیغ و دست
 همه لشکر ما بکردار شیر

بسی ماتم آورد هنگام سور^۱
 دمان سوی فرزند بنهاد روی
 زاسب اندر آمد چنان چون سزید
 همی آفرین خواند، بردادر
 جوان دلیر و خردمند را
 ستایش کنان، بر گرفتند راه
 نبیره فرود آمد از پشت بور^۲
 سر گرد هومان، بفترک بر
 به پیش سپهدار گودرز برد
 که گفتی بر افشاند خواهد روان
 بر آن اختر و بخت بیدار بر
 که تاج آر با جامه خسروان
 درخشان چو خورشید، تاج و کمر
 پربروی زرین کمر، ده غلام
 کسی این ازدها را نیاورد زیر
 دل شاه ترکان بهم بر شکست
 دمان و دنان^۳، باد پایان بزیر»

فردوسی در قسمت اخیر اشعار فوق، لزوم تشویق فوری را برای اشخاصی که عملیات درخشان فوق العاده از خود بروز داده اند یعنی مفهوم واقعی ماده ۳۹ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی را که در باب چهارم این کتاب مفصلاً درباره آن بحث شده تذکار فرموده است.

وزانروی پیران، پراز درد و خشم دل از درد خسته، پراز آب چشم

۱ - سور - جشن و شادی و مهمانی و عروسی است . ۲ - بور بمعنی اسب سرخ رنگ و تندرست .
 ۳ - گنجور بروزن رنجور خزانه دار را گویند . ۴ - لگام بضم اول دهنه اسب است .
 ۳ - دنان بروزن دمان، بمعنی رفتن بشطاط و خرامنده و ازخشم و قهر بجوش آمده را گویند .

به نستیهن آنگه فرستاد کسی
سزدگرگنی جنگ راتیزچنگ
بر ایرانیان بر ، شیخون کنی
بیر ، ده هزار آزموده سوار
مگر کین هومان تو باز آوری
چو رفتی بنزدیک لشکر فراز
بدو گفت نستیهن ، ایدون^۲ کنم
که ای نامور گرد فریاد رس
بخون برادر ، نسازی درنگ
زمین را بخون رودجیخون کنی
میان بسته بر کینه کارزار
سر دشمنان را بگاز^۱ آوری
سپه را همی سوی هامون بتاز
که از خون زمین همچو جیخون کنم

فردوسی در قسمت اشعار فوق و نیز ایاتی که ذیلا خواهد آمد طریقه اجرای يك عملیات شبانه را با ذکر دقائق نکاتی که بایستی رعایت شود ضمن شیخون کردن نستیهن در قشون ایران بیان و تعلیم فرموده است ، چنانکه میفرماید :

دوبهره^۳ چو از تیره شب درگذشت
ز جوش سواران ، بجوشید دشت
گرفتند ترکان ، همه تاختن
بدان تاختن ، گردن افراختن
چونستیهن ، آن لشکر کینه خواه
بیاورد نزدیک ایران سپاه
سپیده دمان ، او بجائی رسید
که از دیده گه ، دیده بانیش بدید

در این اشعار فردوسی میفرماید اولاً عملیات شبانه مخصوصاً در قسمت تقرب بدشمن بایستی حتماً در تاریکی انجام گرفته و برای این منظور مخصوصاً گذاشتن دو بهره از شب را تذکر فرموده ، ثانیاً از نقطه نظر سرعت عملی که بایستی عده مهاجم داشته باشد اجرای این مأموریت را بعد از سواره نظام و اگذار نموده است ، بالاخره حداکثر استفاده از تاریکی شب را که بایستی تا سپیده صبح آنچه ممکنست پیشروی نمود ، بیان و مخصوصاً توضیح فرموده که بقدری بدشمن نزدیک شدند که هنگام سپیده دم دیده بان توانست آنها را تمیز دهد ، ضمناً مراقبت کامل و هوشیاری

۱ - گاز - در اینجا بمعنی بدنمان گرفتن و خائیدن است . ۲ - ایدون بروزن و معنی اکنون است که این زمان والحال باشد و بکسر اول بمعنی اینجا و این زمان و این دم بود . ۳ - بهره - حصه و قسمت و حظ و نصیب باشد .

دیدید بان قوای ایران را که از لحاظ کیفیات حربی حائز اهمیت فوق العاده بوده و در فصول بعدی همین باب راجع بان بحث خواهد شد بیان فرموده است .

یکی بانگ زد سوی کار آگاهان^۱ که آمد سپاهی ز توران دمان
فردوسی در این شعر طرز عمل دیده بان را که بایستی بلا تأمل مشهودات خود را بفرمانده مافوق اطلاع و آگاهی^۲ دهد، ضمن بیان عمل دیده بان فوق الذکر تشریح و تعلیم فرموده است .

چو کار آگاهان آگاهی یافتند سبک^۳ ، سوی گودرز بشتافتند
که آمد سپاهی چو آب روان که گوئی ندارند گویا زبان
بدان سان که رسم شبیخون بود سپهدار داند که آن چون بود

فردوسی در آیات فوق اولاً : تعلیم فرموده است که اطلاع و آگاهی (نتیجه مشهودات) دیده بان باید فوراً توسط سلسله مراتب (بنا با اهمیت موضوع) با اطلاع فرماندهی کل برسد، ثانیاً لزوم سکوت را در عملیات شبانه که از نکات فوق العاده مهم محسوب میگردد ، ضمن تقدیم آگاهی کار آگاهان به **گودرز** تشریح و تعلیم فرموده است ، بالاخره در بیت اخیر این نکته را که :

« برای و قوف و اطلاع بکیفیات و مسائل حربی باید تخصص فنی داشت تا جزئیات مراسم و اجرائیات آن مفهوم واقع گردد » تذکر میفرماید .

بلشکر بفرمود پس پهلوان که بیدار باشید و روشن روان
همه گوش دارید آوازشان که تا کی بیاید ز لشکر نشان

در دو بیت اخیر **فردوسی** این نکته را که :

۱ - کار آگاهان - کسانی را گویند که از حقیقت کار آگاه بوده و با خبر باشند و مردم صاحب فراست را نیز گویند ، قاصد و جاسوس و اهل تجربه و دانایان و منجمان را هم گفته اند .
 ۲ - آگاهی - یعنی اطلاع و خبر رساندن که امروزه بعوض آن کلمه **راپورت** را غالباً استعمال میکنند .
 ۳ - سبک بمعنی چست و چابک و تعجیل و شتاب و مجرد و بی تعلق آمده است .

« چون در موقع شب بواسطه تاریکی هوا دیده بانی دچار اشکال میگردد ، بایستی ترصد سمعی مکمل دید بانی با چشم 'شود' ضمن دستور **گودرز بقوای خود** تعلیم فرموده است .

همان تیغ زن پهلویو را	بخواند آن زمان ، بیژن گیورا
شکسته دل دشمن ، از نام تو	بدو گفت نیک اختر و کام تو
ازین نامداران و مردان من	ببر ، هر که باید ، ز گردان من
سپهر اندر آور بمردی بزیر	پذیره شو این تاختن را چوشیر

فردوسی ضمن بیان تصمیم **گودرز** بر علیه حمله که **نستیه** میخواست بترتیب فوق اجرا کند يك قسم حمله را تعلیم میدهد که اثر آن فوق العاده مفید و مؤثر است و متأسفانه امروزه بآن چندان توجهی نمیشود در صورتیکه آنچه بنظر میرسد اجرای این قسم حمله ، میتواند عملیات دشمن را خنثی و اجرای حمله او را عقیم گذارد . این قسم حمله که فعلاً متداول نیست بایستی تحت اسم مخصوصی نامیده شود که کلمه **حمله استقبالی** یا پارسی سره **تاخت پذیره** (چنانکه **فردوسی** فرموده است) بسیار مناسب بنظر میرسد ، طرز عمل و اجرای این حمله عبارت از این است که : در صورتیکه تهیه حمله دشمن کشف گردد ، قبل از اینکه آن حمله شروع و اجرا شود و در همان نقطه که میخواهد حمله کند باید بدشمن حمله نمود که بدین ترتیب اختیار عملیات و آزادی عمل او سلب گردیده نتواند اصولاً حمله خود را اجرا نماید و این در واقع يك نوع حمله متقابل است که قبل از وقوع حمله دشمن صورت میگیرد . بدیهی است اجرای این امر مستلزم اطلاعات صحیح و دقیق و سرعت عمل زیادی میباشد ، امروزه آتش ضد تهیه ای

۱- مقصود از کلمه دیده بانی عبارت از ترصد کاملی است که بوسیله کلیه حواس خمسہ بعمل میآید یعنی دیده بان باید هم ببیند ، هم بشنود ، هم استشمام کند ، هم بچشد و هم لمس کند و تا بیج کلیه آنها را بما فوقی که او را کما رده است فوراً آگاهی دهد .

که بر علیه تهیه حمله دشمن اجرا میشود بهمین منظور است ولی شکی نیست که اجرای آتش تهیه فقط از حمله دشمن جلوگیری نمیکند، بهترین مثال: محاربهٔ 'سَم' در جنگ بین المللی است که متفقین پس از شش ماه تهیه و بر علیه تمام اقداماتی که از طرف آلمانها بر ضد آنها شده بود معهدادر موقع معین (ژوئیه ۱۹۱۶) اجرا نموده و نتایج فوق العاده مهمی بدست آوردند (اقدامات ضد حملهٔ مزبور از طرف آلمانها یکی پیشدستی در جبههٔ 'وَرْدَن' و دیگری اجرای آتشیهای تهیهٔ شدید و برقراری وسائل درنگی کامل در جبههٔ 'سَم' بود ولی بالاخره باتمام این اقدامات نتوانستند از آن حمله جلوگیری نموده و از جمله ضایعاتی که در مقابل آن حمله دادند، يك فقره نیم میلیون تلفات و يكصد هزار نفر اسیر بود) در صورتیکه اگر يك حملهٔ استقبالی (تاخت پذیره) در همان جبههٔ 'سَم' بعمل می آوردند ممکن بود باینهمه ضایعات منتهی نشده و قویاً احتمال میرفت که بتواند اجرای آن حمله را از طرف متفقین جلوگیری نموده عقیم گذارد.

فردوسی اجرای این قسم حمله را (**تاخت پذیره**) از طرف **بیژن** بر علیه **نستیمین** به نتیجهٔ کاملاً مثبتی منتهی نموده است چنانکه میفرماید :

گزین کرد بیژن ز لشکر سوار دلیران پر خاشجویان^۱، هزار

فردوسی در این شعر موضوع سرعت عمل را برای اجرای این نوع حمله بوسیلهٔ استعمال سوار توضیح فرموده است.

رسیدند پس يك ، بدیگر فراز	دو لشگر پر از کینه و رزمساز
همه گرزها بر کشیدند پاک	یکی ابر بست از بر تیره خاک
فروود آمد از ابرگردی سیاه	پیوشید دیدار توران سپاه
سپهد چو آن گرد تیره بدید	کز و لشکر ترك شد نا پدید
کمان را بفرمود کردن بزه	بر آمد خروشیدن گیر و ده

۱ - پر خاش بفتح اول بمعنی خصومت و جنگ و جدال باشد ، خصومت زبانی را هم گفته اند.

چو بیژن به نستیهن اندر رسید درفش سرویسگان را بدید
یکی تیر بر اسب نستیهنا رسید از گشاده بر بیژنا
ز درد اندر آمد، تکاور بروی رسید اندرو ، بیژن نامجوی
عمودی بزد کان سر ترگ‌دار تهی ماند از مغز و برگشت کار

باین ترتیب نستیهن مقتول و معلومست که در چنان گیر و داری وقتی فرمانده عده کشته شد سایرین چه حالی پیدا خواهند نمود .

چنین گفت بیژن بایرانیان که هر کو بیند کمر بر میان
بجز گرز و شمشیر گیرد بدست کمان بر سرش بر ، کنم پاك پست
که ترکان بدیدن پریچه‌ره‌اند بجنگ اندرون پاك بی بهره‌اند

فردوسی در سه شعراخیر از قول بیژن (که مأموریت عمده اش جلوگیری از اجرای حمله دشمن بوده) پس از شکستی که بآنها وارد میکند، مخصوصاً موضوع منع و تهدید عده را از غارت کردن متذکر و میدانسته که اگر آن هزار سوار بخواهند باغنایم جنگی خود را سنگین کنند ممکنست نتیجه برعکس گردد. بعلاوه در شعر اخیر برای تقویت روحیه قوای خودی (که در این قبیل مواقع بایستی حتماً از طرف فرمانده تحریک شوند) دشمن (تورانیان) را کوچک و از صفات جنگی بی بهره معرفی فرموده و بعد حسن اثر و نتیجه را که بر اثر کشتار بیژن بدست آمده بر تریبی که میآید حکایت فرموده است :

دلیری گرفتند ، گند آوران کشیدند یکسر ، پرند آوران
هوا سر بسر گشت زنگار گون زمین شد بکردار دریای خون
چوپیلان همه دشت بر یکدگر فکنده زتن ها ، جدا کرده سر
ز ترکان دو بهره فتاده نگون بزیر پی اسب ، غرقه بخون

ازین رزمگاه تا بتوران سپاه دمان از پس اندر ، گرفتند راه
چوپیران ندید آنزمان با سپاه برادر ، براو گشت گیتی سیاه
بکار آگهان گفت ازین رزمگاه هیونی که تازد بایران سپاه ؟
نشانی بیارد ز نستیهنم وگرنه ، دو دیده ز سر برکنم

هیونی برون تاختند آن زمان	برفت و بدید و بیامد دمان
که نستیهن اینک بدان رزمگاه	ابا نامداران توران سپاه
بریده سر ، افکنده ، برسان پیل	تن از گرز خسته ، بکردار نیل
ازایدر همی تا بدان رزمگاه	همه ترگ بینم فتاده براه
چوبشنید پیران برآورد جوش	نماند آن زمان با سپهدارهوش
بزد دست و ببرید ، رومی قبا	برآمد خروشیدن های های
همی کند موی و همی ریخت آب	وزودور شد خورد و آرام و خواب
همیگفت کای کردگار جهان	همانا که با تو بدستم نهان
که بشگستی از بازوان زور من	چنین تیره شد اخترو هور من
دریغ آن هژبر افکن گردگیر	دلیر و جوان و سوار و هژبر ^۱
برادر گرامی تر از جان من	سر ویسگان گرد هومان من
چونستیهن آن شیر شرزه بجنگ	که روباه بودی بجنگش پلنگ
چولختی بنالاید ، گفت ای سپاه	سیه شد بچشمم همی هوروماه
کرا یابم اکنون بدین رزمگاه ؟	بجنگ اندر آورد باید سپاه
بزد نای روئین و بر بست کوس	هوا نیلگون شد زمین آبنوس

فردوسی ضمن بیان اشعار فوق نتیجه فوق العاده مفید تاخت پذیره را که عبارت از معدوم کردن قوای حمله و دشمن بوده بیان و بعلاوه نقض تصمیم اولیه پیران را (که نمیخواسته مبادرت به پیشدستی نماید و منتظر بوده که از طرف قوای ایران بعمل پیشدستی سبقت شود تا بوسیله اجرای يك حمله از عقب آنها را معدوم سازد و اینک کشته شدن برادرانش باعث آن شده همانطوریکه بیژن پیش بینی کرده بود) حکایت فرموده است .

ز کوه کنابد برون شد سپاه	بشد روشنائی ز خورشید و ماه
چو از کوه یکسر برون تاختند	بهامون به پیکار پرداختند

۱ - هژبر بروزن دبیر - ستوده ، پسندیده ، خوب ، نیک و بمعنی جالیدی و جابکی و هوشیاری نیز آمده است ، بضم اول هم گفته اند .

سپه‌دار ایران بزد کر نای	سپاه اندر آورد و بگرفت جای
میان سیه کویانی درفش	به پیش اندرون تیغهای بنفش
همه نامداران پرخاشخ	ابا نیزه و گرزۀ گاو سر
سپیده دمان اندر آمد سپاه	به پیکار تا گشت گیتی سپاه
بکردند جنگی که چون آن، نشان	ندادند، گردان و گردنکشان
شبانگه سوی خیمه رفتند باز	دولشکر پراز کینه و رزمساز
سپه‌دار ایران، برید رسید	از اندیشه کردن، دلش نارمید
همی گفت: کامروز رزمی گران	بکردیم و کشتیم ازیشان سران
گمانی برم من که پیران کنون	دواند سوی شاه توران هیون
وزو یار خواهد بجنگم سپاه	رسانم کنون آگهی من بشاه

بالاخره عاقبت این جنگ در پایان داستان بفتح و فیروزی قوای ایران و کشته شدن پیران و دوازده تن از معروفترین فرماندهان توران (کلباد - گروی زره - سیامک - زنگنه - بارمان - روئین - سپهرم - اندریمان - کهرم - اخواست - لهاک - فرشید ورد) و تسلیم مازاد قوای توران بایرانیان تمام میشود که از شرح مفصل آنها در اینجا خودداری میگردد.

نتیجه

۱- شکل اراضی که بوسیله دو عده متخاصم (قوای ایران و توران) اشغال و در آن مقابل یکدیگر واقع شده بودند از لحاظ شیوه کارزار بهیچیک از طرفین مبادرت بجنگ پیشدستی را اجازه نمیداده است. نظر بخاصیت آن زمین و عدم تفوق تعدادی قوا در هر دو عده، طرح بدوی نبرد و فرمانده قوا بر آن بوده که دشمن مقابل را وادار به پیشدستی نموده سپس با اجرای يك حمله بعقب سر، عده آن را معدوم نمایند.

- ۲ - یک هفته بعد ، خط ناشیه از هومان که او را وادار به پیشدستی نسبت بقوای ایرانیان نموده و منجر بکشته شدنش می گردد فرمانده قوای توران را برخلاف تصمیم اولیه وادار باجرای يك شبیخون مینماید .
- ۳ - شبیخون مذکور بوسیله يك حمله استقبالی (تاخت پذیره) از طرف قوای ایران خنثی و باعث تقلیل عده دشمن گردیده بعلاوه پیران را وادار میکند که باتمام عده خود مبادرت به پیشدستی نماید .
- ۴ - پیشدستی قوای توران موجب میشود که بقوای طرفین تلفات معتنا بهی وارد آمده و بالاخره هم نتیجه قطعی (انهدام یکی از طرفین) بدست نیاید .
- ۵ - عدم حصول نتیجه قطعی سبب میشود که طرفین از مرکز مملکت خود کمک طلبیده و مدتی بحال متارکه باقی بمانند .
- ۶ - پس از رسیدن قوای امدادی طرفین ، تفوق تعدادی قشون ایران محرز (زیرا عده امدادی تورانیان سی هزار نفر بوده ، در صورتیکه از قوای ایران صد هزار نفر بکمک اعزام شده بود) و بالنتیجه سگودرز موفق میشود که با يك آرایش جنگی کاملاً مساعدی پیشدستی ثانوی قوای توران را دفع و پیران را بقبول جنگ یازده رخ مجبور نماید ، که در نتیجه آن سرداران مذکوره در فوق مقتول و بعلاوه پیران نیز کشته شده و قوای او بنزهار ایرانیان درآیند .

انتقاد

- ۱ - طرح اولیه هر دو فرمانده (گودرز و پیران) با آن زمین و عده داشته اند بسیار عاقلانه و از روی مهارت کامل تعبیه شده بود.
- ۲ - انضباط کامل قوای ایران مخصوصاً لیژن و نیز حس اعتمادی که بفرمانده کل خود (گودرز) داشتند بسیار قابل ملاحظه و همان باعث گردید که تصمیم فرماندهی محفوظ مانده و با تحریکات و تلفاتی که هومان در خطوط ایرانیان بعمل میآورد از مبادرت به پیشدستی خود - داری نمایند.
- ۳ - خیره سری هومان و عدم انضباط او نسبت بامر برادرش (پیران) که فرمانده کل قوا نیز بود باعث گردید که خودش مقتول و بالاخره تمام وقایع وخیمه مذکوره در قشون توران رخ دهد.
- ۴ - خشم پیران پس از کشته شدن برادرش و تغییر تصمیم اولیه او و اعزام نستیهن برای شبیخون بقوای ایرانیان، بکلی بیمورد و برخلاف فنون و آئین شیوه کارزار بوده است.
- ۵ - تدبیر گودرز و طریقه اجرای آن در مقابل تصمیم اخیر پیران که عبارت از تاخت پذیره بود بسیار جالب توجه و یکی از شاهکارهای او محسوب میگردد.
- ۶ - همچنین مغرور نشدن گودرز از فتحی که در مقابل تورانیان

تحصیل و موفق بمعدوم نمودن قوای نستیهن شده بود و اصرار او در حفظ نقشه اولیه که بازتورانیان مبادرت به پیشدستی نایند، قابل ملاحظه بشمار میرود .

۷ - ولی پس از آنکه پیران بامازاد عده خود مبادرت به پیشدستی نمود، معلوم نیست چرا گودرز حمله احاطه خود را که از طریق رودخانه میخواست از جناح راست دشمن به پشت سر او اجرا نماید عقیم گذارده و با دادن تلفات سنگینی بالاخره نتیجه قطعی حاصل نکند، این تأخیر گودرز در اجرای تصمیم خود قابل ایراد است زیرا بابدست نیاموردن نتیجه قطعی و متارکه موقتی تا رسیدن قوای امدادی ممکن بود افراسیاب قوای امدادی معظمی برای پیران فرستاده و نتیجه برعکس گردد .

۸ - عدم توجه کامل افراسیاب بتقاضای پیران و فرستادن عده کمی کمک برای او بر روی حدس و قرینه قابل ایراد و بالعکس توجه دقیق کیخسرو بدر خواست گودرز قابل ملاحظه بشمار میرود .

۹ - بالاخره این قسمت از جنگهای ایران باستانی نیز (که فردوسی زنده کننده و معرف کامل شرح دقایق و فنون ظریفه حربی آنها بوده) فرماندهان وعده هارا در هر عصری ضمن توجه بسایر نکات و دقایق ظریف حربی ، به ثبات قدم و دوام تصمیم ، انضباط کامل ، متانت و خونسردی در موقع جنگ معتقد نموده و با شرح مفصل مذکوره این نکات را در زمره وسایل بسیار مهم نیل به فتح و ظفر معرفی میکند .

فصل دوم

اصل قوای روحی

یکی از اصول مسلمۀ دیگر جنگ ، اصل تفوق قوای روحی است که شیوۀ کارزار پس از يك سلسله توضیحات بالاخره مینویسد :

« مقصود از فتح نه فقط انهدام قوای مادی دشمن است ، بلکه اضمحلال قوای روحی اوست بوسیله یأس از موفقیت » .

و گفتار **ناپلئون** را شاهد میآورد که : « فقط تصور مغلوبیت است که باعث مغلوبیت می گردد » .

همچنین در کتاب قوای روحی مینویسد : « بالاخره صاحبمنصبان با کلیۀ وسائل ممکنه باید از کوچکترین بروزات ضعف نفس و خوف جلوگیری نمایند ؛ ضمناً کوشش کنند که نفرات را بحال ورزیده و شاد و خرم نگاهداشته ، حس حمله و تفوق (پیشدستی) را در وجود آنها رسوخ داده بخصوص از شیوع بدبینی قویاً جلوگیری نمایند » .

همچنین راجع باثرات سوء بدبینی مینویسد : « بدبینی که منبع اصلی آن قوۀ تخیل است در واقع بدترین دشمن شجاعت بشمار میآید - بدبینی انسان را بیأس و ناامیدی سوق داده از فتح و غلبه عاجزش مینماید - هر رئیس باید نیک بین باشد و هر گز نباید فرماندهی عده را بیک نفر رئیس بدبین محول نمود » .

فردوسی درده قرن قبل مفهوم این اصل را مستقیم و غیرمستقیم در قسمتهای مختلفه شاهنامه خود کراراً با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده و مخصوصاً درین قسمت اصرار داشته است که از آن جمله میفرماید :

هر آنکس که دریم و اندودزست	بدان زندگانی بیاید گریست
هر آنکس که اندیشه بد کند	بفرجام بد با تن خود کند
بدل اندر، اندیشه بد مدار	بد اندیشی را بد بود روزگار
که اندیشه ها تان چنین گشت بد	چو اندیشه بد کنی بد رسد

و بالعکس داشتن اندیشه و تصورات خوب و فکر غلبه و فاتحیت راصراحة تبلیغ میفرماید ، چنانکه فرموده :

توانگر شود هر که ، خرسند گشت	گل نو بهارش برومند گشت
ز بد تا توانی سگالش مکن	ازین مرد داننده بشنو سخن
جوانمردی و راستی پیسه کن	همه نیکوئی اندر اندیشه کن

و بعلاوه همانطوریکه سایر نکات تعلیمیة خود را استدلال فرموده ، درخصوص داشتن امید و اریهای خوب و اندیشه های مرغوب نیز بطریق ذیل اقامه دلیل میفرماید :

دل و مغز مردم ، دو شاه تنند	دگر آلت از تن ، سپاه تنند
چو مغز و دل مردم ، آلوده گشت	بنومیدی از رای پالوده ^۱ گشت :
بدان تن در ، آسیمه ^۲ گردد روان	سپه چون زید شاد بی پهلوان ؟
چو روشن نباشند بیراکنند	تن بی روان را بخاک افکنند
همیشه خرد مند و امید وار	نه بیند بجز شادی از روزگار
کسیرا که اندیشه ناخوش بود	بدان ناخوشی رای او کش بود
همی خویشتن را چلبیا ^۳ کند	به پیش خردمند رسوا کند

۱ - پالوده - خالی . ۲ - آسیمه - شوریده و بمعنی مضطرب و حیران نیز آمده است .

۳ - چلبیا - صلیب معرب آنست ، هر خط منحنی را نیز گویند .

و برای تبلیغ بداشتن روحیه خوب بطریق ذیل توصیه فرموده و باز دلیل میآورد :

بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود
سراینده باش و فزاینده باش شب و روز بارامش^۱ و خنده باش
چو شادی بکاهد، بکاهد روان خرد گیرد اندر روان نا توان

واقعاً تصور شود که بر حسب تصادفات و واقعات ممکنه اتفاقاً اگر عده در جنگ بسخت ترین مشقات میدان محاربه از حیث خطر محاصره و بیخوابی و تشنگی و گرسنگی و غیره دچار شده ، طبیعی است که یأس و رخوت بی اختیاری بر آنها مستولی و از قوه پایداری و انضباط و جمع آوری آنها مقدار قابل ملاحظه کاسته میشود ، در چنین موقع ، فرمانده بخواهد آنها را با قوه روحیه مجدداً در همان وضعیت قابل استفاده سازد چه کلام یا معجونی را برای عده مذکوره بهتر از گفتار ذیل که قرمودة خداوند جنگ سپهد فردوسی میباشد خواهد یافت :

همه روی را سوی یزدان کنیم دل خویش را شاد و خندان کنیم
بجز شادمانی و جز نام نیک ازین زندگانی نیابی توریک^۲
جهانی کجا شربت آب سرد نیرزد، بر او دل چه داری بدرد؟
نه آسایشی دید بی رنج کسی نهاده زمانه بر اینست و بس
چو خواهی که رنجی بیار آیدت بکوشی، چو در پیش کار آیدت
چو کوشی فباشد تن زور مند نیارد سر از آرزو ها به بند

و همانطوریکه ناپلئون و سایر فرماندهان بزرگ دنیا مواقعی که عده آنها در وضعیت خوبی نبوده و یا اساساً کارهای خطیری در پیش داشته اند که وسائل موجوده غیر کافی بنظر میرسیده ، سعی مینموده اند که بوسیله تقویت روحی ، آن

۱ - رامش بر وزن دانش، بمعنی آرمیدن و آرامش و آسودگی و فراغت باشد و نیز بمعنی ساز و آواز و عیش و طرب هم آمده است . ۲ - ریک بر وزن نیک بمعنی میراث و بخت و طالع و نیکبختی آمده است .

تقیصه را جبران نمایند ، **فردوسی** کراراً این موضوع را متذکر و با اهمیت خاصی تلقی می کرده و در نظم داستانهای مذکوره در شاهنامه چندین بار این قبیل مواقع را مجسم و در آن تذکراتی از طرف فرماندهان بیان و از مرئوسین بحسن استقبال تلقی میفرماید که مانند نتیجه يك رشته فرمول ریاضی مجال هیچگونه شکی در حقیقت اثر آنها برای خواننده باقی نمی ماند ، از آنجمله پس از شکستی که قوای توران از **ایرانیان** دیده اند از قول **پیران** خطاب بسرداران تورانیان چنین میفرماید :

(در همان جنگ دوازده رخ که در فصل قبل قسمتی از آن شرح داده شد موقعی است که پس از رسیدن قوای کمکی برای **ایرانیان** ، قشون توران شکست خورده و بنا بتوافق نظر **گودرز** و **پیران** ختم جنگ را موکول بجنگ یازده رخ مینمایند ، چون قوای روحی قشون توران بی نهایت ضعیف شده و از بین رفته بود **پیران** برای التیام و تقویت روحیه آن عده تذکر نکاتی را لازم دانسته و بکار میرسد که در واقع بهترین وسیله و یگانه دستور علاج روحی يك لشکر شکست خورده میباشد .)

پس از جنگ پیشین که آمد شکست	بتوران ، پراز درد بودند و پست
خروشان پدر بر پسر روی زرد	برادر ز خون برادر بدرد
همه سر بسر سو کوار او نژند	دژم گشته گردان ، بچرخ بلند
چو پیران چنان دید لشکر همه	چواز گری درنده خسته رمه

ضعف و فتور قوای روحی کلیه قشون توران در اشماع فوق مجسم گردیده است .

سرداران را ز لشکر همه پیش خواند فراوان سخن پیش ایشان براند

۱ - سوک - بروزن کوک بمعنی مصیبت و ماتم و اندوه باشد و سو کواد بروزن گوشوار مصیبت زده و صاحب ماتم را گویند .

چنین گفت: کای کار دیده گوان همه سوده رزم، پیر و جوان
 شما را بنزدیک افراسیاب چه مایه بزرگی و جاهست و آب؟
 به پیروزی و فرهی^۲ نامتان بگیتی پراکنده بد کامتان
 درین اشعار نصب سرداران را تحریک، مخصوصاً منظرهٔ رو برو شدن با شاه
 را در نظر آنان مجسم و بعلاوه مفاخر قبلی آنان را تذکر میدهد.

یک رزم کامد شما را شکست کشیدید یکباره از جنگ دست؟
 بدانید یکسر، کزین رزمگاه اگر باز گردد بستمی سپاه
 پس ما، ز ایران دلاور سران بیایند با گرزهای گران
 یکمرا ز ما زنده اندر جهان نه بیند کسی از کهتران ومهان
 فردوسی باصراحه دراین اشعار، از زبان پیران، معایب مهم عقب نشینی را (که
 بالاخره منجر بمعدم شدن تمام قوا میگردد) تذکار فرموده است.

برون کرد باید زد لها نهیب^۳ گزیدن مراین غمگنان را شکیب
 چنین داستان آمد از مؤبدان که پیروز یزدان بود جاودان
 جهان سربسر با فراز و نشیب چنینست مان رفتن اندر نهیب
 همان لشکرست اینکه در جنگ ما به پیچید و پس کرد آهنگ ما
 کنون از برو بوم و فرزند خویش که اندیشد از جان و پیوند خویش؟
 بدین رزمگاه بست باید میان بکینه شدن پیش ایرانیان
 چنین کرد گودرز پیمان که من سران بر گزینم از آن انجمن
 یکایک بروی اندر آریم روی دو لشکر بر آساید از گفتگوی
 گرایدون که پیمان بجای آورد سران را ز لشکر پیای آورد
 و گرهمگروه اندر آید بجنگ پذیره شویمش همه تیز جنگ
 اگر سر همی سوی خنجر بریم بروزی بزادیم و روزی مریم

۱ - آب - رونق، عزت، آبرو و قدر و قیمت و منزلت است و کنایه از خجلت زده نیز باشد
 ۲ - فرهی - بفتح اول و کسر ثانی مشدد و ثالث مکسور بمعنی فرّ و شأن و شکوه و عظمت و
 افزونی داشتن باشد. ۳ - نهیب بروزن فریب بمعنی ترس و بیم باشد.

وگر نه سرانشان بر آرم بدار دو روبه بود گردش روزگار
اگر سرپیچد کس از گفت من بفرمایمش، سر بریدن ز تن

در این اشعار فردوسی طریقه اداره نمودن و تقویت روحیه يك عده شکست خورده را کاملاً بیان و تعلیم فرموده و دستور میدهد که : بایستی بترتیب ، منظره ننگ آمیز عمل عقب نشینی را برای آنها مجسم نموده سپس از مفاخر سابق گوشزد ، ضمناً از علت شکست تعجب نموده ، فوراً معایب عقب نشینی را توضیح و بلافاصله تحریک بایستادگی نمود ، مجدداً روش روزگار را برای عده تشریح ، نکات مربوطه بضعف دشمن را تذکار و تمام قوای او را در انظار مخاطبین کوچک و بی اهمیت معرفی نموده ، بعداً پس از تحریک باب-راز تعصب نسبت بوطن و عائله ، عزم جنگ را تلقین نموده مرگ را بسیار عادی و يك امر خیلی کوچک و ساده ای معرفی کرد و در خاتمه تمام اینها يك تهدید شدیدی را بتمام صحبت های مذکوره علاوه نمود ، تا اگر ارواح خبیثی باشند که به هیچیک از این بیانات قانع نشوند از ترس اعدام مخالفتی نکنند .

گذشته از همه اینها يك اعجاز بزرگ فردوسی حسن ترکیب کلمات و زنده و با روح بودن فرمایشات اوست ، بنحویکه حتی در وجود عامیانی هم که مختصر آشنائی بزبان معمولی فارسی داشته باشند بقدری مؤثر گردیده و آنها را مقتون و شیفته بلا اراده مینماید که روحیه خواننده در آن زمان بهترین روحیه هائست که برای هر مبارزی لازم بوده و جزو اهم وسائل کار بشمار میرود ، بالنتیجه ، بلا اختیار بنا باستدلالاتی که در شاهنامه درج شده خواننده بمرگ پوز خند زده هر نوع فداکاری را استقبال می کند .

خود فردوسی هم برای آنکه تأثیر سریع و فوق العاده این قبیل نطقها را که فرمانده برای عده زیردست ایراد نموده مجسم سازد، در دنبال اشعار مذکوره فوق اثر و نتیجه گفتار پیران را برای سردارانش بطریق ذیل حکایت میفرماید :

گرفتند گردان بیاسخ شتاب	که ای پهلوان رد افراسیاب
تواز دیر گاهیمست با گنج خویش	گزیدستی از بهر ما رنج خویش
میان بسته ای پیش ما چون رهی ^۱	پسر با برادر بکشتن دهی
چرا سر به پیچیم ما خود که ایم؟	چنین بنده تو، ز بهر چه ایم؟
بگفتند و از پیش برخاستند	به پیکار یکسر بیاراستند
همه شب همی ساختند این سخن	که افکند سالار بیدار بن
بشگیر آواز شیپور و نای	بر آمد ز دهلیز پرده سرای
نشستند بر زین سپیده دمان	همه نامداران بیازو کمان
تو گفستی که از نعل اسبان زمین	پوشد همی چادر آهنین

بعلاوه فردوسی در هر جا که از طرف رؤساء بمرئوسین (مثلاً از طرف شاه یکی از فرماندهان قشون) در زمان جنگ مراسله مینویسد، در ضمن آن از طرف رئیس بیانات مفصلی برای تشویق و تقویت روحیه آن مرئوس ایراد و بدینوسیله رعایت این نکته را لازم میفرماید چنانکه در پاسخ نامه گودرز از خسرو (در همان داستان دوازده رخ که گودرز پس از کشتن نستیه من از کیخسرو تقاضای کمک مینماید) میفرماید :

دیر خردمند را پیش خواند	سخنهای شایسته با او براند
چو آن نامه را باز پاسخ نوشت	پدید آورد اندر او خوب وزشت
نخست، آفرین کرد، بردادگر	خداوند پیروزی و زور وفر
دگر، آفرین کرد، بر پهلوان	که جاوید بادی و روشن روان

۱- رهی بفتح اول غلام و چاکر و بنده باشد.

همش رای و دانش، همش جنگ و جوش

فرزنده کاویانی درفش

که پیروز گشتند گردان ما
ز دشمن بر آورد ناگاه دود
بزرگان فرزانه نیو را
چه مایه ورا پندها داده ام
نجست اندر آن کار پیوند من
که دستور پیشی بر آورد کین
ز نیکی به پیچیدن آراستست
که پیران ندارد دل از کین نهی
نجستم همی ژرف پیکار اوی
که: «پیران بتوران گراید بمهر
دلش را تو از مهر او برمتاب
بکوشی نروید ز خارا، گیا
از آزادگان خوب گفتن سزااست

کجا یاد کردی بگرز گران
ز کوشش نمودن بر آن رزمگاه
تو پیروز باشی بدشت نبرد
بجنگ اندرون باشدش کیمیا

چنان چون پدر نامدار و دلیر
پسند است یزدان نگهدار تو
چنین دان و زودار یکسر سپاس

سپه را همی بگذرانند ز آب
سپهبد، به پیران نهادست روی
کنون باز پاسخ فکنندیم بن

خجسته سپه‌دار بسیار هوش

خداوند کوپال و تیع بنفش

سپاس از جهاندار یزدان ما
چو اختر ترا روشنائی نمود
نخست آنکه گفتی که: «مرگیو را
بنزدیک پیران فرستاده ام
نپذیرفت بد گوه‌رش پند من
سپهبد یکی داستان زد بر این
که هر که تری کوروان کاستست
مرا زین سخن، پیش بود آگهی
ولیکن من از خوب کردار اوی
کنون آشکارا نمود آن، سپهر
نه بیند جهان جز بافراسیاب»
که او بر خرد برگزیند هوا
تو بادشمن ار خوب گفتی رواست

و دیگر ز پیکار جنگ آوران
ز نیک اختر و گردش هوروماه
مرا این درستهست کز کار کرد
نبیره کجا چون تو دارد نیا

ز شیران چه زاید، مگر شرزه شیر
به پیداد بر، نیست پیکار تو
تو زور و دلیری ز یزدان شناس

سه دیگر، که گفتی که: «افراسیاب
ز پیران فرستاده شد نزد اوی
چنین است یکسر، که گفتی سخن

بدان ای پر اندیشه سالار من	بهر کار شایسته هشیار من
که او بر لب رود جیحون درنگ	نه زان کرد کاید سوی ما بجنگ
که خاقان براو لشکر آرد ز چین	فراز آمدش از دو رویه کمین
و دیگر، کز آن لشکر بیکران	پراکنده بر گرد توران سران
چو رستم پناه یلان روز جنگ	چو لهراسب چون اشکش نیز چنگ
بر او دشمن آمد زهر سویدید	از آن بر لب رود لشکر کشید
گراز جایگاه او نهید پای پیش	بدشمن سپارده همه جای خویش
به پنجم، سخن کاهی خواستی	بمهر گوان دل بیاراستی
بدان ای سپهدار و آگاه باش	بهر کار با بخت، همراه باش
براهیکه شد رستم شیر مرد	بر آمد ز هند وز کشمیر گرد
وز آنسو که رفت اشکش تیز هوش	بر آمد ز خوارزم یکسر خروش
بر زم اندرون شیده برگشت از وی	سوی شهر گرگانج بنهاد روی
وز آنسو که لهراسب شد با سپاه	همه مهتران بر گشادند راه
الان و غز گشت پرداخته	شد آن پادشاهی همه ساخته
گر افراسیاب از در آید براه	ز جیحون بر این سو گذارد سپاه
بگیرند گردن کشان پشت اوی	نماند بجز باد در مشت اوی
تو بشناس کو شهر آباد خویش	بر و بوم و فرخنده بنیاد خویش
بگفتار پیران نماند بجای	بدشمن دهد گر نه پایش پای
بجنباند او داستان را دولب	که ناید بمن زو خبر روز و شب
بدان روز هرگز مبادا درود	که او بگذراند سپه را ز رود
بما بر، کند پیشدستی بجنگ	نه بیند کس این روز تارک و تنگ
بفرمایم اکنون که بر پیل کوس	بیند دمنده سپهدار طوس

* در چند نسخه که مراجعه شد این بیت بطریق مسطور در فوق مندرج است ولی دو مصرع آن مقدم و مؤخر بنظر میرسد.

بگیرد برآرد بخورشید سر
 بیایم بیارم بیاری سپاه
 سپهرا بیارای و پس جنگ جوی
 جداماند، باداست درمشت اوی
 بجوید، ز فرمان او برمگرد
 مکن بد دلی، پیش او روحو شیر
 بجای آر دل، روی از او بر متاب
 نباید که برتابی از جنگ روی
 نگر، دل نداری براین کار تنگ

دهد شادگامی ترا کردگار
 به پشت سپاه اندر آرم سپاه
 بخورشید تابان برآورده نام
 درود فراوان فرستاد شاه
 فرستاده را داد و کرد آفرین

دهستان و گرگان و آن بوم و بر
 من اندر پی طوس باپیل و گاه
 تو از جنگ پیران میرتاب روی
 چو هومان و نستیهن از پشت اوی
 گر از نامداران ایران نبرد
 چو پیران نبرد تو جوید دلیر
 به پیکار، مندیش از افراسیاب
 چو آید بجنگ اندرون جنگ جوی
 برایشان تو پیروز باشی بجنگ

چنین است امیدم از روزگار
 همیدون گمانم که چون من ز راه
 برایشان شما رانده باشید کام
 زطوس و ز کاوس نزد سپاه
 بر آن نامه، بنهاد خسرو نگین

چنانکه در اشعار فوق ملاحظه شد، فردوسی در سر تا سر نامه کیخسرو به گودرز، گذشته از آنکه باز کرد لائل جنگی معایب اقدامات دشمن را بیان فرموده، در غالب ابیات آن نیز نکاتی را که بزرگترین وسیله تقویت روحی گودرز بوده (چه بوسیله تذکر خطبهای دشمن، چه بوسیله تشویق و تشجیع گودرز بنا بلیاقت و قابلیت نژادی او، بالاخره چه از راه مساعدت بخت و گردش روزگار) تذکار فرموده است.

همچنین در موقعی هم که در همان داستان از طرف افراسیاب به پیران بوسیله فرستاده پیغام و پاسخ میدهد، باز برای تقویت قوای روحی پیران از طرف افراسیاب مفصلاً و شبیه باسلوب فوق بیان، چنانکه فرموده است:

بفرمود تا باز گردد بجای سوی گرد پیران فرخنده رای

بشگیر، چون تاج بر سر نهاد
 چنین داد پاسخ که اورا بگوی
 تو تا زادی از مادر پاک تن
 قرا بیشتر نزد من دستگاه
 همیشه بکین جستن پیش من
 همیدون بهر کار با گنج خویش
 تو بردی ز چین تا بایران، سپاه
 توئی مهتر و پهلوان زمین
 ز تور و پشنگ، اندر آئی بمهر
 نبیند سپه چون تو سالار نیز
 نخست آنکه گفتی: «من از انجمن
 که کی خسرو آمد ز توران زمین
 بدان، من که شاهم نیازرده ام
 نباید که باشی بر این، تنگدل
 کجا، بودنی باشد از کردگار
 که کی خسرو از من نگیرد فروغ
 نباشم بگیتی من او را نیا
 براین کار او کسی گنهکار نیست
 چنین خواست، وین بودنی کار بود
 و دیگر، که گفتی ز کار سپاه
 یکسان نگردد سپهر بلند

همانکه فرستاده را بار داد
 که ای گرد نام آور راستگوی
 سر افراز بودی بهر انجمن
 توئی برتر از پهلوانان بجاه
 سپر کرده جان و فدا کرده تن
 گزیده ز بهر من این رنج خویش
 تو کردی دل و بخت دشمن، سپاه
 که بادا بجانت، هزار آفرین
 چو تو پهلوان، برنیارد سپهر
 نبندد کمر چون تو هشیار نیز
 گنهکار دانه همی خویشتن
 بایران و بر ما بگسترد کین
 بدل هرگز این یاد ناورده ام
 به تیمار داری پراز ننگ دل
 نباید ورا هیچ آموزگار
 نبیره مخوانش که، باشد دروغ
 نجویم همی زین سخن کیمیا
 مرا با جهاندار پیکار نیست
 مرا بردل، از تو چه آزار بود
 ز گردیدن چرخ و خورشید و ماه
 گهی شاد دارد، گهی مستمند

گهی باغم و کرم^۱ و رنج گران
روان را بدین بند، بسته مدار
زهرسوهمی گردد این تیره گرد
همی اندر آرد ز خورشید سر
ز کین برادر تو سر بر متاب
دوای پزشکان، نداردش سود
بجنگ اندر آید همی باسپاه
که کیخسرو آید ز شاهنشهی
بسوی دهستان بر آمد ز راه
که او پیشدستی نماید بکار
بدانسوی حیچون گذارم سپاه
نه گاه و نه تاج و نه لشکر نه کوس
کز آن پس نه بیند کسی تخت شاه
بسر بر فرود آیمش ناگهان
که گرید برو لشکر و کشورش
فراز آید از گردش روزگار
نکردست یزدان بچیزی نیاز
همه هرچه خواهی تزدست هست
دلیر و خردمند و گرد و سوار
که روشن کند جان تاریک تو
بچشم یکی، ده بود اندکی
سر و تاج گودرز، بگسل ز جای
باسپان جنگی پهای اندر آر

گهی با می و رود و رامشگران
تو دل را بدین درد خسته مدار
همیشه چنین است کار نبرد
همی بر کشد تا بخورشید بر
سخن گفتن کشتگان گشت خواب
دلی کو زدرد برادر شخود^۲
سه دیگر، که گفتی که خسرو ز گاه
جز آنست کامد ترا آگهی
که طوس سپهدارشان با سپاه
مبیناد هرگز کس آن روزگار
که من خود بر آنم کز ایدر پگاه
نه گو در زمانم نه خسرو نه طوس
بایران بر آنگونه رانم سپاه
بکیخسرو از بن نمانم جهان
بخنجر بر آنسان ببرم سرش
مگر کاسمانی، دگر گونه کار
ترا ای جهان دیده سر فراز
ز مردان و از گنج و نیروی دست
یکی لشکر نامور، سی هزار
فرستادم اینک بنزدیک تو
کز ایرانیان ده وزایشان یکی
چو لشکر بنزد تو آمد، مپای
همان کوه، کوگرد دارد حصار

۱ - کرم - بضم کاف و سکون دوم و سوم بمعنی غم و اندوه و گرفتگی دل و زخم و جراحت باشد.

۲ - شخود بروزن حسود یعنی بناخن و دندان مجروح ساخت و خراشید.

مکش دست از ایشان بخون ریختن چو پیروز باشی به آویختن

همانطوریکه قبلامذاکور افتاد، افراسیاب برای تقویت روحیه پیران توضیحات مفصلی بوسیله فرستاده خود پیغام می‌کند، ولی قوای روحی پیران بقدری خراب بوده که این توضیحات زبانی بوسیله فرستاده غیر کافی و بر او اثری نمیکند و طبیعی است همانطوریکه شیوه کار زار نیز پیش بینی نموده که: «بیک رئیس بد بین نایستی فرماندهی عده ای را محول نمود زیرا علاوه بر عدم توانائی او بد دلی و بد بینی اش نیز بنزیر دستان سرایت میکند». قوای توران در جنگهاییکه از آن بعد با ایرانیان مینمایند کاری از پیش نبرده و بالاخره هم مغلوب و منهزم و منجر بکشته شدن خود پیران و یازده سردارش میگردد. روحیه خراب پیران و عدم تأثیر پیغام افراسیاب با و در اشعار ذیل خوانده می‌شود.

بیامد بر پهلوان سپاه
خمیده چو از باد شاخ سمن^۱
از آن نامداران جنگی سپاه
فرستاده از بن، سخن باز راند
شدند از غمان، یکسر آزاد دل
پراز خون دل و بخت، برگرد بود
همه کاسته دید بر کار زار
بترسید کاید، ز ناگه بجنگ
چه مایه شگفت اندرین روزگار!!
جز از تو جهاندار و پاینده کیست
که دانست کامد یکی شهریار؟

فرستاده بشنید پیغام شاه
به پیش اندر آمد بسان چمن
به پیران رسانید پیغام شاه
چو بشنید پیران، سپه را بخواند
سپه را همه سر بسر داد دل
نهانی روانش پر از درد بود
که از هر سوئی لشکر شهریار
هم از شاه ایران دلش بود تنگ
بیزدان چنین گفت: کای کردگار
کرا بر کشیدی تو، افکنده نیست
ز خسرو نگر تا بدین روزگار

۱ - سمن - بروزن چمن، گل سه بر که را گویند.

نگه کن بدین کار گردنده دهر	مر آن را که از خویشتن کرد بهر
بر آرد گل تازه ، از خار خشک	شود خاک ، بابخت بیدار ، مشک
شگفتی تر آن کز پی آز ، مرد	همیشه دل خویش دارد بدر
میان نیا و نبیره دو شاه	ندانم چرا باید این کینه گاه!
دو شاه دو کشور ، چنین جنگ جوی!	دو لشکر بروی اندر آورده روی!
چه دانم سرانجام این کارزار ؟	کرا بر کشد ، گردش روزگار ؟
پس آنگه ، بیزدان بنالید زار	که ای روشن دادگر ، کردگار
گر افراسیاب اندرین رزمگاه	ابا نامداران توران سپاه
بدین رزمگاه کشته خواهد شدن	«سربخت ما گشته خواهد شدن»
چو کی خسرو آید از ایران بکین	بدو باز گردد سراسر زمین ؛
«روا باشد ، ارخته در جوشنم	بر آرد روان ، کردگار از تنم
مبیناد هرگز جهان بین من	گرفته کسی راه و آئین من
کرا گردش روز با کام نیست	ورا مرگ بازندگان یکیست»

بالاخره فردوسی ضمن بیان داستان داد و فرهنگ اردشیر ، لزوم تقویت قوای روحی عده را (مخصوصاً هنگام جنگ) صراحة تعلیم و طریقه اجرای آنرا بوسیله بیان عظمت دیرینه و لزوم فداکاری و کوچک شمردن دشمن و نوید و تشویق راهنمایی نموده ، چنانکه میفرماید

نخستین یکی گردد لشکر بگرد	چو پیش آیدت روز ننگ و نبرد
بلشکر چنین گوی: «کاین خود که اند	برین رزمگاه اندرون ، بر چه اند
از ایشان صداسب افکن ، از مایکی	همان صد ، به پیش یکی ، اندکی
شما را همه پاک برنا و پیر	ستانم زرو خلعت از اردشیر»

فصل چهارم

اصل ضربت قوی بضعیف

(اغفال)

یکی دیگر از مهمترین اصول شیوه کارزار ، اصل ضربت قوی بضعیف میباشد که غالب فرماندهان بزرگ هر وقت که عده کمتری در مقابل دشمن داشته اند سعی مینموده اند که با پیدا کردن نقاط ضعیف و اعمال این اصل قوای دشمن را تحلیل برده ، بدینوسیله نقیصه تعدادی خود را جبران و بالتیجه موفقیت حاصل کنند ولی همان شیوه کارزار ، اعمال این اصل را وابسته عناصری چند دانسته و قید میکند که :

« تفوقی که با داشتن آن میتوان دشمن را با ضربت قوی بضعیف از پا درآورد بوسائل ذیل بدست میآید :

اولا - غافل گیری . ثانیاً - صرفه جوئی قوا . ثالثاً - تجمع وسائل .
که مسئله غافل گیری را اولین شرط امکان معرفی نموده و در شرح آن مینویسد :

« همانطوریکه برای حفظ آزادی عمل خود باید از غافل گیر شدن اجتناب کرد ، همان قسم برای ربودن آزادی عمل دشمن باید سعی کرد که او را غافل گیر نمود . »

و برای امکان غافل گیری می نویسد :

« غافل گیری وقتی حاصل میشود که دشمن واقعاً قادر نباشد ضربتی را که باو وارد میآورند کاملاً و بموقع دفع نماید . یا آنکه فقط فرض

کنده قادر بر این امر نیست .»

همچنین برای تأثیر غافل گیری چنین مینویسد :

«غافل گیری همیشه تأثیر روحی فوق العاده میبخشد که بر تأثیرات

مادی اضافه میشود» .

بالاخره پس از تمام این توضیحات ، با اعتقاد کامل چنین دستور میدهد که :

«باید همواره درصدد غافل گیر نمودن بود» .

ضمناً برای صورت پذیرشدن غافل گیری رعایت نکات زیر توصیه میکند که

بترتیب عبارتند از :

۱ - حفظ اسرار تهیه هائی که دیده شده .

۲ - احتیاط هائی که برای مخفی داشتن تهیه های خود از تفحصات

و تجسسات دشمن باید اتخاذ نمود مانند حرکات شبانه و غیره .

۳ - بوسیله قدرت و سائلی که بکار انداخته شده .

۴ - بوسیله تصمیم قطعی در تمام مراتب فرماندهی .

۵ - و بالاخره بوسیله سرعت اجرائیات و توالی سریع حملات .

این توضیحات و دستور ها برای امکان بکار بردن اصل ضربت قوی بضعیف ،

خلاصه و مختصر شده شرحیست که در شیوه کارزار نوشته شده و بهترین حافظه ها

شاید بتواند بزودی آنها را محفوظ داشته و در موقع لزوم آنها را رعایت نموده بکار

برد ، بفرض آنها که نکات مزبور فرا گرفته شود ، ممکن است بزودی فراموش

گردیده از یاد برود ، زیرا در شرح و تفسیر و ترکیب جملات آن قواعد

معرفة الروحي رعایت نشده تا سهولت هر دماغی برای پذیرفتن آن حاضر گشته ، در موقع راحتی حتی برای تفریح هم که شده آنها را تکرار نماید .

ولی **فردوسی** همان بزرگترین و عالقدر ترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان این مقصود ، در مورد شرح شیخونی که **پیران ویسه** (فرمانده قوای تورانیان) بوسیله قوای تحت فرماندهی خود بر علیه **ایرانیان** اجرا نموده و موفق شده بود برای اولین دفعه قشون **ایران** را شکست بدهد ، تمام نکات مذکوره را توضیح و تشریح و تعلیم فرموده که مختصر تعمق در آن شرح ، با ملاحظه نکات مذکوره در شیوه کارزار فعلی معلوم و ثابت مینماید که :

گذشته از آنکه **فردوسی** کمترین دستور و نکته ای را راجع بغافل گیری فروگذار ننموده ، بلکه رعایت قواعد و ملاحظات دیگری را هم توصیه میفرماید ، از آن جمله از این داستان چنین استنباط میشود که : « مستی ، پر خوابی و نبودن عوایل تأمینیه در قوای دشمن » اجرای عمل غافل گیری را تسهیل نموده و باید ضمن رعایت سایر نکات ، در صورت امکان این قبیل مواقع را از دشمن تجسس نمود ، چنانکه فرموده است :

(موقعیست که تژاو ، داماد **افراسیاب** ، در جنگ باقوای **ایران** مجروح شده و بعلاوه بیژن گیو تاج اورا ربوده است ، از طرفی قوای کمکی **ایرانیان** تحت فرماندهی سپهبد طوس رسیده و تفوق تعدادی **ایرانیان** کاملاً محرز شده است ؛ تژاو نزد **افراسیاب** آمده شرح رسیدن **طوس** و شکست خود وقوای **توران** را بیان میکند؛ **افراسیاب** ضمن شتمت و توبیخ به **پیران** ، بالاخره تصمیم به اجرای یک شیخون میگیرد که جنگ پیش معروف گردیده است) .

تژاو غمی ، با دو دیده پر آب چو آمد نزدیک **افراسیاب**
چنین گفت : « کامد سپهدار **طوس** یکی لشکر آورد ، با بوق و کوس

بر آراستم رزم آن نامدار
 بسی سروران را سر آمد بگرد
 نه دژ نه اند ایدر، نه اسب و نه مرز
 و ز آن دژ بر فتمد سوی گله
 پلاشان و آن نامداران مرد
 همه بوم و مرز، آتش اندر زدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن
 به پیران و یسه چنین گفت شاه
 درنگ آوریدی تو از کاهلی
 بسی خویش و پیوند ما برده شد
 کنون نیست امروز جای درنگ»
 سپهبدار پیران، هم اندر شتاب
 ز هر مرز مردان جنگی بخواند
 سپه را همه یکسر آباد کرد
 و ز آن پس همه جنگ را ساختند
 چو آمد ز پهلوان برون پهلوان
 سوی میمنه: بارمان و تژاو
 چو نستیمن گرد، بر میسره
 جهان شد پر از ناله کر نای
 هوا سر بر سر سرخ و زرد و بنفش
 سیاهی ز جنگ آوران صدهزار
 ز دریا بدریا نهد هیچ راه
 همی کرد پیران بر رفتن شتاب

سر انجام برگشتم، ای شهریار
 همه دودمان غارت و برده کرد
 نشستن ندارد بر این بوم ارز
 ببرند اسبان که بودی یله
 بخاک اندر آمد سرانشان بگرد
 فسیله اسراسر بهم بر زدند»
 غمی گشت و پس چاره افکند بن
 که: «گفتم بیاور ز هر سو سپاه
 سبب پیری آمد و مگر بد دلی
 بسی مرد نیک اختر آزرده شد
 جهان گشت بر مرد بیدار تنگ
 برون آمد از پیش افراسیاب
 سلیح و درم داد و لشکر براند

دل سر فرازان بدان شاد کرد
 بکینه همه گردن افراختند
 همه نامزد کرد جای گوان
 سواران که با پیل دارند تاو
 کجا شیر بودی بچنگش بره
 ز نالیدن سنج و هندی درای
 ز بس نیزه و گونه گونه درفش
 نهاده همه سر سوی کارزار
 ز اسب و ز پیل و هیون و سپاه
 از ایوان بدشت آمد، افراسیاب

۱ - فسیله برون وسیله، کله ورمه وایلخی واسب وستر وخر باشد و کله آهو و کاو رانیز
 گویند و بمعنی شاخ درخت هم آمده است.

سپه را یکایک همه برشمرد که چندست جنگی سرافراز گرد
 شمار سپاه آمدش صد هزار همه شیر مردان آهن گذار
 فردوسی در اشعار فوق موضوع قدرت و سائلی را که باید بکار انداخته شود
 و نیز تصمیم قطعی به اجرای اغفال را که در تمام مراتب فرماندهی باید اتخاذ
 شود (تصمیم افراسیاب و پیران و نستیه و بارمان و تراو) بیان فرموده است .

چنان شادمان گشت و روشن روان	بسی آفرین خواند بر پهلوان
که پیروز رفتی و شاد آمدی	میناد چشم تو روی بدی
بروز خجسته سپه را براند	سپهد برفت و جهانیان بماند
همیرفت لشکر گروها گروه	نبد دشت پیدا، نه دریا، نه کوه
بفرمود پیران که بیره روید	ازیدر ، سوی راه کوته روید
نباید که یابند خود آگهی	ازین نامداران با فرهی
مگر ناگهان برسر آن گروه	فرود آرم این گشن لشکر، چی کوه
برون کرد کار آگهان ناگهان	همی جست بیدار کار جهان

فردوسی در اشعار فوق ، موضوع حفظ اسرار تهیه هائی را که تورانیان
 دیده بودند از قول پیران توصیه و تأکید میفرماید بعلاوه مسئله تأمین تحصیل خبر
 را در هر موقع بوسیله مأمورین اکتشاف (که کار آکه مینامد) تذکر فرموده است .

به تندی ، براه اندر آورد روی بسوی گرو گرد شد جنگ جوی
 در این شعر موضوع سرعت عمل را که بایستی بکار برده شود تذکار فرموده .
 شبانگاه ، کار آگهان آمدند شتابان بر پهلوان آمدند
 خبر شد از ایشان ، بکار آگهان به پیران بگفتند یکسر مهان :

* در عین آنکه افراسیاب ، پیران را بواسطه کاهلی و سستی توبیخ نموده ، اینک که
 بجنگ میخواهد روانه اش کند اورا تشویق و قوای روحیش را تقویت مینماید ، فردوسی
 باینوسیله یکی از بزرگترین تدبیرات فرماندهان را خاطر نشان فرموده است .

«که ایشان همه میگسارند و مست شب و روز باشند بامی بدست
 میان سرخس است و باورد، طوس زباورد، برخاست آوای کوس
 سوار و طلایه ندارد براه بی اندیشه از کار توران سپاه»
 فردوسی در اشعار فوق اطلاع از وضعیت قشون ایران را که برای تورانیان
 مبنای اجرای تصمیم متخذ (شیخون) واقع شده بود از قول کار آکهان به پیران
 آکهی میدهد.

(نه آگاه از این کار سودر زو طوس زناگاه برخاست آوای کوس
 وزان سو سپهدار ایرانیان بخوردن نشسته گشاده میان
 نبشته یکی نامه زی شهریار نموده بدو در، همه حال و کار
 سری کز پلاشان بریده به تیغ که بود او گه جنگ، غران چو میغ
 همان تاج با ماهروی اسپنوی فرستاد زی خسرو نامجوی)
 در این اشعار حالت غرور و نخوتی که برای ایرانیان بر اثر فتوحات متعدد
 تولید شده ضمن بیان آنکه دیگر دشمن اهمیتی نداده و هیچگونه اقدام جنگی را
 معمول نداشته اند نمایش داده شده است.

چو بشنید پیران، یلان را بخواند ز لشگر سخنها فراوان براند
 که در جنگ، مارا چنین دستگاه نبودست هرگز، بایران سپاه
 فردوسی در دو شعر اخیر: لزوم تذکر وضعیت دشمن را از طرف فرمانده
 کل برای فرماندهان زیردست و تقویت روحیه آنان، بیان فرموده است.
 گزین کرد از آن لشگر نامدار سواران شمشیر زن سی هزار
 در این بیت، انتخاب سوار را که بمنظور تأمین سرعت عمل در شیخون میباشد
 بیان فرموده است.

برفتند نیمی گذشته ز شب نه بانگ تیره، نه بوق و جلب
 فردوسی در این بیت: اولاً اجرای حرکت را در شب بمنظور تأمین اختفاء
 تذکار و ثانیاً موضوع آنرا که حرکات شبانه بایستی بارعایت سکوت کامل بعمل آید
 بیان و تشریح فرموده است.

چو سالار بیدار، لشکر براند میان یلان هفت فرسنگ ماند
 نخستین رسیدند پیش گله کجا بود در دشت توران یله
 گرفتند بسیار و بردند نیز نماند از بد بخت مانیده چیز
 گله داروچویان همه کشته شد سر بخت ایرانیان گشته شد
 کشتن چویان هم بمنظور حفظ اسرار و اختفای عملیات بوده است زیرا ممکن بود چویان برود بایرانیان اطلاع بدهد.

وز آن جایگه سوی ایران سپاه برفتند بر سان ابر سیاه
 همه مست بودند ایرانیان گروهی نشسته گشاده میان

فردوسی در بیت اخیر مجدداً بی مبالغاتی دشمن را که قسمتی مست و عده دیگر با کمرهای باز و بدون خیال و تهیه نشسته و بهترین موقع مساعد برای اجرای شیخون بآنها بشمار میرفت تذکار فرموده است.

بخیمه درون، گیو بیدار بود سپهدار گودرز، هشیار بود
 دو فرمانده لایق را که از سایرین مستثنی بودند معرفی فرموده است.

خروش آمد و بانگ زخم تبر سراسیمه شد، گیو پر خاشخ
 بزین بود در پیش پرده سرای یکی اسب برگستوان ور، پهای
 به تن بر، بیوشید گیو دلیر سلاح سیاوش چون نره شیر
 ز خیمه بیامد سوی کارزار بره بر، بیفتهاده جنگی سوار
 برآشت بر خویشتن چون پلنگ ز خواب وز آسایش آمدش ننگ

همی گفت برخیز، امشب چه بود؟ که مغزم ز پیکار شد پرزدود
 بیامد باسب اندر آورد پای بکردار باد اندر آمد ز جای
 ز گرد و زشب آسمان تیره دید پیرده سرای سپهدار رسید
 بدو گفت: «برخیز کامد سپاه بخواب اندر ز این دلیران شاه!!»
 وز آن جایگه شد بنزد پدر بجنگ اندرون گرزۀ گاو سر
 همی گشت بر گرد لشکر چودود برانگیخت آن را که هشیار بود
 فردوسی درین اشعار فعالیت فوق العاده قابل ملاحظه گیو را که از هیچگونه مساعی در آن موقع فروگذار نکرده بود شرح داده است.

یکی جنگ بایژن افکند پی: «که این جای جنگست یا جای می؟»

فردوسی در این شعر عدم تناسب میکساری را با اعمال جنگی از قول گیو به بیزن بیان فرموده است.

سپاه اندر آمد بگرد سپاه	یکی بانگ برخاست از رزمگاه
سراسیمه شد مست، از دارو گیر	بر آمد یکی ابرو بارانش تیر
بزیر سر مست بالین نرم	ز بر تیغ و شمشیر و کوپال گرم!!

فردوسی در این بیت نتیجه قبول مستی و راحتی و بالش نرم را در میدان جنگ با تیغ و شمشیر و کوپال مبادله مینماید.

سپیده چو برزد سراز برج شیر	بلشکر فگه کرد گیو دلیر
همه دشت از ایرانیان کشته دید	سر بخت بیدار برگشته دید

فردوسی در این بیت نتیجه ای را که برای دشمن از اجرای شیبخون و عمل غافل گیری بدست آمده بود بیان و در اشعار ذیل نیز آن را تکمیل میفرماید:

همیکرد گودرز هر سو نگاه	زدشمن بیفزود هزمان ^۱ سپاه
بدان اندکی، برکشیدند نخ	سپاهی بکردار مور و ملخ
سپهد فگه کرد گردان ندید	زلشکر دلیران و مردان ندید
دریده درفش و نگونسار کوس	رخ زندگان گشته چون آبوس
بجز گیو گودرز و چندی سوار	که بودند با رنج در کارزار
همه رزمگه سر بسر کشته دید	زمین سر بسر چون گل آغشته دید
پسر بی پدر شد پدر بی پسر	همی لشکر کشن زیر و زبر
چنین آمد این گنبد تیز گرد	گاهی شادمانی دهد، گاه درد
به بیچارگی پشت برگاشتند	سراپرده و خیمه بگذاشتند
نه لشکر نه کوس و نه بار و نه	همه میسره خسته و میمنه
از آنگونه لشکر سوی کاسه رود	برفتند بی مایه و تار و پود
سواران ترکان پس پشت طوس	روان پرزکین و زبان پر فسوس

همی گرز بارید گفتی ز ابر پس پشت بر، جوشن و خود و گبر
نبد کس بجنگ اندرون پایدار همه کوه کردند گردان حصار

فردوسی در شعراخیر توجه باراضی کوهستانی را که یکی از وسائل تقلیل
خطر برای عده شکست خورده می باشد بیان و در اشعار ذیل آنرا تأیید می فرماید :

فرومانده مردان واسبان بجنگ	یکی را نبد هوش و توش و درنگ
سپه از بر کوه گشته باز	شده مانده از رزم و راه دراز
ز هامون سپهبد چو بر کوه شد	ز پیکار ترکان ، بی اندوه شد
چو آن دید پیران ، پس ، باز گشت	ز لشکر بیامد سوی پهن دشت
فراوان کم آمد ز ایرانیان	بر آمد خروشی بدرد از میان
همه خسته و بسته بد آنکه زیست	بر آن خسته و بسته باید گریست
نه تاج و نه تخت و نه پرده سرای	نه اسب و نه مردان جنگی بیای
نه آباد بوم و نه پروردگار	نه آن خستگان را کسی خواستار
پسر بر پدر زار و گریان شده	وز آن خستگان نیز بریان شده
چنین است آئین و رسم جهان	که کردار خویش از تو دارد نهان
کجا با تو در پرده بازی کند	ز تیزی و از بی نیازی کند
برنج درازیم و در چنگ آزار	چه دانیم باز ، آشکارا ، ز راز
ز باد آمدی ، رفت خواهی بگرد	چه دانی که با تو چه خواهند کرد ؟
دو بهره از ایرانیان کشته بود	دگر خسته ، از جنگ برگشته بود
نه آن خستگان را بیالین پزشک ^۱	همه جای غم بود و خونین سرشک ^۲
سپهبد ز پیکار دیوانه گشت	دلش با خرد همچو بیگانه گشت
بلشکر گه ، اندرمی و خواب و بزم	سپه آرزو کرده بر جای رزم
چه خوابی که چندان زمان بر گذشت	نه جنبید یکتن ، نه بیدار گشت
جهان دیده گودرز با پیره سر	نه پور و نه پیره نه بوم و نه بر

۱ - پزشک - طبیب . ۲ - سرشک مطلق قطره را گویند عموماً و قطره باران و اشک چشم را خصوصاً و بمعنی شراره و خرده آتش بود که بجهد و جهنده باشد .

جهان دیدگان پیش او آمدند	شکسته دل و چاره جو آمدند
یکی دیدبان بر سر کوه کرد	کجا دیدگان سوی انبوه کرد
طلایه همی گشت بر هر سوئی	مگر یابد آن درد را داروئی
یکی نامداری از ایرانیان	بفرمود تا تنگ بندد میان
دهد شاه را آگهی زان سخن	که سالار لشکر چه افکند بین
چه روز بد آمد ، بایرانیان	وزاین کینه جستن چه آمدزبان

فردوسی در اشعار اخیر ضمن بیان اقدامات باقیماندگان قوای ایران تعلیم میفرماید که: در چنین مواقعی باز از کوشش و مجاهدتهای لازمه نبایستی فرامانده عده خود داری کند ، بلکه بهمان قسمی که گودرز عمل نموده باید مازاد عده را بمأمینی کشانیده ، عوامل تأمینیه برقرار ، ضمناً هر چه زودتر شرح واقعه را بمقامات مافوق آگهی داد و بالاخره در صدد تلافی و جبران بود .

رونده بر شاه برد آگهی	که تیره شد آن روزگار بهی
نماندند از ایرانیان يك سوار	همه کشته گشتند در کارزار

چنانکه ملاحظه شد فردوسی در این داستان کاملاً کیفیت غافل گیری را با شرح عللی که در اثر آن غافل گیر میشوند و نیز طریقه اجرای آن را که چگونه بایستی يك عمل غافل گیری تهیه و اجرا گردد و بالاخره نتیجه که در اثر غافل گیری بدست میآید با شرح و تفصیل کاملاً مؤثر و روانی بیان فرموده است .

همچنین موقعیکه قوای ایران در کوه همان بوسیله قوای توران در محاصره واقع شده و از حیث آذوقه و سایر وسایل دچار سختی و اشکال شده اند فردوسی تهاراهی را که برای نجات آنها معرفی میفرماید همانا رعایت این اصل شیوه کارزار (اصل ضربت قوی ضعیف) میباشد که در شاهنامه بنام شیخون کردن ایرانیان ذکر شده و چنانکه ذیلاً میآید دقیقاً کیفیت جزئیات اجرائیات آنرا بیان و تعلیم فرموده است :

چو بشنید پیران، زهرسو سپاه
بهرسو سپاه اندر آمد چوکوه
برایشان چوراه علف تنگ شد
بدینگونه یکپهفته تورانیان
کمی کرد ایرانیان را خورش
فرستاد و بگرفت برکوه راه
بر آن کوه دامن، گروهها گروه
سپهبد سوی چاره جنگ شد
بیستند کین خواستن را میان
که تن را دهد خوردنی پرورش

فردوسی در شعر اخیر لزوم و اهمیت آذوقه و تدارکات را تذکار فرموده است.

چنین گفت هومان به پیران گرد
یکی کار سازم که ایرانیان
بدو گفت پیران که: «برماست باد
چوراه علف تنگ شد بر سپاه
ز فرمان سالار، پیچند سر
همه لشکر آید بزنهاز ما
برایشان کنون جای بخشایش است
بر آساید این کشور از داوری
بتوران نیارد گذر کرد کسی
که: «مارا پی کوه باید سپرد
نبنند از آن پس بکینه میان»
نکردست کسی رزم با باد یاد
کسی سنگ خارا ندارد نگاه
شود تیره دیدار پر خاشخار
ازین پس نجویند پیکار ما
نه هنگام پیکار و آرایش است
نکویند ازین پس در مهتری
بایران نمائیم کسی شاد و بس
فردوسی در اشعار فوق اهمیت عمل محاصره و اثراتی را که بعدهً منصور

مینماید تشریح فرموده است.

رسید این سگالش، بگودرز و طوس
چنین گفت با طوس، گودرز پیر
سه روز از بود خوردنی، بیش نیست
نه خیمه، نه خرگه، نه بارو نه
کنون چون شود روی خورشید زرد
بباید گزیدن سواران مرد
بسان شیخون یکی رزم سخت
سر سرکشان خیره گشت از فسوس
که: «مارا کنون جنگ شد ناگزیر
بیکسو گشاده رهی پیش نیست
چنین چند باشد سپه گرسنه؟!
پدید آید آن چادر لاچورد
ز بالا شدن سوی دشت نبرد
بسازیم تا چون بود یار، بخت

اگر يك يك تن بکشتن دهیم
چنین است فرجام آورد گاه
ز گودرز بشنید طوس این سخن
همی بود تا شب نمودار شد
چو بگذشت ، يك پاس از تیره شب
بر آراست طوس از پی کار زار
ز یکسوی ، لشکر به یژن سپرد
درفش خجسته ، بگستهم داد
خود و گیو و رهام و چندین سران
بسوی سپهدار پیران شدند
چو دریای خون شده همه رزمگاه
درفش سپهبد ، بدو نیم شد
چو بشنید هومان خروش سپاه
بیامد ز لشکر بسی کشته دید
فروریخت از دیده خون بر برش
چنین گفت : « کایدر طایه نبود ؟
بهریک از ایشان زما سیصد است
نباید که گیرند ما را زبون
چنین رزم هرگز که دارد بیاد ؟
کنون نیزه و گرز باید زدن
هلا ، تیغ و کوبالها بر کشید
زهرسو برایشان بگیرید راه
رهانی نباید که یابند هیچ

و گر تاج گردنکشان بر نهیم
یکی خاک یابد یکی فرو جاه
دلش بود پر درد و کین کهن
فرورفت مهر و جهان تار شد
ببستند مردم ز گرفتار ، لب
بخواند آنچه بودند مردان کار
دگر سوی ، شیدوش و خراد گرد
بسی پند و اندرزها گرد یاد
نهادند بریال گرز گران
چو آتش بقلب سپه برزدند
خروشی بر آمد بلند از سپاه
دل رزمجویان ، پراز بیم شد
نشست از بر تازی اسب سیاه
بسی بیهش از رزم برگشته دید
یکی بانگ زد تند بر لشکرش
شمارا ز کین هیچ مایه نبود ؟
باورد گه خفتن اندر ، بداست
نباید که خوانند بر ما فسون
که شد دشمن خسته پیر و زو شاد !!
همه چشم دشمن به تیر آزدن
سپرهای چینی بسر در کشید
کنون کز بر که ، کشد تیغ ، ماه
از ایشان که دارد درنگ و بسیج

۱ - آزدن بمعنی فرو رفتن و زخم کردن و مجروح ساختن باشد . ۲ - هلا بفتح اول ، بمعنی ندا باشد از برای آگاهانیدن و تنبیه کردن و در طعنه زدن مکرر کنند .

بهر سو برفتند گردان ز جای
سواران ایران چو شیر ژیان
که گفتمی هوا گرز بارد زمیغ
نه پیدا ستاره نه تابنده ماه
ز تاری بدریای قار اندرند
از ایرانیان اندر آن دشت کین
از این مهتران مفکنید ایچ کس
نباید که خسته به تیر آورید
که اکنون به بیچارگی دست بند
سران را ز خون تاج بر سر نهید
که شد جان ما بیگمان برفسوس
رهاند تن و جان ما زین گزند
وبا نه بدریای آب اندریم
چو برخیزد از جای شیر دژم
خروشیدن زنگ هندی درای
ز تنگی به چشم اندر آمد سنان
که نه جای جنگ است و راه گریز
که تا بر تن بد کنش بد رسد
بدو گفت کای بد رگ بد نژاد
بکردیم چندین ز ترکان تباه
اگر پای داری همی رزم خواه
بمانند حیران در آن رزمگاه

که اوداد در جنگ هر جای داد
بسی یاد کردند بر بیش و کم

برآمد خروشیدن کمر نای
گرفتندشان یکسر اندر میان
چنان آتش افروخت از ترگ و تیغ
شب تار و شمشیر و گرد سپاه
ز جوشن تو گفتمی بیار اندرند
ز بس کشته افکنده شد بر زمین
بلشکر چنین گفت هوهان که بس
همه پیش من دستگیر آورید
چنین گفت لشکر بیانک بلند
دهید ار بگرز و بژوبین دهید
چنین گفت باگیو ورهام طوس
مگر کردگار سپهر بلند
و گر نه بر عقاب اندریم
یکی حمله کردند هرسه بهم
برآمد دگر ره، غوکوس و نای
ندیدند کسی یال اسب و عنان
چنین گفت هومان باواز تیز
برانگیخت از جایان بخت بد
چو بشنید این، طوس دشنام داد
ابا چند گردان و اندک سپاه
بگشتم تا شب باوردگاه
سه جنگ آورو خوار مایه سپاه

فراوان ز رستم گرفتند یاد
ز شیدوش و زیژن و گسته

که باری یکی تن زایران سپاه بدی یار ما اندرین رزمگاه
نه ایدر به پیکار و جنگ آمدیم که خیره بگام نهنگ آمدیم
دریغ آن دروگاه شاه جهان که گیرند مارا کنون ناهنگان

فردوسی در این اشعار نتیجه يك عمل غافل گیری را که بدون تمرکز وسایل اجرا شده بود بطریق مذکور به بلاثر و حتی با نتیجه عکس معرفی فرموده و چنانکه در اشعار ذیل میآید بارسیدن قوای کمکی این عده موفق میشوند که از آن خطر بکه دچار شده بودند رهائی یابند .

شود شهر ایران کنون پایمال
بلشکر همی دیر شد گیو و طوس
که شد کار پیکار سالار دیر!
که شد کار سالار لشکر دراز!
هوا قیرگون شد زمین آبنوس
ز خون بود هر جای بردشت جوی
همه بر کشیدند گرز گران
تو گفستی ز دریا بر آید نهنگ
بدانست هومان که آمد سوار
همی بر خروشید برسان کوس
بلندی که دانست باز از نشیب؟
بودند ز آواز بیژن دلیر
چو پیداشد از کوه، گیتی فروز
کشیدند لشکر سوی کوه و سنگ
ز لشکر شده بیشتر نا پدید
که از گردش هور تا زخم کوس
بفرجام این رزم ما سور باد
ز گند آوران هیچ نشنیده ام
که چشم بدان دور دارد درست
شمارا برون آورد زین میان

تهدمتن بزابلستان است و زال
همی آمد آواز کوپال و کوس
چنین گفت شیدوش و گسته هم شیر
به بیژن گرازه چنین گفت باز
همی آمد ازدشت، آوای کوس
برفتند گردان به آوای اوی
رسیدند اندر قفای سران
ز گردان نیو و ز آوای زنگ
همه گرزور بود و شمشیر دار
چو دانست کامد و رایار طوس
سبک شد عنان و گران شد رکیب
همی گیو و رهام چون نره شیر
یکی رزم کردند تا چاک روز
سپه باز خواندند گردان ز جنگ
سپهبد بکوه همان رسید
بگردان چنین گفت سالار طوس
ز گردن کشان چشم بد دور باد
دلیری چنین کز شما دیده ام
ز یزدان پاکبزه خواهم نخست
پناهم بدویست تا جاودان

امیدم بدو بست هر چند زود
یکی نامه باید که زی شه کنیم
همانگاه نامه نوشتند و برد
بسی زاری و لابه‌ها^۱ اندراوی
کنون در زمان آن هیون دمان
چو نامه بنزدیک خسرو رسد
بیاری بیاید گوی پیلتن
به پیروزی و کام گردیم باز
سخن هر چه رفت آشکار و نهان
بخوبی و خشنودی شهریار
دو لشکر بخیمه فرود آمدند

طلایه برون آمد از هردوسوی
چو هومان رسید اندر آوردگاه
به پیران چنین گفت کامروز گرد

چنانکه ملاحظه شد فردوسی در داستان فوق کاملاً تشریح فرموده است که:
در صورتیکه عمل غافلگیری بدون تمرکز وسائل اجرا شود با اینکه ممکنست
خایعات زیادی بردشمن وارد آورد لیکن منجر به نتیجه قطعی نخواهد شد.

بالاخره از دو داستان مذکوره بخوبی لزوم و کیفیت این اصل مهم شیوه کارزار
(اصل ضربت قوی بضعیف) خوانده شده منتهی در کتاب شیوه کارزار فعلی بعوض
آنکه این داستان قدیم باستانی را من باب مثال برای غافلگیری گواه آورد از
جنگ بین المللی شاهد آورده و مختصراً توضیح داده است که: «آلمانها در پیست
و یکم مارس ۱۹۱۸ موفق بغافلگیری کامل شدند زیرا تمام تهیه های خود را کاملاً
مکتوم داشته و با تفوق عددی فوق العاده توانستند بوسیله آتش، عده مأمور قطعات
جنگی را خرد و مضمحل نمایند».

۱- لابه - اظهار اخلاص بانیااز تمام را گویند، بمعنی عجز و نیاز و خواهش هم هست.

فصل پنجم

اصل آزادی عمل

(تأمین)

یکی از مهمترین اصول ثابتۀ دیگر جنگ ، اصل آزادی عمل است که تأمین وابستۀ آن معرفی شده و در تعریف این اصل شیوۀ کارزار چنین مینویسد :

« داشتن آزادی عمل عبارت از این است که علی رغم اقدامات متخذۀ دشمن بتوان اجرای نقشۀ خود را تعقیب نمود » .

و از قول بوژو شاهد آورده که گفته است :

« عظمت صناعت جنگ در این است که در هر مکانی و هر زمانی که بخواهند قادر بر جنگ باشند » .

و باز مینویسد :

« این اصل که در بیان ساده بنظر میرسد در عمل غامض است ، زیرا ولو اینکه ما تمام اقدامات لازمه را اتخاذ نموده باشیم دشمن هم که بنوبۀ خود برای حفظ آزادی عمل ساعیست می تواند بوسیله مانور کردن ، حمله نمودن ، ما را مجبور کند که اقدامات اولیۀ خود را تغییر دهیم ، ولی صناعت جنگ در این است که بتوان عملیات دشمن را دفع و خشی نمود بدون اینکه در عمل اصلی تغییری داده شده باشد . »

پس از این کیفیت که شیوۀ کارزار برای آزادی عمل و اهمیت آن قائل میشود تذکر میدهد که :

« مجموعه اقداماتی که باعث حصول آزادی عمل میشود عبارت از تأمین است . »

و بعد تأمین را تشریح نموده و چنانکه در ماده ۷۰ نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی **قشون شاهنشاهی** مندرج است چنین مینویسد :

« از تأمین ، مقاصد ذیل در نظر است :

الف - تأمین فرصت و محوطه ای که فرمانده ارشد برای صدور و اجرای اوامر صادره مربوط بتصمیم متخذ لازم دارد .

ب - دیدبانی و مراقبت اراضی مجاور .

پ - حفظ قشون از حمله ناگهانی زمینی و هوایی دشمن بوسیله آتش و اسلحه سرد و وسائل شیمیائی . »

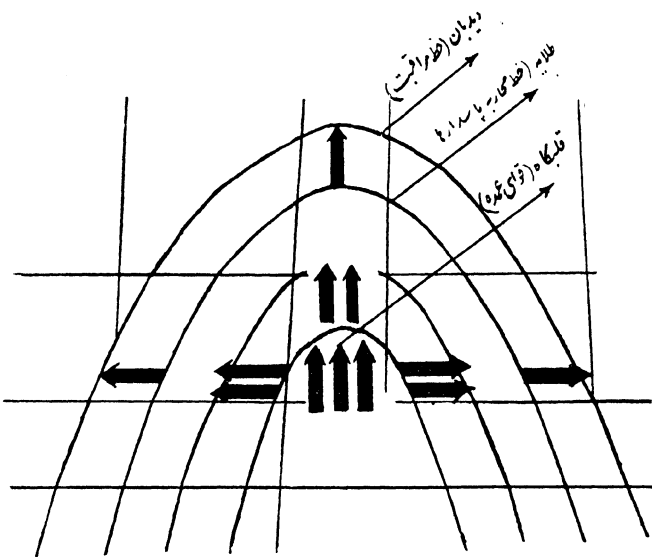
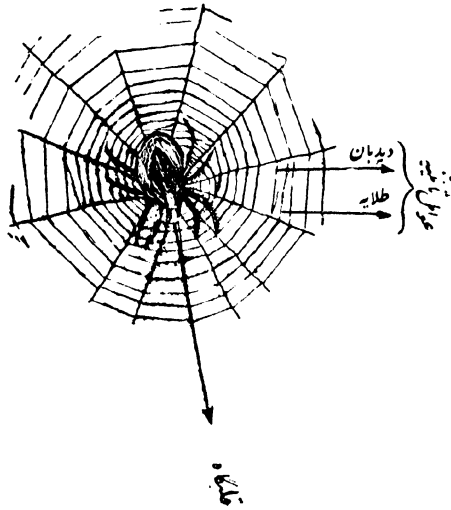
بعلاوه در همان نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی ، برای تأمین در توقف و حرکت آرایشی قائل گردیده و آنها را به رده های مختلف تقسیم نموده و برای هر رده در توقف و در حرکت اسمی میگذارد ، چنانکه در ماده ۱۲۱ دستور موقتی مذاکوره بنام قوه و آرایش عمومی پاسدارها ، آرایش تأمین در توقف را بشرح ذیل توصیف و موسوم نموده است :

الف - يك رده مقاومت ، مأمور دفاع خط مقاومت پاسدارها و مقصود آن پوشش زمینی است که باید نگاهداشت . قوه آن متناسب با حمله ایست که پاسدارها باید دفع نمایند و اساساً واحد مختلف القوه ای را که باسم **طلایه ها** موسوم و در نقاط مهم خط مقاومت مستقر میشوند شامل و احیاناً دارای يك یا چندین احتیاط میباشد .

ب - يك ردهٔ مراقبت که مأمور است نزدیک شدن دشمن و تهدیدات حمله را اعلام دارد و شامل قراولهایی است که کشیکچیان را معین میکنند. کشیکچیان در خط مراقبت پاسدارها برقرار و مواظب سمت دشمن میباشند، خط مزبور طوری انتخاب میشود که دیده بانی را تسهیل نماید، گشتی ها در ماوراء محوطهٔ نظر کشیکچیان مشغول ترصد می باشند. « بالاخره با توضیحاتی که در نظامنامه ها و شیوهٔ کارزار راجع بقسمت تأمین داده شده چنین نتیجه گرفته میشود که :

همانطوریکه عنکبوت برای حفظ جان و آزادی عمل خود، در قبال دشمن یا طعمه ایکه معلوم نیست از کدام نقطه بطرف او میآید، تارهایی بدور قرارگاه خود می تند که قبل از رسیدن باو، از خطر دشمن یا وجود شکار خود مطلع گردیده چارهٔ لازم را بیندیشد، ضمناً مانند دامی از آن تارها استفاده مینماید که هر حشرهٔ عابری در منطقهٔ او بآنها مصادف و پایگیر بشود؛ هر عدهٔ نظامی هم بایستی قبل از تلاقی بادشمن (چه در توقف و چه در حرکت)، در هر طرفیکه احتمال ورود دشمن برود عیناً شبیه باین تارها عدهٔ را برای پوشش خود بگمارد که این عده بنام عوامل تأمینیه موسوم و شامل طلایه ها و دیده بانها و غیره هستند و خوشبختانه عوامل مزبوره هم در نظامنامه های فعلی قشون شاهنشاهی و هم در اشعار شاهنامه با این اصطلاحات نامیده شده اند، متنها فردوسی در اصطلاحات خود تفاوتی برای عوامل آرایش تأمین در حرکت و توقف

اصل آزادی عمل



يك عده قشون در مقابل دشمن ناچار است كه خود را بوسیله عوامل تا مینیه پوشانیده، با این وسیله فرصت و عرصه کافی بدست آورد، همانطور كه يك عنكبوت برای همین منظور تارها ئی در گرد قرار گاه خود می تند.

قائل نشده ورده های آنرا چه در حرکت و چه در توقف بترتیب (از قوای

عمده بطرف دشمن) باسم طلایه و نگهبان موسوم نموده و بعلاوه در جوار پست فرماندهان و غالباً در جلوی عوامل مذکوره فوق برقراری پستهای دیده بانی را بیان میفرماید .

ضمناً بعوض عواملی که امروزه بنام کشتی ها موسوم شده و غالباً در هنگام شب آنها را در جلوی محوطه کشیکچیان اعزام میدارند بنام **پاسبان** تناکر فرموده، همچنین بعوض عوامل اکتشافی که امروزه برای تکمیل اطلاعات بطرف دشمن یا نقاط مظنون کسبل میشوند بنام **کار آگهبان** تعلیم و توضیح میفرماید .

فردوسی بمسئله برقراری تأمین فوق العاده اهمیت داده و در هر داستانی که میخواهد شروع جنگ آنها را بیان فرماید قبلاً شرح تأمین آنها با استعمال اصطلاحات و اسامی مذکوره (طلایه - دیده بان - نگهبان - پاسبان - کار آگهبان) متذکر میگردد و در قسمت تأمین نیز جزئی الی کلی ترین نکته را فروگذار نکرده است چنانکه در خصوص آنکه بچه مسافتی از دشمن باید تأمین برقرار شود فرموده است که اقل دشمن بمسافت دو فرسنگی (۱۲ کیلومتری) که رسید بایستی تأمین برقرار گردد چنانکه فرموده :

چو بیرون شد از شهر صف بر کشید	سوی او کجا لشکر اندر کشید
در این شعر صف آرائی و قراردادن عده را رو بسمت حرکت دشمن تشریح فرموده .	
<u>میان دولشکر دو فرسنگ ماند</u>	<u>جهاندار گردنکشان را بخواند</u>
چنین گفت کاهشب مخمبید هبچ	ز خواب وز آسایش اندر بسیج
<u>طلایه پراکنده بر گرد دشت</u>	<u>همه شب همی گرد لشکر بگشت</u>

در اواسط ماده ۱۰۴ دستور موقتی خدمات صحرائی راجع بمسافت قسمت تأمینی (تأمین در حرکت) با عمده قوا چنین مینویسد :

« در ستونهای بزرگ مقدمترین عناصر پیاده جلو دار نباید آنقدر

از سر عمده قوا دور باشد که بتواند آنرا از آتش مؤثر توپخانه سبک محفوظ دارد . در ستونهای کم اهمیت چنانچه جلودار بواسطه محدود بودن عده خود نتواند چنین حفاظت دوری را تأمین نماید باید لافل عمده قوا را از آتش اسلحه مسلسل محفوظ بدارد . «فردوسی در خصوص رعایت مسافت قسمت تأمینی با عمده قوا و نیز کماردن دیده بان و مراقب صحرائی در کلیه نقاط لازمه (اعم از راه و پیراهه و غیره) معتقد بوده است که بایستی لافل دو فرسنگ از عمده قوا جلوتر باشند ، چنانکه فرموده است :

فزون ازدو فرسنگ پیش سپاه همی دیده بان بود بیراه و راه
چنین تا بنزدیکی طیسفون طلایه همیراند پیش اندرون
و اصولا راجع به برقراری تأمین بدرجه اهمیت میدهد که جنگ عده بی تأمین را بیازی شبیه و بکلی آن قشون را فاقد هر گونه اطلاعی معرفی مینماید ، چنانکه فرموده است :

طلایه نه و دیده بان فیز نه بمرز اندرون پهلوان نیز نه
بیازی همی بگذراند جهان نداند همی ز آشکار و نهان
و باز همین مقصود را تأکیداً در جای دیگر بیان و عده بی تأمین را بکلی بی چوپان تشبیه میفرماید ، چنانکه فرموده است :

نه روزش طلایه نه شب پاسبان سپاهست همچون رمه بی شبان
نبیند همی دشمن از هیچ سوی پسندش بود زیستن بارزوی
در همان ماده ۷۰ نظامنامه خدمات صحرائی اساس تأمین را بر روی اطلاعات و عمل بعضی از عناصر از قبیل قسمتهای تأمینیه مبتنی میداند . فردوسی هم کاملاً این مفهوم را بیان و از طرف خسرو در قسمت بخش کردن پادشاهی او چنین فرموده است :

بهر سو فرستید کار آسمهان بدان تا نماند سخن در نهان

طلایه بیاید بروزو شبان مخسید در خیمه بی پاسبان

نکته که پیش از همه انسان را از استعداد نظامی فردوسی متعجب میکند آنکه : نه فقط مانند فرماندهان بزرگ و استادان عالیقدر جنگ طریقه حفاظت اردوهای بزرگ و برقراری تأمین و غیره را بنحو مذکور کاملاً دستور داده بلکه در مورد وظیفه نفر دیده بان هم مانند یک وکیل جوقة مطلع و دقیق بوده و ضمن سایر دستورهای جنگیش نکات ظریف لازمه را بیان و از تذاکار آن نکات فروگذار نکرده ، چنانکه در موضوع استقرار دیده بان در اراضی کوهستانی :

همانطوریکه در تعلیمات حرب فعلی با افراد نظامی آموخته میشود که بایستی : محل دیده بان ، ضمن داشتن چشم انداز وسیع بنحوی باشد که در زیر پای او زاویه بیروح نبوده و مخصوصاً تأکید میکند که بایستی بنفرت حالی نمود که از قرار گرفتن در خط الرأس اصلی کوه اجتناب کنند ، زیرا علاوه بر آنکه باعث نشان دادن خود میشوند زوایای بیروچی هم که در زیر پای آنها ناچار موجود است ییشروی دشمن را از نظر دیده بان مستور و باو اجازه داد که بقدری نزدیک شود که بتواند سر نیزه خود را بگلوی دیده بان فرو کند . بدیهی است باین ترتیب نتیجه (جز ضرر) از دیده بانی و عوامل تأمینیه نباید نخواهد گردید . بنا بر این چنین دستور داده شده که بایستی دید بان خط الرأس نظامی را اشغال نماید تا در زیر پای او زاویه بیروحیکه فضای آن از نظر او مخفی است موجود نباشد ؛ این مطلب را فردوسی خیلی صریح و واضح بیان فرموده است .

یکی دیده بان بر سر کوهسار نه بیند همی لشکر بيشمار
کشیدن ز دشمن نداند عنان اگر پیش هژگانش آید سنان

طبق مقررات فعلی دیده بان موظف است که مشاهدات خود را فوراً برئیس بلا واسطه خود آگاهی دهد و اصولاً هم نتایج دیده بانی وقتی مثمر تر است که بدون فوت وقت با اطلاع فرماندهی برسد ، فردوسی در غالب از داستانهای خود این نکته را متذکر و طرز عمل آنرا شرح داده ، مثلاً در جنگ رستم و افراسیاب فرموده :

چو برخاست از دشت گردسپاه کسی آمد بر رستم از دیده گاه
 که آمد سپهدار افراسیاب سپاهی روان همچو کشتی بر آب
 و نیز در ضمن بیان عمل قشون توران هم این نکته را متذکر ، چنانکه میفرماید :
 همان دیده بان بر سر کوهسار نگهبان روز و ستاره شمار
 کز ایرانیان گرسواری زدور عنان تافتی سوی سالار تور
 نگهبان دیده^۱ گرفتگی خروش همه رزه گاه ، آمدی زو بجوش
 فردوسی حتی طرز آگاهی دادن دیده بان را که مطابق قاعده امروزه باید
 حتی المقدور جامع و مختصر و در جواب چهار سؤال ذیل : (چه وقت ؟ - کجا ؟ -
 کی ؟ - در چه حال ؟) باشد تعیین و تعلیم نموده میفرماید :

یکی دیده بان آمد از دیده گاه	سخن گفت با او ز ایران سپاه
که : « کوه و رود دشت پر لشکر است	تو خورشید گوئی به بند اندراست
ز دربند دژ ، تا درازی سنگ	درفش است و پیلان و مردان جنگ
نه پیداست گیتی ز نعل سوار	سواران نهان ز آهن آبدار ^۲

در ماده ۱۲۸ نظامنامه ساختلوی نوشته است :

« کشیکچی فقط اوامر رئیس قراول ، وکیل قراول و عوض کننده خود را اجرا مینماید و تنها این اشخاص میتوانند کشیکچی را تعویض نموده یا بکلی از سر پست بردارند . »

(بدیهی است با این بیان عبارت نظامنامه ، مقامات ما فوق و لوهر قدر هم عالی رتبه باشند ، طبق مقررات مذکور نمیتوانند بکشیکچی امری بدهند .)
 عین این وظیفه بر کشیکچی صحرائی یا دیده بانی که در دیده گاه قرار گرفته

۱ - دیده - درخت باند و کوتاه را گویند که دیده بانان بر بالای آن نشسته نگاه کنند و بمعنی دیده بان هم آمده است .

باشد وارد است و جز بدستور آمری که او را سرپست گمارده ، بهیچوجه حق ندارد پست خود را تخلیه کند. **فردوسی** این نکته را هم متذکر و مانند سایر نکات دقیق و باریک سپاهیگری در ضمن نقاشی نظمی تابلوهای مختلف میدان محاربه ، از آن غافل نشده و با رعایت این قبیل ظرافت کاریها آرایش آثار خویش را بحد اعلی رسانیده است از آنجمله .

در موقعی که قشون **ایران** بعلت تفوق تعدادی دشمن (قوای **توران**) بکوه **هماون** پناه برده و بانتظار قوای امدادی بوده اند ، **گودرز** که سپهدار قشون بوده در حین یأس و ناامیدی بدیده گاه رفته و از آگهی دیده بان بریأس او افزوده میشود (زیرا طبق آگهی دیده بان قوای **تور** افزونی یافته و از قوای امدادی **ایرانیان** اثری پدیدار نبوده است) ، **گودرز** دستور میدهد که مجدداً دیده بانی عمیقتری بطرف راه انتظاری قوای امدادی و نیز بطرف دشمن بنماید ، دیده بان امثال امر مینماید ، ولی باز چیزی ندیده و آگهی یأس آمیز میدهد که بالتسبیح یأس **گودرز** افزوده و باعث پریشانی اندیشه و قطع امید او میگردد ، بلافاصله دیده بان از راه قوای امدادی آناری مشاهده و **بگودرز** آگهی میدهد ، **گودرز** از فرط خوشحالی او را تشویق نموده و پس از نوید بسیار بدیده بان دستور میدهد که بسوی فرمانده کل قوا (**طوس**) رفته رسیدن قوا را آگهی دهد ، ولی دیده بان (نظر بوظیفه که داشته) از تخلیه پست و ترك دیده گاه ابا ، و چون انجام وظیفه نموده علاوه براینکه **گودرز** متغیر نمیشود بر تشویق او نیز میافزاید .

فردوسی بدین ترتیب اهمیت و لزوم ترك تمودن دیده گاه را (تا ایندرجه) بیان و تذکر فرموده است ، چنانکه ذیلا میآید :

چو برگزید چرخ شد آفتاب دل طوس و گودرز شد پرشتاب
که امروز ترکان چرا خامشند؟ برائی درون ، یا ، زمی بیهشند؟

دراین اشعار توجه را باینکه از هرگونه فعالیت یا سکوت دشمن بایستی مقصود او را تجسس نمود جلب فرموده است .

اگر مستمندند، اگر شادمان
اگرشان به پیکار یار آمدست
تو ایران سپه را همه کشته گیر
مگر رستم آید بدین رزمگاه
ستودان^۱ نیاییم یکسر، نه گور
بدو گفت گیو: «ای سپهدار شاه
کز اندیشه بد، سخن دیگر است
شدم در گمان، از بد بد گمان
چنان دان، که بد روزگار آمدست
و گرزنده، از رزم برگشته گیر
و گرنه بد آید بما زین سپاه
بکوبند سرمان بنعل ستور^۲
چه بودت که اندیشه کردی تباه
ترا کردگار جهان، یاور است
فردوسی درد و شعر اخیر و نیز چند شعری که ذیلاً میآید از قول گیو بگوید در ز
لزم داشتن روحیه خوب و دور نمودن اندیشه مغلوبیت را تذکر میفرماید :

جهان آفرین را پرستنده ایم
و دیگر به بخت جهاندار شاه
ندارد جهان آفرین دست باز
چو رستم بیاید براین رزمگاه
نباشد ز یزدان کسی نا امید
بیک روز کز ما نجستند جنگ
ن بستند بر ما، در آسمان
و گر بخشش کردگار بلند
بپرهیز از اندیشه نابکار
که کار خدائی نه کاریست خرد
یکی کننده^۳ سازیم پیش سپاه
بسی تخم نیکی پراکنده ایم
خداوند شمشیر و تخت و کلاه
که آید بیدخواه، ما را نیاز
سر آید بدیها همه بر سپاه
اگر شب شود روی روز سپید
مکن دل ز اندیشه بر خیره تنگ
مشو بد گمان از بد بد گمان
چنانست کاید بما بر، گزند
زما بر نگردد بد روزگار
قضای نبشته نشاید سترد^۴
چنان چون بود، رسم و آئین و راه

۱ - ستودان بروزن فروزان، عمارتی را گویند که بر سر قبر آتش پرستان سازند و بمعنی کورستان هم آمده است و دخمه را نیز گویند یعنی جائی که مرده را در آن گذارند (بفتح اول هم آمده است). ۲ - ستور بروزن حضور، هر جانور چهارپایی را گویند عموماً واسب و استر و خر را خصوصاً. ۳ - ستردن بکسر اول بروزن فشردن، بمعنی پاک کردن و تراشیدن باشد، بضم اول و تانی هم گفته اند. ۴ - کننده بفتح اول بروزن بنده، جوی و کودی را گویند که بر کرد حصار و قلعه و لشکر گاه کنند تا مانع از آمدن دشمن گردد و معرب آن خندق است.

فردوسی در شعر اخیر جبران نقص تعدادی قشون را در مقابل عده قوی دشمن از زبان گیو بوسیله اتخاذ حالت درنگی و اعمال آرایش زمین تعلیم میفرماید :

بجنگ اندر آئیم و دشمن کشیم
 برهنه شود بی گمان رازشان
 درخشان شود شاخ سروسهی^۱
 بر آمد، برفت از میان گروه
 زبالا همی سوی خاور^۲ گذشت
 که شد کار گردان ایران تباه
 سراسر بسان شب لاجورد
 زبس پیل و برپشت پیلان درفش
 «که جز خاک تیره نداریم جفت»
 چنان شد کجاخته گردد به تیر
 مرا بهره کین آمد و کارزار
 پرآکنده برجای تریاک^۳، زهر
 شده ناءبردار هر کشوری
 زمن بخت بیدار، برگشته شد
 سیه شد مرا بخت روز سپید
 نگشتی سپهر بلند از برم
 «که ای مردینا و روشن روان
 که آید کسی سوی این رزمگاه؟
 نگه کن چپ لشکر و دست راست»
 نه بینم همی جنبش و جست و جوی

همه تیغها جنگ را برکشیم
 به بینیم تا چیست آغازشان
 از ایران بیاید همی آگهی
 سپهدار گودرز، برآیغ کوه
 چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
 براری خروش آمد از دیده گاه
 سوی باختر^۴، گشت گیتی ز گرد
 شد از خاک، خورشید تابان بنفش
 غو دیده بشنید گودرز و گفت:
 رخس گشت از اژدوه برسان قیر
 چنین گفت: «کز گردش روزگار
 ز گیتی مرا شور بختی است بهر
 نبیر و پسر داشتم لشکری
 بکین سیاوش، همه کشته شد
 از این زندگانی شدم نا امید
 نژادی مرا کاشکی مادرم
 چنین گفت با دیده بان پهلوان
 نگه کن بایران و توران سپاه
 درفش سپهدار ایران کجاست؟
 بدو دیده بان گفت: «از هیچ روی

۱ - سهی برون صفی، راست و درست را گویند عموماً و هر چیز راست رسته را خوانند خصوصاً و بمعنی تازه و نوجه و نوجوان هم آمده است. ۲ - خاور بمعنی مشرق است. ۳ - باختر مغرب را گویند. ۴ - تریاک بازهر را گویند و مغرب آن تریاق است (بفتح اول و کسر اول هر دو آمده است).

از آنسو، بتاب و شتاب اندرند و زاین سو، تو گوئی بخواب اندرند»
(مقصود آنست که در قشون توران فعالیت زیادی مشاهده شده و از طرف

ایران هیچ خبری نیست).

ازاین گفته، شد پهلوان پرزرد	فرو ریخت از دیدگان آب زرد
بنالیدو گفت: «سب را زین کنید	ازاین پس، مرا خشت بالین کنید
شوم پرکنم چشم و آغوش را	بگیرم بیر، گیو و شیدوش را
همان بیژن و گیو ورهام را	سواران جنگی و خود کام را
بیدرود ^۱ کردن رخ هر کسی	بیوسم ز هژگان بیارم بسی
نهادند زین بر سمند چمان ^۲	خروش آمد از دیدد گه در زمان:
«که ای پهلوان جهان شاد باش	ز درد و ز تیمار، آزاد باش
که از راه ایران یکی تیره گرد	پدید آمد و روز شد لاجورد
فراوان درفش از میان سپاه	بر آمد بکردار تابنده ماه
به پیش اندرون گرگ پیکریکی	یکی ماه پیکر ز دور اندکی
درفش دگر ازدها پیکرش	پدید آمد و شیر زرین سرش»
چو بشنید گودرز، بر پای جست	بشادی، دل لشکر غم شکست
بدو گفت گودرز: «افوشه ^۳ بدی	زدیدار تو دور، چشم بدی
چو گفتارهای تو آید بجای	بدانسان که گنتی پیاکیزه رای
بیخشم چندان، زهرگونه گنج	کز آن پس نیازی نباشد برنج
وز آن پس چوروزی بایران شویم	بنزدیک شاه دلیران شویم
تورا پیش تختش برم ناگهان	سرت بر فرازم بجاء از مهان

۱ - بدرود - بر وزن بهبود، بمعنی سالم و سلامت باشد و بمعنی وداع هم آمده است و نیز بمعنی ترک هم هست که از او گذاشتن و دست برداشتن از چیزی باشد. ۲ - چمان بر وزن روان - راه رفتن بنواز و خرامیدن زیبایی را گویند یعنی در وقت راه رفتن بهر طرف میل کند و پیاله شراب را نیز گویند. ۳ - افوشه بفتح اول و چهارم، بمعنی خوش و خوشا و خرم و خوشحال باشی و شراب انگوری را نیز گفته اند و نام عمه شاهپور هم بوده است، پادشاه نوجوان را نیز گویند، بمعنی آفرین و بارک الله هم هست، بضم اول نیز آمده است.

ز بهر من ، اکنون از این دیده گاه	برو سوی سالار ایران سپاه
سخن هر چه دیدی بدیشان بگوی	سبک باش و از هر کسی چاره جوی
رسانش تو این هژده دلگشای	مگر سر کشان را دل آید بجای
بدو دیدد بان گفت : «کز دیده گاه	نشاید شدن پیشی ایران سپاه
چو اینم که روی زمین تار گشت	بدین دیده گاه دیده بیکار گشت
بگردار سیمه رخ از این دیده گاه	برم آگهی سوی ایران سپاه
چنین گفت با دیده بان پهلوان	که : «بیدار دل باش و روشن روان
دگر باره بنگر ز کوه بلند	که ایشان بنزدیک ، تا کی رسند
چنین داد پاسخ که فردا پگاه	بکوه همافون رسند آن سپاه
چنان شاد شد زان سخن پهلوان	که بیجان شده باز یابد روان

جوابهایی که دیده بان بسؤالات گودرز میداده خارج از وظائف او نبوده زیرا طبق مقررات فعلی هم چنانکه در ماده ۱۲۹ نظامنامه ساخلوی مندرجست: کشیکچی میتواند بسؤالات عموم رؤسای مستقیم خود از فرمانده گروهان بیالاجاء اب گوید و گودرز هم در آن موقع یکی از رؤسای دیده بان بوده است .

امروزه برای تأمین ارتباط و امکان رسانیدن اطلاع سریع برای دیده بان علائم شرطیه قائل میشوند تا بتواند از مسافات دور بسرعت مقاصد عده های خودی را تشخیص داده و بهمان وسیله هم بسرعت خبر دهد ، فردوسی از این نکته هم در ده قرن قبل بی اطلاع نبوده و برای آن روز که وسائل چشمی و کوشی امروزه وجود نداشته است جهت اعلام مقصد در شب: استفاده از آتش و در روز: استفاده از دود را تعیین فرموده است ، چنانکه در ضمن بیان داستان هفت خوان اسفندیار در موقعی که اسفندیار از هفت خوان عبور نموده در نتیجه کسب خبر، حمله بروئین دژ

رای نتیجه دیده و تصمیم میگیرد که با جامهٔ بازرگانی بروئین دژ داخل شده در موقع مقتضی بوسیلهٔ علامت شرطیه قوای خود را که تحت فرماندهی برادرش **پشوتن** سپرده بوده احضار کند. از طرف **اسفندیار** به **پشوتن** ضمن تأکید بر قراری عوامل تأمینیه برای تعیین علامت شروع بحملهٔ آن عده، استفاده از آتش و دود را برای اعلام خبر بیان، چنانکه میفرماید:

پشوتن بشد نزد اسفندیار	سخن رفت هرگونه از کارزار
چنین گفت جنگی: «که این دژ بجنگ	بسال فراوان نیاید بچنگ
مگر خوار گیرم تن خویش را	یکی چاره سازم بداندیش را
تو ایدر، شب و روز بیدار باش	سپه را ز دشمن نگهدار باش
تن آنگه شود بیگمان ارجمند	سزاوار شاهی و تخت بلند
کز انبوه دشمن نترسد بجنگ	بکوه از پلنگ و باب از نهنگ
بجائی فریب و بجائی نهیب	گاهی بر فراز و گاهی بر نشیب
چو بازار گانان ^۱ در این دژ شوم	نداند کسی از دژ، که من پهلوم
فراز آورم چاره از هر دری	بخوانم زهر دانشی دقتی
تو بی دیده بان و طایله مباش	زهر دانشی سست مایه مباش
اگر دیده بان، دود بیند بروز	شب آتش، چو خورشید گیتی فروز
چنان دان، که آن کار کردم من است	نه از چارهٔ هم نبرد من است
سپه را بیارای و ز ایدر بران	ز ره دار با خود و گرز گران
درفش مرا، زود بر پای کن	تو خود را بقلب اندرون جای کن
بران، تیز با سمرزهٔ گاو سار ^۲	چنان کن که خواندت اسفندیار»

با تمام اهمیتی که شیوهٔ کارزار برای تأمین قائل شده است چون در شروع بعمل

۱ - بازار کان سوداگر و تاجر را گویند. ۲ - گاو سار بمعنی گاو مانند است چه سار بمعنی مانند است و بمعنی ناو چهار هم آمده است که گرز فریدون است و آن را از آهن بهیشت سر گاو میش ساخته بودند.

مقصد دشمن را نمیتوان دقیقاً تعیین نمود و بعلاوه سمت حمله دشمن و نیز درجه فشار و مقاومت او را در هر طرفی نمیتوان قبلاً تشخیص داد، بنا بر این دستور داده شده که عده تأمینی نباید از يك سوم قوا تجاوز نموده و دوسوم دیگر را باید بنام قوای عمده یا احتیاط در دست داشت تا عنداللزوم در نقطه معین و لازم بکار انداخته شوند و حتی قسمتهای تأمینی نیز بایستی برای خود احتیاطی از همان عده تأمینیه منظور و در دست داشته باشند تا: در تصادف با دشمن در صورت تولید رخنه، بتوانند، شکافهای ایجاد شده در جبهه را ترمیم یا نقاط ضعیفی را که مورد فشار شدید واقع گشته است تقویت و یا در مواقع عادی عوامل خسته و فرسوده خود را بوسیله آنها تعویض و یا بالاخره برای سمتی که انتظار دشمن نمیرفته و غفلة دچار حمله میشوند بتوانند از آن احتیاط مصرف نموده نقائص وارده را جبران کنند، مخصوصاً با تأکید تمام توصیه میشود که نباید حتی المقدور عده احتیاط را با مصارف بیهوده ازین برد و موقعی فرمانده در استعمال احتیاط خود مجاز است که بخواهد ضربت اصلی را در نقطه که انتخاب نموده است بدشمن وارد سازد.

این نکته حتی برای قوای احتیاطی تأمینی نیز توصیه شده چنانکه ضمن بند ۱۲۶ دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته شده که:

« در موقع حمله، قوای احتیاط پاسدارها نباید بوسیله مبادرت بعملیات جزء قوای خود را تحلیل ببرند ». و در این خصوص مختصراً گفته شده که:

« فرماندهی که تمام عده خود را مصرف و با دشمن درگیر نموده و قوای احتیاطی نداشته باشد اختیار عملیات را از خود سلب کرده است ». با مثال ساده هم میشود گفت که:

« فرمانده بدون قوای احتیاط مانند تاجر بدون اعتبار است ». فردوسی قوای عمده یا احتیاط را بنام **لشکر قلب** موسوم و محل استقرار

آنها را قلبگاه اصطلاح فرموده و برای مفهوم دستورهای فوق الذکر بالصراحه و خیلی واضح چنین تعلیم میفرماید :

چو اسب افکند لشکر از هر دوروی نباید که گردان پر خاشجوی
بیایند و مانند تهی قلبگاه اگر چند بسیار باشد سپاه
بود لشکر قلب بر جای خویش کس از قلبگاه نگسلد پای خویش

ضمناً در اواسط ماده ۳۴ دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته شده که :

« برای تحصیل فتح و ظفر نباید در استعمال آخرین قوه احتیاط

خود درنگ نماید مگر اینکه حکم دیگری باو رسیده باشد » .

فردوسی هم مورد استعمال قوای احتیاط را در موقعی تعیین میفرماید که تمام

قوای احتیاطی دشمن بکار افتاده باشد چنانکه میفرماید :

و گر قلب دشمن بجنبد ز جای تو با لشکر از قلبگاه اندر آی

همین قسمت نظامنامه در دنباله مطالب فوق مینویسد :

« در صورت عدم پیشرفت باید باز هم امید وار بوده و تا آخرین

نفس مداومت و پایداری نماید » .

فردوسی همین منظور را تعلیم و مخصوصاً از قول سواران نقل میکند که

پس از کشته شدن اسب هم نباید از جنگ دست کشید و بایستی بوسیله رزم پیاده

در عملیات شرکت داشت ، چنانکه میفرماید :

بکوشیم چون اسب گردد تپاه پیاده در آنیم در رزمگاه

باب چهارم

وظائف فرماندهی

فصل اول

تحصیل اطلاعات

منبع اول

بوسیله فرستادگان بطرف دشمن قبل از جنگ

هنگامی که شیوه کارزار، درباره وظایف فرماندهی و اتخاذ تصمیم او، بحث میکند، در درجه اول لزوم داشتن اطلاعات را از دشمن و زمین بیان و مخصوصاً قید مینماید که برای اتخاذ بهترین تصمیم، لازمست با دقت تمام، وضعیتی را که در آن باید داخل شد سنجید و در تفسیر کلمه وضعیت مینویسد: «مقصود از وضعیت آنستکه تمام موارد و نکات لازمه برای نیل به پیروزی را متوجه باشند، مثل: قوای خودی و دشمن یعنی روحیه، تعداد، قوای فنی آنها، انواع و اقسام تجهیزات و غیره».

فردوسی هم برای تعلیم مفهوم مطالب فوق و بیان اهمیت و لزوم کسب اطلاعات از دشمن ضمن نقل داستانهای که بنظم آورده دستورهای متعدد داده و منابع مختلفی را جهت تأمین این منظور در دسترس قرار میدهد که از آنجمله: اعزام مطلعین است بطرف دشمن قبل از عزیمت به جنگ که باید بطرف دشمن رفته و با چرب زبانی و ملایمت حتی الامکان اسرار او را مطلع کردند تا برای اتخاذ تصمیم و تدبیرات لازمه از آن استفاده شود، چنانکه در قسمت حکومت اردشیر میفرماید: چو لشکرش رفتی بجائی به جنگ خرد یار کردی و رای درنگ

فرستاده ای برگزیدی دیر	خردمند و با دانش و یاد گیر
پیامی ^۱ بدادی باین چرب	بدان ، تا نباشد به بیداد حرب
فرستاده رفتی سوی دشمنش	که بشناختی راز پیراهنش
شنیدی سخن گر خرد داشتی	غم و رنج و بد را بید داشتی
بدان یافتی خلعت شهریار	همان عهد و منشور و هم یادگار
اگر تاب بودی بسرش اندرون	بدل کین و اندر جگر جوش خون
سپه را سراسر بدادی درم	بدان تا نباشند یکتن دژم

منبع دوم

بوسیلهٔ پیکها و رسولان دشمن و تازه واردین بمملکت

یکی دیگر از منابع اطلاعات را فردوسی عبارت از: پیکها و رسولانی که از طرف دشمن می آیند دانسته و طریقهٔ کسب اطلاعات را از آنها با ملاحظت و خوشزبانی و برانگیختن وسائل عیش و طرب (حتی میگساری) تعلیم داده است ، چنانکه در همان قسمت حکومت اردشیر میفرماید :

ز جانیکه آمد فرستاده	ز ترك و زرومی و آزاده ^۲
از او مرزبان ^۳ آگهی داشتی	چنین کارها ، خوار نگذاشتی
بره بر ، بدی جای او ساخته	کنارنگ ^۴ از آنکار پرداخته ^۵

- ۱ - پیام بروزن سلام بمعنی خبر و پیغام باشد . ۲ - آزاده سوسن و سرو را گویند و مردمان ولی شعار و مردمان پیر و صلحاء و حالزاده و اصیل را هم گفته اند و باصلاح محققین نفسی باشد که از تعلقات بشری رسته و قیدش بمرتبهٔ اطلاق پیوسته و قطرهٔ وجودش عین محیط هستی گشته .
- ۳ - مرزبان بروزن دشتبان ، حاکم و میر سرحد را گویند ، نگاهبان را نیز گویند ، بروزن بهلوان هم آمده است که بفتح ثالث باشد ، عربان مهتر و بزرگ آتش پرستان را گویند .
- ۴ - کنارنگ بضم اول و فتح را و سکون نون و کاف ، والی و شجعه و حاکم ولایت و خداوند زمین باشد که او را مرزبان گویند چه : کنا بمعنی زمین ورنک بمعنی والی و خداوند هم آمده است و بفتح اول نیز درستست . ۵ - پرداخته بروزن افزایسته ، بمعنی خالی گشته و فارغ شده از جمیع علائق و عوائق باشد و بمعنی ساخته و آراسته و مشغول گردیده و انگیزته و ترك داده و دور کرده و جلاداده و صیقل کرده هم آمده است .

نیازش نبودی بگستردنی	ز پوشیدنی ها و از خوردنی
که او بر چه آمد بر شهریار	چو آگه شدی زان سخن کاردار
برفتی بنزدیک شاه اردشیر	هیونی سرافراز و مردی دبیر
بیاراستی تخت پیروز شاه	بدان، تا پذیره شدندی سپاه
همه جامه هاشان بزر آزرده	کشیدی پرستاده هر سو رده
بنزدیکی تخت بنشاندی	فرستاده را پیش خود خواندی
ز نیک و بد و نام و آواز او	بپرسش گرفتی همه راز او
ز آئین و از شاه و از لشکرش	ز داد و ز بدهاد وز کشورش
بیاراستی هر چه بودی بکار	بایوانش بردی فرستاده وار
بر تخت زرینش بنشاندی	وزان پس بخوان و میش خواندی
شدی لشکر بی شمار انجمن	بنخجیر بردیش با خویشان

در قدیم مرسوم بوده که سلاطین قسمتی از قدرت و قوای خود را برخ اجانب ناز و وارد بخصوص اشخاصی که حامل پیغامهای مربوطه به جنگ بوده اند میکشیدند.

گسی^۱ کردنش را فرستاده وار بیاراستی خلعت شهریار در اشعار مذکوره فردوسی نکات لازمه ایرا که برای فریب دادن و کشف اطلاعات از فرستادگان دشمن باید رعایت شود تشریح فرموده و باز در جای دیگر مطالبی را که بایستی در تجسس اطلاعات منظور نظر قرار داده شود در ضمن بیان بازگشت فرستاده سلم و تور از نزد فریدون و سئوالاتی که از او نموده اند تشریح چنانکه میفرماید :

دو شاه دو کشور نشسته برآز	بگفتند، کامد فرستاده باز
بیامد همانگاه سالار بار	فرستاده را برد زی شهریار
نشستگهی نو بیاراستند	ز شاه نو آئین خبر خواستند

۱ - کسی بضم اول و ثانی بفتحانی کشیده مخفف کسبل است که بمعنی وداع کردن و روانه نمودن و دفع کردن و فرستادن باشد کسی را بجائی .

ز دیهیم و از تخت شاهنشاهی	بجستند هر گونه ای آگهی
ز گردان جنگی و از کشورش	ز شاه آفریدون و از لشکرش
که دارد همی برمنوچهر مهر	و دیگر ز کردار گردون سپهر
چو مایه است شان گنج و گنجور کیست؟	بزرگان کدامند و دستور کیست
ز جنگ آوران نامبردار که؟	سپهدارشان چند و سالار که

که در قسمت تجسس اطلاعات از دشمن ، دانستن نکات ذیل را الزام فرموده است :

الف - وضعیت شاه و طریقه رفتار او .

ب - وضعیت قوای لشکری و نیز اوضاع کشوری مملکت ، که از هر کدام بایستی احوال خوب و بد آنها را علاوه بر اسامی وزراء و صاحب منصبان و عهده داران مشاغل مهم مخصوصاً خزانه دار را با میزان مبلغی که در خزانه اعتبار دارند تحقیق نمود .

ج - از قشون علاوه بر اطلاعات فوق بایستی تعداد پهلوانان معروف (فرماندهان بزرگ) را با ذکر آنهائی که فوق العاده لایق هستند تعیین کرد .

منبع سوم

بوسیله اسراء

فردوسی مانند بند ۸۵ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی اسراء را یکی از منابع اطلاعات معرفی فرموده ، ضمناً برای کسب خبر مطمئن و صحیح از اسیر ، علاوه بر ملاطفت و تشویق و بعد تهدید ، همانطور که در مثل معروف ملی هم داریم که : « مستی - راستی » در هر موقع که بخواهد اطلاع صحیحی را از بیک یا اسیر

بدست بدهد قبلا اورا مست مینموده سپس به بیان اسرارش وادار میکند ، مخصوصاً در این رویه اصرار داشته و در غالب مواقع این مفهوم را تذکار میفرماید ، چنانکه در بیان داستان اسفندیار روئین تن ، موقعیکه اورا برای جنگ ارجاسب مأمور مینماید ، چون از وضعیت راه اطلاعات کافی نداشته ، یکی از اسراء را که موسوم به کرگسار و از سرداران سابق ارجاسب بوده که بدست قوای ایران اسیر شده بود در معیت او روانه و با طریق مذکوره پس از کسب اطلاعات و اتخاذ تصمیم کلی ، همه روزه نیز برای تهیه حرکت روز بعد که میخواست از اسیر کسب اطلاع کند ، قبلا اورا مست مینموده و بعد با وعده و نوید و بالاخره تهدید پرشش میرداخته است .

چون داستان هفتهخوان اسفندیار از نظر نظامی شامل نکات بشمار جنگی بوده و بعلاوه مطالب مذکوره در این مبحث بخوبی از آن استنباط میشود ، ذیلا بدرج قسمت بیشتر آن مبادرت و در باره مطالب جنگی آن بحث میگردد :

هفتهخوان اسفندیار

سخنگوی دهقان، چو بنهاد خوان	یکی داستان راند، از هفتهخوان
یکی جام زرین بکف بر گرفت	ز گشتاسب آنگه سخن در گرفت
ز روئین دژ و کار اسفندیار	ز راه و ز آموزش کرگسار
چنین گفت : چون او بیامد ببلخ	زبان و روان پر ز گفتار تلخ
ز پیش پدر رفت اسفندیار	سوی راه توران ابا کرگسار
همیراند تا پیشش آمد دوراه	سراپرده و خیمه زد با سپاه
بفرمود تا خوان بیاراستند	میورود و رامشگران ^۱ خواستند
برفتند گردان لشکر همه	نشستند بر خوان شاه رمه
وزان پس بفرمود تا کرگسار	شود خسته دل ، پیش اسفندیار
بفرمود تا جام زرین ، چهار	دمادم بپستند بر کرگسار

۱ - رامشگر بر وزن دانشور ، مطرب و خیناگر را گویند که خواننده و سازنده باشد .



استفادگان برای کسب اطلاعات لازمه، اسیر (کرگسان) را به مجلس بزم خود خوانده و اول همیش نموده بعد به تحقیق میسر دارند

وزان پس بدو گفت کای تیره بخت رسانم ترا من بتاج و بتخت
 گر اید و نکه هر چت پیرسم، تو راست بگوئی، همه بوم ترکان تراست
 چو پیروز گردم سپارم ترا بخورشید تابان بر آرم ترا
 نیازم آنرا که پیوند تست همانرا کجا خویش و فرزند تست
 و گر هیچ^۱ گردی بگرد دروغ نگیرد دروغت بر من فروغ
 میانت^۲ بخنجر کنم بر دو نیم دل انجمن از تو گردد به بیم

چنانکه ملاحظه شد فردوسی بنام بیان عمل اسفندیار در مورد فوق چنین
 تعلیم فرموده که: برای وادار نمودن اسیر به بیان حقیقت و گرفتن اطلاعات
 صحیح از او، اول بایستی مستش نمود، سپس او را با نوید تطمیع و
 در خانه تهدیدش کرد. و بعد نتیجه این اقدامات را که اسیر برآستی بیان
 مطلب نموده و اطلاعات لازمه را میدهد تشریح و میفرماید:

چنین داد پاسخ ورا کرگسار که: «ای نامور فرخ اسفندیار
 ز من نشنود شاه جز گفت راست تو، آن گن که از پادشاهان سزاست»
 بدو گفت: «روئین دژ اکنون کجاست که آن مرز از مرز ایران جداست
 بدو چند راهست و فرسنگ چند؟ کدامست بروی ره بی گزند؟
 سپه چند باشد همیشه در او؟ ز بالای دژ هر چه دانی بگوی»

فردوسی در اشعار فوق اطلاعات لازمه را که هر فرماندهی برای رسیدن
 بمقصدی لازم دارد از قبیل: «تعداد مواصلات موجوده و مسافت و وضعیت هریک
 از آنها، بعلاوه چگونگی استحکامات آن مقصد و عده قوایی که در آن موجود
 میباشد» از زبان اسفندیار از کرگسار اسیر سؤال فرموده است.

چنین داد پاسخ ورا کرگسار که ای نیکدل فرخ اسفندیار
 سه راهست از ایدر، بدان بارگاه که ارجاسب خواندش پیکارگاه

۱ - هیچ در اینجا کنایه از اندک و قلیل است. ۲ - میان در اینجا بمعنی کمرگاه است.

یکی درسه ماه و یکی در دوماه
 گیانست ، آبشخور^۱ چارپای
 سه دیگر ، ببرد بیکهفته راه
 پر از شیر و گرسه و نو اژدها
 فریب زن جادو از گرسه و شیر
 رهش پر ز خورداست کایدبزی
 زن جادو از جادوان بگذرد
 یکی را ز دریا بر آرد بمه
 بیابان و سیمرخ و سرمای سخت
 وزان پس چوروئین دژ آید پدید
 سر باره ، برتر ز ابر سیاه
 بگرد اندرش آب و رودروان
 بکشتی بر او بگذرد شهریار
 بصدسال اگر ماند اندر حصار
 هم اندر دژش کشتمند و گیا

سپه را خورش تنگ باشد براه
 فرود آمدن را نیابی تو جای
 بهشتم ، بروئین دژ آید سپاه
 که از چنگشان کسی نیابدرها
 فزونست وزان ، اژدهای دلیر
 بودگور و آهودراو جمله سیر
 بافسون و تپل^۲ کسی نشهرد
 یکی را انگون اندر آرد بچاه
 که چون باد خیزد بدر درخت
 نه دژ دید از انسان کسی ، نه شنید
 بدو در ، فراوان سایح و سپاه
 که از دیدنش تازه گردد روان
 چو آید بهامون ز بهر شکار
 ز بیرون نیایدش چیزی بکار
 درخت برومند و هم آسیا

فردوسی در اشعار فوق وضعیت بلا تکلیفی و آمیخته به تردیدی را که غالباً فرماندهان در مواقع لشکرکشی دچار و بمسائل متناقضی برخورد نموده ، برای اتخاذ بهترین تصمیم محتاج بتعمق زیادی میشوند تشریح فرموده است ، زیرا اسفندیار برای رسیدن بروئین دژ طبق اطلاعاتی که از اسیر کسب نموده ، سه راه یافته است که دو راه آن اگرچه از دشمن خالی بوده ولی عبور از آنها طولانی و از لحاظ تدارکات و ما یحتاج قوا که از مسائل مهمه لشکرکشی است بی بهره و عبور قشون

۱- آبشخور - با واو معدوله بروزن دانشور بمعنی نصیب و قسمت باشد ، سر چشمه و کنار دجله و رودخانه و تالاب و استخر و امثال آنرا نیز گویند که مردمان و جانوران از آنجا آب خورند ، ظرف آبخوری را هم گفته اند و بمعنی توقف نمودن و قیام کردن هم هست

۲ - تپل - بر وزن بابل حیاه و نیرنگ و مکر و فریب و جادویی بود .

طرح استغفار سه راه رزمین در کوفه دبی با مکتب کلاک استخوانی نماند از هیچ و اجانب هند که ما درین راه «دانه خوار» را برای سید بن ابی سلمه

پسندیدہ احباب مغرب



از آن دو راه با بزرگترین اشکالات لشکر کشی مصادف میشده است ، از طرفی راه سوم که بسیار کوتاه و دارای همه نوع وسائل زندگانی قشون بوده است مملو از خطرانی بوده که گذشتن از هریک از آنها مستلزم تحمل و قبول خسارات و ضایعاتی بوده است که شاید بالاخره هم تا مقصد نمیتوانسته برسد، اینک برای آنکه در این قبیل مواقع بالاخره کدامین راه را بایستی انتخاب نمود، **فردوسی** ارائه طریق و یکی از مهمترین اصول فن لشکر کشی را که :

« همیشه بایستی کوتاه ترین راه را انتخاب کرد » متذکر و بطریق ذیل تشریح میفرماید :

چو اسفندیار این سخنها شنید زمانی به پیچید و دم در کشید
بدو گفت مارا جز این راه نیست بگیتی به از راه کوتاه نیست

در عین حال از طرف اسیر نیز نکات لازمه سپاهیگری را در هنگام اسارت مراعات و تعلیم فرموده و همانطوریکه هر فرد نظامی در موقع اسارت، ضمن وظائف نظامی و وجدانی خود برعهده دارد که از دادن اطلاعات صحیح بدشمن خودداری نموده و در حدود امکان ، بر ضرر دشمن بیفزاید از جانب **کرگسار** این مطالب را عملی و گذشته از آنکه **اسفندیار** را براه پر خطری میکشاند در هر لحظه هم سعی مینماید که روحیه او را خراب ساخته و بعقب نشینی و اداریش نماید ، چنانکه در اشعار ذیل خوانده میشود :

چنین پاسخ آورد پس کرگسار که : «بر هفتخوان ، هر گزای شهریار
بزور و بازار ، نگذاشت کس مگر کز تن خویش تن کرد بس»
بدو نامور گفت : «اگر بامنی به بینی دل و زور اهریمنی
به پیشم چه آید چه گوئی نخست؟ که باید به پیکار او راه جست»
چنین داد پاسخ ورا کرگسار که : «ای نامور مرد ناباکدار

۱ - دم - بفتح اول و سکون میم ، دم و نفس باشد ، فریب و خدعه را نیز گویند و بمعنی نخوت و تکبر هم هست ، بوبرا نیز گفته اند که بهر می شم خوانند و بمعنی وزن شعر نیز باشد ، آهرا هم میگویند و افسوسرا نیز خوانند و دهان آدمی و غیر آدمی باشد و زمانرا هم گفته اند -

خوان اول = دو گرگ

نرو ماده هر يك چو پيل سترگ
همی رزم شیران کنند آرزو
برو یال فربه و لاغر میان
بخرگاه^۲ بردند زار و نژند
بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
شنیدو نیامدش ازو هیچ باك
هوا بر زمین نیز بگشاد راز
زمین آهنین شد هوا آبنوس
همی رفت بالشکر آبادو شاد
ز لشکر جهان دیده ای برگزید
سپه را ز دشمن نگهدار بود
همی پیچم از گفته کرگسار
بدین کهتران بد نیاید سزد
کشیدند براسب شیرنگ، تنگ
تو گفستی که گردون بر آمد ز جای
بیفشرد ران همچو پیل سترگ
میان ویلی چنگ و کوپال اوی
دو پیل دژ آسماء و دو جنگجوی
بغرید بر سان درنده شیر

نخستین به پیش تو آید دو گرگ
بسان گوزنان بسر بر، سرو^۱
دو دندان بگردار پیل ژیان
بفرمود تا همچنانش به بند
بیاراست خرم یکی بزمگاه
همه هر چه گشت اندر آن جای، باك
چو خورشید بنمود تاج از فراز
ز درگاه برخواست آوای کوس
سوی هفتخوان رو بتوران نهاد
چو از راه نزدیک منزل رسید
پشوتن یکی مرد بیدار بود
بدو گفت: لشکر بائین بدار
منم پیشرو، گر بمن بد رسد
بیامد بپوشید خفتان جنگ
سپهبد باسب اندر آورد پای
سپهبد چو آمد بنزدیک گرگ
دیدند گرگان بر ویال اوی
ز هامون سوی او نهادند روی
کمان را بزه کرد مرد دلیر

* بنا بر اعراف قوافی اشعار در همه جای این داستان بایستی دو گرگ (بضم اول) خوانده شود ولی آنچه از توصیفاتنی که فردوسی نموده استنباط میشود بایستی دو کرک (بفتح اول) که مخفف کر کردن است باشد. ۱ - سرو بضم اول و تانی بواو کشیده، مطلق شاخ را گویند خواه شاخ کاو باشد و خواه شاخ کاومیش و شاخ کوسفند و امثال آن و بیالۃ شرا بخوری را نیز گویند و بمعنی دروغ و بهتان هم گفته اند. ۲ - خرگاه - بروزن درگاه، جا و محل وسیع را گویند عموماً و خیمه بزرگ مدور را خصوصاً.

باهریمنان ، تیر باران گرفت
 زبیکان پولاد، گشتند سست
 نگه کرد روشن دل اسفندیار
 یکی تیغ زهر آبگون برکشید
 سرانشان بشمشیر بر، کرد چاک
 فرود آمد از نامور بارگی
 سلیح و تن از خون ایشان بشت
 بر آن ریگ سرسوی خورشید کرد
 همی گفت کای داور دادگر
 تو کردی ددان را بدین خاک جای
 چو آمد سپاه و پشوتن فراز
 بمانند از آن کار، گردان شگفت
 که این گرگ خوانیم یا پیل مست؟!
 بی او فرو اورنگ^۲ شاهی مباد
 برفتند گردان فرخنده رای
 یکی خوان زرین بیاراستند
 غم آمد همی بهره کرگسار
 بفرمود تا بسته را پیش اوی
 سه جام میش داد و پرسش گرفت
 در بیت اخیر مجدداً مست نمودن اسیر برای تکمیل اطلاعات (جهت عبور از
 خوان دوم) تأکید گردیده است .

چنین گفت با نامور ، کرگسار که : « ای نامورشیر دل شهریار

۱ - نماز بفتح اول و ثانی بالف کشیده و برای نقطه دار زده ، بمعنی بندگی و اطاعت و سجود
 و پرسش و خدمتکاری و فرمانبرداری باشد . ۲ - اورنگ - تخت پادشاهان باشد و بمعنی
 عقل و دانش و فر و زیبایی و شادی و خوشحالی و زندگانی هم هست .

خوان دوم = دوشیر



که با جنگ او برتابد نهنگ
نبرد اگر چند باشد دلیر
بدو گفت: «کای ترک ناسازگار
چه گوید بشمشیر، مرد دلیر»
از آن جایگه بر گرفتند راه
دودیده پراز خون و دل پرستیز
بر آمد، پیوشید دیبای زرد
بهامون، بیرخاش شیران رسید
ورا پندها داد از اندازه بیش
سپردم ترا، من شدم رزمساز
جهان بر دل شیر تاریک شد
برفتند پرخاشجوی و دلیر
بشدرنگ و رویش چورنگ بسد
دل شیر ماده پر از بیم کرد
یکی تیغ زد بر سرش سرفراز

دگر منزلت، شیر آید بجنگ
عقاب دلاور بر آن راه شیر
بخندید، روشندل اسفندیار
به بینی که فردا، ابا زره شیر
چو تاریک شد شب بفرمود شاه
هب قیره لشگر ه، میراند تیز
چو خورشید از آن چادر لاجورد
سپهبد بجای دلبران رسید
پشوتن بفرمود کامد به پیش
بدو گفت کاین لشگر سرفراز
بیامد چو با شیر نزدیک شد
یکی نربد و دیگری ماده شیر
چو فراندر آمد یکی تیغ زد
ز سر تا میانش بدو نیم کرد
چو ماده بر آشفست و آمد فراز

۱ - بسد - بضم اول و فتح ثانی مشدد مرجانرا گویند و آنرا حجر شجری نیز خوانند و بعضی پیخ مرجانرا گفته اند که اصل مرجان باشد و باین معنی بکسر اول هم آمده است و گویند منبت آن قمر دریاست، ریسمانی بر آن بندند و بر کنند و چون باد بر آن وزد و آفتاب بر آن تابد سخت و سرخ گردد و آن برزخست میان جماد و نبات چنانکه نخل خرما میان نبات و حیوان و بوزینه میان انسان و حیوان و انسان میان خلق و رحمان .

ز خون لعل شد دست و رنگین برش نگهدار جز پاك يزدان نجست بدستم ددان را تو كردی هلاك بشوقن بر و یال شیران بدید بخواندند از اندازه افزون بسی بنزد يك خرگاه و پرده سرای بنزد شهنشاہ پاکیزه مغز بیامد بد اندیش و بد روزگار چو اهریمن از جام می گشت شاد زدیدار فردا چه داری بیار؟»	بریگ اندر افتاد غلطان سرش به آب اندر آمد سر و تن بشت چنین گشت کای داور داد پاك هم اندر زمان لشکر آنجا رسید بر اسفندیار آفرین هر کسی وز آن پس بیامد یل رهنمای نهادند خوان باخورشهای نغز فرمود تا پیش او کرگسار سه جام می لعل فاعش بداد بدو گفت: «کای مرد بدبخت و خوار
---	---

خواران سوم - اژدها

ز تو دور بادا بد بد کنش چنین بر بلاها گذر یافتی بیخشای بر بخت بیدار خویش یکی کاریش است از این يك بسی که ماهی بر آرد ز دریا بدم یکی کوه خارا است اندام او روانم بر این پند من برگواست سپاهی شده زین نشان انجمن» به بندت همی بردخواهم کشان بشمشیر قیزم نیابد رها»	چنین گفت: «کای شاه بر ترمنش چو آتش به پیکار بشتافتی ندانی که فردا چه آیدت پیش وزایدر، چو فردا بمنزل رسی یکی اژدها پشت آید دژم همی آتش افروزد از کام او از این راه اگر باز گردی رواست دریغت نیاید همی خویشتن چنین داد پاسخ: «که ای بدنشان به بینی چنین تیز چنگ اژدها
--	--

تدبیری که اسفندیار برای کشتن اژدها میانیدش بی نهایت قابل ملاحظه و در صورت وجود چنان خطری با وسائل آن زمان بهترین و بلکه یگانه وسیله بوده است :

بفرمود تا درگران^۱ آورند
یکی نغز گردون چوبین بساخت
بسر بر، یکی کرد صندوق نغز
بصندوق در، مرد دیهیم جوی
نشست آزمون^۲ را بصندوق شاه
سرافراز چوبی، گران آورند
بگرد اندرش تیغها درنشاخت^۳
بیاراست آن درگر پاک مغز
دو اسب گرانمایه بست اندراوی
زمانی همیراند اسبان براه

این هم یکی از مسائل دقیق شیوه کارزار است که شبیه عملیاتی را که در آیه در نظر است اجرا شود لا اقل یکبار عیناً با اوضاع متشابه آزمایش و تمرین نمایند.

زره دار با خنجر کابلی
چو شد جنگ آن اژدها ساخته
جهان گشت چون روی رنگی سیاه
نشست از بر شولک^۴، اسفندیار
دگر روز چون گشت روشن جهان
دیو شید خفتان، جهاندار گرد
بیاورد گردون و صندوق شیر
دو اسب گرانمایه بست اندروی
زدور اژدها بانگ گردون شنید
ز جای اندر آمد چو کوهی سیاه
دو چشمش چو دو چشم تابان ز خون
دهن باز کرده چو غار سیاه
چو اسفندیار آن شگفتی بدید
همی جست اسب از گزندش رها
بسر بر نهاده کلاه یلی
جهانجوی از آن رنج پرداخته
ز برج حمل تاج بنمود ماه
برفت از پیش لشکر نامدار
درفش شب تیره شد در نهان
سپه را بفرخ پشوتن سپرد
نشست اندرو شهریار دلیر
سوی اژدها تیز بنهاد روی
خرامیدن اسب جنگی بدید
تو گفتمی که تاریک شد مهر و ماه
همی آتش آمد ز کاش برون
همی کرد غران بدو در، نگاه
بیزدان پناهید و دم در کشید
بدم در کشید اسب را اژدها

۱ - در کر برون دختر، درودگر را گویند که نجار باشد. ۲ - نشاخت برون شناخت
ماضی نشاختن باشد که بمعنی نشانده نیست. ۳ - آزمون - آزمایش و امتحان را گویند.
۴ - شولک - بر وزن کوجک، اسب جلد و تند و تیز رفتار را گویند و نام مخصوص مرکب
اسفندیار هم بوده است.

همی گفت این اژدها را که کشت؟
 سپاهش همی خواندند آفرین
 از آن کار پردرد شد کرگسار
 سر پرده زد بر لب آب شاه
 می آورد بر خوان و میخواره خواست
 بفرمود تا در زمان کرگسار
 می خسروانی سه جامش بداد
 بدو گفت: «کای مردم بی بها
 ازین پس بمنزل چه پیش آیدم؟»
 مگر آنکه بودش جهاندار پشت
 همه پیش دادار، سر بر زمین
 کجا زنده شد، مرده اسفندیار
 همه خیمه زد گردش اندر سپاه
 بیاد جهاندار بر پای خواست
 بیامد نوان پیش اسفندیار
 بخندید و زان اژدها کرد یاد
 به بین این دم آهنگ نر اژدها
 کجا رنج و تیمار پیش آیدم؟»

خوان چهارم = زن جادو

بدو گفت: «کای شاه پیروز گر
 چو فردا تو در منزل آئی فرود
 که دیدست ازین پیش، لشکر بسی
 چو خواهد بیابان چو دریا کند
 و را غول خوانند شاهان بنام
 به پیروزی از اژدها باز گرد
 جهانجوی گفت: «ای بد شوخ روی
 که من بازن جادوان، آن کنم
 به پیروزی دادگر یک خدای
 چو پیراهن زرد پوشید روز
 سپه بر گرفت و بنه بر نهاد
 شب تیره، لشکر همیراند شاه
 چو یاوت شد روی برج بره
 سپه را همه با پشتون سپرد
 همی یابی از اختر نیک، بر
 به پیش زن جادو آرد درود
 نکردست پیچان روان از کسی
 ز بالای خورشید، پهنا کند
 بروز جوانی مشو پیش دام
 نباید که نام اندر آید بگرد»
 زمن هرچه بینی تو فردا بگوی
 که پشت و دل جادوان بشکنم
 سر جادوان اندر آرم پای»
 سوی باختر گشت گیتی فروز
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 چو خورشید بفراشت زرین کلاه
 بخندید روی زمین یکسره
 یکی جام زرین پراز می ببرد

همی رزم راپیش خود سوراخت
 چو شیر زیان بر ره مرغزار
 که گفتمی سپهر اندر او لاله کشت
 بهر جای جوی روان، چون گلاب
 ز بیشه لب چشمه ای برگزید
 در آن دم که از می دلش گشت شاد
 سرآیدن^۲ از کام دل در گرفت
 «که هرگز نه بینم می و میگسار!»
 ز چنگ بلاها نیابم رها!
 بدیدار فرخ پرچهره ای!
 مرا گر دهد چهره دلگسل^۳
 چو بشنید، چون گل شد اندر بهار
 ابا جامه ورود و پر کرده جام
 بدان تیرگی جادوئیها نوشت
 چو دیبای چینی رخ و مشگبوی
 فرو هشته از مشگ تاپای موی
 دورخ چون گلستان و گل در کنار
 سرود و می و رود برتر کشید
 بکوه و بیابان، توتی رهنمای
 به بیشه درون زو مرا بهره ای
 دل و جان پاکم پرستنده باد

یکی ساخته^۱ نغز تنبور^۲ ساخت
 همی، شد بزین اندر، اسفندیار
 یکی بیشه دید، همچون بهشت
 ندید از درخت اندر او آفتاب
 فرود آمد از بارگی چون سزید
 یکی جام زرین بکف بر نهاد
 همانگاه تنبور در بر گرفت
 همیگفت با خود یل اسفندیار:
 نه بینم جز از شیرو نراژدها!
 نیابم همی زین جهان بهره ای!
 بیابم ز یزدان همی کام دل
 زن جادو آواز اسفندیار
 چنین گفت: «کامد هژبری بدام
 پراژنگ^۴ روی و بد آئین وزشت
 بسان یکی ترک شد خوبروی
 دیالای سرو و چو خورشید، روی
 بیامد بنزدیک اسفندیار
 جهانجوی چون روی او را بدید
 چنین گفت: کای دادگریک خدای
 بجستم هم اکنون پرچهره ای
 بداد آفریننده دادار، داد

۱ - ساخته بمعنی موافق و آماده باشد و کنایه از مردم شیاد و چاپلوس هم هست .

۲ - تنبور - نام ساز است مشهور و معرب آن طنبور است . ۳ - سرآیدن بمعنی سرایش است که نغمه پردازی و سخن سرایی و حرف زدن آدمیان و سرود مرغان باشد .

۴ - گسل - بضم اول و کسرتانی و سکون لام بمعنی کسیختن باشد و امر به کسیختن هم هست بمعنی بکسل و کسیخته شو . ۵ - ازنگ - بوزن یلنگ ، چین پیشانی و روی و اندام باشد



برخورد استغنیار با زن جادو در خوان چهارم

کرین گونه این جای دادش بمن پریروی در مرغزار و چمن

طلب کرد نزدیک خود ماهروی
یکی جام پر باده مشگ بوی
چو دانست کو جادوی پرفست
یکی نغز پولاد، زنجیر داشت
بیازو برش، بسته بد زرد هشت
بینداخت زنجیر در گردنش
زن جادو از خویشتن شیر کرد
بدو گفت: بر من نیاری گزند
بیارای از آنسان که هستی، رخت
بزنجیر شد کنده پیری تباه
چو این دید، پیروزگر شهریار
یکی تیز خنجر بزد بر سرش
چو جادو بکشت، آسمان تیره گشت
یکی باد و گردی بر آمد سیاه
یبالا بر آمد جهانجوی مرد
پشوتن بیامد سبک، با سپاه
نه بازخم تو پای دارد نهنگ
بمانی بر این هم نشان سرفراز
یکی آتش از تارک^۱ کرگسار
جهانجوی پیش جهان آفرین
کزو فرخی بود و پیرویش

بیامد همانگاه نزدیک اوی
بدو داد تا لعلگون کرد روی
بداندیش و بد گوهر و بد تست
نهان کرده از جادو، آژیر^۱ داشت
بگشتاسب آورده بود از بهشت
بدانسان، که نیرو^۲ ببرد از تنش
جهانجوی آهنگ شمشیر کرد
اگر آهین کوه، کردی بلند
بشمیر باشد کنون پاسخت
سروموی، چون برف و روی سیاه
بغرید مانند شیر شکار
بخاک اندر آمد سر و پیکرش
بر آنسان که چشم اندر او خیره گشت
پوشید، دیدار خورشید و ماه
چو رعد خروشان یکی ویله^۳ کرد
چنین گفت: کای نامبردار شاه
نه جادو نه شیرو نه گرگ و پلنگ
جهانرا بمهر تو بادا نیاز
بر آمد ز پیکار اسفندیار
بمالید چندی رخ اندر زمین
همان کام و نام ودل افروزش

۱ - آژیر - بمعنی آماده و مهیا کردن باشد مطلقا و تالاب و آبگیر و اسطخر را نیز گویند و بمعنی غلبه و زیادتی و بانگ و فریاد هم آمده است و بمعنی زیرک و هشیار و هوشمند هم هست و پرهیزکار را نیز گویند . ۲ - نیرو و روزن نیکو، بمعنی زور و قوت و توانائی باشد و بمعنی تقدیر هم بنظر آمده است چنانکه گویند بر هر نیرو یعنی بر هر تقدیر . ۳ - ویله بر وزن حیله، بمعنی صدا و آواز باشد و فریاد عظیم و شور و وایلا کردن را نیز گویند . ۴ - تارک بفتح ثالث، کله سر و فرق سر و میان سر آدمی باشد و هر چیز که آنرا در جنگ بر سر گذارند همچون کلاه خود و مغفر و امثال آن .



گشته شدن زن جادو بدست اسفندیار در خوان چهارم

وز آن پس چو پرداخت از آفرین
بدان بیشه اندر، سرا پرده زد
بدژخیم^۱ فرمود اسفندیار
ببردند او را ، بر شهریار
سه جام می خسروانی بداد
بدو گفت: «کای ترک برگشته بخت
که گفتی که هامون چو دریا کند
دگر منزل اکنون چه بینم شگفت؟»

خوان پنجم = سیم رخ

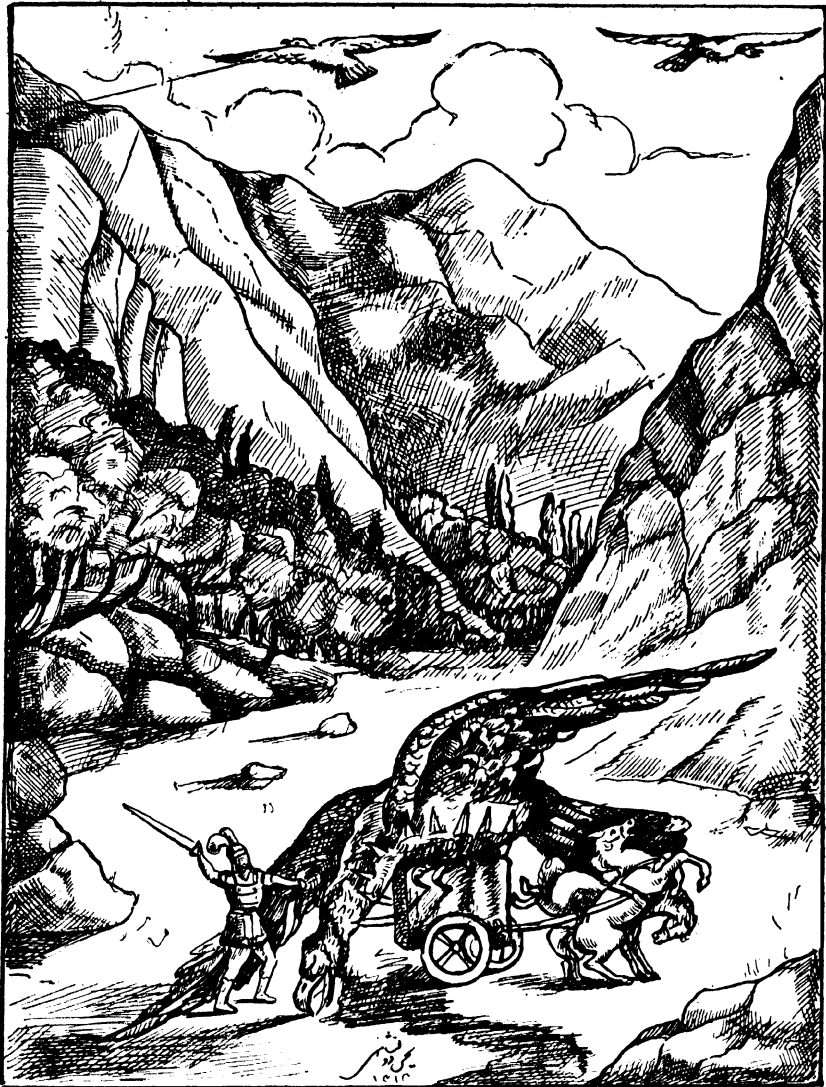
چنین داد پاسخ ورا کرگسار:
بدین منزلت کار دشوار تر
یکی کوه بینی سر اندر هوا
که سیم رخ خواند ورا ، کارجوی
اگر پیل بیند بر آرد بچنگ
نه بیند ز بر داشتن هیچ رنج
دو بچه است با او بیالای او
چو او در هوا رفت و گستر دپر
اگر باز گردی بود سود مند
تهمن بخندید و گفت ای شگفت
بیرم بشمشیر هندی ، برش
چو خورشید تابنده بنمود پشت
سر جنگجویان ، سپه برگرفت

«که ای پیل جنگی که کارزار
گراینده تر باش و بیدار تر
بر او بر ، یکی مرغ فرمانروا
چو پرنده کوهست ، پیکار جوی
زدریا نهنگ و بخشگی پلنگ
مر او را چو گرگ و چو جادو مسنج
همان رای پیوسته بارای او
ندارد زمین توش و خورشید، فر
نیازی بسیم رخ و کوه بلند»
به پیکان بدوزم مر او را دو گفت^۲
بخاک اندر آرم ز بالا، سرش
دل خاور از پشت او شد درشت
سخنهای سیم رخ در سر گرفت

۱- دژخیم بر وزن اقلیم بمعنی دژخم است که بد خوی و بد طبیعت و بدروی باشد ، زندانیان و قاعه بان و نگاهبان و جلاد و خونی را نیز گویند و بمعنی بخیل و خسیس و لثیم هم آمده و بفتح اول هم درست است . ۲- گفت ، بر وزن چفت بمعنی دوش و سردوش است که بر روی کتف خوانند .

چو خورشید تابان در آمد ز کوه
 در و دشت، بر دیگر اندازه کرد
 همان اسب و صندوق و گردون ببرد
 یکی کوه را دید سر در هوا
 روانرا باندیشه اندر گماشت
 که گیتی بفرمان او شد بیای
 پیشی لشکر و ناله بوق دید
 نه خورشید پیدا نه تابنده ماه
 بر آنسان که نخجیر گیرد پلنگ
 نماند ایچ سیمرغ را زور و فر
 چونیر و بشد، زان سپس آرمید
 خروشان و خون از دو دید، چکان
 که از سایه شان دیده گم کرد راه
 بخون اسب و صندوق گردون بشت
 بغرید چون شیر، در کارزار
 چه زور آورد مرغ پیش نهنگ؟
 چنان چاره گر مرغ، بیچاره گشت
 که دادش بهر نیک و بد دستگاه
 تو دادی مرا زور و هوش و هنر
 تو بودی بهر نیکم رهنمای
 پشوتن بیاورد لشکر ز جای
 بزرگان ایران، بتاج و کمر
 جز اندام و جنگال پر خون ندید
 ز پرش تو گوئی که هامون نبود
 کجا خیره کردی رخ ماهرا
 سواران جنگی و گند آوران
 خردمند و بیدار و روشن روان

همه شب همیراند خود با گروه
 چراغ زمانه، زمین تازه کرد
 سپه را بسالار لشکر سپرد
 همیرفت چون باد فرمانروا
 بداندسایه و راسب و گردون بداشت
 همی آفرین خواند بریک خدای
 چو سیمرغ از کوه صندوق دید
 ز کوه اندر آمد چو ابر سیاه
 بدان بد، که گردون بگیرد بچنگ
 بر آن تیغها زد دو بال و دو پر
 بچنگ و بمنقار چندی طپید
 چو دیدند سیمرغ را بچگان
 چنان بر پریدند از آن جایگاه
 چو سیمرغ از آن زخمها گشت سست
 ز صندوق بیرون شد اسفندیار
 زره دربرو تیغ هندی بچنگ
 همبزد بر او تیغ، تا پاره گشت
 به پیش جهان آفرین داد خواه
 چنین گفت کای داور داد گر
 تو بردی تن جادوان را ز جای
 همانکه خروش آمد، از کمر نای
 سلیخ و برادر، سپاه و پسر
 از آن مرغ، کس روی هامون ندید
 زمین کوه تا کوه، جز خون نبود
 بدیدند پر خون تن شاه را
 همی آفرین خواندندش سران
 که جاوید بادا جهان پهلوان



نیرنگ اسفندیار بر ای گشتن سیرغ در خوان پنجم

شنید این سخن در زمان کرگسار
تنش گشت لرزان و رخساره زرد
سراپرده زد شهریار جهان
زمین را بدیا بیاراستند
که پیروز شد، نامور شهریار
همیرفت گریان و دل پر ز درد
بگردش دلیران روشن روان
نشستند بر خوان و می خواستند

وز آن پیش بفرمود تا کرگسار	بیامد بر نامور شهریار
بدادش، دمدام، سه جام نیید	رخش شد بسان گل شنبلیله ^۱
بدو گفت کای بد تن بد نهان	نگه کن بدین کارگردان جهان
نه سیمرخ پیدا نه شیرو نه گرس	نه آن تیز چنگ، ازدهای سترگ
بمنزل، که انگیزد این بار، شور؟	بود جای آب و گیاه و ستور؟
باواز گفت آنزمان کرگسار	که ای نامور فرخ اسفندیار
ترا یار بود ایزد، ای نیکبخت	بیار آمد آن خسروانی درخت

سُخَران شمشیرم = برف و سرها

یکی کار پیش است فردا، که مرد	نمیدیشد از روزگار نبرد
نه گرز و کمان یادت آید نه تیغ	نه بینی در جنگ و راه گریغ ^۲
بیالای یک نیزه، برف آیدت	برخ روزگار شگرف آیدت
بمانی تو با لشکر نامدار	بیرف اندر، ای فرخ اسفندیار
اگر باز گردی، نباشد شگفت	ز گفتار من کین نباید گرفت
همی ویژه ^۳ در خون لشکر شوی	تو بیداری، ار، راه دیگر شوی
مرا این درستست، کز باد سخت	بدرد زمین و بیرد درخت
و گر بگذری هم، نباشد شگفت	ز بخت تو اندازه باید گرفت
وز آن پس چو اندر بیابان رسی	یکی منزل آید بفرسنگ، سی
همه ریگ تفت است، با خاک و شیخ	بر او نگذرد مرغ و مور و ملخ
نه بینی بجائی یکی قطره آب	زمینش همی جوشد، از آفتاب
نه بر خاک او شیر یابد گذر	نه اندر هوا کرکس تیز پر
نه بر شیخ و ریگش بروید گیا	زمینش روان ریگ چون توتیا

۱ - شنبلیله - بروزن و معنی شنبلیت است و آن تخمی است که محلل نفخ باشد و کل آن زرد رنگست و شبیه بهار نارنج و بوی تیز دارد و بوی آن دفع درد سر کند و آنرا کل راه رو گویند، چه بیشتر در سر راهها روید. ۲ - گریغ و معنی گریز است. ۳ - ویژه بروزن بیشه بمعنی «ویز» است که خاص و خالص و خلاصه باشد و پاک و بی عیب و بی آمیزش را نیز گویند.

برانی بر این گونه فرسنگ، چل
وز آنجا بروین دژ آید سپاه
زمینشی بکام فیاز اندر است
ز بیرون نخواهد خورش چارپای
از ایران و توران اگر صد هزار
نشینند صد سال گرد اندرش
فراوان همانست و اندک همان
چو ایرانیان این بد از کرگسار
بگفتند کای شاه آزاد مرد
اگر کرگسار این سخنها که گفت
بدین جایگاه مرگ را آمدم
چنین راه دشوار بگذاشتی
کس از نامداران و شاهان گرد
که پیش تو آمد بدین هفتخوان
چو پیروزگر باز گردی ز راه
براهی دگر گر شوی کینه ساز
بدین سان که گوید همی کرگسار
بخون یکی لشکر، اندر مشو
از آن پس که پیروز گشتیم و شاد
چو بشنید اسفندیار این سخن
چنین پاسخ آورد بیکارگر:
چه باید مرا ترس دادن همی؟!
شما گفت از ایران به پند آمدید
چو این بود گفتارتان سر بر سر؟!
که از گفت این قرک شوریده بخت
کجا آنهمه خلعت و پند شاه؟
کجا آنهمه عهد و سوگند و پند؟

نه با مرد جان و نه با اسب، دل
به بینی یکی مایه و ر جایگاه
سرباره باخور، براز اندر است
ز لشکر نماند سواری بجای
بیایند گردان خنجر گذار
همی تیر باران کنند از برش
چو حلقه است بردر، بد بدگمان
شنیدند، گشتند با درد، یار
بگرد بلا تا توانی مگرد
چنین است این هم نماند نهفت
نه فرسودن ترگ را آمدم
بلای ددو دام برداشتی
چنین رنجها بر نیاید شمرد
بر این بر، جهان آفرین رابخوان
بدل شاد و خرم شوی نزد شاه
همه شهر توران بر نندت نماز
تن خیش را خوار مایه مدار
که چرخ کهن بازی آرد بنو
نباید سر خویش دادن بباد
شد آن تازدرویش، ز گردان کهن
« که ای پهلوانان با نام و فر
در ترس بر خود گشادن همی؟!
نه از بهر نام بلند آمدید؟!
چه بستید بامن در این ره کمر؟
بلرزه فتادید همچون درخت!!
کمرهای زرین و تخت و کلاه؟
بیزدان و با اختر سودمند؟

که اکنون چنین سست شد، پایتان
 شما باز گردید پیروز و شاد
 بگفتار این دیو نا سازگار
 از این پس نخواهم بر این یار کس
 جهاندار پیروز یار منست
 بهمردی نیامد کسی هم‌رهم
 بدشمن نمایم هنر هر چه هست
 بیایید هم بیگمان آگهی
 که با دژچه کردم بهمردی وزور
 چو ایرانیان برگشادند چشم
 بر رفتند پوزش کنان پیش شاه
فدای تو بادا تن و جان ما
 ز بهر تو ای شاه، غم‌خواره ایم
 ز ما تا بود زنده، یک نامدار
 سر ما به پیش تو افکنده باد
 سپهبد چو بشنید از ایشان سخن
 بایرانیان آفرین کرد و گفت
 گر ایدون که گردیم پیروز گر
 نگرود فراموش بدل رنج‌تان
 همی رای زد تا جهان شد خنک
 بر آمد ز درگاه شیپور ونای
 بکردار آتش همی راندند
 سپیده چو از کوه سر بر کشید

یک ره پراکنده شد، رایتان ؟
 مرا کار جز رزم جستن مباد
 چنین سست‌تان شد دل، از کارزار ؟
 پسر با برادر مرا یار بس
 سر اختر اندر کنار منست
 اگر جان ستانم و گرجان دهم
 زمردی و پیروزی وزور دست
 از این نامور فر شاهنشهی
 بنام خداوند کیهان^۱ و هور^۲
 بدیدند چهر و را، پر ز خشم
 که گر شاه بیند، ببخشد گناه
 چنین بود تا بود پیمان ما
 نه از کوشش و جنگ بیچاره ایم
 نه پیچیم یک تن سر از کارزار
 جهان امروزای تو را بنده باد
 به پیچید از گفته های کهن
 که هرگز نماند هنر در نهفت
 ز رنج گذشته بیاییم بر
 نماند تهی بی گمان گنج‌تان
 وزید از سر کوه بادی تنک
 سپه بر گرفتند یکسر ز جای
 جهان آفرین را همی خواندند
 شب آنچادر شعر بر سر کشید

۱ - کیهان - بر وزن ایشان بمعنی جهان و روزگار و دنیا باشد و بفتح اول هم بنظر آمده است

ز خورشید تابان نهان کرد، روی
 بمنزل رسید آن سپاه گران
 بهاری یکی خوش منشی روز بود
 سرپرده و خیمه فرمود، کی
 هم اندر زمان تند بادی ز کوه
 جهان یکسره گشت چون پرزاغ
 بیارید از آن ابر تاریک، برف
 سه روز و سه شب هم بد انسان بدشت
 سرپرده و خیمه ها گشت تر
 هوا بود^۱ شد، برف چون تار^۲، گشت
 باواز پیشی پشتون بگفت
 بمردی شدم در دم ازدها
 همه پیشی یزدان نیایش^۳ کنید
 مگر کاین بلاها زما بگذرد
 پشتون بیامد به پیش خدای
 سپه یکسره دست برداشتند
 همانگه بیامد یکی باد خوش
 چو ایرانیان را دل آمد بجای
 همانجا بودند گردان سه روز

همیرفت خور، درپس پشت اوی
 همه گرز داران ونیزه و ران
 دل افروز وهم گیتی افروز بود
 بیاراست خوان و بیاورد می
 برآمد که شد نامور زان ستوه
 ندانست کسی باز هامون زراغ
 زمین شد پراز برف و بادی شگرف
 دم باد از اندازه اندر گذشت
 زسرما کسی را نید پای و پرا
 سپهدار از آنکار، بیچار گشت
 که اینکار ما گشت با درد جفت
 کنون زور و مردی ندارد بها
 بخوانید و اورا ستایش کنید
 کزین پس کسی ازما بدی نسپرد
 که او بود بر نیکوئی رهنمای
 نیایش از اندازه بگذاشتند
 ببرد ابر و روی هوا گشت کش^۴
 بیودند در پیش یزدان بیای
 چهارم چو بفروخت گیتی فروز

۱ - پای ویر بر وزن بام و در بمعنی تاب و طاقت و قدرت و توانائی باشد . ۳۰۲ - یود -
 نقیض تار است و آن رشته باشد که در پهنای جامه بافته میشود و تار بردازی جامه ، آتشگیره
 را نیز گویند و آن چیزی باشد که با چخماق آتش در آن زنند و بمعنی کهنه هم آمده است
 که در مقابل نو باشد . ۴ - نیایش بر وزن ستایش بمعنی آفرین و تحسین و دعائی باشد
 که از روی تضرع و زاری کنند و بمعنی مهربانی هم آمده است . ۵ - کش بفتح اول
 و سکون ثانی معانی متعدد دارد در اینجا بمعنی خوش و نیک است .

سپهبد گرانمایگان را بخواند	بسی داستانهای نیکو براند
چنین گفت: کاین جا بمانید بار	مدارید جز آلت کارزار
هر آنکس که او هست سرهنگ فش ^۱	که باشد و را مایه، صدبار کش
به پنجاه، آب و خورش برنهد	دگر، آلت پرورش برنهد
فزونی، هم ایدر بمانید بار	گشادست بر ما، در کردگار
چون نومید گردد زیزدان کسی	از او نیکبختی نیاید بسی
به نیروی یزدان ییایم دست	بدان بد کنش مردم بت پرست
از آن دژ یکایک توانگر شوید	همه پاک، با گنج و افسر ^۲ شدید

نظمی که در اینجا فردوسی از زبان اسفندیار برای عده ابوابجمعی خود (که بایستی خطر بزرگی را استقبال و عبور نمایند) ایراد نموده است شباهت تسامی دارد بنظمی که هشت قرن بعد از فردوسی، ناپلئون بناپارت در بدو فرماندهی خود بقشون ایتالیا برای آن عده ایراد نموده است.

چو خور، چادر زرد، در سر کشید	بشد باختر، چون گل شنبلید
بنه بر نهادند گردان همه	برفتند با شهریار رمه
چو بگذشت از تیره شب، یکزمان	خروش کلنگ آمد از آسمان
بر آشفست از آوازش اسفندیار	پیامی فرستاد زی، کرگسار
که گفتی بدین منزلت آب نیست	هم این جای آرامش و خواب نیست
کنون ز آسمان خاست بانگ کلنگ	دل ما چرا کردی از آب، تنگ؟

فردوسی در اشعار فوق توجه باین نکته را که «از هر معلولی باید علت آن تجسس و استفاده شود» تعلیم فرموده چنانکه اسفندیار از پرواز کلنگ بوجود آب در آن حوالی پی برده و این یکی از نکات مهمه است که بایستی در تمام مراتب فرماندهی دقیقاً رعایت شود، چنانکه در تعلیمات امروزه نیز ضمن وظائف دیده بان

۱ - فش - بمعنی شبه و نظیر و مانند است . ۲ - افسر - بمعنی تاج باشد .

تصریح شده که بایستی کمترین آثار یا تغییراتی که در منطقه دیده بانی خود میبیند حتی پرواز برندگان را آگهی دهد.

چنین داد پاسخ که ایدر، ستور
دگر چشمه آب یابی چو زهر
سپهد چنین گفت: کز کرگسار
ز گفتار او تیز لشکر براند
چو یکپاس از تیره شب درگذشت
خروش جلب یکی از علائم شرطیه بوده که قوای مقدم در بر خورد بحادثه،
بوسیله آن فرماندهی را آگهی داده و بنزد خود میخواندند.

بجنبید بر بارگی شاه نو
سپهدار چون پیش لشکر کشید
هیونی که بد اندر آن کاروان
یکی پیشرو، غرقه گشت اندر آب
گرفتیش در آن، بر کشیدش ز گل
بفرمود تا کرگسار نژند
بدو گفت کای ریمن خاکسار
نگفتی که ایدر نیابی تو آب؟
چرا کردی ای بدتن از آب، خاک؟
چنین داد پاسخ که: مرگ سپاه
نه بینم همی از تو، جز پای بند
سپهد بخندید و بگشاد چشم
بدو گفت: کای کم خرد کرگسار
بروئین دژت بر، سپهد کنم
همه پادشاهی سراسر تراست
نیازم آنرا که فرزند تست

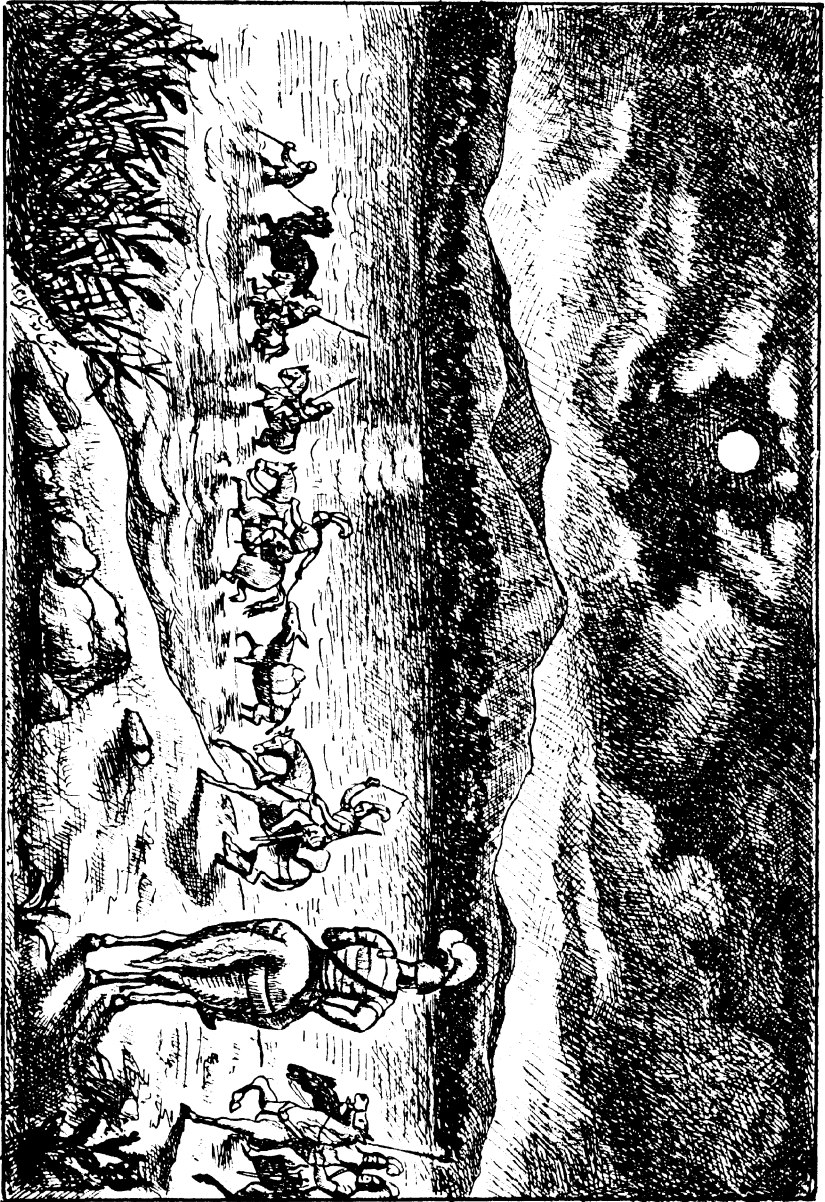
ز قلب سپه رفت، تا پیشرو
یکی ژرف دریای بی بن بدید
کجا پیشرو داشتی ساروان
سپهد بدو چنگ زد در شتاب
بترسید بد خواه ترك چگل
شود داغدل پیش، با پای بند
چه کژی بکار آوریدی، چومار؟
بسوزد ترا تابش آفتاب؟
سپه را همه کرده بودی هلاک!
مرا روشنائیست چون هور و ماه
چه خواهم ترا جز بلا و گزند؟
فروماند از آن ترك و نمود خشم
چو پیروز گردم من از کارزار
مبادا که هرگز بتو بد کنم
چوبامن کنی در سخن رای، راست
نه ان را که او نیز پیوند تست

با اینکه اسفندیار در چنین موقعی (که اسیر دروغ گفته بخطر بزرگی او را کشانیده بود) در نهایت خشم و غضب بوده ، مع هذا بنا بتدبیر فرماندهی ابداً بروی خود نیاورده و برای آنکه استفاده واقعی را عاید دارد مجدداً اسیر را تطمیع و نوید میدهد ؛ فردوسی بدینوسیله وظائف فرماندهی را در این قبیل مواقع (که برای اکثر فرماندهان غالباً پیش میآید) بنحومذکوره تشریح فرموده است .

چو بشنید گفتار او ، کرگسار	پر امید شد جانش از شهریار
ز گفتار او ماند اندر شگفت	زمین را بیوسید و پوزش گرفت
بدو گفت شاه: «آنچه گفتی گذشت	ز گفتار خامت ، نگشت آب دشت
گذرگاه این آب دریا کجاست؟	بیاید نمودن بما ، راه راست»
بدو گفت: «با آهن از آبگیر	نیابد گذر پرو پیکان تیر
چو پای من از بند بیرون کنی	براین آب دریا تو افسون کنی»
تهمت من فرو ماند اندر شگفت	بفرمود تا بند از او برگرفت
بدریای آب اندرون کرگسار	بیامد هیونی گرفته مهار
بجائی که پایاب ^۱ را بد گذر	روان گشت و لشکر پس یکدگر
سپهبد بفرمود تا مشگ آب	پر از باد کردند هم در شتاب
ببستند ، بر پهلوی بارگی	سپه اندر آمد بیکبارگی
بیامد بخشکی سپاه و بنه	بشد میسره راست با میمنه

فردوسی در اشعار فوق طریقه عبور از رودخانه یا برکه و بالاخره جائی را که آب داشته باشد تعلیم فرموده و بترتیب: تجسس کدار و برای اطمینان کامل از آن روانه نمودن اسیر را در جلو متذکر و بعلاوه يك نکته مهم دیگری را که فرماندهان بایستی همیشه با هوش و ابتکار سرشار خود مراعات و عملی نمایند تذکر داده و آن عبارت از اینست که فرماندهی بتواند از کیفیات و عواملی که اجباراً بآنها

۱ - پایاب - بر وزن شاداب ، آبی را گویند که بای بر زمین آن برسد و از آنجا پیاده توان گذشت ، برخلاف غرقاب .



استفند یار از اسیر (کر کسل) برای پیدا کردن گداز استفاده نموده است

مصادف و برضرر او میباشند بنفع قوای خویش استفاده نماید ، چنانکه اسفندیار بنا باطلاعی که کرگسار از راه حیل و فریب باو داده بود بتصور نایابی آب مشکهای متعددی تهیه و بهمراه آورده بود و اکنون که در معبر خود بآب زیادی بر خورده و بالتیجه آن مشکها بنه را سنگین و حرکت عده را دچار اشکال و تأخیر مینماید با خالی نمودن آب مشکها و پر باد نمودن و بستن آنها پهلوی اسبها وسیله منع غرق شدن بنه را فراهم و تأمین مینماید .

چنان شد که فرسنگ ده ماند باز
پرستنده شد جام باده بدست
ببردند با تیغ پیش هژبر
بیامد به پیش دل اسفندیار
ز تو خوبی و راست گفته سزد
دراشان کنم جان لهراسب را
دل لشکرم کرد پر خون و درد
بکشت از بزرگان ماسی و هشت
پدید آرم از هر دری کیمیا
بگام دلیران ایران کنم
بیارم زن و کودکانشان اسیر
بگوی آنچه داری بدل پیش و کم
زبان و روانش پر از جنگ شد
که بر تو مبادا بداد آفرین
بریده بخنجر ، میان تو باد
زمین بستر و گور پیراهنت
بر آشت بر خیره سر کرگسار
ز تارک بدو نیمه شد تا برش

بنزدیک روئین دژ آمد فراز
سر جنگجویان بخوردن نشست
بفرمود تاجوشن و خود و گبر
گشاده بفرمود تا کرگسار
چنین گفت: اکنون که رستی از بد
چو از تن بیرم سر ، از جاسب را
چو کهرم که از خون فرشیدورد
همان اندریمان که پیروز گشت
سرانشان بیرم بکین نیا
همه گورشان کام شیران کنم
سراسر ، جگرشان بدوزم به تیر
ترا شاد خوانم از این ، گر دژم
دل کرگسار اندر آن تنگ شد
بدو گفت: « تا چند گونی چنین؟
همه اختر بد بجان تو باد
بخاک اندر ، افکنده پر خون نت
ز گفتار او تیز شد شهریار
یکی تیغ هندی بزد بر سرش

چنانکه ملاحظه شد **کرگسار** اسیر وظیفه سپاهیگری خود را در هنگام اسارت بنحو اکمل انجام داده ، زیرا پس از آنکه از راه خدعه و فریب قشون **اسفندیار** را براه **هفتخوان** کشید تا نابودش سازد و اتفاقاً موفق نگردید و بالاخره دشمن را تا نزدیکی قلعه شهریار خود دید، بیطاعت شده، گذشته از آنکه اطلاع قابل ملاحظه‌ای که **بدر** **اسفندیار** بخورد باو نداد ، کینه و پرخاش خود را آشکار ساخته کشته شدن و مرگ را قبول و بر آن زندگانی که نتیجه‌اش بفتح دشمن منجر میگردد ترجیح داد این وظیفه ایست که بایستی هر يك از افراد قشون ، هنگام اسارت انجام داده و بدانند که این عمل نه فقط يك وظیفه نظامیست بلکه وظیفه وجدانی نیز بشمار میرود .

خو ر ماهیان شد تن بدگمان	بدریا فکندندش اندر زمان
به تندی میان یلی را بیست	وز آنجایگه بارگی بر نشست
یکی مایه دار آهنین باره دید	بیالا بر آمد، بدژ بنگرید
بجائی ندید اندرو آب و گل	سه فرسنگ بالا و پهنا چهل
برفتی به تندی، برابر چهار	به پهنای دیوار او بر، سوار
یکی باد سرد از جگر برکشید	چو اسفندیار آن شگفتی بدید
بد آمد بروی من از کار بد	چنین گفت: «کاین را نشاید ستد
پشیمانی آمد همه بار من»	دریغ آنهمه رنج و پیکار من
دو ترک، اندر آن دشت، پوینده دید	بگرد بیابان همی بنگرید
سکانی که نخجیر گیرد به تك ^۱	همی بود همراهشان چارسك
بچنگ اندرون نیزه کارزار	ز بالا، فرود آمد اسفندیار
ز هامون، بیالا بر آوردشان	به نیزه زاسیان جدا کردشان

عملی که **اسفندیار** در این مورد انجام داده ، باصطلاح امروزه «**دستبرد رفت و آمد**» شناخته میشود و موقعی بایستی این عمل اجرا شود که فرماندهی برای

۱ - تك - بفتح اول بمعنی تاخت و حمله است .

کسب اطلاعات محتاج یکی دو نفر اسیر باشد تا بدانوسیله دانستنی های خود را تکمیل نموده بتواند اتخاذ تصمیم نماید.

فردوسی با شرح مذکوره طریقه جبران موقعی را که یکی از وسائل و منابع اطلاعات از دست می رود تعلیم میفرماید چنانکه در مقابل ازین رفتن **کرگسار** این دو اسیر را بدست **اسفندیار** داده بر احوال **روئین دژ** آگاهی میسازد.

چه جایست و چند است دروی سوار؟	میرسید و گفت: این دژ نامدار
همه دفتر دژ بر او خواندند :	زار جاسب چندی سخن راندند
دروی سوی ایران دری سوی چین	« که بالاو پهنای دژ را بهین
سواران گردنکشی و نامدار	بدو اندرون . تیغزن صد هزار
بفرمان و رایش سرافکنده اند	همه پیش ارجاسب ، چون بنده اند
بخوشه درون هست ، اگر تازه نیست	خورش هست چندان که اندازه نیست
خورش هست چندان که دارد سپاه	اگر در بیند بده سال شاه
بیاید برش نامور صد هزار	و گر خواهد از چین و ماچین سوار
خورش هست و مردان فریاد رس»	نیازش نیاید بچیزی ز کس
دو گردنکش ساده دل را بکشت	گرفت اوسبک ، تیغ هندی بمشت

اسفندیار پس از آنکه از دو نفر اسیر فوق الذکر اطلاعات لازمه را راجع **بروئین دژ** کسب نموده آندو را میکشد سپس تصمیم میگیرد که قشون را برادر خویش (**پشوتن**) سپرده و خود از راه حیل و فریب با **صد و شصت نفر** از یلان سپاه صورت بازارگان **بروئین دژ** رفته ، در موقع مقتضی ، بوسیله علائم شرطیه (بر انگیزختن دود یا آتش در روز یا شب) قواریا بطرف قلعه حمله ور نماید و باین ترتیب بالاخره موفق میشود که **روئین دژ** را فتح نموده **ارجاسب** را بکشد .

انتقادات در بارهٔ هیرو از هفتخوان

اولاً راجع باسفندیار:

۱ - محسنات

الف - توجه **اسفندیار** بکسب اطلاعات و حزم و دور اندیشی او کاملاً قابل ملاحظه و بنحوی بوده که بدون داشتن اطلاع دقیق بهیچکاری اقدام ننموده است .
ب - طریقهٔ کسب اطلاعات او از اسیر ، کاملاً مطابق اسلوب امروزه و با رعایت نکات دقیق معرفهٔ الروحی بوده زیرا اسیر را ابتدا مست مینموده سپس با وعده و نوید او را تطمیع و بعد با تهدید بسؤالات میپرداخته است .

ج - در مقابل سه راهی که **کرگسار** برای او شرح داده بود انتخاب راه **هفتخوان** مطابق اصول لشکرکشی بوده و این مصرع (**بگیتی به از راه کوتاه نیست**) میتواند شعار آن اصل واقع گردد .

د - در عین اینکه **اسفندیار** بزور بازوی خود اطمینان کامل داشته است ، **یزدان شناسی** او محفوظ مانده همه جا (چه قبل از شروع بعمل و چه در موقع فتح و پیروزی و بالاخره هنگامی که دچار بلا و مشقتی میشده) از نیایش **بایزدیکتا** غافل نمی مانده است .

ه - حرکت شبانهٔ عده که از طرف **اسفندیار** صورت میگرفت از لحاظ اختفای عملیات و کاستن فرسودگی عده قابل ملاحظه است ، مخصوصاً چون از وضعیت منازلی که میبایستی بآنها برسد و خطراتی که در آنها وجود داشته دقیقاً اطلاعات کافی در دست او نبوده است ، اگر صبح حرکت مینمود و شب بآن منازل میرسید ، ناچار بود که بدون اطلاع ، اوقات نا صبح را بهدر داده و قویاً احتمال میرفت که در آن مدت دچار حوادثی شود . این عمل او (راه پیمائی شبانه و رسیدن بمقصد در روز) کاملاً مطابق **اصول شیوة کارزار** و همان مفهومیست که ضمن ماده ۱۶۸ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی بشرح ذیل مندرجست :

« کلیه در صورتی که مقتضیات اجازه دهد شب حرکت کردن برای

اینکه روز بمقصد برسند بهتر از این است که بعکس رفتار نمایند. »

و - شرح عملیات **اسفندیار** نشان میدهد که مصنف و سراینده داستان او کاملاً بر موز و قواعد فرماندهی آشنا بوده اند ، زیرا در هر موقع که **اسفندیار** میخواست با دشمن مقابله نماید قبلاً ، فرماندهی را برعهده برادرش (**سپهبد ارپشوتن**) واگذار مینموده تا در صورت خطری برای خود ، قوا دچار بلا تکلیفی نشوند .
 ز - همچنین تدابیر متخذ **اسفندیار** در مقابل خطرات و موانعی که برخورد مینموده بسیار جالب توجه و بلکه با وسائل آزمون تنها وسیله و عالترین تدابیر بشمار میرفته است (**تعبیه صندوق تیغ نشان بر علیه ازدها و سیمرغ ، سبک نمودن عده برای امکان داشتن آب کافی در منطقه که تصور بی آبی میرفته ، استفاده از مشکهای پر باد برای عبور از آب ، اقدام بگرفتن اسیر پس از کشتن کرگسار و بالاخره نیرنگ بازگانی که برای وصول بقلعه اندیشیده و بکار برده بود**) .

ح - روحیه قوی **اسفندیار** که در مقابل تحریکات **کرگسار** بعقب نشینی و نیز مشاهده خطرات عظیمی که متوالاً دچار میشد ، بهیچوجه خللی نیافته کاملاً شایان تقدیر و داشتن این قبیل روحیات در ردیف الزم وسائل و ابزار کار هر فرماندهی بشمار میرود .

ط - همچنین سماجت در تصمیم او که بحر فهای **کرگسار** و بعضی اوقات سرداران عده خود تغییر عقیده نداده و مقصد اصلی را با تمام خطراتیکه احتمال میرفت تعقیب مینمود شایان بسی ملاحظه است .

ی - بالاخره دقت در جزئیاتی که در هر لحظه در امور و مشاهدات خود مرعی میداشت بسیار قابل توجه و از موز فن فرماندهی بشمار میرود (مثلاً از صدا

و پرواز کلنگ وجود آب را در آن نزدیکی حدس زده و نسبت به بیانات **کرگسار** مشکوک و مردد گردیده بود .

۲- معایب :

الف - برای کسب اطلاعات توجه بیک منبع و عدم تحقیق و تجسس و تطبیق با منابع دیگر از خبیهای هر فرمانده بشمارو نتیجه آن همان میشود که **اسفندیار** با قناعت نمودن باطلاع مکتسبه از **کرگسار** خود و قشونش دچار خطرات راه **هفتخوان** گردیدند .

ب - استعناق اسیر در حضور سایرین دارای معایب کلی بوده ، از آنجمله همانست که **فردوسی** شرح آن را در آن داستان مذکور داشته ، یعنی روحیه فرماندهان جزء بر اثر صحبتهای آن اسیر خراب و اگر بجز تدبیر و کفایت و حسن تأثیر کلام **اسفندیار** میبود شاید کسی عقب نشینی آن عده را نمیتوانست جلوگیری نماید .

ج - با اینکه **اسفندیار** کاملاً از تدابیر لازمه بهره مند بوده ولی در مورد رفتار با **کرگسار** قدری اشتباه نموده بود ، زیرا جز مرتبه اول تحقیق و نیز در موقعیکه برای **خوان هفتم** ناچار بوده که ملاطفت نماید در موارد دیگر اسیر را در قید و بند نگاهداشته و در موقع استعناق هم او را توهین مینموده ، بالاخره هم سوء رفتار او باعث گردید که اسیر را از جان خود سیر و پیر خاش و درشتی در حضور او وادار نموده در نتیجه بقتلش آورده تنها منبع مهم اطلاع را در آن موقع از دست بدهد ، که اگر آن دو ترك بعدی را نمی یافت میبایستی مدتها در آن جا سرگردان بماند ، در صورتیکه میتوانست ظاهراً **کرگسار** را آزاد گذارده در خفا چند نفر مراقب براو بگمارد (که در صورت مشاهده تخلفی جلوگیری کنند) و با ملاطفت و مهربانی طوری با او نمود کند که حقیقه **کرگسار** بحر فهایش اطمینان و اعتماد حاصل نموده شاید از این طریق نسبت باو صمیمیتی ابراز دارد .

د - همچنین کشتن دو نفر اسیریکه پس از قتل **کرگسار** بوسیله دستبرد بدست آورد برخلاف اصول و قواعد انسانیت و شیوه کارزار و مقررات نظامی بوده

واسفندیار بخيال خود از لحاظ حزم و دور اندیشی که مبدا این دو نفر وسیله یافته باز جاسب خبر دهند آنان را بقتل آورد، در صورتیکه ممکن بود همین منظور را بوسیله محبوس نگاهداشتن آندو نفر تأمین نموده در خاتمه کار از لحاظ حقشناسی نسبت بآنان مستخلص و تشویقشان نماید.

ثانیاً راجع به کرگسار

بهترین و عالیترین وظائفی را که ممکن است یکنفر سرباز یا صاحب منصب در هنگام اسارت انجام دهد **فردوسی** با بیان عمل اسارت **کرگسار** در دست **اسفندیار** بیان فرموده، زیرا با اینکه آن اسیر مست و طمیع و تهدید میشده معهذا حقیقت را ابراز نمیداشته و دشمن را بپر خطر ترین راه موجوده کشانیده، پس از آنهم که در یکی دو منزل برخلاف انتظار، **اسفندیار** را فاتح مبیند، سعی میکند که با شرح و بیان خطرات آن راه و با صورت حق بجایی روحیه او و قوایش را خراب نموده، بعقب نشینی و ادارش سازد چنانکه در مورد **خوان هفتم** نزدیک بوده که نتیجه صحیحی بدست یابورد ولی لیاقت شخص **اسفندیار** اقدامات او را خنثی نمود. بالاخره هم که **اسفندیار** را بر خطرات موجوده فائق دیده و در صورت دادن اطلاعات کافی از روئین دژ مظفریت او را قطعی و حتمی میندازد صراحتاً تمرد ورزیده از دادن اطلاع خود داری و قبول مرگ را بزرندگانیش نمیگینی که منجر بکشته شدن عده از هموطنانش میگردد ترجیح میدهد.

ثالثاً راجع به جاسب:

۱ - انتخاب محل روئین دژ در وراء **هفتهخوان** از طرف **ارجاسب** بسیار قابل ملاحظه و ترکیب عوامل **هفتهخوان** نسبت بقلعه، همان سیستم رده بندی در عمق امروزه است که **ارجاسب** بکار برده تا در صورت از بین رفتن یکی از آن عوامل، دشمن نتواند بآسانی بر قلعه او دست یابد چنانکه با قرار دادن موانع و خضرات مذکوره در عمق، **اسفندیار** در پس هر موفقیت بمانع و خطر دیگری دچار میگردد دیده است.

۲ - با استحکام کامل روئين دژ و اطمینانی که ارجا سب بتدارکات وعدم احتیاج خود و قشونش بخارج از قلعه داشته اند معینا نداشتن دیده بان و طلايه در مسافات دور از قلعه و بالتیجه بی اطلاعی و عدم وقوف او بر تغییرانی که ممکن بود پیش بیاید دارای همان عیبی بود که بالاخره با آن وضعیت قلعه او را سقوط داد .

۳ - همچنین اطمینان ببازرگانی اسفندیار و اعتماد بحرفهای چرب و نرم او و خیره شدن بجواهراتی که از طرف اسفندیار باو هدیه داده شده بود از خبطهای جبران ناپذیر فرماندهان نظامی محسوب میشود .

بالاخره

توفیق و غلبه اسفندیار بر هفتخوان که نتیجه فعالیت و پشت کار او بوده ، بخواننده باریک بین این فکر را میدهد که : خطرات و اشکالات را (و او هر قدر هم که عظیم و متعدد باشند) میتوان در سایه همت و جدیت محو نموده ، عاقبت در سایه بردباری و دوام در تصمیم ، بانجام مقصود کلی موفق و پیروزمند گردید .

طرز رفتار با اسراء

ماده ۳۸ دستور موقتی خدمات صحرائی کشتن اسرا را اکیداً ممنوع ساخته حتی تذکر میدهد که بایستی با آنها از روی اصول انسانیت رفتار شود ، فردوسی هم در حوالی هزار سال قبل علاوه بر آنکه صراحة این دستور را داده ، مانند سایر نکات تعلیمیه اش آنها را استدلال میکند ، چنانکه فرموده است :

که وقتی مرا موبدی داد پند که چون دشمن زنده یابی به بند

۱ - موبد - بضم اول و کسر بای ابجد ، حکیم و دانشمند و عالم و دانا و حاکم و صاحب دیر آتشی یرستان باشد ، بفتح اول هم آمده است .

مکش زود اورا، ابرخیره ^۱ خیر	که هر گه که خواهی، توان کشت، اسیر
مبادا که زنده بگار آیدت	بدو کشوری خواستار آیدت
چو کشته بود، زنده کردنش باز	کسی کی تواند بعمری دراز؟
بهر کار، مشتاب ای نیکبخت	بویژه بخون، زانکه کاریست سخت
تو، ای پهلوان یل ارجمند	همی دست بگشای و دشمن ببند

در جای دیگر میفرماید :

دگر هر که گردد بدستت اسیر	بدین بارگاه آورش نا گزیر
من از بهر ایشان یکی شارسان	بر آرم بمرزی که بد خارسان
تو زین پندها هیچگونه مگرد	چو خواهی که مانی ابی رنج و درد

همچنین احترام نوامیس اسرا را بخصوص توصیه میکند چنانکه در موقع بیان گریختن افراسیاب از گنگدژ از طرف کیخسرو و سران سپاه چنین میفرماید :

بایرانیان گفت، پیروز شاه	که دشمن چو آواره گردد زگاه
ز گیتی، براو نام و کام اندکیست	ورا مرگ با زندگانی یکیست
زلشکر گزین کرد پس، بخردان	جهان دیده و کار کرده ردان
بدیشان چنین گفت: کاباد باد	شما را تن و دل پراز داد باد
دژ و گنج این ترک شوریده بخت	شمارا سپردم، بکوشید سخت
نباید که در کاخ افراسیاب	بتابد ز چرخ برین آفتاب
هم آواز پوشیده رویان اوی	نخواهم که آید ز ایوان بکوی
نگهبان فرستاد سوی گله	که بودند برگردد آن دژ یله ^۲
ز خویشان او کسی نیازد شاه	چنان چون بود در خور پیشگاه

۱ - خیره - بر وزن تیره ، غباری را گویند که در پیش چشم پدید آید و بمعنی شوخ دیده و بیشرم و بی آرم و هرزه و ناهموار و بیحیا و لجوج و سرکش و سخن نا شنو باشد، رند و شجاع و دلیر را نیز گفته اند ، و بمعنی بی سبب ، بیهوده ، بی تقریب ، تعجب ، شکفت بسیار، حیران و سرگشته و فرامانده هم هست .

۲ - یله - بفتح اول و ثانی بمعنی رها و نجات و خلاص و رها کرده باشد، چنانکه گویند اسب را یله کرد یعنی سرداد و رها کرد .

حتی برای آنکه بهتر لزوم این مسئله را استدلال نماید پس از اشعار فوق موضوع تردید سپاه **کیخسرو** را از کینه وری نسبت **بتورانیان** بیان فرموده و با نمایش دیگری این منظور (احترام نوامیس دشمن) را تذکار میفرماید چنانکه فرموده است :

سپه شد سراسر پر از گفتگوی
که گوئی بر باب، مهمان شدست!!
بریده بخنجر، به بیداد، سر
برهنه بگیسو کشیدش براه
مزیدست^۱ شیر این شه بی گزند
نیانگیزد از خان^۲ او رستخیز!
بر انگیزد آتش زخویشان اوی
بکیخسرو آمد همه در بدر
بسی داستان پیش ایشان براند
سر بیخرد را نشاید ستود
بکام اندرون، نام یاد آوریم
نماند بکس جاودان روزگار
تواند جفا گستریدن بسی
که آرند پوشیدگان را نهان
کسی کو نیامد ز پرده بکوی^۳
پر از کین، سوی کاخ بشناختند
که خسرو سر آرد بدیشان زمان
بتاراج و کشتن بیاراستند

چوزانگونه دیدند، کردار اوی
که کیخسرو ایدر بد انسان شدست
همی یاد نایدش خون پدر
همان مادرش را که از تخت و گاه
شبان پروریدست و از گوسپند
چرا چون پلنگان بچنگال تیز
فرود آورد کاخ و ایوان اوی
ز گفتار ایرانیان پس خبر
فرستاد کس، بخردان را بخواند
که هر جای تندی نباید نمود
همان به که با کینه، داد آوریم
که نامست اندر جهان یادگار
همین چرخ گردنده با هر کسی
وزان پس بفرمود شاه جهان
همه دخت شاهان و پوشیده روی
چو ایرانیان آگهی یافتند
بر آنگونه بردند گردان گمان
بخواری همی بردشان خواستند

۱ - مزیدن - بروزن و معنی مکیدن باشد . ۲ - خان - در اینجا مخفف خانه است .

۳ - کوی بروزن جوی ، راه فراخ و کشاده را گویند که بمعنی شاهراه باشد ، گذر و محله را هم گویند .

زایوان برآمد بزاری خروش
تودانی که ما سخت بیچاره‌ایم
بر شاه شد مهتر بانوان
پرستنده صد، پیشی هر دختری
چو خورشید تابان از ایشان گهر
همان جام زرین گرفته بدست
پر از مشک و یاقوت و در و گهر
بیکدست مجمر، بیکدست جام
توگفتی که کیوان ز چرخ برین
سر بانوان شد بنزدیک تخت
همه دخت پروردگانش بناز
همه یکسره زار بگریستند
کسی کو بیفتد ز کام و ز ناز
همیخواندند آفرینی بدرد
چه نیکو بدی، گر ز توران زمین
تو ایدر بجشن و خرام آمدی
براین بوم شاهی و هم کدخدای
سیاوش نگشتی بخیره تباه
چنان کرد بدگوهر افراسیاب
همی دادمش پند و سودی نداشت
گواه منست آفریننده ام
دگر پور من جهان، پیوند تو
ز بهر سیاوش، درخان من
که افراسیاب آن بداندیش مرد

که ای دادگر شاه بسیار هوش
نه برجای خواری و بیغاره‌ایم
ابا دختران اندر آمد، نوان
ز یاقوت بر هر سری افسری
بر او بافته جامه هائی بزر
همه دل ز بیم شهنشاه، پست
به پیشی اندر افکنده از شرم سر
بر افروخته عنبر و عود خام
ستاره فشاند همی بر زمین
ابر شهریار آفرین کرد سخت
بر اینگونه بردند پیشش نماز
بدان شور بختی همی زیستند
بر او بر، ببخشی روز نیاز
که ای نیک پی خسرو رادمرد
نبودی بدلت اندرون درد و کین
ز شاهان درود و پیام آمدی
بتخت نیا بر، نهادی تو پای
ولیکن چنین گشت خورشید و ماه
که پیش تو پوزش نبیند بخواب
بخیره همی سر زیندم بگاشت
که بارید خون ازدو بیننده ام
که شاید بزاری همی بند تو
چه تیمار بد بر دل و جان من
بسی پند بشنید و سودش نکرد

شود پادشاهیش زیر و زبر
 شده روز تار و نگون گشته سر
 زمانه بدرید بر تنش پوست
 نگه کن بر آئین شاهان، بما
 جز از نام او در جهان نشنویم
 نگیرد بر این بیگناهان شتاب
 چه یابی گنه، خیره آویختن
 بریدن سری، کاو گنهکار نیست!
 نماند کسی در سپنجی سرای
 نه پیچی سر از شرم، روز شمار
 بر آن خو برویان برگشته بخت
 شده لعل رخسارگان، چون چراغ
 ز فرزند وزن هر کسی یاد کرد
 سران سپه مهتران سترگ
 نخواهد ز بهر جهان آفرین
 که: هر چیز کان نیست مارا پسند
 و گر چند باشد دلم کینه جوی
 بر اندیشم، آنم نیاید پسند
 کسیرا همان بد، بسر ناورم
 چنان پاکزاده جهان کدخدای
 ز گوینده گفتار من بشنوید
 مرا بیوفائی چو دژخیم نیست
 چو خواهد زمانش نباشد بسی
 بیزدان سپرده تن و جان خویش
 بماداد بوم و برو تاج و تخت
 چو ایران شمارا سرای نشست

بدان، تا چنین روزش آید بسر
 بتاراج داده کلاه و کمر
 چنین زندگی بدتر از مرگ اوست
 کز آن ره بیگناهان بما
 همه پاك پیوسته خسرویم
 بید کردن جادو افراسیاب
 بخواری و زخم و بخون ریختن
 که از شهریاران سزاوار نیست
 ترا شهریارا، جز اینست رای؟
 همان کن که پرسد ز تو آردگار
 چو بشنید خسرو، به پیچید سخت
 از آندرد پوشیده رویان و داغ
 به پیچید دل، بخردان را ز درد
 همه خواندند آفرین بزرگ
 کز ایشان شه نامبردار، کین
 چنین گفت کی خسرو هوشمند
 نیارم کسی را همان بد برای
 چو از کار آن نامدار بلند
 که بد کرد با پر هنر مادرم
 بفرمودشان باز گشتن بجای
 بدیشان چنین گفت: کایمن شوید
 کزین پس شمارا ز من بیم نیست
 تن خویش را بد نخواهد کسی
 بیاشید ایمن بایوان خویش
 بایرانیان گفت: پیروز بخت
 همه شهرتوران گرفته بدست

ز دلها همه کینه بیرون کنید	بمهر اندر این کشور افسون کنید
که از ما چنین ترسشان در دلست	ز خون ریختن گرد کشور، گلست
بهر کار چربی بیاید نخست	نباید از آغاز پیکار جست
همه گنج توران، شما را دهم	نه زان بر شما بر، سپاسی نهم
بکوشید و خوبی بکار آورید	چو دیدید سرما، بهار آورید
من این لشکر را یکایک نه دیر	کنم یکسر از گنج و دینار، سیر
سر بیگناهان نباید برید	ز خون ریختن دست باید کشید
نه مردی بود خیره آشوفتن	بزیر اندر آورده را کوفتن
ز پوشیده رویان به پیچید روی	هر آنکس که پوشیده دارد بکوی
ز حیز کسان سر به پیچید نیز	که دشمن شود دوست از بهر چیز
نیاید جهان آفرین را پسند	که جویند بر بیگناهان گزند
هر آنکس که جوید همی رای من	نباید که ویران کند جای من
و دیگر که خوانند بیداد و شوم	که ویران کند مهر آباد بوم

فصل دوم

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

اگر نظر مختصری بر باب سوم دستور موقتی خدمات صحرائی (که وظائف کلی رؤساء و عده ها را در جنگ تصریح نموده) بیفکنیم بخوبی ثابت میشود که جامع تر و کامل العیارتر از **فردوسی** در بین تمام فرماندهان نظامی دنیا یافت نمیشود، زیرا گذشته از آنکه تمام دستورها و شرح مندرجه در آن باب را ضمن **نظم شاهنامه** بیان فرموده (چنانکه خواهد آمد) بعلاوه دستورها و تذکراتی هم بخصوص برای فرماندهان تدوین و بیان فرموده که نه فقط در آن باب نیست بلکه اگر در تمام مطالب نظامنامه هم غور شود نمیتوان بآن اندازه نکات مهم را پیدا و تحصیل نمود که اکنون پس از تشریح جمله بجملة عبارت باب سوم نظامنامه و تطبیق آن با گفتار شاهنامه **فردوسی**، در باب بعد بذکر دستورهای کاملتر خود **فردوسی** برای فرماندهان نظامی پرداخته میشود.

در بند ۳۲ همان نظامنامه که جزو ماده اول باب سوم میباشد بترتیب نوشته :

«هر رئیس ابواب جمعی خود را آماده محاربه مینماید و در تمام موارد فرماندهی آن را عهده دارد.»

فردوسی این مطلب را ضمن لزوم نظام وظیفه عمومی، در قسمت بیان حکومت

اردشیر تشریح و میفرماید :

کنون از خردمندی اردشیر	سخن بشنو و يك بیک یادگیر
هم ازداد و آئین و فرهنگ اوی	به نیکی بهرجای آهنگ اوی
بکوشید و آئین نیکو نهاد	بگسترد بر هر سوئی مهر و داد
بدرگاه چون گشت لشکر فزون	فرستاد بر هر سوئی رهنمون
که تا هر کسیرا که دارد پسر	نماند که بالا کند بیهنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ	بگروزو که مان و به تیرو خدنگ

چو کودك ز كوشش به نیروشدی	بهر جستنی در ، بی آهوشدی
ز كشور بدرگاه شاه آمدی	بدان نامور ، بارگاه آمدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی	بیاراستی کاخ و ایوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان	برفتی ز درگاه ، با پهلوان
یکی موبدی را ز کار آگهان	که بودی خریدار کار جهان
ابا هر هزاری ، یکی نامجوی	برفتی ، نگهداشتی کام اوی

بند مذکور نظامنامه بدین نحو ادامه میابد: «وظیفه مهم او عبارت از اینست

که عده خود را از حیث قوای جسمانی ، معلومات علمی و مراتب اخلاقی بکاملترین پایه ای برساند که وضعیت و وسائل موجوده با او اجازه میدهد»
 فردوسی اولاً برای تکامل قوای جسمانی ، گذشته از تبلیغات مفصلی که راجع بکشتی گیری ، اسب سواری ، چوگان بازی و سایر ورزشهای متداوله آنزمان بعمل آورده قبول رنج و عادت بکار را بترتیب ذیل تلقین و استدلال فرموده ، کاهلی را مذمت میفرماید :

هر آنکس که بگریزد از کار کرد	از او دور شد نام ننگ و نبرد
همه کاهلی مردم از بد دلیست	هم آواز با بد دلی کاهلیست
تن آسانی و کاهلی دور کن	بکوش و زرنج تفت سور کن
که اندر جهان سود ، بیرنج نیست	کسیرا که کاهل بود گنج نیست
برنج اندر آری تفت را رواست	که خود رنج بردن بدانش سزااست
چو کاهل بود مرد برنا ، بکار	ازو سیر گردد دل روزگار
برنج اندرست ای خردمند ، گنج	نیابد کسی گنج نا برده رنج

ثانیاً برای تبلیغ بکسب معلومات علمی و مراتب اخلاقی بنام دانش و خرد بحث

۱ - برنا - بفتح اول ، جوان و نوجو اول عمر و ظرف را گویند و بمعنی خوب و نیک هم هست ، بضم اول هم آمده است .

نموده ، بحد اعلیٰ آنرا توصیف ، نه از خرد بالا تر چیز را معرفی فرموده و نه برای کسب دانش حدی قائل شده است ، چنانکه میفرماید :

توانا بود هر که دانا بود	بدانش دل پیر برنا بود
کنون ای خردمند، ارج خرد	بدین جایگه ، گفتن اندر خورد
بگو تاچه داری بیار از خرد	که گوش نیوشنده ^۱ زو بر خورد
خرد، برقرار هرچه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد ، افسر شهریاران بود	خرد ، زیور نامداران بود
خرد ، زنده جاودانی شناس	خرد ، مایه زندگانی شناس
خرد، رهنمای و خرد دلگشای	خرد، دست گیرد بهر دو سرای
ازو شادمانی و زو مردمیست	ازویت فزونی و زویت کمیست
خرد، تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان يك زمان
چه گفت آن هنرمند مرد خرد	که دانا ز گفتار او بر خورد
کسی کو خرد را ندارد زبیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
هشیوار دیوانه خواند ورا	همان خویش بیگانه خواند ورا
ازوئی بهر دو سرای ارجمند	گسسته خرد، پای دارد به بند
خرد چشم جانست چون بنگری	تویی چشم، شادان جهان نسیری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جانست و آن سپاس
سپاس تو چشمست و گوش و زبان	کزین سه رسد نیک و بد بیگمان
خرد را و جانرا که یارد ستود؟	و گرمن ستایم که یارد شنود ؟
همیشه خرد را تو دستور دار	بدو جانت از ناسزا دور دار
بگفتار داندگان راه جوی	بگیتی پیوی و بهر کس بگوی
چو بنیاد دانش بیاموخت مرد	سزوار گردد به ننگ و نبرد
بدانش بود مرد را ایمنی	ببندد ز بد دست اهریمنی
میاسای از آموختن يك زمان	زدانشی میفکن دل اندر گمان

۱ - نیوشنده - بکسر اول، گوش کننده و شونده را گویند

چه گوئی که کار خرد تو ختم^۱ همه هرچه بایستم ، آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار
زهردانشی چون سخن بشنوی ز آموختن يك زمان نغوی^۲
چو دیدار یابی بشاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن
نظامنامه عبارت خود را باز بدین نحو تعقیب میکند که :

« همیشه با ملاطفت و از روی خیر خواهی زیر دستان خود را
بجزئیات و وظائف خودشان آشنا ساخته اشکالات و مخاطراتی را که
باید فائق آیند گوشزد مینماید . »

در این قسمت فردوسی علاوه بر توصیه ملاطفت و آرامی اصولا تندى و تیزی
و بد اخلاقى را از طرف فرماندهان نکوهش نموده است چنانکه از قول او رمزد
پسر فرسوى فرموده :

همیشه دل ما پر از داد باد دل زیر دستان ما شاد باد
هراسان بود مردم سخت کار که او را نباشد کسی دوستدار
و در جای دیگر از قول گودرز خطاب بطوس و گویو فرموده است :

چنین گفت گودرز باطوس و گویو همان ناهداران و گردان نیو
که تیزی نه کار سپهبد بود سپهبد که تیزی کند بد بود
ز تندى ، پشیمانی آردت بار تو در بوستان تخم تندى مکار
خرد باید اندر سر مرد کار که تیزی و تندى نیاید بکار
هنر با خرد در دل مرد تند چو تیغی که گردد بزنگار کند

۱ - توختن بر وزن سوختن ، این لغت از اضداد است ، بمعنی فرو کردن و بمعنی کشیدن هر دو
آمده است و بمعنی خواستن و جمع نمودن و اندوختن و حاصل کردن و گذاردن و واپس دادن
جیزی بصاحب اعم از آنکه قرض و وام باشد یا امانت ، بمعنی جستن بضم جیم و دوختن هم هست .
۲ - غنویدن - بضم اول و فتح ثانی و ثالث ، بمعنی خوابیدن و آسودن و آرمیدن باشد .

وظائف کتلی رؤساء وعده‌ها در جنگ

و در جای دیگر فرموده :

ز دانا شنیدم یکی داستان خردشد ، بدینگونه همداستان
که آهسته دل کی پشیمان شود؟ هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمنست پشیمانی و رنج جان و تنست
دنبال همان عبارت نظامنامه ، چنین درج شده که :

« فرمانده احساسات وظیفه شناسی ، رأفت ، وطنپرستی و روح
تعاون و رفاقت را در وجود زیردستان رشد و نمو میدهد ، برای بزرگی
روح و قلب سرباز بوسیله پیروی همان وظیفه و تربیتی که از زمان صلح
برعهده گرفته باو ثابت و مدلل مینماید که سلامت وطن منوط بر دباری
کلیه عده است در مقابل شدائد و خطرات جنگ و همچنین مردانگی ،
پایداری ، شجاعت و حرارت انفرادی هر یک در محاربه »

فردوسی علاوه بر نکاتی که راجع بتمام اینها بیان فرموده و در ابواب قبل
مفهوم غالب آنها تذکار داده شده است برای مردی و دلاوری و شجاعت و بزرگی
روح و قلب سرباز سخنان بشمار دارد که حفظ نمودن آن برای سربازان از اهم
واجبات بوده و قرائت آن بلا اختیار حدت و نمو فوق العاده ای بکمیت عادی
خصائل مذکوره باشخاص میدهد ، از آنجمله میفرماید :

چو بینی باورد ، کس هم نبرد نباید که گردد ترا روی ، زرد
چه گوید ترا دشمن عیجوی؟! چو بی جنگ پیچی ز بدخواه روی؟!
ز دستان تو نشیندی این داستان؟ که برگوید از گفته باستان؟
که هیری نترسد ز یکدشت گور نقابد فراوان ستاره چو هور
بیزمارك در غره آوریل ۱۸۹۵ خطاب بر رؤساء و استادان دانشگاههای آلمان
میگوید :

« جنگ در همه جا هست ؛ بدون جنگ زندگانی محالست ، اگر

بخوایم حیات خود را ادامه دهیم باید آمادهٔ جنگ‌های دیگر باشیم . «
مفهوم این عبارتی که در قرن نوزدهم میلادی از قول صدراعظم معروف آلمان نقل
و جزو کلمات برجسته در تاریخ ضبط شده در قرن دهم میلادی هم گفته شده بود ،
در کجا؟ در ایران ، یعنی در سرزمین دلیران و معدن جنگ آوران و مهد
خداوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی که فرموده است :

زمانه سرای پر از جنگ بود بجویندگان بر ، جهان تنگ بود

در مقابل عبارت ناپلئون هم که در اوایل همان قرن نوزدهم گفته است :

« هیچ چیز را بجز یک نبرد بزرگ طالب نیستیم » فردوسی فرموده :

دل مرد بد خواه یا نیکخوی بجز جنگ گردان نکرد آرزوی

در جای دیگر باز تدریس شجاعت را بدین نحو ادامه و میفرماید :

همان مرگ خوشتر بنام بلند از این زیستن با هراس و گزند

سرانجام هر زنده ، مردن بود خود این زندگی دم‌شمردن بود

دل و گرز و بازو مریار بس نخواهم جز ایزد نگهدار کسی

چنین گفت موبد که : مردن بنام به از زنده دشمن بدو شاد کام

هر کس می‌تواند بسهولت آیات زیادی از قبیل اشعار مذکوره فوق را که در
شاهنامه مملو و مندرجست حفظ و مرور و نزد خود در بارهٔ آنها تفکر نموده مراتب
دلاوری خویش را نمو و پرورش دهد ، فردوسی مخصوصاً آرایش ملک و عظمت
و استقلال وطن را منوط بوجود دلیران آن دانسته و میفرماید :

کجا شیر مردان جنگ آورند فروزندهٔ لشکر و کشورند

کزیشان بود تخت شاهی بیای وزیشان بود نام مردی بجای

ولی در عین حال همان‌طور که تمام استادان جنگ و دانشمندان نیز معتقدند که :

تهور بیجا را باید جزو جنون دانست و آنرا از شجاعت بایستی جدا کرد ،

چنانکه در کتب جنگی فعلی هم از قول ناپلئون بنایارت شاهد نقل نموده اند که

گفته است :

« اهمیت خصائل رئیس در این است که فراست یا هنرمندی او با منش یا شجاعتش تعادل نماید زیرا در صورت غلبه شجاعت ممکنست بسهوات منشاء عملیات مضری واقع گردد و برعکس اگر فراست او بر منش یا شجاعتش غلبه نماید جرأت مبادرت با اقدامی را نخواهد داشت ». بعلاوه در تاریخ و شیوه کارزار هم از قول کلاو زویتز نقل شده که :

« از بین اشخاص جبان و ترسو فرمانده لایق بیرون نمیآید . ما در قشون شجاعت را اولین خصلت فرماندهان میدانیم . حس شجاعت اگر بمنتهی اوج خود هم رسیده باشد چندان ضروری ندارد ، ولی هر قدر مرتبه بالاتر میرود احتیاج بشجاعتی که قوه عاقله را همنمای آن باشد محسوس تر میشود . »

فردوسی برای این منظور در ده قرن قبل بسیار ساده و پر مغز تر فرموده :

دلاور که ندیدش از پیل و شیر تو دیوانه خوانش ، مخوانش دلیر
هنر ، خود دلیرست بر جایگاه که بد دل نباشد سزاوار گاه

ماده ۳۳ دستور موقتی خدمات صحرائی بر قراری نفوذ و قدرت رئیس را بوسائل

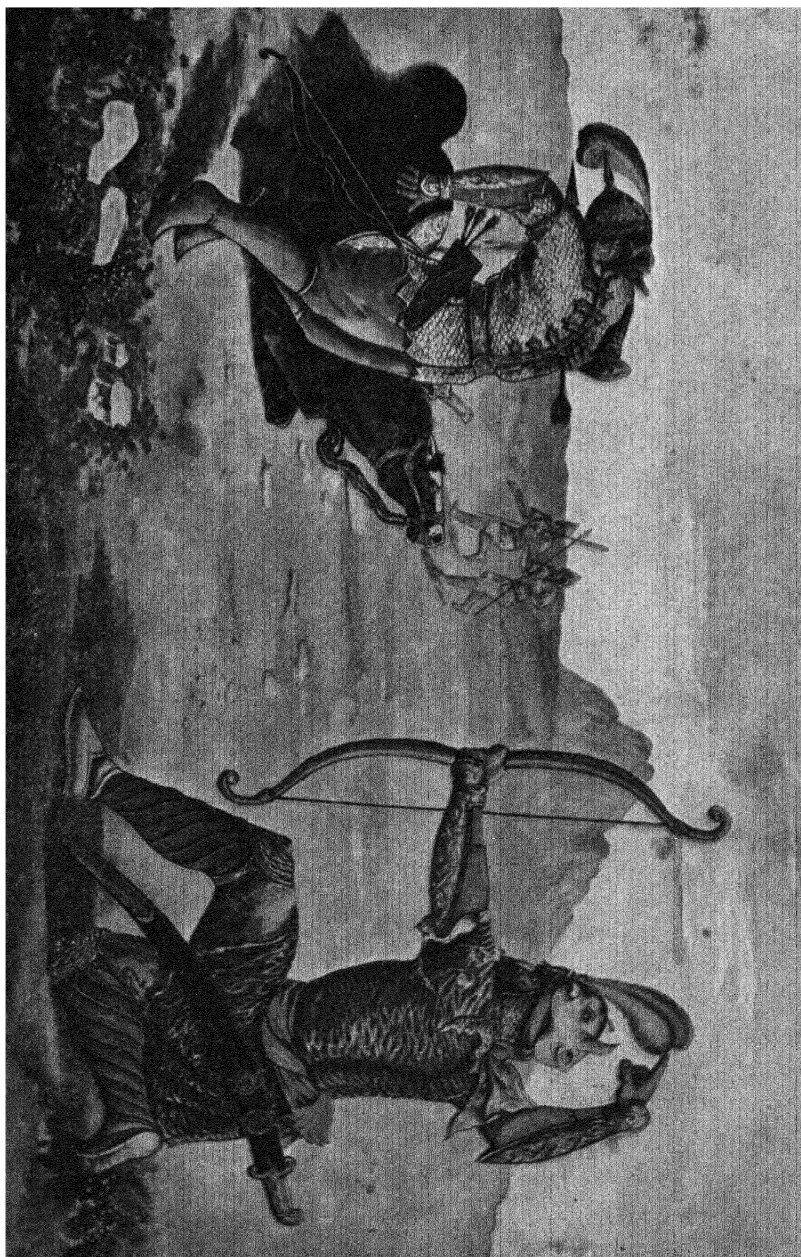
ذیل امکان پذیر مینماید :

« ثبات خصلت ، ارزش فنی و روحی ، لیاقت فرماندهی ، قبول

همه گونه مسئولیت و در صورت لزوم از عهده جواب برآمدن »

فردوسی در مورد هریک از آنها نمونه کاملی بوده مثلاً اگر از لحاظ ثبات خصلت

اورا مطالعه کنیم در هریک از داستانهای که بنظم آورده خصائل خدا شناسی ، وطن و شاه پرستی او و بالاخره بی اعتنائیش بحوادث روزگار در تلوروحیه

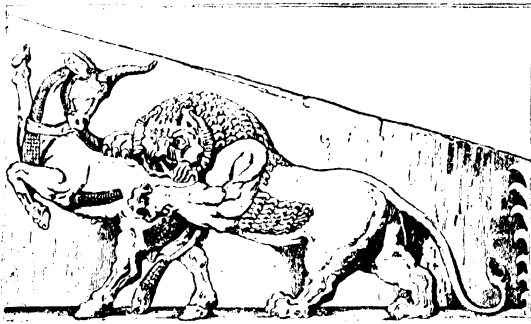


جنگ رستم و اشکبوس (حالت اصلی تیر انداز با کمان) (م)

نظامی و سلحشور و متین و محکم او کاملاً درخشان

و از نظر ارزش فنی و روحی :

اولاً از کوچکترین فن کشتی
گیری آنروزه تا طریقه
استعمال تیر و کمان و گرز و
سایر سلاح معمول آن عصر را
مطالع بوده و در ضمن نقل



داستانها از شرح جزئیات آن فروگذار نمیکند ، چنانکه از آنجمله برای بیان يك
فن کشتی گیری میفرماید :

بگردار شیری که برگور نر زند چنگ و گور اندر آرد بسر
گرفتیش بچپ گردن و راست پشت بر آوردو زد بر زمین بر ، درشت
همچنین راجع بطریقه استعمال تیر و کمان ، در ضمن جنگ رستم و اشکبوس
فرموده :

ستون کرد چپ را و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخواست
که مطابق همین يك بیت ، وضعیت کامل تیر اندازی با کمان را تشریح فرموده
است ، (زیرا حالت تیر انداز بایستی بدین نحو باشد که با گذاردن زانوی راست
بر زمین پای چپ را حالت عمودی داده ، دست چپ کاملاً کشیده و ستونی برای
کمان بشمار میرود و دست راست که باید زه کمان را بکشد باید خمیده شود) و باز
در تکمیل شعر فوق برای آنکه حالت لحظه پرتاب تیر را تعیین کند فرموده :

چو سوارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش
مطابق این بیت بایستی زه کمان را بقدری عقب کشید که با همان حالت
کشیدگی دست چپ ، ته تیر بگوش اصعکاک پیدا نماید ، سپس تیر را رها نمایند تا

۱ - سوار - دهان تیر را کوبند و آن جایی باشد از تیر که چاه کمان را در آن بند کنند.

با قدرت لازمه پرتاب شده برد کافی و قدرت نفوذ آن بدست آید . همچنین راجع بطریقهٔ بکار بردن سایر ادوات جنگی آن عهد اشعاری دارد که در آنها نکتهٔ فروگذار نشده و همان بهترین دلیل اطلاع کامل خود او میباشد که در این جاذ کر آنها موجب اطناب کلام خواهد بود . بعلاوه فنون شیوهٔ کارزار را هم که غالباً با اوضاع امروزه بطور کامل مطابقت مینماید چنانکه در ابواب قبل مذکور افتاد بحدا علی میدانسته ، از بازی شطرنج که مطلقاً دارای جنبهٔ رزمجوئی و بهترین وسیله برای ورزیدگی افکار فرماندهان نظامیست بنحواً کامل آگاه بوده و دربارهٔ آن بدین طریق اظهار عقیده میکند :

نهادند شطرنج ^۱ ، نزدیک شاه	بمهره درون کرد چندی نگاه
بتختش یکی مهرهٔ عاج بود	پراز رنگ و دیگر همه ساج ^۲ بود
پیرسید ازو شاه بیدار بخت	از آن پیکر مهره و نیک تخت
چنین داد پاسخ که : ای شهریار	همه رسم و راه ، از در کارزار
بیابی ، چو بینی بیازیش راه	ره و رای و آرایش رزمگاه

دربارهٔ اهمیت فوق العادهٔ که برای این بازی قائل بوده ضمن نقل پیغام نامهٔ رای هند بانوشیروان فرموده :

چنین داد پیغام ، هندی ، زرای که تا چرخ باشد تو باشی بجای

- ۱ - شطرنج معرب شترنگ است و بازی مشهوری باشد که در آن توجه به نکات ذیل باید منظور نظر قرار گیرد .
- الف - کوشش در حفظ مهره های خود بیش از سعی در بردن مهره های حریف .
- ب - با امید بردن مهرهٔ حریف بازی ننکردن و همواره یک مهره را بکار انداختن به پشتیبانی مهرهٔ دیگر (پرهیز و احتیاط) .
- ج - توجه بقواعد نهاد شطرنج یعنی نگر بستن بنیاد کارها و در بارهٔ این بازی دانایان گفته اند که پیروزی و خردمندی یا بند واز این روی خردمندی و مایه وری دانستن (استفاده از شمارهٔ ۷ سال اول مجلهٔ مهر که تحت عنوان گزارش شترنگ بقام آقای ملک الشعراء بهار نگارش یافته است) .
- ۲ - ساج - چوبیست سفید رنگ که از هندوستان میآورند .

کسی گوید دانش برد رنج بیش	بفرمای تا تخت شطرنج پیش
نهند و زهر گونه، رای آورند	که این نغز بازی بجای آورند
بدانند هر مهره را بنام	که چون راند بایدش و خانه کدام
پیاده بدانند و پیل و سپاه	رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه
گراین نغز بازی برون آورند	بدانندگان بر، فزون آورند
هر آن ساو ^۱ و باژی ^۲ که فرمود شاه	بخوبی فرستم بدان بارگاه
و گر نامداران ایران گروه	از این دانش آیند یکسر ستوه
چو با دانش ما، ندارند تاو	نخواهند ازین بوم و بر باز و ساو
همان باز باید پذیرفت نیز	که دانش به از نامبردار چیز

حتی دستور قرار دادن مهره های آنها هم میدهد چنانکه فرموده :

بیاراست دانا یکی رزمگاه	بقلب اندرون ساخته جای شاه
چپ و راست صف بر کشیده سپاه	پیاده به پیش اندرون رزمخواه
هشموار دستور، بر دست شاه	برزم اندرونش نماینده راه
مبارز که اسب افکند بر دوروی	بدست چپ و راست پر خاشجوی
وزو برتر اسبان جنگی بیای	بدان تا کی آید ببالای، رای
بیاراسته پیل جنگی دو سوی	بجنگ اندرون همگنان کرده خوی

ضمناً در طی کیفیت پیدایش شطرنج طریقه عمل و خاصیت هر مهره را کاملاً شرح داده، میفرماید :

جهاندار بنیشت با هندوان	بزرگان دانای روشروان
صفت کرد فرزانه از رزمگاه	که چون رفت پیکار شاه و سپاه
ز دریا و از کنده و آبگیر	یکایک بگفتند با تیز ویر ^۳
نخفتند ایشان یکی تیره شب	نه بر یکدگر بر، گشادند لب
زمیدان چو بر خاست، آوای کوس	جهان دیدگان خواستند آبنوس
یکی تخت کردند از آن چارسوی	دو مرد گرانمایه نیکخوی

۱ و ۲ - ساو و باز - بمعنی خراج و باج است . ۳ - تیز ویر - بمعنی تیز فهم و تیز هوش آمده است

همانند آن کنده و رزمگاه برو اندر آورده روی سپاه
بر آن تخت صد خانه کرده نگار خرامیدن لشکر و شهریار

بطوریکه در شعر فوق توضیح فرموده شطرنج در ابتداء ده خانه در ده خانه
بوده بنا براین هریک از طرفین در خط اول ده پیاده و در خط دوم چنانکه از اشعار
ذیل نیز استنباط میشود علاوه بر مهره های فعلی دوشتر هم داشته اند که شترها را بین
فیل واسب قرار میداده اند ، خاصیت شتر در صفحه شطرنج آن بوده که سه خانه جستن
میکرده و با آن ترتیب ، بازی شطرنج صد خانه با دخالت شترهای مذکور بمراتب
مشکلاتر از شطرنج فعلی بوده شاید هم بمنظور تقلیل اشکال بازی و تسهیل آن
تبدیل به شصت و چهار خانه و حذف شترها و کسر دو پیاده از هر طرف
شده است .

دو شاه سرافراز با فر و تاج	دو لشکر تراشیده از ساج و عاج
دو صف کرده آویزش کارزار	پیاده بدند اندرو با سوار
مبارز که اسب افکند بر سپاه	زاسبان و پیلان و دستور ، شاه
یکی تیز جنبان ، دگر بادرنگ	همه گرد کرده باین جنگ
ز یک دست فرزانه نیکخواه	بیاراسته شاه قلب سپاه
ز پیلان شده تخت ، همرنگ نیل	ابردست شاه از دوریه دو پیل
نشاند بریشان دو پاکیزه رای	دو اشتر بر پیل کرده پهای
که پر خاش جویند روز نبرد	بیهلوی اشتر دو اسب و دو مرد
ز خون جگر بر لب آورده کف	مبارز ، دورخ ، بردوروی دو صف
که او بود در جنگ فریادرس	پیاده برفتی زپیش و زپس
نشستی چو فرزانه بردست شاه	چو بگذاشتی تا سر آوردگاه
نرفتی بجنگ از بر شاه خویش	همان مرد فرزانه ، يك خانه پیش
بدیدی همه رزمگاه از دو میل ^۱	سه خانه برفتی سرافراز پیل

۱- میل - بر وزن فیل مقدار يك مد بصر باشد از روی زمین و نشانی که در راهها بجهت تشخیص
فرسنگ و در میدان بجهت چوگان بازی نصب مینموده اند .

سه خانه برفتی شتر همچنان	باوردگه بر، دمان و دنان
همان رفتن اسب سه خانه بود	برفتن یکی خانه بیگانه بود
برفتی زهر سو رخ کینه خواه	همیتاختی او همه رزمگاه
همیراندر کس بمیدان خویش	برفتن نکردی کسی کم و بیش
چو دیدی کسی شاه را در نبرد	باواز گفستی که ای شاه، برد!
سه از خانه خویش برتر شدی	همی تابراو جای تنگ آمدی
از آن پس بیستند بر شاه، راه	رخ واسب و فرزین و پیل و سپاه
نگه کرد شاه اندر آن چار سوی	سپه دید افکنده چین در بروی
ز آب وز کنده بر او بسته راه	چپ و راست پیش و پس اندر سپاه
شد از رنج وز بستگی شاه، مات	چنین یافت از چرخ گردان برات

در این اشعار علاوه بر آنکه در باره شطرنج و خواص هر مهره و طریقه بازی آن بحث نموده اساساً آنرا بمنزله جعبه های شنی متداوله فعلی معرفی فرموده که فرماندهان در اطاق خود بتوانند مانند صحرا، چگونگی میدان نبرد را تحت مبالغه قرار دهند و چنانکه ملاحظه شد بجز تعداد خانه ها و دو شتری که اصولاً حذف شده با قید اینکه پیاده شطرنج امروزه فقط بجلو حرکت مینماید و در قدیم بجلو و هم بعقب میتوانسته است برود طریقه بازی آن هیچ فرقی با معمول به امروزی نگزیده است.

تانیاً در قسمت ارزش روحی فردوسی و عظمت او محتاج به هیچگونه توضیحی نیست. چه اکنون بیش از نهصد و پنجاه سال است که از زمان بیانات او میگذرد، بدون آنکه هیچگونه تبلیغ یا اعمال زور و جبری دخالت نموده باشد، بهترین و بزرگترین افکار امروزه را هم مجذوب و منقاد خویش نموده که این مسئله بر خود او هم کاملاً مسلم بوده چنانکه در همان موقع فرموده است.

۱ - برد - بفتح اول امر است بدور شدن از راه یعنی «از راه دور شو» (بجای کلمه کیش بوده که امروز در بازی شطرنج مصطاح میباشد).

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

بدین نامه بر ، عمر ها بگذرد بخواند هر آنکس که دارد خرد
چو این نامور نامه آید به بن زمن روی کشور شود پرسخن
هر آنکس که دارد دهش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین

در قسمت اخیر همین ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« از حیث اطاعت بوظیفه ، جدیت ، شجاعت ، پایداری و از خود
گذشتگی رئیس خویشان را برای دیگران سرمشق قرار میدهد و
بوسیله سرمشق واقع شدن ، زیردستان خود را برای هر قسم فداکاری
که خدمت بوطن ایجاب نماید وادار میکند . »

برای اثبات آنکه **فردوسی** این خصائل را بنحواً کامل دارا بوده است بهترین
شاهد نظم و تدوین خود **شاهنامه** است که اولاً راجع باطاعت بوظیفه : مطالعه
شاهنامه نشان میدهد که تا چه حد انجام وظیفه نموده ، نکته را فرو گذار
نکرده است . در صورتیکه هیچ نوع فشار و تحمیلی برای **فردوسی** درین نبوده
است که این زحمت فوق العاده طاقت فرسا را که در عین حال او وظیفه ملی خود
میدانسته بر عهده گرفته ، با این لطافت و زیبائی و دقت و اهمیت باتمام برساند .
ثانیاً در خصوص درجه جدیت او : باز همین تدوین **شاهنامه** بهترین مثال میتواند
واقع شود که سی و پنج سال برای انجام يك مقصود رنج کشیده و برای آنکه مختصراً
تاحدی بدرجه جدیت او پی برده شود کافی است که شخص یکمرتبه **شاهنامه** را
از بدو الی الختم مطالعه یا از روی آن فقط يك نسخه استنساخ نموده تا با جدیت
پایان رسانیدن قرائت یا کتابتی که از خود ابراز میدارد مدارج جدیت **سراینده**
بزرگوار آن آشکار گردد . ثالثاً راجع بدرجه شجاعت **فردوسی** : همین بس که
با تمام اقتدار **سلطان محمود** و مخالفین بیشماري که در اطراف خود داشته ، از
طرفی افق فکری توده نیز در آن زمان قابلیت شنیدن حقیقت گوئیهای او را نداشته
معهدا در تمام قسمتهای **شاهنامه** عقاید حقیقی آن بزرگوار اعم از مذهبی یا غیر

در کمال صراحت خوانده میشود. همچنین در خاتمه **شاهنامه** با کمال شجاعت نگرانی خود را از **سلطان محمود** ابراز و هجو نامه معروف را بر آن افزوده و منتشر نموده است که همین خصائل **فردوسی** بهترین سرمشق پایداری و از خود گذشتگی را که در راه عقاید حسنه خود ابراز داشته برای ما روشن و مجسم ساخته و مختصر تعمق و غور در **شاهنامه** عالی و دانی را برای هر قسم فداکاری که خدمت بوطن ایجاب نماید حاضر میکند، گذشته از آنکه غالب اشعار او اصولاً خالق شجاعت و دلاوری (آنها با طرق استدلالی) در اشخاص واقع گردیده که از آنجمله میفرماید :

دلیری، ز هشیار بودن بود	دلاور سزای ستودن بود
در نام جستن، دلیری بود	زمانه ز بددل، بسیری بود
چنین گشت هر جفت را فره شیر	که فرزند ما گر نباشد دلیر
ببریم از اند مهر و پیوند، پاک	پدرش، آب دریا بود، مام، خاک
بود مرد از بهر کوپال و گرز	که بفرزند اندر جهان یال و برز
اگر داد مردی بخواهیم داد	ز کوپال و شمشیر گیریم یاد

بالاخره در پایان همان ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« همانطوریکه باید حس تعاون کامل بین صنوف مختلفه حکمفرما باشد همان قسم اساس مذاکرات فیما بین رؤسای مختلفه نیز باید بر روی کاملترین شکل اتحاد استوار باشد . »

فردوسی قبل از بیان عزیمت هر عده بجنگ مخصوصاً فرماندهان را بمنظور تأمین هم فکری باتشکیل يك انجمن نزد هم جمع نموده و این خود بهترین وسیله ایجاد همفکری را برای همکاری در موقع جنگ ایجاب و تهیه میکند .

از آنجمله در موقعیکه **کیخسرو** و **گودرز** را برای جنگ **دوازده رخ** بطرف **ورانیان** میخواهد سوق بدهد انجمن ذیل را تشکیل و میفرماید :

پس آسماهی آمد به پیروز شاه که آمد ز توران بایران سپاه

جفا پیشه ، بدگوهر ، افراسیاب
 بر آوردخواهد همی سر ، زنگ
 همی زهر ساید بنوک سنان
 سواران جنگی چو سیصد هزار
 سپاهی که هنگام ننگ و نبرد
 دلیران بدرگاه افراسیاب
 ز آواز شیور و زخم درای
 گر آید بایران ، بجنگ ، آن سپاه
 سر مرز ایران به پیران سپرد
 سوی مرز خوارزم ، پنجه هزار
 سپهدارشان ، شیده شیر دل
 سپاهی بکردار پیلان مست
 چو بشنید گفتار کار آگاهان
 پس آنگه چنین گفت : «کای بخردان
 که چون ماه ترکان بر آید بلند
 چو خسرو به بیداد کارد درخت
 پس آنگه همه موبدان را بخواند
 نشستند با شاه ایران بر از
 چو دستان ورستم چو گودرز و گیو
 دگر بیژن و اشکش و گسته
 چو طوس سرافراز نوذر نژاد
 جز این نامداران لشکر همه
 ابا بهلوانان چنین گفت شاه
 چو دشمن سپه ساخت شدتیز جنگ
 برمود تا بر درش گاو دم^۱

ز کینه نه آرام جوید نه خواب
 ز هرسو فرستاد لشکر بجنگ
 که تابدمگر سوی ایران عنان
 ز جیحون همی کردخواهد گذار
 ز جیحون بگردون بر آرند گرد
 ز بانگ تیره نیابند خواب
 تو گفتی بر آید همی دل زجای
 هژبر دلاور نیاید براه
 سپاهی فرستاد با او نه خرد
 کمر بسته رفت از در کارزار
 کز آتش ستاند بشمشیر ، دل
 که باجنگ ایشان شود کوه پست
 پر اندیشه شد شهریار جوان
 من ایدون شنیدستم از موبدان
 ز خورشید ایرانش آید گزند
 بگردد ازو پادشاهی و بخت
 شنیده سخن پیش ایشان براند
 بزرگان فرزانه رزمساز
 چو شیدوش و فرهاد و رهام نیو
 چو گرگین و چون زنگه و کژدهم
 فربرز کاوس فرخ نهاد
 که بودند شاه جهان را رمه
 که ترکان همه رزم جویند و گاه
 نباید بسیچید ما را درنگ
 زدند و بجوشید روئینه خم^۲

۱- گاودم بمعنی نفیر باشد که کر نای کوچکست . ۲- روئینه خم- کوس و نقاره بزرگ را گویند

از ایوان، بمیدان خرامید شاه بیاراستند از بر پیل شاه

بعلاوه درخصوص لزوم اتحاد و تعاون، بخصوص اهمیت آن در جنگ، مطالب مفصلی ایراد فرموده که مختصری از آن در باب اول تذکار داده شده و در این کتاب بهمین مختصر قناعت میشود.

ماده ۳۴ همان نظامنامه مینویسد :

« فرماندهی عبارتست از پیش بینی کردن، تشکیل دادن، صدور احکام روشن و صریح در موقع مناسب و بالاخره نظارت در اجرای آنها. رئیس که از ارزش فنی خود مطمئن و همیشه بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقفست باموریکه پیش میآید باید از روی قطع و یقین اتخاذ تصمیم نماید ولی ضمناً باید بتواند حقیقت و امکان پذیر بودن امور را درک کند. » تمام این مطالب از اشعاریکه چگونگی سان لشکر دیدن کیخسرو را برای تهیه جنگ با افراسیاب توضیح میدهد کاملاً استنباط میگردد. موقعیست که شاه رستم را احضار فرموده کیفیت سوء سلوک و بد رفتاری افراسیاب و کشتن سیاوش را بیان نموده رستم اظهار عقیده میکند :

چنین گفت رستم بشاه زمین	که ای نامبردار با آفرین
ابر زابلستان، یکی شهر بود	کزان بوم و بر تور را بهر بود
منوچهر کرد آن، ز ترکان تهی	یکی خوب جایست با فرهی
چو کاوس شد بیدل و پیره سر	بیفتاد ازو فرو نام و هنر
گرفتند آن شهر تورانیان	پس آنجا نماندند ایرانیان
کنون باز وساوش بتوران برند	سوی شاه ایران، همی ننگرند
فراوان دگر مرز همچون بهشت	دهستان بسیار پر باغ و کشت
جهان نیست از خوبی آراسته	درو بیکران ^۱ لشکر و خواسته

هر آن مرز، خرگاه خواند بنام	جهان دیده دهقان گسترده نام
ز یک نیمه بر سند دارد گذر	بقنوج و کشمیر آن بوم و بر
دگر نیمه راهش سوی مرز چین	به پیوست با مرز توران زمین
فراوان در آن مرز پیوست و گنج	تن ییگناهان ازیشان برنج
ز بس غارت و کشتن و ناختن	سر از باد توران بر افراختن
کنون شهر یاری بایران تراست	پی مور تاجنگ شیران تراست
یکی لشکری باید اکنون بزرگ	فرستاد با پهلوانی سترگ
اگر باز نزدیک شاه آورند	و گر سر بر این بارگاه آورند
چو آن مرز یکسر بدست آوریم	بتوران زمین بر، شکست آوریم

فردوسی در این اشعار از قول رستم پیش بینی اشغال و تسخیر یک منطقه ایراکه از لحاظ شیوه کارزار بمنزله کلید فتح **توران زمین** بشمار میرفته و از هر جهت (چه از لحاظ موقع آن بین چین و هند و چه از لحاظ قابلیت تدارکات از قبیل عده و پول و سایر لوازم جنگ) کاملاً مناسب بوده است بیان فرموده، ضمناً اعزام یک لشکر کاملی را که تحت فرماندهی فرمانده شایسته باشد برای آنجا تقاضا نموده است. **کیخسرو** نیز که از ارزش فنی خود مطمئن و بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقف بوده راجع باین امر از روی قطع و یقین تصمیم اتخاذ نموده سپس امر بتکمیل تهیه و تدارکات آن داده تشکیلات آن عده را که تحت فرماندهی **فرامرز** قرارش میدهد تعیین و حکم صریح اشغال آن سرزمین را (که **فردوسی** از قول **دهقان خرگاه** نامیده) صادر مینماید.

برستم چنین پاسخ آورد شاه	که جاوید بادی، همین است راه
تو آن نامداری که ایران سپاه	تو بیخت شادند و هم پیشگاه
به بین تا سپه چند باید بکار	گزین کن ز گردان همه نامدار
زمینی که پیوسته مرز تست	بهای زمین در خور ارز تست
فرامرز را ده، سپاهی گران	چنان چون بیاید ز جنگ آوران
بگو تا بدین کین بیند کمر	که هم پهلوانست و هم نامور
ز خرگاه تا بوم هندوستان	ز کشمیر تا مرز جادوستان

بکام نهنگان رسد شست اوی	گشاده شود کار بر دست اوی
بسی آفرین خواند بر شهریار	رخ پهلوان گشت از آن آبدار
دلش تازه شد، چون گل اندر چمن	چو از شاه بشنید رستم سخن
که باجان پاکت خرد باد جفت	فراوان بدو آفرین کرد و گفت
سپهر روان پیش تو بنده باد	چنین تاج و تخت تو فرخنده باد
از آن بسی که خوان خورش را بیار	بفرمود خسرو بسالار بار
وز آواز ایشان همی خیره ماند	می آورد و رامشگران را بخواند

کیخسرو پس از امر به تشکیل قشونهای مجتمعه بسر کردگی سپهبد طوس برای عزیمت بطرف توران که بایستی مستقیماً بر علیه افراسیاب شروع بعملیات نمایند برای نظارت در اجرای دستور هایی که داده از کلیه قشون سان و دفیله مفصلی دیده و فردوسی برای شرح آن ، اشعار ذیل را که بمنزله سینمای دقیقی از سان و دفیله آزمایست سروده کیفیت آنرا کاملاً تشریح میفرماید :

سراینده آمد ز گفتن ستوه	چو خورشید تابان بر آمد ز کوه
رده بر کشیدند بر بارگاه	تیریه بر آمد ز درگاه شاه

طبل احضار قوا زده شد :

بر آمد خروشیدن گاو دم	بیستند بر پیل ، روئینه خم
بیار آمد آن خسروانی درخت	نهادند بر کوهه پیل تخت
نهاده بسر بر ، ز گوهر کلاه	بیامد نشست از بر پیل شاه

در این اشعار تهیه حرکت و سوار شدن شاهرا برای سان بیان فرموده است:

بر آن تخت پیروزه برسان نیل	همیرفت شاه از بر ژنده پیل
بسر برش ، رخشان شده تاج زر	بچنگ اندرون ، گرزده گاو سر
بدر و بیاقوت کرده نگار	فرو هشته از تاج دو گوشوار
ز خوشاب وزر و زبرجد کمر	ببازو دو یاره ز یاقوت وزر
ابا زنگ زرین و زرین ستام ^۱	همیزد میان سپه پیل گام

۱ - ستام بکسر اول، ساخت و یراق زین اسب را گویند مطلقاً و بمعنی لجام و سرافسار مزین زر و نقره هم آمده است .

وظائف کئی رؤساء و عده ها در جنگ

عبور و ملاقات شاه را از جلوی صفوف تشریح میفرماید :

یکی مهره در جام در دست شاه بکیوان رسیده خروش سپاه

معلوم میشود در آن زمان هم در موقع عبور شاه از جلوی صفوف در هنگام سان سپاهیان هورا میکشیده اند.

ز تبغ و ز کوس و ز گرز روز گرد
تو گفستی بجرم اندر دست آفتاب
همی چشم روشن جهان را ندید
ز دریا تو گوئی که بر خاست موج
سپاه اندر آمد همی فوج فوج

دریت اخیر ختم سان و رفتن افواج را برای اتخاذ آرایش دفیله توضیح داده است .

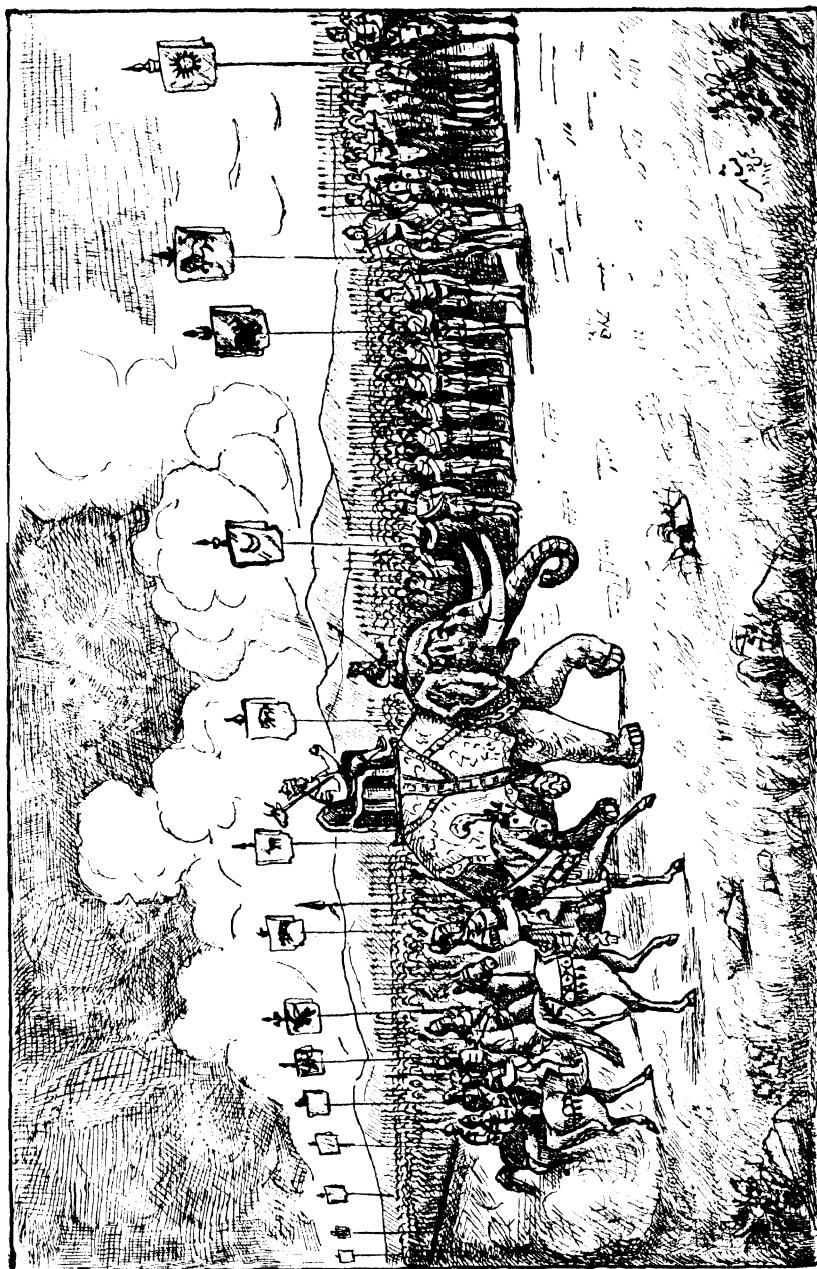
سپاه از خروشیدن ، آسیمه گشت
ز دی مهره بر جام و بستی کمر
نشستن مگر بر در پادشا
چنین بود بر پادشاهی نشان
بدان ، تاسپه پیش او در گذشت
سر پرده بردند از ایوان بدشت
چو بر پشت پیل آن شه نامور
نبودی بهر پادشاهی روا
از آن نامور خسرو سرکشان
همی بود بر پیل و بر پهن دشت

در بیت اخیر توقف شاه در محل دفیله و عبور سپاهیان از پیش او بیان شده .

کشیده رده ، ایستاده سپاه
نخستین ، فریبرز بد پیشرو
ابا تاج و با گرز وزرینه کفشی
بروی سپهدارشان بد نگاه
گذر کرد پیش جهاندار نو
پس پشت ، خورشید پیکر درفش

بیرق فریبرز خورشید نشان بوده است .

یکی باره بر نشسته سمند
همیرفت با ناز و بازیب و فر
بر او آفرین کرد شاه جهان
بقتراک بر ، حلقه کرده کمند
سپاهی همه غرقه در سیم وزر
که پیشی ترا باد و فر مهان
در آن زمان آفرین شاه بمنزله اظهار رضایت بوده که امروزه بجای آن کلمه



سان دین کیخسرو از قشون ایران که باستانی به توران عزیمت نمایند

« خلی خوب » استعمال میشود ، استعمال کلمه آفرین از طرف زیر دستان بمنزله سلام و درود و سپاسگذاری بوده است .

بهر کار بخت تو پیروز باد	همه روزگار تو نوروز باد
برفتن بجز تندرستی مباد	بباز آمدن برت سستی مباد
پشی باز گودرز کشواد بود	که گیتی برای وی آباد بود
درفش از پس پشت او شیر بود	که جنگش بگرز و بشمشیر بود

روی بیرق گودرز علامت شیرداشته .

پس پشت، شیدوش بد با درفش	زمین گشته زان شیر پیکر بنفشه
هزاران پس پشت او سرفراز	عنان دار با نیزه های دراز
یکی سرگ پیکر درفش سیاه	پس پشت، گیو اندرون با سپاه
نیره پسر بود هفتاد و هشت	از ایشان نبد جای برپهن دشت
پس هریک اندر، دگرگون درفش	همه با دل و تیغ و زرینه کفش

معلوم میشود هفتاد و هشت بیرق دیگر هم وجود داشته که روی هر کدام از آنها

شکل مخصوصی بوده است * *

تو گفتی که گیتی همه زیر اوست	سر سروران زیر شمشیر اوست
چو آمد نزدیک تخت شاه	بسی آفرین کرد بر تاج و گاه

* - تصور میرود این جا بعوض شیر پیکر، ببر پیکر باشد زیرا در موقعی که همین قسمت هارا **تخوار** نام به فرود پسر سیاوش معرفی میکنند **فردوسی** چنین فرموده :

درفشی کجا پیکرش هست ، ببر	همی بشکند زو میان هزبر
ورا کرد شیدوش دارد بیای	که کوهی همی اندر آرد ز جای

* * - در ضمن آنکه **تخوار** سرداران ایران را از بالای کوه به فرود معرفی میکند چند بیرق را اسم میبرد که در این اشعار ذکر آنها نشده از قبیل آنکه میگوید :

درفشی پس اوست پیکر چو ماه	تنش لعل و جعدش چو مشک سیاه
ورا بیژن گیو راند همی	که خون باسمان بر فشاند همی
درفشی کجا غرم دارد نشان	ز بهرام گودرز کشواد کان
درفشی عقابست با تیز جنگ	که روئین کشد در قفا روز جنگ
همه شیر مردند و گرد و سوار	یکایک بگویم ، دراز است کار

بیرق **نابلتون** هم عقاب نشان بوده و بعید نیست که از روی بیرق روئین اقتباس شده باشد .

بگودرز بر، شاه کرد آفرین چو برگیو و بر لشکرش همچنین
باینها هم شاه خیلی خوب فرموده است.

پس پشت گودرز، گسته‌م بود همه نیزه بودی بچنگش بچنگ
ز بازویش پیکان چو پرن شدی ابا لشکر کشن و آراسته
یکی ماه پیکر درفش از برش ببق گسته‌م ماه نشان بوده است.

همیخواند بر شهریار آفرین پس گسته‌م، اشکش تیز هش
یکی گرزدار از نژاد همای سپاهی زگردان کوچ و بلوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید سپه‌دارشان بود رزم آزمای
درفشی بر آورده پیکر پلنگ ببق اشکش پلنگ نشان بوده است.

بسی آفرین کرد بر شهریار نگه کرد کبخسرو از پشت پیل
جز این نامداران لشکر دگر پسند آمدش سخت کرد آفرین
از آن پس دگرگون سپاه گران سپاهی کز ایشان جهاندار شاه
گزیده پس اندرش فرهاد بود سپه را بکردار پروردگار
یکی پیکر آهو، درفش از برش ببق فرهاد آهو نشان بوده است.

بر آن شادمان گردش روزگار رده آن سپه‌را زده برد و میل
بر آورده هر یک بخورشید سر بر آن بخت بیدار و فرخ زمین
همه نامداران و جوشن‌وران همی‌بود شادان دل و نیک‌خواه
کز و لشکر خسرو آباد بود بهر جای بردی پی کارزار
بدانسیه آهو اندر سرش

ابا لشکر کشن و پیل ژیان	ہمیرفت بر سان شیر دمان
زرہ ترکی وزین سغدی نشست	سپاہش ہمہ تیغ ہندی بدست
برایشان ہمہ فر یزدان و داد	ہمہ شاہزادہ ز تخم قباد
چو خورشید تابندہ در رزمگاہ	بر خسارہ ہریک چو تابندہ ماہ
بسی آفرین خواند بر شاہ نو	چو دید آن نشست و سرگاہ نو
پس پشت فرہاد چون نرہ شیر	یکی نام بردار و گردی دلیر
پس او ہمیرفت با ویژگان	گرازہ سر تخمہ گیوگان
ازوشادمان شد کہ بودش پسند	بزین اندرون حلقہ ہای کمند
سپاہش کمند افکن و رزمساز	درفشی ہمیرد پیکر گراز

بیرق گرازہ گراز نشان بودہ است .

بسی آفرین کرد و پس درگذشت	سواران جنگی و مردان دشت
بشد با دلیران و گند آوران	دمان از پشی زنگہ شاوران
ہمیرفت چون کویہ رفتہ زجای	درفشی پس پشت ، پیکر ہمای

بیرق زنگہ شاوران ہمای نشان بودہ * .

بر آن برز و بالا و تیغ و نگین	بسی زنگہ بر شاہ کرد آفرین
ابا نیزہ و تیغ پولاد بود	ہر آنکس کہ از شہر بغداد بود
سپہبد ہمیداشت بر پیل جای	ہمہ بر گذشتند زیر ہمای

معلوم میشود در آن موقع ہم ہنگام دفیلہ فرماندہ یک عدہ تا موقع عبور تمام قسمتش نزد دفیلہ گیرندہ می ایستادہ بعلاوہ در آن موقع بیرق را ہم تا عبور تمام قسمت نزد دفیلہ گیرندہ نگاہ میداشتہ اند ولی اکنون فقط فرماندہان قسمتہا طبق بند ۵۸۷ نظامنامہ پیادہ نظام تا عبور تمام قسمت در نزد رئیس باقی میمانند .

* - ولی در موقعیکہ **تخوار** بہ **فرود** توضیح میدہد آنرا **گور** نشان معرفی میکند چنانکہ (لفظہ شدہ :

بگرد اندرش لشکر رزمساز	بشش گور پیکر درفشی دراز
دلیرانش گردان و کند آوران	بزیر اندرش زنگہ شاوران

بند ۵۸۷ نظامنامه پیاده مینویسد : « موقع دفیله فرماندهان گردانهای مستقل و افواج سلام شمشیر داده و بسمت رئیس از صف خارج میشوند. »

که با فرو با برزو با ارز بود
همه جنگجویان و گند آوران
همه سرفرازان گیتی فروز
که کسی راز رستم نبودی گذر
تو گفستی زبند آمدستی رها
بسی آفرین کرد بر شهریار
بانندیشه تاج و تخت کیان
همیکرد با وی بسی پند یاد
سرافراز باشد بهر انجمن
ز دستان سامی و از نیرمی
ز قنوج تا سیستان مر تراست
بگیر ای سپهبد بهندی پرند
اگر ناتوان ورتوانا بود
سراسر برآور سرانشان بگرد
چنان کن که او را نباشد زیان
بهر جای، خیره مکن کار زار
همی راد بر مردم خویش باش
خردمند و انده گسار تو کیست
چه دانی که فردا چه آید بروی؟
به بیرنج کس هیچ منمای رنج
که گه سندر و ساست و گه آبنوس
نگر، دل نداری ز گیتی نژند

پس او، نبرده فرامرز بود
ابا کوس و پیل و سپاه گران
ز کشمیر و از کابل و نیمروز
درفشش بسان دلاور پدر
سرش هفت، همچون سر اژدها
بیامد بسان درختی بیار
که جاوید بادی و روشن روان
دل شاه گشت از فرامرز شاد
بدو گفت : پرورده پیلتن
تو فرزند بیدار دل رستمی
کنون مرز هندوستان مر تراست
بپرداز قنوج و کشمیر و سند
ز توران سپه هر که آنجا بود
هر آنکس که با تو بجوید نبرد
کسی کو برزمت نبندد میان
ترا دادم این پادشاهی، بدار
بهر جایگاه یار درویش باش
به بین نیک تا دوستدار تو کیست
بخش و بیارای، فردا مگوی
مشو در جوانی خریدار گنج
مکن ایمنی در سرای فسوس
ز تو نام باید که ماند بلند

دمت چرخ گردان همی بشمرد
سه دیگر به بین تاجه بایدت جست
دل بد سگالانت پر دود باد
پیاده شد از باده تندر رو
که اندر فزون باش چون ماه نو
همی مغزش از رفتن او بگفت
که ای نامور پور پر خاشجوی
نباید که پیچی ز افرا بسی
نوندی فرست از پیش پویه پوی
بداد و بکوشی بی آهوی باش
درشتی کن آنگاه و پس رزمجوی
چو بد خواه چیه نهد دام بین
که تاماند آن بر تو نفرین بود
ز سو گند مگذر، نگهدار پند
تو با هر کسی نیز نیکی نمای
که نر ازدها گردد او وقت کار
که گیتی بسوزد چو گردد بلند
بداندیش را خوار مشمر تو هیچ
هشیوار و بیدار و روشن روان
چنان چون نیاکان ما بوده اند
نریمان ز کوپال گفتی سخن
بمیدان کین هیچ نگذاشتی
زمین از دلیرانش ساده بدی
بهردی بکرد آنچه آن کس نکرد
بمردی کس او را نیفکنده بود

مرا و ترا روز هم بگذرد
دلت شادمان باید و تن درست
جهان آفرین از تو خشنود باد
چو بشنید پند جهاندار نو
بسی آفرین کرد بر شاه نو
تهمتن دو فرسنگ با او برفت
بسی پند و اندرز گفتش بدوی
بخیره میازار جان کسی
بهرسو که باشد یکی نامجوی
نخستین بنرمی سخنگوی باش
چو کارت بنرمی نگرده نکوی
همه کارها را سر انجام بین
منه تو رهی کان نه آئین بود
در داد بر داد خواهان مند
چونیکه نمایدت کیهان خدای
نگیری تو بد خواه را خیره خوار
بکش آتش خرد پیش از گزند
بکس راز مگشای در بر بسیج
دگر گفت: کای نامور پهلوان
بدانسان کجا کار پیموده اند
جهاندار گرشاسب چون شد کهن
چو گرشاسب کوپال برداشتی
برزم، از سوار از پیاده بدی
بروم و بچین و بهند از نبرد
بگیتی درون تاکه او زنده بود

وزان پس چوسام یل آمد پدید	نریمان می و جام شادی کشید
دگر چونکه زال آمد اندر میان	کمر بسته بد نزد تخت کیان
بر آسوده شد سام از کارزار	بدین سان بود گردش روزگار
ودیگر چومن پازدم در رکیب	پدر رست از آشوب ورزم و نهیب
اگر دیو پیش آمد، از اژدها	نبودند از تیغ و گرزم رها
مرا نیز هنگام آسودنست	ترا رزم بدخواه پیمودنست
بگردون گردان رسد نام تو	گراید مراینکار بر کام تو
بیاموختش رزم و بزم و خرد	همیخواست کز روز رامش برد
از آن پس بیدرود با یکدگر	بسی بوسه دادند بر چشم و سر
یکایک پذیرفت گفتار اوی	از آن پس سوی راه، آورد روی
فرامرز رفت و پدر باز گشت	بسوی سرا پرده آمد ز دشت

آنچه از این اشعار استنباط میشود آنست که: **فردوسی** با شرح مفصل کیفیت اعزام یکمده قشون بجنگ و نمایش یکسان و دفیله آن زمان، منظور خود را که عبارت از اذعان و عقیدت بانجام سان و دفیله بوده است بیان فرموده، مخصوصاً با موضوع دخالت بیرقهای مختلف و بانگهای پر آهنگ تیره و کوس و گاودم و خم روئین و غیره که موزیک آنموقع را تشکیل میداده است لزوم آنرا در انتظام و انضباط عده ای از قشون که برای جنگ میخواهد عزیمت کند اثبات نماید بنا براین میتوان ادعا نمود که: **گفتار ناپلئون** با وجود **شاهنامه** که نظیر شرح فوق را در اغلب صفحات آن میبینیم برای ما بهیچوجه تازگی ندارد زیرا **ناپلئون** هم نه قرن و موزیک و بیرق و وطن بعد از **فردوسی** در باب سان و دفیله بیش ازین چیزی نگفته و ترجمه گفتار او این است:

«تا آهنگ شیپور و طبل در گوشها، اشکال ملون بیرق در چشمها، شأن و شرف و حب وطن در قلبها تأثیر و مفهوم پیدا نکنند انتظام و انضباط قشون تکمیل نخواهد شد»

بعلاوه در این اشعار **فردوسی** تذکار نکات مهمه دیگر هم پرداخته که از آنجمله برقراری تشکیلات منظم است در بین عده که باید بسر زمینهای مختلف و متفاوت اعزام شوند و در آن باید رعایت نمود که عده های مأمور هر سرزمین حتی المقدور از اهالی همان اقلیم باشند تا از لحاظ کیفیت آب و هوا، زبان و سایر عادات بومی آن دچار تأثیرات سوء نشوند، ضمناً برای هر قسمتی از قشون اختصاص بیرق مخصوصی را که بوسیله اشکال حیوانات متمایز میشده اند برای تأمین منظور مذکور لازم میدانسته است. **نابلتون** هم بعد از **فردوسی** در باب بیرق اینطور بحث میکند که :

« نظامی در هر نقطه که زیر بیرق خود باشد در مملکت اجنبی

محسوب نمیشود زیرا بیرق هر کجاست وطن آنجاست »

همچنین **فردوسی** در این داستان دستور میدهد که عده های اعزام شوند به میدان نبرد، پس از آنکه بطور قطع مأموریت آنان محرز گردید بایستی مورد ملاطفت و تشویق واقع شده و خاطره عطوفت آمیزی را همراه داشته باشند که یقیناً بر میزان فداکاری آنها بدرجه قابل ملاحظه خواهد افزود .

همچنین تذکار نکات مهمه حربی را برای فرماندهان اعزامی لازم میدانسته چنانکه از قول **رستم** به **فرامرز** مفصلاً توضیح داده است ، بالاخره از شرح اشعار مذکوره بخوبی استنباط میشود که **فردوسی** از توجه بسر زمین ذیقمت **هندوستان** هم غافل نبوده و در توازی فکر کینه جوئی از **توران** مأموریت عده را بآن سرزمین لازم میدانسته است .

بند ۳۴ نظامنامه موقتی خدمات صحرائی وظائف فرمانده را بدین نحو تعقیب میکند که : « قبل از هر گونه عملیات از قبیل راه پیمائی ، اکتشافات ، محاربه و غیره رئیس وظیفه دار است شخصاً اطلاعات لازمه را کسب نموده رؤسای مافوق وزیردستان خویش را از وضعیات مطلع ، با اراضی مستقیماً

یا بطور غیر مستقیم آشنائی پیدا کرده ، اقداماتی را که برای اجرای مأموریت خویش لازم میدانند بمعرض سنجش و مطالعه درآورد .
فردوسی تمام این نکات را بسیار مفصل و دقیق تر در قسمت اخیر داستان آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران و لشکر کشی او بسوی کیخسرو ضمن بیان عمل و اقدامات کیخسرو تشریح فرموده است ، چنانکه میفرماید :

چو آگاه شد شهریار جهان ز گفتار بیدار کار آسمان
ز ترکان و از کار افراسیاب که آورد لشکر براین روی آب
سپاهی براین سوی جیحون کشید که شد ریگ و سنگ از جهان ناپدید

در این اشعار کسب اطلاعات کیخسرو را بیان فرموده است .

چو بشنید خسرو ، گوان را بخواند شنیده همه پیش ایشان براند
طبق این بیت پس از آگاهی یافتن خود زبردستان را احضار نموده مطلع میسازد .

سپاهی ز جنگ آوران برگزید بزرگان ایران چنان چون سزید
چشیده بسی از جهان شور و تلخ بیاری گسته هم نوذر یلخ
باشکشی بفرمود تا سوی ژم برد لشکر و گنج و پیل و درم
بدان ، تا پس اندر نیاید سپاه کند رای شیران ایران تباه

طبق این اشعار اقدامات اساسی اولیه را که کیخسرو اتخاذ نموده بیان میفرماید .

وزان پس یلان را همه بر نشاند بزد کوس روئین و لشکر براند
همیرفت بارای و هوش و درنگ که تیزی پشیمانی آرد به جنگ
سپهدار چون در بیابان رسید گرازیدن و ساز لشکر بدید
سپه را گذر سوی خوارزم بود همی ریگ دشت از در رزم بود
بچپ بر ، دهستان و بر راست ، آب میان ریگ و پیش اندر ، افراسیاب

فردوسی در این اشعار اطلاعات جامع را که کیخسرو از زمین و دشمن تحصیل کرده بیان فرموده سپس چنانکه ذیلاً میآید فرماندهان زبردست خود را با اراضی آشنا میسازد :

وظائف کلنی رؤسا، و عدّه ها در جنگ

خود دورستم و طوس و گودرز و گیو ز لشکر بسی نامداران نیو
همیگشت بر گرد آن رزمگاه بیابان نگه کرد بیراه و راه
بند ۳۴ دستور موقتی خدمات صحرائی مطلب خود را بدین نحو تعقیب میکند :

« چنانکه در اجرای مأموریت او از طرف دشمن مناقضتی ابراز شود
بدواً فرضیات مختلف و معقولی را در خصوص عملیات دشمن و وسائلی
که بر ضد آنها باید برانگیخت از مد نظر گذرانیده ، سپس از روی فکر
و اندیشه تصمیمات اولیه خود را میگیرد »

فردوسی نیز در دنباله اشعار فوق پس از آنکه کسب اطلاع **کیخسرو** را از زمین
و دشمن تشریح و فرماندهان تابعه او را آگاه میسازد راجع بمطالب اخیر نظامنامه
نیز بیاناتی فرموده و برانگیختن وسائل لازمه را ضمن اقدامات **کیخسرو** توصیف
میفراید ، چنانکه فرموده :

چو آگاه شد زان سپاه نیا	دل پادشا شد پر از کیمیا
که لشکر فزون بود از آن کاوشمرد	همه ژنده پیلان و مردان گرد
بگرد سپه بر ، یکی کنده کرد	طلایه ز هرسو پراکنده کرد
شب آمد بکنده در افکند آب	بدانسو که بد روی افراسیاب
خسک بر پراکند بر گرد دشت	که دشمن نیارد بر آنجا گذشت

طبق اشعار فوق **کیخسرو** نظر بتفوق تعدادی دشمن در انجام منظور خود
مناقضتی مشاهده نموده بنابراین باتخاذ حالت درنگی تصمیم گرفته ، استحکامات لازمه
ضمن برقراری عوامل تأمینیه از هر سمت تدارک میبند ، ضمناً چون بایستی موانع را
هنگام شب در راه دشمن تقویت نمود ، بخند قها آب انداخته ، بعلاوه خاصیت موانع
طبیعی را با وسائل دفاع فرعی (گسترانیدن خسک که بمنزله سیمهای خاردار
امروزه است) تکمیل میکند تا دشمن بتواند باسانی بر آنها دست یافته ، قشون

ایران را که در آنموقع از حیث تعداد کمتر دیده بودند معدوم نمایند . قسمت اخیر این اشعار در واقع ایجاد موانع را بهمان قسمی که در مواد ۲۵-۲۶-۲۷ قسمت اول نظامنامه آرایش زمین **قشون شاهنشاهی** دستور داده و معمول به امروزه میباشد در حدود وسائل آنروزه **فردوسی** تأمین فرموده است زیرا مفهوم اجمالی مواد مذکوره بشرح ذیل است که عیناً در اشعار فوق دیده شد :

« ماده ۲۵ - در زمینی که برای محاربه تهیه میشود مقصود از ایجاد موانع آنستکه جبهه جنگ را بر علیه حملات غفلت گیری دشمن حفظ کرد .
ماده ۲۶ - موانع را میتوان به تنهایی فقط برای جلوگیری یا مزارحت پیشروی دشمن بکار برد .

ماده ۲۷ - موانع مصنوعی را از حیث ارزش میتوان در ردیف موانع طبیعی دانست از قبیل خندقهای عمیق ، طغیان دستی آب ، پرچ و غیره .
که **فردوسی** تمام این موانع را بنام کننده و آب افکندن و پراکندن خشک ذکر و مورد استعمال آنها را فوقاً تعیین فرموده است .

از ماده ۳۵ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین استنباط میشود که :
« هر رئیس از قطع محاربه یا تخلیه سنگر بعد از اینکه در معرض تهدید ، احاطه یا محاصره واقع شده یا اینکه عده های مجاور او عقب رفته اند اکیداً ممنوعست .
و در همین ماده نظامنامه تأکید مینویسد که :

« احدی حق ندارد برای فداکاری خود میزانی قائل شود .
فردوسی معتقد است که اساساً خود جنگجویان بایستی دارای این روحیه و آئین باشند که در قبال بزرگترین خطرات و عظیمترین دشمنان نباید تنگ را قبول

و بفرار مبادرت و محلّ خود را بدشمن واگذارند که برای این منظور از قول رزمجویان مختلف چنین میفرمایند :

یکی داستان زد براین بر، پلنگ :	مرا جنگ دشمن به آید ز ننگ
چو پیش آیدت روزگار درشت	که خیره بیدخواه منمای پشت
اگر چرخ جنگ آرد و کوه سنگ	نه بیند کسی پشت ما روز جنگ
نبیند کسی پشت من در گریز	و گر خیزد اندر جهان رستخیز

که در اینجا برای تزریق روح شجاعت و تعصب سپاهیگری در قبال بزرگترین دشمنان (که بطور مبالغه چرخ گردان و کوهها و سنگهارا بیان فرموده) تخلیه سنگر یا قطع محاربه را جائز ندانسته، ضمناً در قبال عبارات همان نظامنامه که ضمن همین ماده اخیر نوشته است : « هر رئیس که بدون صرف آخرین وسائل مدافعه خود تسلیم شود شرافت خود و شرافت ابواب جمعی خویش را لکه دار نموده است » فردوسی قبول مرگ و کشته شدن را بمراتب بهتر معرفی نموده تا تسلیم شدن و بندگی نمودن از دشمن ، چنانکه میفرماید :

جهانجوی اگر کشته گردد بنام	به از زنده، دشمن بدو شاد کام
برزم اندرون کشته، بهتر بود	که بر ما یکی بنده مهتر بود
مرا مرگ بهتر از این زندگی	که سالار باشم کنم بندگی

و باز تأکیداً فرموده که :

یکی داستان زد براین بر، پلنگ	چو باشی ز جنگی در آمد بجنگ
بنام از بریزی مرا گشت، خون	به از زندگانی به ننگ اندرون

در ماده ۳۶ همان نظامنامه راجع بسر مشق بودن فرمانده صحبت شده ، مخصوصاً مینویسد :

« مراتب شجاعت و خونسردی رؤساء بوجود سربازان سرایت نموده برای ابراز هرگونه فعالیت و فداکاری مستعدش میکنند . »

که در خصوص مراتب شجاعت و لیاقت رؤساء و اثرات آن در این کتاب قبلاً بحث شده و راجع بتأثیر خونسردی فرماندهان در زیردستان، گذشته از آنکه این منظور در مورد بیان عمل اسفندیار پس از عبور از خواب پنجم خوانده میشود فردوسی برای تلقین خونسردی در تمام طول جنگ برای عموم جنگ آوران ضمن بیان بزم ششم افوشیروان از قول بوزرجمهر بهوید موبدان چنین میفرماید :

چو بدخواه پیش تو صف بر کشید ترا رای و آرام باید گزید

در پایان همین ماده ۳۶ نظامنامه مینویسد که :

« رئیس تمام جدیدیت خود را برای برقراری انضباط و بیداری و تحریک اراده های ضعیف و نگاهداری هر یک از نظامیان ابواب جمعی واحد خود مصروف میدارد ، عنداللزوم آنها را مجبور باطاعت مینماید . »

فردوسی هم گذشته از آنکه در تمام اشعارش ایندستورها و این احوال خواننده میشود که از آنجمله در بیان عمل پیران موقعیکه میخواست است روحیه عده شکست خورده خود را تقویت نموده قابلیت جنگی بآنها بدهد و در فصل سوم باب سوم این کتاب قبلاً مذکور افتاده است ، معتقد بوده که فراریان در مقابل دشمن طبق ماده ۲۴۱ قانون محاکمات نظامی فعلی بایستی اعدام شوند ، و برای ذکر این مقصود در موقع بیان عمل افراسیاب چنین میفرماید :

کسی کاو سر از جنگ بر تافتی چو افراسیاب آگهی یافتی
بخنجر بریدی سرش را ز تن جز از خاک و ریگش نبودی کفن

بین گفتارهای برجسته ناپلئون در کتابهای جنگ این نکته هم ضبط شده که :

« با قشونهایکه فاقد خصائل جنگی میباشند یعنی کمتر جنگ دیده اند نباید بحمله و تهاجم مبادرت ورزید . » و نیز از قول مولنگه معروف آلمانی هم در خصوص اثر تجربیات جنگی چنین نقل شده که : « بهترین نظریات و عقاید

برای عملیات جنگی آتیه آنستکه ما از تجربیات خودمان بدست آوریم»

ماده ۳۷ دستور موقتی خدمات صحرائی **قشون شاهنشاهی** هم نوشته است :

«قوای روحی يك عده که جنگ آزموده نباشند ممکنست در همان

تصادفات اولیه با دشمن متوازنل شود .»

ولی فردوسی خیلی پیش و پیشتر مفهوم همین مطالب را توضیح و تفسیر و عبارت

بسیار ساده ای بطریق ذیل بیان فرموده است

یکی داستان دارم از روزگار که هر جای دارم همی یادگار
سک کار دیده بگیرد پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ

اساساً دربارهٔ پیر و جوان بحث نموده اعتماد بجنگ دیدگان و عدم اعتماد

بجوانان جنگ ندیده را استدلال فرموده مانند يك رشته فرمول ریاضی بابرهان و

دلیل و منطق آن را اثبات و میفرماید :

چنان داد پاسخ بمادر که: شیر	نگردد مگر بازمایش دلیر
چهل ساله ، با آزمایش بود	بمردانگی در فزایش بود
بیاد آیدش مهر نان و نمک	بر او گشته باشد فراوان فلک
ز گفتار بدگوی و از نام و ننگ	هر اسان بود، سر نه پیچد ز جنگ
ز بهر زن و زاده و دوده را	نه پیچد روان مرد فرسوده را
جوان ، چیز بیند، پذیرد فریب	بگاہ درنگش نباشد شکیب
ندارد زن و زاده و کشت و رز	بچیزی ندارد زنا ارز ارز
چو بی آزمایش نباشد خرد	سر مایه کارها بنگرد
گر آید و نکه پیروز گردد بجنگ	شود شاد و خندان و سازد درنگ
و گر هیچ پیروز شد بر منش	نه بیند جز از پشت اودشمنش

اگرچه بتأثیر نژادی هم کاملاً معتقد بوده و بالاخره مطابق محاسباتی که بعمل

میاورد از شیر بچگان بجز دلاوری انتظاری نمیداشته است ، چنانکه فرموده :

اگر بچه شیر نا خورده شیر بپوشد کسی در میان حریر
دهد نوش او را ز شیر و شکر همیشه ورا پروراند ببر
بگوهر شود باز چون شد بزرگ نرسد ز آهنگ پیل سترگ

و باز در جای دیگر راجع بتأثیر اصالت و نژاد فرموده :

هنر کی بود تا نباشد گهر ؟ نژاده کسی دیده ای بیهنر ؟
گهر آنکه از فر یزدان بود نیازد بید دست و بد نشنود
نژاد آنکه باشد بتخم پدر سزد کاید از تخم پاکیزه بر

و مقصودیرا که فردریک کبیر پادشاه پروس با این عبارت بیان نموده :

« مرکبی که بار اکب خود در متجاوز از بیست محاربه حضور داشت
در فن جنگ بهیچوجه من الوجوه معلوماتی حاصل نکرد ، فردوسی کلی
و جامع و مؤدب تر بطریق ذیل میفرماید :

کسی کاو ندارد هنر با نژاد ممکن زو به نیز ، از کم و بیش یاد
ولی باز باتمام این معتقداتی که باصالت و نژاد داشته معینا بلزوم تجربه کاملاً
قائل و اشخاص بی تجربه را ناقص تشخیص داده چنانکه فرموده است :

جوان ارچه دانا بود با گهر ابی آزمایش نگیرد هنر
بدو نیک هرگونه باید کشید زهر شورو تلخی بیاید چشید
جوانان داننده با گهر نگیرند بی آزمایش هنر
حتی در این موضوع بقدری دقیق شده که تفاوت یک روز تجربه زیاد تر را هم
دخیل دانسته و در حساب میآورد ، چنانکه فرموده :

هر آنکس که یکروز آید به پیش خردمندی او را بود نیز بیش
کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار
در همین ماده نظامنامه مینویسد که :

« در بعضی مواقع باید همیشه جلو رفت و یا بسختی مقاومت نمود
تا دم مرگ جنگید » در شیوه کارزار هم مختصراً گفته شده که : « فتح قیمت

وظایف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

خون است « فردوسی بطور کلی کسب شهرت و بزرگی را وابسته خون و به نیروی شمشیر امکان پذیر میدانسته چنانکه میفرماید :

چه گفت آن سراینده مرد دلیر چوناگه برآویخت با نره شیر
که گر نام مردی بجوئی همی رخ تیغ هندی بشوئی همی
و باز همین مقصود را در جا های دیگر میفرماید :

ز بدها نبایدت پرهیز کرد چو پیش آیدت روزگار نبرد
اگر داد مردی بخواهیم داد ز کوپال و شمشیر گیریم یاد
باز در همین قسمت نظامنامه مینویسد : « در هیچ موقع اجازه داده نمیشود ولو بهر عنوان باشد با دشمن داخل ارتباط شوند و بهر گونه از تشبیهات دشمن بیهانه صحبت و غیره باید با گلوله جواب داد . »

فردوسی عیناً این مطلب را با مقدمه بسیار شیرین و با ذکر علت امر میفرماید :

چو دشمن بترسد شود چا پلوس تو لشکر بیارای و بر بند کوس
چه گفت آن گرانمایه نیک رای که بیداد را نیست با داد رای
تو با دشمن بد کنش رزم جوی که با آتش آب اندر آری بجوی

ولی همین بند نظامنامه کشتن پیکها و فراریان دشمن را که برای تسلیم میآیند منع نموده و دستور هائی برای جلب آنها معین کرده است که فردوسی هم بطور کلی راجع به پیکها میفرماید :

فرستاده شهر یاران کشی ز بیداشی باشد و بیهشی
کسی اندیشه زینگونه هرگز نکرد بگرد چنین رای هرگز مگرد
بر مهتران زشت نامی بود سپهبد ز مردم گرامی بود

و در خصوص رفتار با کسانی که تسلیم شده اند میفرماید :

چو خواهد زد دشمن کسی زینهار تو زینهار ده باش و کینه مدار
و گر آشتی جوید و راستی نه بینی بدش اندرون کاستی

ازو باز بستان و کینه مجوی نگهدار او را همی آبروی

که در این اشعار علاوه بر منع از کشتن ، حفظ حیثیات و آبروی آنها را هم توصیه فرموده است که این دستور از لحاظ سیاست جنگی نیز شامل منافع بشمار می آید .
 بالاخره در همین بند نظامنامه حفظ اسرار عملیات را در هر يك از مقامات نظامی جداً توصیه و بعد توجه مخصوص را بمندرجات بند ۶۷ همان نظامنامه جلب مینماید که در آن ، موضوع افشاء نکردن هر گونه اطلاع را برای صاحبمنصبان يك موضوع شرافتی و يك قاعدهٔ مطلق بیان نموده و بالاخره هر نوع صحبت و مذاکره را که از آن اطلاعاتی تراوش نماید اکیداً ممنوع ساخته است .

فردوسی راجع بحفظ اسرار اصولاً فوق العاده مصر و در غالب قسمتهای **شاهنامه** این موضوع را متذکر گردیده ، از آنجمله با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده است :

سخن هیچ مسرای با راز دار	که او را بود نیز همساز و یار
سخن را تو آگنده دانی همی	بگیتی پراکنده خوانی همی
چو رازت بشهر آشکارا شود	دل بخردت بیمدارا شود
بر آشوبی و سر سبك خواندت	خردمند کز جوش بنشاندت
چه گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش	که دیوار دارد بگفتار گوش
اگر جز تو دانند که رای تو چیست	بر آن رای و دانش بیاید گریست
زبانرا نگهدار باید بدن	نباید زبان را بزهر آزدن

و حتی برای فرماندهان دستور میدهد که مثلاً چنانکه سر و رمزی را بخواهند

برای محرم و مشاور خود بیان کنند چه قسم بایستی مواظبت و دقت نمایند :

هر آنکه که باشی تو با رازن	سخنهای بیاری بی انجمن
اگر دل ترا سنگ خارا شود	نماند نهان آشکارا شود
اگر چند نرمست آواز تو	گشاده کند روز، هم راز تو

مخصوصاً راجع بمراعات این مطلب دربارهٔ یگانگان فرموده است :

هر آنکه که بیگانه شد خویش تو بدانت راز کم و بیش تو
از او خویشتن را نگهدار باش شب و روز بیدار و هشیار باش
چو بشاخت آواره سامان تو تواند بدی کرد بر جان تو

ماده ۳۹ همین نظامنامه یعنی آخرین قسمت وظایف کلی رؤساء و عده ها در جنگ، درخصوص پاداش و تحسین در حکم بحث کرده در ضمن آن مینویسد :

« کسانی که استحقاق پیدا کرده اند باید هر چه زودتر ممکن باشد بدریافت پاداش نائل گردند ولی لازم است اعطای آنها باتمام تضمینات لازمه و در حدود صحیحی بعمل آید، زیرا نتیجه قطعی سوء استعمال پاداشها تخفیف و تضییع قدر و ارزش واقعی آنها میباشد . »

فردوسی گذشته از آنکه درخصوص اعطای پاداش فداکاران فرموده است :

گرامی کن آنرا که در پیش تو سپر کرد جان از بداندیش تو
در منع پاداش باشخاص نالایق نیز فرموده است :

مبخشای بر هر که رنجت از اوست و سگر چند امید گنجت از اوست

و همانطوریکه در همان ماده ۳۹ مینویسد : « عملاً رؤسای افواج حق دارند

بصاحبمنصبان و درجه داران و نفرانی که عملیات درخشان فوق العاده از

خود بروز داده اند فوراً مدال جنگی بدهند » فردوسی هم مخصوصاً سرعت

اعطای پاداش را پس از خدمت لازم دانسته و میفرماید :

چو نیکی نمایند پاداش کن ممان تا شود رنج نیکان کهن
هر آنکس که از بهر تو رنج برد چنان دان که رنج از پی گنج برد

و حتی تقسیم غنائم را فقط برای فداکاران توصیه میفرماید :

هر آنکه که از دشمن ایمن شوی سخن گفتن کسی نگر نشنوی
غنیمت بر او بخش کاو جنگ جست بمردی دل از جان شیرین بشت

همچنین موضوع برقراری مستمری را درباره بازماندگان مقتولین دستور میفرماید

هر آنکس که شد کشته در کارزار و ز او خرد و کودک بود یادگار
چو نامش ز دفتر بخواند دبیر درم پیش کودک بود ناگزیر

بعلاوه راجع بکسانی هم که بدکار کرده اند لزوم اجرای عقوبت را در همان
ضمن توضیح فرموده :

چون یکی کند کسی توپاداش کن و گر بد آند نیز پر خاش کن
هر آنکس کز و در جهان جز گزند نه بینی مر او را چه بهتر ز بند؟
جز از بد نباشد مکافات بد چنین از ره داد دادن سزد

چنانکه مفصلاً مطالعه شد نکته نیست که از وظائف اصلی فرماندهان را فردوسی
در آن عصر و در حدود وسائل موجوده ناگفته گذارده باشد که بطور کلی عموم
آنها هنوز هم بقوت خود باقی است ولی گذشته از همه اینها نکته که بما اجازه
میدهد فردوسی را ما فوق عموم فرماندهان نظامی دنیا بدانیم آنست که در حوالی
هزار سال قبل دستورها و سفارشاتى بخصوص برای مردان جنگ (اعم از فرمانده
یا نظامی) بیان فرموده که حقیقت آنها پس از قرائت بسهولت واضح گشته و
کسانیکه در مصادمات کوچک یا بزرگ حضور داشته اند رعایت آن نکات را منکر
نمیتوانند شد که در عین حال مطالب مذکوره در هیچیک از کتب و نظامنامه هائی که فعلاً
در دسترس است جز در **شاهنامه معظم** در جای دیگر تذکری از هیچیک از آنها
داده نشده است که قسمتی از آن دستورها در باب آیه درج و تشریح خواهد گردید.

باب پنجم

چند فصل دیگر از جنگ

فصل اول

رفتار نظامیان در سر زمین دشمن

آیه ۲۵۸ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین مینویسد :

« با اینکه مقصود از جنگ انهدام قوای نظامی دشمن است مع هذا حتی در خاک دشمن حقوق بین المللی رسیدن باین مقصود را از راه خیانت ، شقاوت ، تشدد و سختگیریهای بیهوده ممنوع میدارد .
تامدتی که اقدامات تشدد آمیزی لازم نباشد با سکنه ولایات خصم باید بطور عادلانه رفتار نمود ، سوء معامله بی جهت بانضباط نظامی لطمه وارد میسازد و ممکن است خسارات مادی و معنوی وخیمی را برای خود عده هاتهی نماید . تامدتی که بر حسب مقتضیات نظامی انحصاراتی بعمل نیامده باشد حق مالکیت خصوصی اشخاص باید محترم شمرده شود . هر گونه تشبث و قصد غارتگری و خرابی بیفایده باید مورد مجازات سخت واقع گردد مثل اینکه این تعدیات و سوء اقدامات در خاک خودی یا مملکت دوست اعمال شده باشد . »

فردوسی تمام نکات مذکوره را در هر موقع که از طرف پادشاه یا فرماندهی ،
عده را بمأموریت جنگی اعزام میدارد و همچنین در ضمن اندرز پادشاهان باخلاف

خود متذکر گردیده مخصوصاً تذکار این نکات را در موقع اعزام قشون بجنگ مانند سایر مسائل مهمهٔ حربی الزام مینماید ، چنانکه در قسمت شرح و بیان داد و فرهنگ اردشیر فرموده است :

یکی پهلوان داشتی نامجوی	خردمند و بیدار و آرامجوی
دبیری بائین و با دستگاه	که دارد ز بیداد، لشکر نگاه
وزان پس یکی مرد بر پشت پیل	نشستی که رفتی خروشش دومیل
زدی بانگ کای نامداران جنگ	هر آنکس که دارد دل و نام و ننگ
نباید که بر هیچ درویش رنج	رسدهم بر آن کش بود نام و گنج
بهر منزلی در ، خورید و دهید	بر آن زیر دستان سپاسی نهید
بچیز کسان کسی میازید دست	هر افکس که او هست یزدان پرست

و در جای دیگر فرموده :

کسی کو بجنگت نبندد میان	چنان ساز کز تو نه بیند زیان
کشاورز یا مردم پیشه ور	کسی کو برزمت نبندد کمر
نباید که بر وی وزد باد سرد	نکوشید جز با کسی هم نبرد
سر بیگناهان نباید برید	ز خون ریختن دست باید کشید
بچیز کسان دست یازد کسی	که بهره ز دانش ندارد بسی
ز چیز کسان سر به پیچید نیز	که دشمن شود دوست از بهر چیز

که در اشعار فوق باز مانند سایر دستورها و نکات دیگر باستدلال امر و نهی فرموده بعلاوه معتقد بوده است که این منظور و بخصوص جلوگیری از غارتگری بایستی با يك شدت و انضباط محکمی رعایت گردد و بقدری باین مسئله اهمیت میداده که در مورد غارت يك پرکاه برای غارتگر مجازات اعدام تعیین و میفرماید :

هر آنکس که او پر کاهی زکسی	ستاند ، نباشدش فریاد رس
میانش بخنجر کنم بر دو نیم	بخزند چیزی که باید بسیم

حقیقهٔ هم باید تا ایندرجه سختگیری در کار باشد که فکر یغما گری مطلقاً از کلهٔ جنگجویان خارج شده تا نتوانند در اولین قدم فتح و پیروزی قانع گردیده بغارت و یغما پردازند ، زیرا اصولاً این روبه معایب مهمی را در بر دارد که هیچیک

از آنها جبران پذیر بنظر نمیرسد ، از آنجمله :

رزمجویی که در اولین قدم فتح خود متوجه چپاول و غارت گردد اراده تعاقب و معدوم ساختن عوامل فعال دشمن از او سلب گردیده و اندیشه آنرا نخواهد نمود که ممکنست دشمن در همان موقعیکه او سرگرم غارت است بحمله متقابله مبادرت نموده نتیجه فداکاریش را بسرعت معدوم سازد . بفرض آنکه دچار حمله متقابله دشمن هم نشود هر قدر میزان اشیاء غارتی بیشتر باشد بهمان اندازه سرباز سنگین تر و قابلیت حرکت او کمتر گشته و طبیعی است عامل حرکت (که یکی از مهمترین عوامل جنگ بشمار میرود) فلج میماند . بعلاوه عشق و توجه بشروت مخصوصاً در میدان محاربه بکلی غلط و بیمورد میباشد زیرا از درجه ارزش محشوری و میزان فداکاری اشخاص بمقدار قابل ملاحظه خواهد کاست . از همه اینها گذشته عمل مذموم غارتگری با منش عالی و شرافت مخصوص سپاهیگری بکلی بی تناسب و اساساً منش و قیمت واقعی سرباز را کوچک و علاوه بر آنکه کینه دشمن را تشدید مینماید با اصول مردانگی نیز مخالفت کامل دارد .

فردوسی چنانکه مذکور افتاد بتمام این نکات متوجه و در غالب قسمتهای شاهنامه بطور روایت مفهوم این نکات را تذکار داده از آنجمله در جای دیگر هم از قول انوشیروان در موقعیکه بجنگ قیصر عزیمت مینماید بفرمان سپاه چنین میفرماید :

زلشکر جهان دیدگان را بخواند بسی پند و اندرز نیکو براند
چنین گفت : کای لشکر بکران ز پرمایگان و ز گند آوران

اگر یکتن از رای من بگذرید دم خویش بپیرای من بشمرید
 بدرویش مردم رسانید رنج وگر بر بزرگان که دارند گنج
 گر آهنگ بر میوه داری کنید وگر ناپسندیده کاری کنید
 وگر کشتمندی بگوید بپای وگر پیش لشکر بجنبد ز جای
 بیزدان، که او داد دیهیم و زور خداوند بهرام و کیوان و هور
 که دژخیم برد میانش به تیغ اگر چون ستاره شود زیر میغ
 به پیش سپه بر، طلایه منم جهانجوی و بر قلب پایه منم
 نگهبان پیل و سپاه و بنه گهی بر چپم گاه بر میمنه
 بخشکی روم گر بدریای آب نجویم بر زم اندر، آرام و خواب

مخصوصاً فردوسی موضوع احترام بزراعت و میوه را در همه جا تأکیداً بیان فرموده و گویا در آن زمان برای مجازات متخلف (از هر طبقه که بوده است) یکسال حبس لازم میدانسته اند، چنانکه در جای دیگر میفرماید :

اگر اسب در کشتزاری کند و آهنگ بر میوه داری کند
 ز زندان نیابد بسالی رها سوار سر افراز یا بی بها

فصل دوم

قرارگاه فرمانده

در شیوه کارزار و نظامنامه های فعلی بطور کلی قرارگاه فرمانده را در محلی تعیین مینماید که از آنجا بهتر بتواند قسمت خویش را در دست داشته اداره نماید ، مخصوصاً در مورد فرماندهان واحد های بزرگی که در یک نقطه از میدان محاربه حضور پیدا نموده و خود را سرگرم اعمالی مینمایند که از وظایف مقامات مادون آنها میباشد بحث نموده این عمل را خبط بزرگ و قابل ایراد میشمارد ، زیرا چنین فرماندهی از اداره سایر واحد های خود باز مانده و در صورت از بین رفتن هم بکلی امور کلیه قسمت را فلج خواهد نمود ، **فردوسی** نیز این مسئله را بسیار صریح بیان نموده آمدن فرمانده در خط اول و شرکت او را در خطر جنگ بکلی بی اساس دانسته و در چندین جا تذکر میدهد که رئیس یا فرمانده بایستی در قلبگاه یعنی در قرارگاه عمومی قرار گرفته ، قسمتهای خویش را اداره نماید . از آنجمله در جنگ **هومان و طوس** موقعیکه فرمانده قوای **ایران (سپهبد طوس)** که بر علیه قوای **توران** فرماندهی را عهده دار شده است شخصاً داخل مبارزه شده و با **هومان** که از قوای **توران** بوده است مصادف میشود ، **فردوسی** از زبان **هومان** خطاب به **سپهبد طوس** این خبط را متذکر و بطریق ذیل تشریح میکند :

جهان پر شد از ناله کر نای که آهو چه باشد بچنگال شیر ؟ از این سان بشومی بر آید درخت بزد مهان بی فروغ آمدست کنم در جهان یاوه تاریخ اوی که بود از شما نامبردار و گرد که باخشت^۱ بر پشت زین آمدی	بجنید طوس سپهبد ز جای چنین گفت هومان بطوس دلیر : چنین گفت : کز و بسه شور بخت همه بارو برگش دروغ آمدست هم اکنون ز بن بر کنم بیخ اوی نمودم ارژنگ یک دستبرد تو اکنون همانا بکین آمدی
---	--

۱ - خشت ، کسر اول نوعی از سلاح قدیمی است و آن نیزه کوچکی بوده که در میان آن حلقه از ریمان یا ابریشم بافته بسته و انگشت سبابه را در آنها حلقه کرده بجانب دشمن پرتاب مینمودند .

که بی جوشن و گرز و رومی کلاه	بجان و سر شاه ایران سپاه
که بر کوه یازد به نخجیر جنگ	بجنگ تو آیم بسان پلنگ
چو آورد گیری بدشت نبرد	به بینی تو پیکار مردان مرد
که: ناساخته جنگ، پیشی مجوی	چنین پاسخ آورد هومان بدوی
بدست تو آمد مشو بد گمان	گر ایدونکه بیچاره را زمان
کجا داشتی خویشتم را بمرد؟	بجنگ من از رنگ روز نبرد
نخوشد یکی را بتن، خون گرم	دلیران لشکر ندارند شرم
بر زم اندرون دستشان بد شد دست	که پیکار گرشان سپهبد شد دست

طبق بیت اخیر فردوسی معتقد بوده که در صورت آمدن فرمانده کل در خط اول، قوای روحی دشمن تقویت می‌گردد. زیرا چنین تصور مینمایند که بقدری کار سخت و تنگ آمده که جز فرمانده کل کسی برای کمک و تقویت عده باقی نمانده است و همین باعث تجری دشمن خواهد گردید.

جهانگیر گودرز کشوادگان؟	کجا بیژن و گیو و آزادگان؟
چرا آمدستی باوردگاه؟	تو گر پهلوانی، ز قلب سپاه
هشیوار دیوانه داند، ترا	خردمند بیگانه خواند، ترا
سپهبد نیاید سوی کارزار	توشو، اختر کاویان را بدار
ز گردان که جویدنگین و کلاه؟!	نگه کن که خلعت کرا داد شاه!
ز بر دست را، دست زیر آورد	بفرمای تا جنگ، شیر آورد
بد آید بدین نامدار انجمن	اگر تو شوی گشته در دست من
و گر زنده مانند پیچان شوند	سپاه تو بی تاب و بیجان شوند
ندیدم بایران چو تو نامدار	پس از رستم و زال و سام سوار
چو تو جنگ جوئی نیابد سپاه	پدر بر پدر نامبردار و شاه
بیاید، بروی اندر آورده روی	توشو، تا ز لشکر یکی نامجوی

و باز فردوسی همین منظور را در جای دیگر ضمن یک بیت فرموده است:

اگر شاه رفتی و گشتی تباہ پر از خون شدی جان چندین سپاه

فصل ششم پاره از گفتارهای جنگی

چنانکه در قسمت اخیر باب چهارم تذکار داده شد **شاهنامه فردوسی** مملو از نکات و دستورهای جنگی بوده که غالب آنها بامفاد نظامنامه ها و کتاب شیوه کارزار فعلی که در نتیجه تجارب جنگهای متعدد دنیا تدوین شده است مطابق بوده، ولی یک سلسله دستورها و قواعدی نیز در **شاهنامه** درج است که در کتب فعلی باین صراحت و روشنی و وضوح توجه و اشارتی بآنها است، در صورتیکه حقیقت و اهمیت آنها بسیار واضح و هیچکس نمیتواند منکر آن شود.

اینک قسمتی از آن دستورهای جنگی را که میتوان از گفتارهای بسیار مهم جنگی و مخصوص و منحصر به **فرماندهی سپهبد فردوسی** نامید ذیلا درج و محفوظ داشتن آنرا برای عموم بخصوص نظامیان توصیه مینماید:

۱- بزم هنگام رزم بفرمانبری ماند:

که رزم چون بزم پیش آوری بفرمانبری ماند این داوری

الف - حتی در شکار هم بزم جایز نیست،

بروزی که رای شکار آیدت چو گیرنده بازان بکار آیدت

دو بازی، بهم بر نباید زدن می و بزم و نخجیر و بیرون شدن

که تن گردد از جنبش می گران نگهداشتند این سخن مهمران

ب - ولی مرد جنگ باید در موقع خود بزم هم داشته باشد:

چنین داد پاسخ که جنگی سوار نباید که سیر آید از کارزار

همان بزمش آید همان رزمگاه برخشنده روز و شبان سیاه

نگردد بهنگام، فیروش کم ز بسیار و اندک نباشد دژم

بمردان ز هرگونه کار آیدا گهی بزم و گه کارزار آیدا

ج - پس در رزم چون ازدها و در بزم آسمان وفا باش:

برزم اندرون، تیز دم ازدها بیزم اندرون، آسمان وفا

۲ - درکار جنگی نباید عجله و شتاب کرد :

ز راه خرد هیچگونه متاب پشیمانی آرد دلت را شتاب
که هر کس که تیزی کند روز جنگ نباشد خردمند برای و سنگ^۱
الف - ولی تأمل زیاد هم جائز نیست :

وگر برد باری ز حد بگذرد دلاور گمانی بستنی برد
ب - بطور کلی میانه تندی و تأمل را اختیار کن :

میانه گزین در همه کار کرد به پیوستگی ، هم به ننگ و نبرد
نه تیزی نه سستی بکار اندرون خرد باد جان ترا رهنمون
۳ - در جنگ بدشمن رأفت نکن و تن دشمن را نیزه گاه خود
قرار ده :

همه رزم را دل پراز کین کنیم تن دشمنان جای زوین کنیم
۴ - آرایش خود را با اسلحه بعمل آور :

سلیح تن آرایش خویش دار سزد . کت شب تیره آید بکار
۵ - وقتی بدشمن حمله کن که از جنگ میپرهیزد :

بجنگ آنگهی شو ، که دشمن ز جنگ پرهیز دوست گرددش ، چنگ
۶ - هر قدر دشمن کوچک باشد او را خوار بگیر :

ندارم همی دشمن خرد ، خوار بترسم همی از بد روزگار
زیرا ممکن است دشمن کوچک ، ولی دانا باشد :

که دشمن اگر چه بود خوار و خرد مرا و را ، بنادان نباید شمرد

۱ - سنگ در اینجا بمعنی اعتبار و وقار است * - در این خصوص از گفتار ویلهلم آلمانی هم میگویند که : بدشمن رحم مکنید و بیرحم باشید ، همچنین از قول ویزمارک هم گفته شده که : نوعی بادشمن رفتار کن که عاجی بجز کر به نداشته باشد .

۷- از مصیبت وارده بر دیگری استفاده کن و تجربه بگیر :

بجوئی که یکبار بگذشت آب نسازد خردمند از او جای خواب
۸- لزوم وحدت فرماندهی :

خردمند گوید که در یک سرای چو فرمان دو گردد ، نماند بجای
چنانچون یک شهر دو کدخدای بود ، بوم ایشان نماند بجای
چو مهمتری گشت ، شد رای راست بیفزود خوبی و زشتی بکاست

۹- از فرار دشمن قویتر از خود بیندیش و مغرور مشو :

که دانا زد این داستان بزرگ که شیری که بگریزد از چنگ گرگ
نباید که گرگ از پیش در کشد که او را همان بخت بد ، بر کشد

۱۰- بطور کلی در موقع فرار دشمن کمین او را هم در نظر داشته باش

و بتکمیل موفقیت بکوش :

چو تو پشت دشمن به بینی بجیز متاز و میرد از هم جای نیز
نباید که ایمن شوی از کمین سپه باشد آسوده در دشت کین

۱۱- نیرنگ دشمن را در گفتار نرمش تجسس کن :

ندانسته در کار تندی مکن بیندیش و بنگر ز سر تا به بن
بگفتار شیرین بیگانه مرد بویژه بهنگام تنگ و نبرد
بژو هشی نمای و بترس از کمین سخن هر چه باشد بژرفی بین
همه کارها را سر انجام بین چو بدخواه چینه نهد دام بین

* - همین مسئله را اگر در موقع جنگ بین المللی متفقین از ابتدا فهمیده و رعایت میکردند مدت چهار سال معطل نشده و آنهمه ضایعات و تلفات را متحمل نمی گردیدند چنانکه بالاخره هم تا این نکته عملی نشد و فرماندهی واحده را برقرار و به مارشال فاش واکذار ننمودند موفق بمغالوب نمودن متحدین نشدند ؛ کوبا ناپلئون هم تصدیق کرده است که برای محاربه الزام مسائل وحدت اراده و فرمان است .

زیرا بطور کلی هر وقت دشمن تاب جنگ نداشت فریب می‌آورد :

در آشتی کوید اکنون همی نیارد نشستن بهامون همی
چو داند که تنگ اندر آمد نشیب بکار آورد رنگ و بند و فریب

۱۲ - از واگذاری کارهای مهم باشخاص نالایق خودداری کن

چنین گفت خسرو ۴۳: این داستان شنیدی ، که دانا زد از باستان؟
که هرگز بنادان بیراه و خرد سلیح بزرگی نباید سپرد
چو از تو ستاند تن آسان شود و گر باز خواهی ، هراسان شود
مخصوصاً اگر در اعمال جنگی شخصی نالایق را شرکت دهی بر قوای دشمن افزوده :

مده مرد بی ارز را ساز جنگ که چون باز جوئی ، نیاید بی‌جنگ
بدشمن سپارد ترا دوست وار دو کار آیدش پیش : دشوار و خوار
سلیح تو در کارزار آورد همان بر تو روزی بکار آورد

ب - باشخاص ناسپاس نیز بهمین قسم معامله کن :

چه گفت آن خردمند شیرین سخن که گر بی بنان را نشانی به بن
بفرجام ، کار آیدت رنج و درد بگرد در ناسپاسان مگرد

۱۳ - با هر کس اول نرمی کن ، اگر پیش نرفت درشتی نها :

نخستین نرمی سخنگوی باش بداد و بکوشش بی آهوی باش
چو کارت نرمی نگردد نکوی درشتی کن آنگاه ، پس رزمجوی

۱۴ - از اخلاف دشمنی که آسیب دیده بیندیش :

تو از در کشی بچه اش پروری؟ بدیوانگی ماند این داوری
پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی؟

۱۵ - چون باید کشت و کشته نشد تا پیر و زمند گردید ، پس هشیارانه

در جنگ خود را حفظ کن :

چو رزم آیدت پیش هشیار باش تنّت راز دشمن نگهدار باش
مکن تکیه بر گرز و کویال خود بدزد از کمند یلان یال خود

بارۀ از گفتار های جنگی

چنین گفت مهتر بدین هردو مرد: که هشیار باشید روز نبرد

۱۶ - در هر عمل پیشدستی سستی و کندی خطاست:

بکاری که تو پیشدستی کنی بد آید که کندی و سستی کنی

۱۷ - ولی در جنگ پیشدستی ، مراقب اسلحه دشمن هم باش :

بدانگه که اسب افکنی گوش دار سلاح هم آورد را هوش دار

۱۸ - از عده های فرماندهانی که در کار سست هستند انتظار ترتیب

و انتظام و انضباط و دوام نداشته باش :

همانا شنیدی که دانا چه گفت چوراز سخن برگشاد از نهفت ؟

که هر گاه که گردد جهاندار سست نماند جهان بیگمان تندرست

چنان هم که در خانه ها کدخدای چو سستی کند ، پست گردد سرای

۱۹ - همیشه دشمن در اراضی آشنا ، دلیر تر است :

تو نشنیدی آن داستان شغال ، که زد بایکی پیر گرگ همال ؟

که سگ را بخانه دایری بود چو بیگانه شد بانگ وی کم شود .

۲۰ - رحم بر دشمن ، ظلم بر خود است :

شبان چونکه بگرفت درنده گرگ اگر زنده ماند نباشد سترگ

دلاور چو از بیشه بگرفت شیر نشان ده ، کجا زنده ماندش دیر

و گر مهر بر خسته شیر آورد همان شیر او را بزیر آورد

از دشمن هم انتظار رأفت نداشته باش :

ز دشمن نیاید مگر دشمنی بفرجام اگر چند نیکی کنی

ز دشمن مکن دوستی خواستار و گر چند خواند ترا شهریار

۲۱ - هر قدر نو باو گان دشمن را پرورش دهی سرانجام باصل باز میگردند:

یکی داستان زد بر این شهریار که دشمن مدارا را چه خر داشت ، خوار

۱ - همال بفتح اول بمعنی قرین و همتا و شریک و نابازو شبه و مانند باشد ، بضم اول هم آمده است .

که ای دایهٔ بچه شیر نر چه رنجی که جان هم فیاری ببر!
 بکوشی و او را کنی پر هنر تو بی بر شوی، چون بیاید به بر
 نخستین که آیدش نیروی جنگ همان پروراننده آرد بچنگ
 نه بینی که پروردگار پلنگ نه بیند ز پرورده جز درد و جنگ؟

۲۲ - بطور کلی هر نوع پرورشی از دشمن، کمکی است بانهدام خود:

کسی دشمن خویشتن پرورد بگیتی درون نام بد گسترده
 چنان دان که نوشیروان قباد باندروز نامه چنین کرد یاد:
 که هر کو سلیحش بدشمن دهد همی خویشتن را بکشتن دهد
 که چون باز خواهد که آید بکار بد اندیش با او کند کار زار

۲۳ - مردان جنگ نباید پای بند زینت و مال و راحتی باشند:

ز دیبا نگویند مردان مرد ز زرو زسیم و ز خواب و ز خورد

۲۴ - سپاهی و پیشه ور هر يك باید در کار مخصوص بخود قدم

بردارند:

سپاهی نباید که با پیشه ور بیک روی جویند هر دو هنر
 یکی کار ورز و دگر گرز دار سزاوار هر کس پدیدست کار
 چو این کار آن جویید آن کار این پر آشوب گردد سراسر زمین
 شما دیر مانید و خرم بویید برامش سوی ورزش خود شوید

۲۵ - سعی کنید در جنگ، فرمانده دشمن را بکشید؛ سپاه بخودی

خود هزینهت خواهند کرد:

سپه چون سپهبد نگون یافتند عنان یکسر از رزم برتافتند
 درفش و بنه پاک بکذاشتند گریزان ز کین روی برگذاشتند

۲۶ - با عده کم بمقابله دشمن قویتر مشتاب، باید لااقل مساوی باشی:

چو چشمه بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری
 هم آورد خود هم چو خود بر گزین بخیره میارای قندی بزین

۲۷- مردان، بخصوص فرماندهان باید ثبات قول و پیمان داشته باشند:

خرد گیر کارایش جان بود	نگهدار گفتار و پیمان بود
مبادا که باشی تو پیمان شکن	که خاکست پیمان شکن را کفن
چو پیمان آزادگان بشکنی	نشان بزرگان بخاک افکنی
ندانی که مردان پیمان شکن	ستوده نباشند در انجمن؟
که هر کاوزگفت خود اندر گزشت	ره رادمردی ز خود در نوشت
سپهد کجا گشت پیمان شکن	بخزند بر آن نامدار، انجمن
بکوشید و پیمانها مشکینید	پی و بیخ و پیوند بد، بر کنید

۲۸- بر سران سپاه چهار چیز را میتوان عیب شمرد:

یکی آنکه ترسد ز دشمن بجنگ	و دیگر که از بخشش آید به تنگ
سه دیگر که رای خردمند مرد	بیکسو نهد روز تنگ و نبرد
چهارم که باشد سرش پر شتاب	نجوید بکار اندر، آرام و خواب

۲۹- اداره سپاه و غلبه بر دشمن را باید در سایه فرهنگ و رای

تجسس کرد:

چو خسرو بفرهنگ دارد سپاه	بر آساید از درد فریاد خواه
چو آذیر باشی ز دشمن برای	بداندیش را دل بر آید ز جای

۳۰- لزوم نظام تفرقه در جنگ

بانبوه جستن نه نیکست جنگ	شکستی بود، باد ماند بجنگ
مبارز پراکنده بیرون کنیم	وز ایشان بیابان پراز خون کنیم

باب ششم

چند مرحله از نبرد

فصل اول

حفظ تماس

قسمت اخیر بند ۴۳۸ نظامنامه فعلی پیاده نظام **قشون شاهنشاهی** چنین مینویسد :

« هر فرماندهی که با دشمن اتخاذ تماس نموده باشد اگر این تماس

را از دست بدهد خطای بزرگی را مرتکب شده است »

همچنین در بند ۱۸۰ نظامنامه محاربه پیاده نظام قید میکند که :

« حفظ تماس بمنظور ممانعت دشمن است از اینکه موفق بخلاصی

خود بشود خواه با استفاده از تاریکی شب خواه بوسیله پوشش خود » .

و در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه ، حفظ تماس را عموماً برعهده واحد های رده

اول (که شامل طلایه ها و کشیکچیان میباشد) واگذار میکند .

فردوسی عین این مطالب را در موقعیکه سپاه شکست خورده **توران** از

تاریکی شب استفاده نموده موفق بقطع تماس و عقب نشینی میگردند ضمن تویخ

وملامتی که از طرف **فرستم** نسبت بفرمانده پاسداران بعمل میآورد تشریح فرموده است :

چو پیراهن شب بدرید ماه	نهاد از بر چرخ پیروزه ، سما
طلایه پراکنده بر کوه و دشت	چو زنگ درنگ شب اندر گذشت
پدید آمد آن خنجر تابناک	بگردار یاقوت شد روی خاک
تیره بر آمد ز پرده سرای	برفتند گردان لشکر ز جای

* - باز هم روح نظامی **فردوسی** از اشعار مزبور که ماه را بخنجر تشبیه فرموده خوانده میشود .

چنین گفت رستم بگردنکشان
 بیاید شدن سوی آن رزمگاه
 بشد پیشرو بیژن شیر مرد
 جهان دید پر کشته و خواسته
 همه روی هامون پر از خسته دید
 ندیدند زنده کسیرا بجای
 که جانی نیامد ز پیران نشان
 بهر سو فرستاد باید سپاه
 بجانی کجا بود دشت نبرد
 بهر سو یکی گنج آراسته
 بخاك اندر افکنده و بسته دید
 زمین پر ز خرگاه و پرده سرای

دشمن برای اغفال ایرانیان چادر و ائاثیه خود را جای گذاشته و با استفاده از تاریکی شب موفق بقطع تماس شده بود.

بنزدیک رستم رسید آگهی
 ز نامردی و خواب جنگ آوران
 زبان را بدشنام بگشاد و گفت
 بدینگونه دشمن میان دو کوه
 طلایه نگه‌م که بیرون کنید؟
 شما سر باسایش و خوابگاه
 تن آسان غم ورنج بار آورد
 چه گویم که روزی تن آسان شوم
 بر آشت باطوس همچون پلنگ
 از این پس توهومان و کلباد را
 نگه‌کن بر این دشت با لشکری
 اگر تاو دارید جنگ آورید
 چو پیروز برگشتم از کارزار
 طلایه نگه‌کن که از خیل کیست

چنانکه ملاحظه شد از قطع تماس که دشمن بوسیله تاریکی شب تحصیل و موفق بفرار شده بود رستم که فرمانده کل، قوا بوده فوق العاده متغیر گردیده ، همه را مورد توبیخ قرار داده فرجام کار را که تمامش فتح بوده با از دست دادن تماس، تباهی معرفی میکند و همانطوریکه در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه حفظ تماس

را عموماً برعهدهٔ واحد های ردهٔ اول واگذار میکنند **فردوسی** هم برای آنکه این مفهوم را برساند در پایان اشعار فوق از قول **رستم** امر میدهد که تعیین شود طلایه از کدام قسمت و فرماندهیش برعهدهٔ که بوده است بعداً امر میدهد که مجازاتی در بارهٔ طلایه اجرا گردد بعلاوه او را بنزد **شاه** بفرستند تا عقوبت بیشتری (شاید اعدام) در باره اش اجرا شود ، چنانکه میفرماید :

چو مرد طلایه بیابی ، بچوب هم اندر زمان دست و پایش بکوب
بدین سان فرستش بنزدیک شاه مگر کشته گردد بدان بارگاه

بعلاوه **فردوسی** برای اینکه اهمیت قطع تماس را مجسم نموده و خطر از دست دادن دشمنی را که بچنگ آمده است تشریح نماید ضمن داستان **رستم** و **سهراب** که در روز اول کشتی گیری ، **رستم** از **سهراب** بزمن خورده و با حيله و فریب از چنگ او خود را خلاص نموده و **سهراب** در باز کشت نتیجه را برای **هومان** شرح میدهد از قول **هومان** عیب و خطر آن (از دست دادن دشمن بچنگ آورده) را بیان میفرماید :

بز د دست، سهراب چون پیل مست کمر بند رستم گرفت و کشید برستم در آویخت چون پیل مست یکی نعره ، بر زد پراز خشم و کین نشست از بر سینهٔ پیلتن بکردار شیری که بر گور فر یکی خنجر آنگون بر کشید نگه کرد رستم باواز گفت بسهراب گفت : «ای پل شیر گیر دگر گونه تر باشد آئین ما کسی کاو بکشتی نبرد آورد نخستین که پشتش نهاد بر زمین اگر بار دیگرش زیر آورد	چوشیر دمنده زجا در ، بجست زبس زورگفتی زمین بردرید بر آوردش از جای و بنهاد پست بز د رستم شیر را بر زمین پراز خاك چنگال وروی ودهن زند دست و گور اندر آید بسر همیخواست از تن سرش رابرید که این راز باید گشاد از نهفت کمند افکن و گرز و شمشیر گیر جز این باشد آرایش دین ما سر مهتری زیر گرد آورد نبرد سرش گرچه باشد بکین بافکنندش نام شیر آورد
---	--

روا باشد، ارسر کند زو جدا
 بدین چاره از چنگ فر ازدها
 دلیر جوان سر بگفتار پیر
 یکی از دلیری دوم از زمان
 رها کردش ازدست و آمد بدشت
 همیکرد نخجیر و یادش نبود
 همی دیر شد باز هومان چو گرد
 به هومان بگفت آن کجا رفته بود
 بدو گفت هومان: «دریغ ای جوان
 دریغ این برو برز و بالای تو
 هژبری که آورده بودی بدام
 نگه کن که زین بیهده کار کرد

بدین گونه بر پا شد آئین ما»
 همیخواست یابد، ز کشتن رها
 بداد و نبود آن سخن جایگیر
 سوم از جوانمردیش بیگمان
 بدشتی که بر پیشش آهو گذشت
 از آنکس که با او نبرد آزمود
 بیامد بپرسید از او از نبرد
 سخن هر چه رستم بدو گفته بود
 بسیری رسیدی همانا ز جان
 رکیب دراز و یلی پای تو
 رها کردی ازدست و شد کار، خام
 چه آرد به پیشت بروز نبرد»

فصل دوم تکمیل مظفریت

استعمال عدّه احتیاط که در فصول قبل درباره آن بحث شد موارد متعدد دارد که از آنجمله یکی : در موقعی است که دشمن قسمت زیادی از فشار خود را غفله متوجه یکی از نقاط جبهه نموده و موفق بایجاد رخنه گردد که پس از آن با وسیع نمودن آن رخنه سقوط قسمتهای دیگری از جبهه را نیز امکان پذیر نماید ولی پس از نیل بفتح، در قسمتی از جبهه، نبایستی غافل بود که دشمن هم بنوبه خود و بوسیله عدّه احتیاط مذکوره قویاً ممکنست بحمله متقابله مبادرت و بالا جمال مجال استفاده از رخنه حاصله را ندهد، بنا بر این همانطوریکه قبلاً راجع باهمیت و لزوم داشتن احتیاط مطالعه گردید بهمان درجه و بموجب همان علت، هر قسمتی که به پیشدستی مبادرت و موفق بتصرف تمام یا قسمتی از جبهه دشمن میشود نباید از حمله متقابله دشمن خود غافل گردید و بایستی قبل از هر چیز بادر نظر داشتن این نکته اقدامات لازمه را معمول دارد که باصلاح امروزه مجموع اقدامات مزبور را **تکمیل مظفریت** نامند.

فردوسی نیز این مطلب را کراً و متذکر و مخصوصاً توصیه میفرماید که نبایستی پس از پیروزی عده را پراکنده نمود، بلکه باید برگشتن دشمن را انتظار داشت و طبق آن اقدامات لازمه را معمول نمود، چنانکه میفرماید :

از آن پس که پیروز گشتی بجنگ بکار اندرون، کرد باید درنگ
نباید پراکنده کردن سپاه به پیمای راه و ییارای گاه

درحقیقت مطلبی را که وُبان در قرن هجدهم بشرح ذیل بیان نموده :

«فرماندهی که قشون خود را بطور بی نظمی در عقب دشمن فراری ترک و پراکنده نماید محققاً از فتحی که کرده ثمر نبرده بلکه شکست خواهد خورد، چه بسا دیده شده است اینطور غالبین دفعه بیک صورت

بدی مغلوب شده اند . « فردوسی در قرن دهم میلادی مفهوم آنرا طبق شرح مذکوره امر فرموده است . همچنین در موقع شکست فریبرز از قوای توران از قول افراسیاب خطاب به پیران میفرماید :

بنزدیک پیران فرستاد چیز	جز اینش بسی هدیه ها داد نیز
سپهد چو برگشت از پیش شاه	بدو گفت شاه ای گو نیکخواه
تو باموبدان باش وهشیار باش	سپه را ز دشمن نگهدار باش
بهر سو خردمند و کار آگهان	پراکنده بفرست هر سو نهان
که کیخسرو امروز با خواسته است	بداد و دهش کشور آراسته است
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه	چو شد گرد، از این بیش چیزی مخواه
ز برگشتن دشمن ایمن مشو	زمان تا زمان آگهی خواه نو

بجائی که رستم بود پهلوان گر ایمن بخشبی، بییچد روان
چنانکه ملاحظه شد فردوسی رعایت نکات لازمه که جنگیان را بلزوم تکمیل مظفریت معتقد میکند در حوالی هزار سال قبل کاملاً دستور و تشریح فرموده است .

فصل سیم قطع محاربه بوسیله شب

شیوه کار زار برای قطع محاربه (بهرعلتی که باشد) بطور کلی، استفاده از تاریکی شب را تبلیغ و تعیین نموده است، زیرا با سماجی که عده های دشمن برای حفظ تماس از خود ابراز میدارند اجرای این عمل در روز غیر ممکن و در صورت اجبار بضایعات بسیار سنگینی منتهی خواهد شد، در صورتیکه هنگام شب بواسطه وجود تاریکی این عمل بسیار سهل و بلکه اساساً تنها موقع اجرای این عمل است. ضمناً برای قطع محاربه بترتیبی که در نظامنامه ها نوشته شده نبایستی تمام عده را دفعه از آن جبهه برداشته و دشمن را مطلع و آزاد گذارد، بلکه موضوع قطع محاربه نیز عیناً مانند پیشروی بایستی در پناه و پشتیبانی آتش نسبتاً کافی و با کمال اختفاء صورت گرفته بالاخره تا آخرین نفر قوای عمده که از آوردگاه خارج میشوند بایستی عوامل تأمینیه (طلایه و غیره) دشمن را در گیر و مقید نگاهداشته بعداً خودشان، بهمین نحو و با رعایت همین نکات، در همان تاریکی شب، محاربه را قطع نموده بصورت یک عقب دار تا موقعی که دستور دیگری داده شود قوای عمده را از هر نوع آسیبی محفوظ دارند.

خوشبختانه قرائت **شاهنامه** برای ما واضح میسازد که :

این نکته جنگی هم بر **فردوسی** پوشیده نبوده و عیناً بطریق مذکوره، طریقه قطع محاربه را معتقد بوده و تعلیم آنرا مانند سایر نکات واجب دانسته است زیرا در ضمن بیان قطع محاربه که **افراسیاب** در مقابل قوای **ایران** بعمل میآورد جزئیات این نکات تشریح گردیده است، بطریق ذیل :

سپه چون بدیدند آن دستبرد	بر آوردگه بر، نماند ایچ گرد
بر افراسیاب این سخن مرگ بود	کجا کار ناساز و بی برگ بود
ز توران سوادان چو آگه شدند	ز حمله همه دست کوتاه شدند
چو آوردگه خوار بگذاشتند	بفرمود تا بانگ برداشتند

که این شیر مردی ز زنگ شب است	مرا باز گشتن ز جنگ شب است
گرایدون که امروز یکباره باد	ترا جست و شادی ترا درگشاد
چو روشن شود روز، مارا به بین	درفش دلفروز ما را به بین
همه روی صحرا چو دریا کنم	ز خورشید تابان ثریا کنم
دو شاه دولشکر چنان رزمساز	بلشکر که خویش رفتند باز
چونیمی ز تیره شب اندر گذشت	سپهر از بر گوی گردان بگشت
سپهدار ترکان بنه بر نهاد	سپه راهمی ترگ و جوشن بداد
طلایه بفرمود تا ده هزار	بود ترگ و برگستوان و ر، سوار
چنین گفت با لشکر افراسیاب:	که من چون گذریابم از رود آب
دمادم شما از پسم بگذرید	بجیحون و روز و شبان مشمرید
شب تیره با لشکر افراسیاب	گذر کرد از آموی و بگذاشت آب
همه روی کشور به بیراه و راه	سر پرده و خیمه بد، بی سپاه

در اینجا نیز چادر و اثاثیه را برای اغفال ایرانیان جا گذاشته بودند و چنانکه ملاحظه شد تمام نکات مربوط بقطع محاربه در این قسمت بترتیب نمایش داده شده است، ضمناً اجرای دستور هائی که افراسیاب داده بدین ترتیب نتیجه بخشیده که:

سپیده چو از کوه سر بردمید	طلایه سپه را بهامون ندید
بیامد بمژده بر شهریار	که پردخته شد شاه از این کارزار
همه خیمه بینیم و پرده سرای	ز دشمن سواری نمانده بجای

ولی برای آنکه باز اهمیت حفظ تماس را فردوسی متذکر گردد با اینکه شاه ایران از فرار دشمن خشنود گردیده بود در قسمت اخیر همین داستان از قول مشاورین و سران سپاه فرموده است:

همی گفت هر کس که: اینت فسوس	که اورفت بالشکر و بوق و کوس
شب تیره از دست آزادگان	بشد نامداری چنین، رایگان

فصل چهارم رزم با زره پوش

در ماده ۲۵۰ نظامنامه فعلی پیاده نظام ، رزم با اتومبیل زره پوش را بوسیله اجرای گلوله های ناقب امکان پذیر مینماید که بنقاط قابل تأثیر آن تیر اندازی شود و یا بوسیله گلوله های معمولی ، ولی با این شرط که بشکاف و یا سوراخهای آن اصابت نماید . مخصوصاً در قسمت سوراخهای آن ، مساعدتر از همه نقاط ، مزغل هائی است که را کمین زره پوش برای دیده بانی از آنها استفاده نموده و در واقع بمنزله چشمهای آن بشمار میرود ، البته استعمال گلوله های ناقب که با استحکام و قابل نفوذ تر از گلوله های معمولی میباشد (زیرا تمام جنس آن فولاد خالص است) بیشتر موجبات تخریب آنرا فراهم نموده بالاجمال چنین مستفاد میشود که بایستی بر علیه زره پوش ، با گلوله های مخصوص ، بچشمهای آن نشانه روی و تیر اندازی شود . **فردوسی** هم در آنموقعی که زره پوشی در بین نبوده ولی بر علیه **اسفندیار روئین تن** که مانند همین اسلحه امروزه تیرا بردنش کارگر نمیدانسته میخواهد چاره بیندیشد ، عیناً همین طریقه را از قول **سیمرغ** به **رستم** دستور میدهد که از تیرهای مخصوص چوب گز که بوسیله آب رز پرورده شده باشد تهیه و در جنگ با **اسفندیار** بطرف چشم او نشانه روی نماید تا موفق به از بین بردنش بشود .
تمام نکات مذکور از چند شعر ذیل مستفاد میگردد :

بزه کن کمانرا و این تیر گز	بدینگونه پرورده آب رز
ابر چشم او راست کن هر دو دست	چنان ، چوب گز را رها کن زدست
زمانه برد راست آنرا بچشم	شود کور و بخت اندر آید بخشم

تعجب است موقعیکه **فردوسی** از زبان **سیمرغ** به **رستم** دستور تهیه تیرها را میدهد ، مانند آنکه موضوع بالیستیک^۱ خارجی تیر را در هوا کاملاً مطلع بوده و میدانسته

۱ - مقصود از بالستیک مطالعه و تحصیل چگونگی سیر گلوله است ، که آنچه در داخل لوله صورت میگیرد بنام بالیستیک داخلی و آنچه در هواست با نام بالیستیک خارجی موسوم نموده اند .

که : برای آنکه تیر در خط سیرش مستقر مانده و با برد زیادی از نوک به هدف بخورد بایستی حرکت وضعی داشته باشد که برای تیرهای کمان بهترین طریقه تأمین حرکت وضعی ، همان قرار دادن چند پر بعقب آن بوده است* و برای آنکه بر قوه نفوذ آن نیز بیفزاید ییکانی بودن آنرا هم دستور داده است چنانکه فرموده :

همیراند تا پیش دریا رسید	ز سیمرخ روی هوا تیره دید
چو آمد بنزدیک دریا ، فراز	فرود آمد آنمرغ گردن فراز
گزی ^۱ دید برخاک ، سر بر هوا	نشست از برش مرغ فرمانروا
برستم نمود آنزمان راه خشک	همی آمد از باد او بوی مشک
بفرمود تا رفت رستم به پیش	بمالید بر تارکش پر خویش
بدو گفت شاخی گزین راست تر	سرش برتر و تنش برکاست تر
بدین گز بود هوش اسفندیار	تواین چوب را خواند مایه مدار
باش بر ، این چوب را راست کن	یکی نغز پیکان نگه کن کهن
سه پرو دو پیکان بدو در نشان	نمودم ترا از گزندش نشان
جز این گز نباشد بدو کارگر	سلیح یلان جهان سر بسر
که ز رتشت خواندست بروی فسون	بود برتنش تیغ وزوبین زبون

همچنین در شرح جنگ رستم و اسفندیار که منجر بکشته شدن اسفندیار

میگردد طریقه غلبه بر زره پوش را تأییداً تکرار نموده است :

چو بشنید رستم گو رزمساز	بدانست کامد زمانش فراز
کمانرا بزه کرد و آن تیر گز	که پیکانش را داده بود آب رز
چو آن تیر گز ، راند اندر کمان	خداوند را خواند اندر نهان
همیگفت کای داور ماه و هور	فزاینده دانش و فر و زور

* - امروزه هم بگلوله سلاح بی خان (از قبیل بمب های سنگری و غیره) بوسیله قرار دادن پره هایی در عقب آنها حرکت وضعی میدهند .

۱ - گز - درختی باشد که بیشتر در کنارهای آب و رودخانه روید و بار این درخت را بهربی ثمره اطراف ، گویند که امراض چشم و زهر رطیلا را نافعست ..

روان مرا، هم توان مرا
مگر سر بگرداند از کارزار
همی لاف مردی فروشد همی
تو ای آفریننده ماه و تیر
که رستم همی دیر شد سوی جنگ
نشد سیر جانت ز تیر و کمان؟
دل شیر و پیکان لهراسبی
چنان کز کمان سواران سزد
بدانسان که سیمرغ فرموده بود
سیه شد جهان پیش آن نامدار
بمرد آتش کینه چون بر فروخت
از او دور شد دانش و فرهی
بیفتاد چاچی کمانش ز دست
ز خون لعل شد خاک آوردگاه
که آوردی آن تخم زفتی^۱ آبیار
بلند آسمان بر زمین بر زنم
بخوردم، نناایدم از نام و ننگ
بخفتی بر این باره نامدار
نهادی سر خویش، بر پیش زین
نگون اندر آمد ز پشت سپاه

همی بینی این پاک جان مرا
که هر چند کوشم که اسفندیار
تودانی که بیداد کوشد همی
بیادافره^۱ این گناهم مگیر
چو خود کام^۲ جنگی بدید آن درنگ
بدو گفت کای سگری بدگمان
به بینی کنون تیر گشتاسبی
یکی تیر بر ترگ رستم بزد
تهمتن گز اندر کمان راند، زود
بزد راست بر چشم اسفندیار
بدونوک^۳ پیکان دو چشمش بدوخت
خم آورد بالای سرو سهی
نگو نشد سر شاه یزدان پرست
گرفتشی فش و یال اسب سیاه
چنین گفت رستم باسفندیار
تو آنی که گفتی که روئین تنم
من از تو سد و شست تیر خدنگ
بیک تیر برگشتی از کار زار
بخوردی یکی چوبه تیر گزین
همانکه سر نامبردار شاه

۱ - بادافره - بمعنی بادافراه (بروزن ماه در ماه) جزا و مکافات بدی را گویند.

۲ - خود کام - بروزن هنگام (با واو معدوله) بمعنی خودرای و بکام خود بر آمده و خودسر باشد.

۳ - زفت - بضم اول بمعنی ستیزه خوی و ترشروی و خشونت کننده باشد.

فصل پنجم

پیشدستی بیک جبهه مستحکم و سقوط آن بوسیله ایجاد رخنه

یکی از تجربیات جنگی که در طی محاربات متعدد ادوار قدیمه تا کنون تحصیل و قبول شده است و از طرفی اساساً رعایت اصل ضربت قوی بضعیف که شرح آن مفصلاً در دو باب قبل همین کتاب مطالعه شد مؤید آن میباشد عبارت از آنستکه :

«عده های مهاجم چنانکه در موقع اجرای عمل پیشدستی بخط مقاومت

متصل و شدیدی از دشمن مصادف شوند که حرکت آنان اجباراً متوقف گردد

نبایستی باز با همان صورت بندی اولیه در پیشروی و حرکت خود سماجت

بخرج دهند، زیرا جز قبول تلفات زیاد نتیجه بدست نخواهند آورد و

در چنین موقعی باید ضمن کشف و تعیین نقاط مختلفه جبهه، يك یا چند

نقطه از قطعات مساعد را که نسبت بسایر نقاط ضعیف باشد انتخاب

نموده سپس با بکار بردن فشارهای سخت بمقاط انتخابی، رخنه در جبهه

دشمن تولید نموده، بعد بوسیله استفاده از آن رخنه و وسعت دادن از

طرفین، سایر مواضع را سقوط داده تسخیر نمایند.»

فردوسی مفهوم تمام مطالب مذکوره فوق را ضمن بیان داستان پناه گرفتن

افراسیاب در گنگ بهشت بیان فرموده و موقعیست که افراسیاب از کیخسرو شکست

یافته و بقلعه مزبور پناهنده شده سپس با تقویت و آرایش آموزع، حالت درنگی

اتخاذ نموده است تا از طرف فغفور چین عده ای بکمک او رسیده مبادرت بحمله

نماید. در مقابل، کیخسرو چون از این وضعیت و اندیشه افراسیاب آگاه میگردد

(زیرا او را مرتباً تعاقب مینموده) تصمیم میگیرد که قبل از رسیدن قوای امدادی

افراسیاب



فغفور چین بكمك افراسياب او را مضحل و معدوم سازد و برای این منظور چون قلعه گنگ هم فوق العاده محکم و کاملاً از لحاظ جنگی آراسته شده بود بفکر ایجاد رخنه افتاده و با یرنگ مخصوصی موفق بایجاد رخنه و بالنتیجه سقوط آن قلعه میشود که هنوز هم میتوان ادعا نمود آن یرنگ کهنه نشده و در باره قلاع بسیار بلند و ضخیمی که سلاح ناریه فعلی نیز از تخریب آن عاجز میباشند کاملاً عملی بنظر میرسد. اینک از نقطه نظر اهمیت آن یرنگ ذیلا بدرج تمام شرح تسخیر آن قلعه مبادرت میگردد :

تصمیمات اول

تصمیم افراسیاب برای پناه گرفتن بقلعه گنگ ، که انرا بهشت گنگ و گنگ دژ هم مینامیده اند .

چو فزدیک شهر آمد افراسیاب بدان بد، که رستم بود سیر خواب
کنون من شیخون کنم بر سرش بر آریم گرد از دل لشکرش
افراسیاب تصمیم داشته که بوسیله یک شیخون بقوای ایران که در تعاقب او بودند یک حمله متقابله اجرا نماید ، او :

بتاریکی اندر ، طلایه بدید	بدشت اندر ، آواز اسبان شنید
فروماند از کار رستم شگفت	همبران او و اندیشه اندر گرفت
همی کوفته لشکر و ریخته	بشیرین روان اندر آویخته
به پیش اندرون رستم تیز چنگ	پس پشت شاه و سواران جنگ

معلوم میشود در موقعی که کیخسرو افراسیاب را تعاقب مینموده رستم هم از راه دیگر خط رجعت او را بریده بوده است . افراسیاب در چنین موقعی کاملاً مستأصل و حیران شده ، برای رهایی از این وضعیت شورائی از فرماندهان تشکیل میدهد :

کسیرا که نزدیک بدپیش خواند وز اندیشه دل فراوان براند

پرسید کاین را چه بینید روی چنین گفت با نامور ، نامجوی
که بیهشت گنگ آنهمه گنج شاه چه بایست اکنون چنین رنج راه ؟

درشورای مزبور یکی از سرداران توجه به گنگ دژ را با توصیفاتى که از استحکام آن میکند به افراسیاب پیشنهاد نموده و تصویب میگردد .

زمین هشت فرسنگ بالای او	همانا که چار است پهنای او
زن و کودک و مرد و چندین سپاه	ترا گنج و بدخواه را ، رنج راه
بر آن باره دژ نپرد عقاب	نبیند کسی آن بلندی بخواب
خورش هست و ایوان و گنج و کلاه	بزرگی و فرمان و تخت و سپاه
همان بوم کورا بهشت است نام	همه جای شادی و آرام و کام
بهر گوشه ای چشمه و آبگیر	بیلا و پهنای ، پرتاب تیر
همی موبد آورده از هند و روم	بهشتی بر آورده ز آباد بوم
همانا که زان باره فرسنگ بیست	جهان بین ببیند که بردشت کبست
ترا زین جهان بهره جنگست و بس	بفرجام گیتی نماید بکسی

طبق اشعار فوق از لحاظ درنگی قلعه مزبور کاملاً آماده و با آن ارتفاع و ضخامت فوق العاده و نیز وجود وسائل زندگی در داخل آن سقوط آن تقریباً غیر ممکن بنظر میرسیده است .

تنبیهت درنگ

استقرار افراسیاب در قلعه گنگ و اتخاذ آرایش درنگی

چو بشنید گفتار ها شهریار	خوش آمدش و ایمن شد از روزگار
بیامد دلی شاد بیهشت گنگ	ابا آلت لشکر و ساز جنگ
همی گشت برگرد آن شارسان	بدستی ندید اندر آن خارسان
یکی کاخ بودش سراندر هوا	بر آورده شاه فرمانروا
بایوان فرود آمد و بار داد	سپه را درم داد و دینار داد
فرستاد بر هر سوئی لشکری	نگهبان هر لشکری مهتری
بهر جای بر باره شد دیده بان	نگهبان بروز و شب پاسبان

رد و موبدش بود بردست راست
یکی نامه سوی فغفور چین
چنین گفت: «کازگردش روزگار
بپروردم او را که بایست کشت
چو فغفور چین گر بیاید رواست
و گر خود نیاید فرستد سپاه
فرستاده از پیش افراسیاب
سرافراز فغفور بنواختش
چنان چون بود راء و آئین شاه
وزان سو بگنگ اندر افراسیاب
بدیوار عراده بر پای کرد
بفرمود تا سنگهای گران
بسی کاردانان رومی بخواند
بر آورد بیدار دل جاثلیق
کمانهای چرخ و سپرهای کرگ
گروهی ز آهنگران رنجه کرد
ببستند بر نیزه های دراز
بدان چنگ تیز، اندر آویختی
بهر کار با هر کسی داد کرد
همان خود و شمشیر و برگستان
ببخشید بر لشکرش بیشمار

نویسنده نامه را پیش خواست
نوشتند با صد هزار آفرین
نیامد مرا بهره جز کارزار
کنون گشت ازو روزگارم درشت
که بر دوستیش روانم گواست
کزین سو خرامد سوی کینه خواه»
بچین اندر آمد بهنگام خواب
یکی خرم ایوان بپرداختش
همی خواند خاقان زهرسوپاه
برآمد ز آراموز خورد و خواب
بیرج اندر، آنرزم را جای کرد
کشیدند بر باره افسونگران
سپاهی بدیوار دژ بر نشاند
بران باره عراده و منجنیق
همه برجها پر زخفتان و ترگ
زیولاد برهر سوئی پنجه کرد
که هر کس که رفتی بر دژ فراز
و گرنه ز دژ زود بگریختی
سپه را درم داد و آباد کرد
سپرهای چینی و تیرو کمان
بویژه بدان، کو کند کار زار

طبق اشعار فوق افراسیاب برای اتخاذ حالت درنگی کلیه وسائل موجوده

آن زمان را برای حفظ و استحکام آن قلعه بکار برده از قبیل :

الف - تقسیم و آرایش قوا در نقاط لازمه .

ب - استقرار توپخانه (عراده و منجنیق) و مسلسل آلمان (کمان چرخ) در برجها.

ج - تعبیه وسائل دفاع فرعی در بالای دیوار قلعه (آهنهای نوک تیز)، که با خواص

قبلی آن قلعه (ارتفاع و استحکام بسیار زیاد آن) از هر جهت افراسیاب را فارغ البال نموده و با اندیشه آسوده قبول جشن و شادمانی را باو اجازه میدهد:

خود و نامداران خسرو پرست	چو آسوده شد زن، بشادی نشست
بشادی بدرگه شدی انجمن	پریچهره هر روز صدچنگ زن
سرود و لب ترک و می خواستی	شب و روز چون مجلس آراستی
از امروز و فردا نیامدش یاد	همیداد هر روز گنجی بیاد
سزد گر نداری نباشی دژم	اگر بودنی بود دل را بغم
که داند که فردا دل افروز کیست؟	دو هفته بر آنگونه، شادان بزیست

دستور منور

رسیدن کیخسرو در مقابل گنگ دژ

شنید آن غونای و آوای چنگ	سوم هفته کیخسرو آمد بگنگ
بماند اندران گردش روزگار	بخندید و برگشت گرد حصار
سپهر دلارای بر پای دید	شگفت آمدش کانچنان جای دید
نه از بهر پیکار پتیاره ^۱ کرد	چنین گفت: کان کو چنین باره کرد
زما، در چنین باره اندر گریخت	که خون سر شاه ایران بریخت
سزد گر به بینی بروشن روان	برستم چنین گفت: «کای پهلوان
ز خوبی و پیروزی اندر نبرد	که با ما جهاندار یزدان چه کرد
به تندی و کژی و نابخردی	بدیرا کجا نام بد بر بدی
بدینسان بر آسوده از کارزار	گریزان شد از دست ما، در حصار
به پیری رسیده، کتون بدتراست	بدی کو بدان جهان را سراست
نباید که شب خفته مانم سه پاس	بدین گر بدارم یزدان سپاس
همو آفریننده هور و ماه	ازو یست پیروزی و دستگاه

۱ - پتیاره بروزن همواره، بمعنی آفت و بلا و زشت و مهیب و نازیبا باشد و بمعنی مکنون و مخزون هم هست، خجلت و شرمندگی را نیز گویند و بمعنی شدت و سختی هم آمده است، مکر و حیاه و فریب و دغا را نیز گفته اند، آشوب و شور و غوغا را هم میگویند.

ز پیکار لشکر بی اندوه بود
 که روشن شدی مرد را زو، روان
 بهر سوی دژ، پهلوانی بیای
 بن نیزه و قبه بارگاه به
 ز لشکر زمین دست بر سر گرفت
 ز شاه جهاندار لشکر بخواست
 درفش دلفروز با بوق و کوس
 سوم پور گودرز بگزید جای
 زمین گشت یکسر، پراز جنگ وجوش
 ز بسی ناله کوس و شیپور و نای
 بدرید پیراهن مشک رنگ
 بیامد بگردید گرد سپاه
 که: «ای نامور مهتر انجمن
 نه بیند جهان نیز هرگز بخواب
 به بیند سر تیغ یزدان پرست
 بیاید، که هستش چنین دستگاه
 نه از کین و از کامکاری دهند
 بخواند، بر او بر، بگیریم راه
 همه سنگ و خاکش برود آوریم
 همان روزرنج اندر آرام گشت
 ز پیکار و کینش نترسد سپاه
 کزین پس شود بیگمان خارسان
 روانرا همه سوی داد آوریم
 زمانه نبوشد بزنگار و گرد
 دل از کین شاهان نترسد زمرگ

ز یکسوی آن شارسان کوه بود
 بروی دگر رود و آب روان
 کشیدند بر دشت پرده سرای
 فروشد بهماهی و بر شد بهماه
 زمین هفت فرسنگ لشکر گرفت
 سرا پرده زد رستم از دست راست
 بچپ بر، فریبرز کاوس و طوس
 برفتند و بستند پرده سرای
 شب آمد، زهر سو بر آمد خروش
 زمین را همی دل بر آمد ز جای
 چو خورشید برداشت از چرخ رنگ
 نشست از بر اسب شیرنگ، شاه
 چنین گفت با رستم پیلتن
 چنین دارم امید کافرا سیاب
 اگر کشته، گرزنده، آید بدست
 بر آنم که، او را زهر سو سپاه
 بترسند، وز ترس یاری دهند
 بکشیم تا پیش از آن، کو سپاه
 همه باره دژ فرود آوریم
 سپهرا کنون روز سختی گذشت
 چو دشمن بدیوار گیرد پناه
 شکسته دست او بر این شارسان
 چو گفتار کاوس یاد آوریم
 چنین گفت کاین کینه باشا و فرد
 بسان درختی بود تازه برگ

پدر بر پسر بگذراند بدست چنین تا شود سال، سدبار شست
پدر بگذرد، کین بماند بجای پسر باشد آن در دراهنمای»

طبق اشعار فوق، کیخسرو پس از مشاهده وضعیت گنگ دژ و گذراندن يك رشته تخیلات جنگی از مخیله خود در باره آن و بیان چگونگی و بحث کلی آن برای رستم و سایر سران سپاه، بالاخره تصمیم به پیشدستی سریعی میگیرد که قبل از رسیدن قوای کمکی دشمن، گنگ دژ را اشغال کند، ضمناً با اینکه مطابق اشعاریکه پس از قسمت فوق درج شده (بواسطه اختصار از درج آنها در این کتاب خود داری میشود) افراسیاب یکنفر نزد کیخسرو فرستاده تقاضای صلح میکند، مع هذا کیخسرو که از حیلہ های افراسیاب و خبث طینت او مطلع بوده و قعی بآن مذاکرات نگذاشته، طبق شرحی که ذیلا میآید آرایش جنگی لازمه اتخاذ و شروع بعمل میکند.

قسمت چهارم

تهیه و اجرای حمله کیخسرو بگنگ دژ و امکان پذیر نمودن آن بوسیله ایجاد رخنه

شه نامبردار نیکی گمان نشست از بر زین، سپیده دمان
بیامد بگردید گرد حصار نگه کرد تا چون بود کارزار
طبق این اشعار، کیخسرو اکتشافی را که هر فرمانده باید شخصاً از وضعیت زمین

بعمل آورد، معمول داشته سپس بطریق ذیل دستور آرایش قوای میدهد :

بر رستم بفرمود تا همچو کوه بیامد بیکسوی دژ، با گروه
دگر سوی، گسته هم نوذر پیاپی سه دیگر، چو گودرز فرخنده رای
بسوی چهارم، شه کامکار ابا پیل و کوس و نبرده سوار
سپه را همه هر چه بایست ساز بکرد و بیامد سوی تخت، باز
نیرنگی که کیخسرو برای ایجاد رخنه در این قلعه بکار برده شامل قسمتهای

متعدد و بی نهایت جالب توجه و بشرح ذیل بوده است :

۱ - ایجاد خندقهای عمیق (بگودی دویزه) برای حفظ قوا از غافل گیری.

بلشکر بفرمود پس شهریار یکی کنده کردن بگرد حصار
بدانکار هر کس که دانا بدند بچنگ دژ اندر، توانا بدند
چه از روم و ز چین و از هندوان چه رزم آزموده زهر سو گوان

همه گرد آن شارسان چون نوند بگشتند و جستند هر گونه بند
دو نیزه بیالا یکی کنده کرد سپه را بگردش پراکنده کرد
بدان ، تا شب تیره بی آختن نیارد ز ترکان کسی تاختن

۲ - استقرار توپخانه و مسلسل در چهار طرف قلعه ، که بالای دیوار های آن روانه گشته تا اگر کسی از بالای دیوار بخواهد سر بلند کند بر سرش بکوبند :

دو سد باره عراده و منجنیق نهاد از برش هر سوئی جائلیق
دوسد چرخ بر هر دری باکمان ز دیوار دژ ، چون سر بدگمان
پدید آمدی ، منجنیق از برش چو ژاله همی کوفتی بر سرش
پس منجنیق اندرون رومیان ابا چرخها تنگ بسته میان

۳ - ایجاد نقب در زیر قسمتی از دیوار قلعه و بر پای داشتن آن قسمت از دیوار بوسیله ستونهای چوبی که بتوسط پیل بانجا حمل شده بود و پاشیدن نبط سیاه بر ستونهای چوبی مذکور :

دوسد پیل فرمود پس شهریار کشیدن ستونها به پیش حصار
یکی کنده ای زیر باره درون بکنده نهادند زیرش ستون
پراکنده بر چوب ، نبط سیاه بر آنگونه فرمود نیرنگ ، شاه
بدان چاره آن باره مانده بجای بدان چوبها برگرفته بیای
بیکسو بر ، از منجنیق وز تیر رخ سرکشان بود هم چون زیر
بزیر اندرون آتش و نبط و چوب ز بر ، گرزهای گران کوه کوب
بهر چار سو ساخته کارزار چنان چون بود ساز جنگ حصار

۴ - نیایش کیمخسرو به پیش یزدان و بعد اختصاص چند لشکر برای نقاط مهم منظور و امر با فروختن ستونهای چوبی که بنبط سیاه آلوده و قسمتی از دیوار قلعه روی آنها قرار گرفته بود :

۱ - زیر در این جا بمعنی گیاه زردی است که جامه بدان رنگ کنند و آنرا اسپرک نیز گویند و بعضی گویند برک زرد چوبه است ، یرقان را نیز گویند .

چو این کرده شد، شهریار زمین
ز لشکر بشد تا بجای نماز
ابر خاک، چون مار پیچان زمین
که همواره پست و بلندی ز تست
اگر داد بینی همی رای من
نگون کن سر جادوان را ز تخت
چو برداشت از پیش یزدان سرش
کمر برمیان بست و برجست زود
بفرمود تا سخت بر هر دری
بدان چوب و نفت، آتش اندر زدند
ز بانگ کمانهای چرخ وز دود
ز عراده و منجنیق و ز گرد
این اعمال عیناً بمنزل آتشی میباش که امروزه قبل از اجرای حمله صورت میگیرد.

خروشیدن پیل و بانگ سران
تو گفتمی بر آویخت با هور ماه
بر آنگونه گشت آسمان ناپدید
ه- سوختن ستونهای چوبی و نگونساری قسمتی از دیوار قلعه و تولید رخنه و استفاده از آن با آرایش مخصوص.

ز نفت سیه چوبها بر فروخت
نگون باره گفتمی که برداشت پای
وز آن باره چندی ز ترکان بزیر
که آرد بدو شوربختی جهان
بر آمد خروشیدن کارزار
قوای ایران موقع هجوم بر رخنه هورا میکشیدند که روحیه دشمن را خراب کنند.
سوی رخنه دژ نهادند روی
بیامد دمان رستم جنگجوی



مجموع قشون ایران به گنگ دژ با استفاده از رخنه حاصله

۶ - اقدامات افراسیاب برای مسدود نمودن رخنه :

خبر شد همانگه بافراسیاب	کجا باده شارسان شد خراب
پس افراسیاب اندر آمد چو گرد	بجهن و بگرسبوز آواز کرد
که با باده دژ شما را چکار ؟	سپه را ز شم شیر باید حصار
ز بهر برو بوم و فرزند خویش	همان از پی گنج و پیوند خویش
بیندید با یکدگر دامنا	ممانید بد خواه پیرامنا
ز ترکان سپاهی بکردار کوه	بشد سوی رخنه گروهها گروه
بکردار شیران بر آویختند	خروش از دو رویه برانگیختند
سواران ترکان بکردار بید	نوان گشته وز بوم و بر ، نا امید
برستم بفرمود پس شهریار	پیاده هر آنکسی که بد نیزه دار
به پیش اندر آرد بر آن رخنه گاه	همه بدون پیاده همه کینه خواه
ابا ترکش و تیرو تیغ و سپر	دو دسته پیاده پس نیزه ور
سواران جنگی نگهدارشان	بدانگه که شد سخت پیکارشان
سوار و پیاده زهر دو گروه	بجنگ اندر آمد بکردار کوه
برخنه در آورد یکسر سپاه	چو شیر ژیان رستم کینه خواه
بیاره بر آمد بکردار گرد	درفش سیه را نگونسار کرد

طبق شرح فوق گنگ دژ بوسیله قوای ایران تسخیر ، بیرق سیاه افراسیاب نگونسار و چنانکه ذیلا میآید بیرق بنفش شیر نشان ایران بجای آن افراشته شد ، سپاهیان فاتح به پیروزی شاهنشاه عظیم الشان ایران هورا کشیدند :

نشان سپهدار ایران بنفش
بر آن باده زد شیر پیکر درفش
به پیروزی شاه ایران سپاه
بر اهد خروشمیدن از رزمگاه

مقدمه

با این مختصر شرح و بحثی که در باره قسمتی از آثار گرانمای خدایوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی بعمل آمد ، تصور میکنم هیچکس نتواند این مطلب را انکار نماید که : « زبان و قلم قادر نیستند يك قطره از دریای بیکران تقدیر شایسته و بایسته را باین مرد بزرگوار و نابغه عظیم الشان ابراز و عرضه داشته دین واقعی را نسبت با وادانمایند » زیرا در همین مختصر باثبات رسید که در ده قرن قبل این خدایوند جنگ ، این نابغه بی نظیر و بالاخره این مرد بتهام معنی کامل که مخصوصاً قسمت اعظم افکار خود را باعمال جنگی متوجه کرده است طلوع نموده ، آنچه اصول ، قانون ، دستور و قاعده اساسی بوده است بساده ترین عبارت و با شیرین ترین وضعی بیان فرموده که اگر يك قوه ادراک سالم با فکر پذیرنده ای از آن استفاده نماید محتاج بهیچگونه تحقیق و تبحر در کتب دیگر راجع بآنچه که او فرموده نخواهد شد .

همچنین ثابت گردید که گفتار استادان معروف جنگ دنیا که فعلا در افواه و کتب جنگی رواج یافته هیچکدام با مراجعه به شاهنامه برای ما (ملت ایران) تازگی نداشته و بی نظیر بنظر نمیرسد ، حتی غالب قسمتها را که فرماندهان بزرگ فقط گفته یا آرزو نموده و یا بالاخره توصیه کرده اند خدایوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی ما خیلی پیشتر از آنها اساساً عمل کرده است ، مثلاً از آن جمله که میگویند : ناپلئون در سال ۱۸۱۳ پس از اطلاع از شکست مارشال نی در (دنوئیس) ضمن صحبت با ژنرالهای خود از سختی و اشکال فن جنگ شرحی اظهار داشته و اینطور خاتمه میدهد : « اگر فرصتی پیدا کنم کتابی در این موضوع مینویسم و اصول فن جنگ را بطوری واضح تشریح میکنم که هر نظامی بفهمد

و بعدها بتوانند جنگ را مانند سایر علوم تعلیم گیرند »

انصاف میخواهم آیا این آرزوی **نایلتون** را **فردوسی** در هشت قرن قبل از او عمل نکرده بود؟ اصول فن جنگی را که **فردوسی** با این شیوه ابداعی خود نوشته برای سرباز که سهل است برای چریک و رعایای عامی مملکت هم فهم آن بسیار آسان و محتاج به هیچ توضیح دیگری نیست چنانکه ، غالباً عشایر سابق ما از آن استفاده نموده و بطوریکه در ابتدای همین کتاب ذکر شد در محاربات عصر اخیر هم بنحو اکمل از آن نتایج مفیده عاید داشته اند .

و نیز در خصوص آنکه همین **نایلتون** گفته است : « پسر من غالباً باید تاریخ را بخواند و در مطالب آن غور نماید ، چه یگانه فلسفه حقیقی در تاریخ است . باید وقایع جنگهای سرداران بزرگ را مرور کند و در آنها تعمق نماید . اینست تنها راه آموختن جنگ و اینست یگانه وسیله سردار بزرگ شدن و کشف اسرار فن جنگ » باز انصاف میخواهم آیا **نایلتون** که اینقدر توجه او بتاریخ معروف و طبق کلماتیکه فوقاً مذکور افتاد تا این حد علاقه مند بقرائت تاریخ بوده و برای سردار بزرگ شدن پسرش توصیه کرده است ، کدام تاریخ جنگ را برشته تحریر در آورده که بتواند با یک قسمت مختصر از تاریخهایی که **فردوسی** بنظم آورده برابری نموده یک هزارم آن ، بخواننده فکر جنگی بدهد ؟ !

در صورتیکه **فردوسی** تاریخ چهار سلسله از **سلاطین اولیه ایران** : « **پیشدادیان** **کیان** .. **اشکانیان** و **ساسانیان** » را بنظم آورده که شامل شرح احوال و دقائق عملیات جنگی بالغ بر **پنجاه پادشاه** و عده زیادی از پهلوانان و دانشمندان معروف معاصر آنها میباشد ، چنانکه خود **فردوسی** هم فرموده است :

بدین نامه شهریاران پیش بزرگان و جنگی سواران پیش
همه بزم و رزمست و رای و سخن گذشته بسی کارهای کهن
فعلا کاری نداریم بنگات مهمه دیگری که از **شاهنامه** استفاده میشود ، از قبیل :

احیاء ملیت و زبان و عظمت دیرینه **ایران** و یا بنکات مذهبی ، فلسفی ، حکمتی ، طبی و معرفه الروحی او که يك قرائت دقیق برما آشکار میکند که کمتر نکته ممکن است بنظر برسد که این **مرد بزرگ** بدان توجه نداشته یا لا اقل گوشه بآن نزده باشد ، حتی قیافه شناسی و آئین مهمانداری که ذکر این دو قسمت شاید در کتابی که يك مرد جنگی بنظم آورده باشد خیلی دور و بی اهمیت بنظر برسد ولی این **نابغه العظیم الشان** از آنها هم فروگذار نکرده بطوریکه راجع بقسمت اول (قیافه شناسی) دارندگان بینی کج و چشمهای خوابیده را دشمن **ایزد** معرفی فرموده است :

همان کژه بینی و خوابیده چشم **دل آکنده دارد تو گونی بخشم**
بدیده به بینی مر او را بد است **که او در جهان دشمن ایزد است**

و باز در جای دیگر کسانی را که بد ریخت و بینی کج و زرد رو و کوتاه قد که دارای چشمهای سبز و کج و دندان بزرگ باشند ترسو ، پست ، کینه ور ، دروغگو و بد جنس معرفی میفرماید :

تنی زشت و بینی کژ و روی زرد **بد اندیش و کوتاه و دل پر ز درد**
دو چشمش کژ و سبز و دندان بزرگ **براه اندرون کژ رود همچو گرگ**
همان بد دل و سفله و بی فروغ **سرش پر ز کین و زبان پر دروغ**

بالعکس در جای دیگر اشخاص بلند بالا و قوی البنیه را که دارای موی مشکی و بینی بزرگ و سیه چرده باشند پهلوان و دلیر و شخص بزرگ معرفی میفرماید :

بیالا دراز و باندام خشک **بگرد سرش جعد موئی چو مشگ**
قوی استخوانها و بینی بزرگ **سیه چرده ، گردی دلیر و سترگ**

و در قسمت آئین مهمانداری مختصراً دستور جامع و کاملی را در دو بیت بیان فرموده :

خورش باید از میز بان گونه گون **نگفتش کزین کم خور و زان فزون**
اگر چه بود میزبان مهربان **پزشکی نه خوب آید از میزبان**

و بالاخره همانطور که در ابتدای این کتاب ذکر شد عملاً وظیفه حقیقی و

واقعی بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا را انجام داده، مثلاً مطلبی را که **مارشال فن درگولتز** فرمانده معروف **آلمانی** که یکی از سرداران مشهور جنگ بین الملل (۱۸ - ۱۹۱۴) میباشد در این قرن بیان نموده، **فردوسی** در حدود ده قرن قبل از او شخصاً عمل نموده است، زیرا **فن درگولتز** فقط گفته :

« آنکسیکه راجع بتاکتیک و استراتژی چیز مینویسد باید خود را وادار کند که يك تاکتیک و استراتژی ملی بنویسد یعنی طرف استفاده ملتی باشد که برای آن نوشته شده است . » در صورتیکه فردوسی کاملاً این مقصود را عملی نموده است .

اگر چه شیوه کارزار (**تاکتیک و استراتژی**) **فردوسی** میتواند طرف استفاده تمام ملل واقع گردد (چنانکه واقع شده است) ولی بدیهی است آنطوریکه اهالی این سرزمین که بسنخ فکری خودشان مطلبی را می بینند از آن استفاده خواهند نمود، ممکنست سایرین با ترجمه آن بتوانند بهمان اندازه نتیجه عاید دارند و خوشبختانه نظمی را که **فردوسی** در نهصد و پنجاه و سه سال قبل باتمام رسانیده هنوز کاملاً مفهوم و آقدرها محتاج بهمر اجمعه بکتاب لغت نیست، در صورتیکه اگر کتب سایر ملل را که در زمان خود **فردوسی** نوشته شده است تحت مطالعه در آوریم تصور نمیکنم محققین و مطلعین خودشان هم بتوانند مطالب آنرا بسهوات درک کنند و این هم یکی از شاهکارهای **فردوسی و ملت ایران** میباشد .

بنا بر شرح مراتب مذکورده اکنون که این مختصر؛ یعنی جلد اول کتاب گرد آورده خود را باتمام میرسانم بنام قدر دانی از عظمت نبوغ نظامی **خداوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی** پیشنهادات ذیل را تقدیم نموده انجام آنها را تا موقعیکه بتقدیم مجلدات بعدی همین کتاب (که در همین زمینه تنظیم شده و شامل نکات دقیق دیگر شیوه کارزار میباشد) موفق شوم از **پیشگاه شاهنشاه معظم ایران اعلیحضرت اقدس رضا شاه پهلوی ارواحنا فدا** استعفا مینماید :

۱ - همانطوریکه برای این کتاب اسم گذارده شده از این بعد **فردوسی** را

در همه جا بنام **سپهبد فردوسی** بنامند زیرا اکاملاً ثابت شد که حقاً یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی بوده و از هر حیث شایسته این مقام ارجمند سپاهیگری میباشد .
۲- در قشون شاهنشاهی از هر صنف يك فوج بنام **فردوسی** موسوم و نامیده شود .

۳- تحت نظر متخصصین فن، سینماهای مختلف از داستانهای **شاهنامه** تهیه شود ، همچنین قطعات تئاتری که شامل نصایح و دستورات **فردوسی** باشد تدوین و در معرض نمایش بگذارند (زیرا این دو قسمت یعنی سینما و تئاتر فعلاً جزو بهترین مدارس بشمار میرود که توسط آنها میتوان نکات مهمی را بجامعه تعلیم داد) .

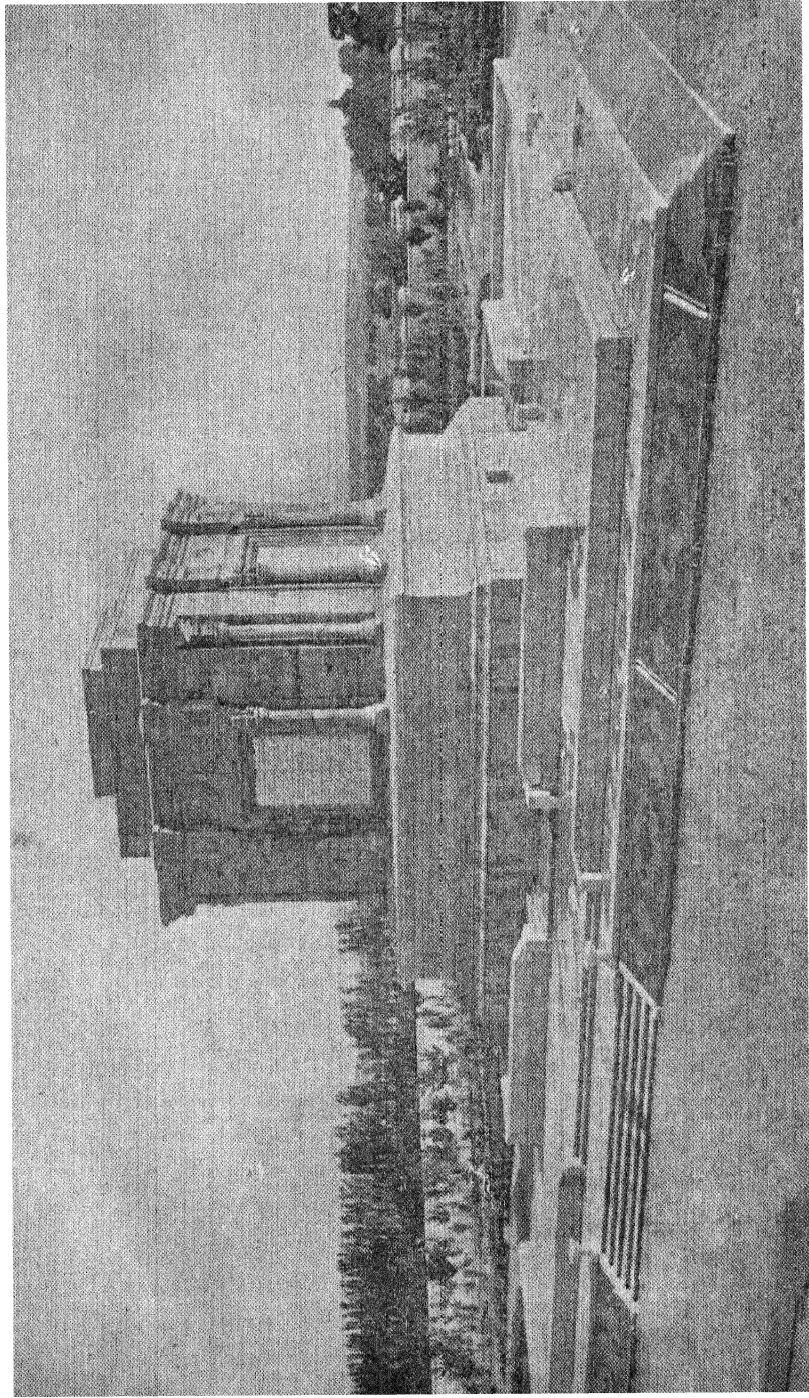
۴- تحت نظر انجمن صلاحیت داری شاهنامه دقیقاً مطالعه و از روی آن مقرراتی برای مراسم نظامی و غیره اقتباس و عملی شود که بی نهایت جالب توجه بوده ، علاوه **عظمت کشور باستانی ایران** را در خاطر علاقه مندان باین آب و خاک بهتر و بیشتر مجسم سازد .

۵- همچنین اغلب اصطلاحات فعلی (اعم از نظامی یا غیر نظامی) که لغات اجنبی بوده و در شاهنامه شیرین تر و صحیح تر آن پارسی سره موجود است تعویض و به همان ترتیبی که در این کتاب پیروی شده است اصطلاحات پارسی مذکور رواج یابد از قبیل :

کلمه معمول	کلمه پیشنهادی	کلمه معمول	کلمه پیشنهادی
تاکتیک	شیوة کارزار	خندق و سنگر	کنده
گاز جنگی	دود زهر	سیم خار دار	خساک
مسلسل	تیر چرخ	کشیکچی	نگهبان
راپرت	آگهی	امر بر	فرستاده
تعرض	پیشدستی	دفاع	درنگ
مأمور کسب اطلاع	کار آسمه	نقشه جغرافیائی	گیتی نما
تدبیر متخذة	نیرنگ	حمله	تاخت
صبحگاه	پگاه	شامگاه	پسون
خیلی خوب	آفرین	سلامت باد	انوشه باد

- ۶- اشعاری که شامل نصایح رزمی باشد از **شاهنامه** انتخاب و در استراحتگاه افراد نظامی نصب گردد ضمناً افراد را بحفظ نمودن آنها وادار کنند.
- ۷- تدریس همین کتاب (که از لحاظ نظامی مختصر شده **شاهنامه** میباشد) در دبیرستانها، که باینوسیله افراد نجیب و غیرتمند **ایران** تاموقع دخول بخدمت مقدس سربازی از روحیه لازمه جهت خدمت نظامی بهره کافی بدست آورده این وظیفه پر افتخار را با سرشاری تمام استقبال نمایند.
- ۸- بوسیله نقاشان ماهر تابلوهای مختلف مناسب از داستانهای **شاهنامه** ایجاد و بعضی کارت پستالهای رایج فعلی در دبترس عموم قرار دهند.
- ۹- نظربتأثیر فوق العاده کلام **فردوسی**، مقرر گردد در موقع ساختن سرودهای ملی و نظامی **شاهنامه** مراجعه و از اشعار آن استفاده نمایند ضمناً بسرودی که در پایان همین کتاب درج و از **شاهنامه** استخراج گردیده است رسمیت داده شود.
- در خانمه بادرود بر روان پاک سپهبد **فردوسی طوسی** گفتار خود را در این جلد با اشعار همان بزرگوار (که بمنظور مخاطب ساختن او مختصر تحریری در آنها بعمل آمده است) ختم نموده توفیق در انجام مجلدات بعدی همین کتاب را آرزو مینمایم:

بسی رنج بردی در آن سالسی	عجم زنده کردی بدین پارسی
جهان کرده از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
پی افکندی از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
زایات غرا دوره ، سی هزار	سخن جمله در شیوه کار زار
ز مردان نامی بروز مصاف	ز گردان جنگی ، گه رزم و لاف
همه مرده از روزگار دراز	شد از گفت تو نامشان زنده باز
هر آنکس که دارد هوش و رای و دین	نماید همیشه به تو آفرین
روان تو دارنده روشن کناد	خردیش جان تو جو شش کناد
بیمیری بگیتی که تو زنده ای	که تخم سخن را پراکنده ای



آرامگاه فردوسی که بامر شاهنشاه عظیم الشان ایران اعلیحضرت پهلوی ارواحنافداه ایجاد و در ۲۰ مهر ماه ۱۳۱۳ مفتوح گردید. (م)

فرهنگ نام‌هاییکه در این کتاب پیدا میشود

(اشخاص .. سلسله‌ها .. ممالک .. شهرها .. نقاط طبیعی)

نمرات صفحاتی که اسامی مذکوره در آنها مندرج است پس از شرح هر يك در زیر

آن نگاشته میشود

روئین تن یسر گشتاسب در همان روئین دژ کشته

شد ، ۰۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۶۳، ۷۰، ۳۳

اروپا : کوچکترین قطعه از قطعات پنجگانه

عالم است که از طرف شمال باقیانوس منجمد شمالی

و از طرف مغرب باقیانوس اطلس و از طرف جنوب

به بحر مدیترانه و از طرف مشرق با آسیا محدود

میشود . جمعیت آن از آسیا کمتر و از سایر

قطعات بیشتر است (۴۶۲ مایون نفوس) تمرکز

بیشتر جمعیت در اروپای غربی و مرکزی و جنوب

غربی است (اروپای شمالی و شرقی جمعیت بسیاری

ندارد) اروپائیان وارث تمدن ملل قدیم آسیائی

و مؤسس تمدن جدید دنیا بشمار میروند . نژاد

آنان سفید پوست و غالباً پیرو مذهب مسیح (ع)

(کاتولیک ، پروتستان و ارتدکس میباشد) ۱۶، ۱۰

۰۶۲، ۴۳

اخواست : یکی از سرداران تورانی که

در جنگ دوازده رخ بدست زنک شاهوران کشته

شد ، ۰۱۱۰

اسپنوی : نام کنیزک تزاوداماد افراسیاب

است که شگونی بسیار جمیله بوده و چون تزاو

در جنگ گریخت بتصرف بیژن درآمد ، ۰۱۳۳

اسفندیار (اسپندیار) نام یسر گشتاسب

بوده که او را روئین تن می گفتند که تیر بر بدنش

کارگر نبود ولی عاقبت در جنگ بارستم بواسطه

اصابت تیر بر چشمش کور و مقتول گردید .

عبور اسفندیار از هفتخوان توران زمین و

غالبه بردشمان آن راه از شاهکارهای جنگی اوست

۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۶، ۱۵۵، ۴۰، ۳۶

۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷

۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷

۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷

اردشیر : یسر بابک سر ساسه شهریاران

ساسانی است . این پادشاه با اردوان چهارم (آخرین

پادشاه اشکانی) جنگید و در سنه ۲۲۶ میلادی او

را کشته و دولت اشکانی را منقرض ساخته دولت

عظیمی تشکیل داد که مایه عظمت و افتخار ایرانیان و

نظیر دولت هخامنشی است . در مدت سلطنت

۱۵ ساله خود بترویج دیانت زردشتی پرداخته

آداب و رسوم ایرانی را که در دوره اشکانی

متروک شده بود رونق تازه بخشید . پایتخت او پناه

شهر استخر فارس و بعد تیسفون (کنار دجله)

بود . بارومیان جنگیده امپراطور روم را شکست

داده بر ارمنستان مستولی گردید ، ۱۵۹، ۱۲۷، ۵۸

۰۲۴۳، ۲۰۴، ۱۶۱، ۱۶۰

ارژنگ : نام یکی از مبارزین تورانی

است که در جنگ با ایرانیان بدست طوس مغلوب

گردید ، ۰۲۴۷، ۲۴۶

آرش : بهاوان ایرانی و در لشکر منوچهر

بوده که در صنعت تیراندازی عدیل و نظیر نداشته

است ، ۰۵۴

آرشیدوک شارل : (۱۷۷۱-۱۸۴۷م)

سومین فرزند آلویولد دوم و یکی از بهترین

سرداران قشون اطریش است و در جنگ‌هاییکه بر

علیه جمهوری و امپراطوری فرانسه گردند شرکت

داشته ولی در زوریخ وواگرام بوسیله ماسنا از

نابالمون شکست یافت ، ۰۶۰، ۳۶

ارجاسب : نبیره افراسیاب است که در

روئین دژ مسکن داشت . چندین یسر گشتاسب را

در جنگ کشته بود . همچنین لهراسب پدر گشتاسب

را که ترک پادشاهی کرده و در بلخ بهبادت مشغول

بود بقتل در آورد ولی عاقبت بدست اسفندیار

۲۶۴،۲۶۲،۲۳۵،۱۹۸،۱۹۷،۱۹۶،۱۹۵
۰۲۶۵

(اسکندر: ۳۵۶ - ۳۳۳ ق م)

تولد وفات

پادشاه مقدونیه پسر فیلیپ در نتیجه جنگهای متعدد تمام ممالک فینیقیه و مصر و بابل و ایران را مغلوب نمود و بهندوستان حمله برد و پادشاه پوروس Porus را مغلوب کرد و درسی و سه سالگی در بابل مرد. خساراتی که بایران وارد کرد (آتش زدن کتابخانه بزرگ ایران و حریق بارگاه با عظمت هخامنشیان) از اعمال سیئه اوست که نژاد ایرانی را تا ابد باو کینه ور نگذارد، ۵۹، ۵۸، ۵۷. **اشکانیان:** در سنه ۴۲۹ قبل از میلاد رئیس طایفه پارت موسوم به اشک دعوی استقلال کرد و جانشینان او بسلاطین اشکانی معروف شدند.

این سلسله کم کم دست پادشاهان سلوکی را از ایران کوتاه کردند و دولت بزرگی تشکیل دادند.

پایتخت آنها ابتدا شهر صد دروازه (نزدیک دامغان) بود بعد به تیسفون در کنار دجله منتقل گردید. این سلسله قریب یا نصد سال در ایران فرمانروائی کردند. نصف این مدت را صرف غلبه بر سلوکیها نمودند و نصف دیگر را در جنگ با دولت روم گذرانیدند، ۲۷۸.

اشکبوس: نام مبارز کشانی که بمدد افراسیاب آمد، بود و افراسیاب او را بیاری پسران و یسه فرستاد ولی بدست رستم که پیاده با او جنگید بایک تیر مقتول گردید، ۴۵، ۴۶، ۳۱۱.

اشکش: یکی از سرداران بزرگ ایران که در زمان کیخسرو از طرف آن پادشاه برای مقابله با شیده پسر افراسیاب بخوارزم مامور گردید ۱۲۳، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۱.

افراسیاب: پادشاه توران - نسب وی به تور پسر فریدون میرسد. چندین مرتبه با منوچهر پادشاه ایران جنگیده و دامنه این نزاع تا زمان کیخسرو کشیده شد و عاقبت بدست ابن پادشاه مغلوب و

مقتول گردید، ۲۲، ۲۳، ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۶، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲.

۰۲۷۶

اکوان: نام دیوی بوده است که رستم را بدریا انداخت و بالاخره هم بدست رستم کشته شد. (فردوسی او را بزبان پهلوی گوان خوانده است) ۱۶.

الانان: نام ولایتی است از ترکستان که آنرا ازان والان نیز گویند، ۱۲۲. **آلمان:** یکی از ممالک اروپای غربی که قسمت شمال آن مسطح و جلگه و قسمت جنوب آن مرتفع و کوهستانی است.

آب و هوای آن بواسطه دوری از اقیانوس اطلس باعتدال آب و هوای انگلیس و فرانسه نیست. تا اختتام جنگ بین المللی حکومت آن امپراطوری و پس از جنگ جمهوری شد، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۹.

آمون: رودی است که در میان خوارزم گذرد و میان خراسان و ترکستان واقعست، ۵۴. **آموی:** نام شهریست بر کنار جیحون و جیحون منسوب بان شهر است، ۲۶۲.

اندرز نامه: شامل نصایح کرانیهائوست که بپادشاه منسوب و آئین جهاننداری و رعیت پروری در آن مندرج است، ۳۵۳. **اندریمان:** نام یکی از مبارزان تورانیست که در جنگ دوازده رخ به دست گرگین میلاد کشته شد، ۷۰، ۱۱۰، ۱۹۱.

اندلس: نام ناحیه ایست در اسپانیا و قریب هفتصد سال در تصرف مسلمین بوده و یکی از مراکز مهم تمدن اسلامی بوده است. قصر الحمراء که یکی از بهترین آثار این تمدن است هنوز در شهر قرناطه اسپانیا بریاست، ۵۷.

۴۱،۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴،۳۳،۳۲،۳۱
 ۶۹،۶۷،۶۵،۵۹،۵۶،۵۴،۵۳،۵۲،۵۰،۴۹
 ۸۱،۸۰،۷۹،۷۸،۷۷،۷۶،۷۵،۷۳،۷۱،۷۰
 ۱۰۵،۱۰۴،۱۰۳،۹۶،۹۴،۸۷،۸۶،۸۴،۸۲
 ۱۱۷،۱۱۳،۱۱۲،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۹،۱۰۸
 ۱۳۰،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۳،۱۱۸
 ۱۴۰،۱۳۸،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۳
 ۱۵۰،۱۴۵،۱۴۳،۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۹
 ۱۹۱،۱۸۶،۱۸۵،۱۸۴،۱۸۱،۱۶۵،۱۶۳
 ۲۱۷،۲۱۳،۲۰۹،۲۰۲،۲۰۰،۱۹۹،۱۹۳
 ۲۲۳،۲۳۱،۲۲۴،۲۲۳،۲۲۰،۲۱۹،۲۱۸
 ۲۷۰،۲۶۷،۲۶۲،۲۶۱،۲۵۶،۲۴۷،۲۴۶
 ۲۸۰،۲۷۹،۲۷۸،۲۷۷،۲۷۶،۲۷۵،۲۷۴
 . ۲۸۲،۲۸۱

ایرج: نام پسر فریدون است که بدست برادرانش (سام و تور) کشته شد، ۳۳.

ایتالیا: شبه جزیره ایتالیا در جنوب اروپا بین دریای مدیترانه و بحر آدریاتیک واقع است شمال آن جلگه حاصل خیزی است که رود یو در آن جریان دارد ولسی جنوب و مشرق آن کوهستانی است و مانند شمال چندان آبادی ندارد.

پایتخت آن شهر رم و یاپ که عیسویان اورا جانشین حضرت عیسی (ع) میدانند در این شهر اقامت دارد، ۱۸۷.

بابل: بقعده قدما مرکز عالم بوده و در کنار رود فرات بر جانب شرقی واقع شده و بر سرتلی که قلعه آن شهر بوده جاهی است عمیق و معتقدند که هاروت و ماروت در آن چاه محبوسند، ۲۰.

بازمان: نام پهلوان تورانیست که در جنگ دوازده رخ بدست رهام کشته شد، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۱.

باورد: (ایبورد) نام شهری است در خراسان معروفست که باورد بن گودرز آنجا را بنا نموده است، ۳۳.

برجاسب: نام مبارز تورانی است که با

انطاکیه: نام شهر است در شام که انوشیروان هنگام مصاف با رومیان آن شهر را از حوزه متصرفات روم خارج کرد و از مردمان آن سر زمین که بایران کوچانیده بود شهری بنام رومیه ساخت و اسپران را در آن جای داد گویند این شهر از هر حیث شبیه انطاکیه شام بود، ۴۸.

انوشیروان (نوشیروان): که اعراب اورا کسری نامند پسر قباد پادشاه ساسانی است در سال ۵۲۱ میلادی بتخت سلطنت نشست چون در دفع ظلم و فراهم آوردن و مسائل آسایش رعیت کوشید ویرا عادل لقب داده اند. در اصلاح فشن و اهتمام بسیار داشت و خود بلباس لشکری ملبس بود. چند مرتبه بادولت روم جنگیده و بشام لشکر کشید. مدت سلطنت او ۴۸ سال بود و در سال ۵۷۹ م. در گذشت.

حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در عهد او در مکه تولد یافت، ۲۲، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۳.

اورمزد: پسر نرسی و پدر شاپور ذوالاکتاف پادشاه ساسانی است که مدت ۹ سال سلطنت کرده است، ۲۰۷.

ایران (ایرانیان): مملکت باستانی ایران اکنون بوسعت ۱،۶۴۵،۰۰۰ کیلومتر مربع و در جنوب غربی آسیا واقع است. فلات ایران از چندین هزار سال قبل مسکن نژاد آریا بوده که بنام خود آنرا ایران نامیدند و بآبادی مرز و بوم ایران پرداخته شهرهای آباد بنا و برای انتظام امور زندگانی و آسایش خویشتن قوانین و رسوم نیکو نهادند. پادشاهان نامدار و مردان کاردار و سرداران توانا و لشکریان جنگ آور و دانشمندان و نویسندگان قابل و بزرگی از آن برخاسته اند.

جمعیت فعلی آن در حدود ۱۵ میلیون و نقاط پر جمعیت آن در جاهای حاصل خیز و نواحی خوش آب و هوای شمال غربی و مغرب است. زبان اهالی آن فارسی است که امروزه بدان تکام میکنند، ۶۳، ۱۸، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴.

پیران و بیه بنجنگ گودرز آمده بود، ۷۰.

بغداد: اصل این کلمه **باغ داد** بوده است بسبب آنکه هر هفته یکبار خسرو انوشیروان در آن باغ بارعام دادی و داد رسی مظالم آن کردی و بکثرت استعمال بغداد شده است این شهر در نزدیکی مدائن واقع گردیده است، ۲۲۶.

بلخ: نام شهری است از شهرهای قدیم خراسان که آنرا قبه الاسلام خوانند و کوبنداصل برامکه از آنجا بوده است، ۲۳۱، ۹۶۳.

نپاپارت (۱۷۶۹ - ۱۸۲۱)

(ناپلئون اول) Napoléon Bonaparte :
امیراطور و سردار معروف فرانسه. در ابتدای جوانی بخدمت قشون وارد و در بیست سالگی برتبه سلطانی ارتقاء یافته و در ۲۴ سالگی سرتیپ و در ۲۶ سالگی فرمانده کل قشون شد. جنگهای متعدد در اطریش و شام و مصر نموده فاتح گردید. در ۱۸۰۰ در ایتالیا بفتح بزرگی نائل آمد و در ۱۸۰۴ بسن ۳۵ امیراطور مملکت فرانسه شد. در سال بعد با انگلیس و روس و اطریش جنگیده غالب و در حقیقت دیکتاتور تمام اروپا شد ولی در حمله اخیری که بروسیه نمود پیشرفت نکرد. در آسیانول نیز شکست یافت و در ۱۸۱۴ قشون متفقیین وارد پاریس شده او را مجبور باستعفا نموده، در سال بعد مجدداً (هنگام حکومت صد و ده روزه مراجعت ازالب) با قشون خود بانگلیس و آلمان حمله نموده و در میدان واترلو در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ شکست یافته دستگیر و بجزیره سنت هان تبعید گردید و پس از شش سال در آنجا بمرد ۱۱، ۲۳، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۵۰.

بوزرجمهر (بزرگمهر): وزیر معروف انوشیروان است که حکیمی دانشمند بوده، اختراع بازی نرد باو منسوبست که در مقابلن شطرنج ساخته بود، ۲۳۵.

بوژو (مارشال) Maréchal Bugeaud

۱۷۸۴ - ۱۸۴۹

در ۱۸۰۴ وارد فوج گارد تیر انداز شده و در جنگ استرلیتز سرجوقه بود. هنگام سقوط ناپلئون سرهنگ و فرمانده فوج بود. پس از مراجعت خانواده بوربون از خدمت استعفا داده بزراعت پرداخت تا از ظرف لوی فیلیپ پادشاه فرانسه مجدداً بخدمتگذاری مملکت دعوت گردید. یکی از کارهای برجسته او فتح الجزایر است. در ۱۸۴۷ برتبه مارشالی و لقب دوکی مفتخر گردید.

نظر باینکه در تمام خدمات وزجات سر بازاران خود شرکت می جست سر بازاران او را بسیار دوست داشته و او را بابا بوزو میخواندند، ۱۴۳.

بهار (ملک الشعراء، میرزا محمد

تقی خان خراسانی):

ازادباء و دانشمندان عصر حاضر که مطالعات عمیقی در آثار تاریخی و ادبی ایران قدیم داشته و از جمله اشخاصی هستند که در این زمان بزبان بهلوی آشنا میباشند، ۲۱۲.

بهرام: نام یکی از پسران گودرز سردار ایرانیست که در جنگ با تورانیان شرکت داشته است، ۲۲۴.

بهرام (چوبینه): نام سراسرگهر مرز بن نوشیروان است که او را بسبب اینکه بسیار لاغر و خشک اندام بوده چوبین مینامیدند.

گویند خاقان چین بواسطه رشادت بهرام (که شیر را کشته بود) دختر خود را باو داد و خسرو از این امر متغیر گردیده خراد برزین را نزد خاقان برای چاره کشتن بهرام فرستاد و بالاخره بهرام بدست قانون بچاره همان خراد برزین کشته شد ۵۲، ۵۱، ۵۰.

بیزمارک (بیسمارک): Bismark

سیاستمدار و فرمانده معروف و مقتدر نظامی آلمان وزیر فردریک گیوم چهارم پادشاه پروس مرد فعال و مقتدر و دیکتاتور قهاری بوده، طرح اتحاد ممالک آلمان را ریخته و بالاخره پس از فتوحاتی که در قسمت اطریش و دانمارک کرد قطعاتی بخاک پروس افزوده در جنگ ۱۸۷۰ فرانسه را مغلوب و اتحاد امپراطوری را تشکیل داده تاج امپراطوری را در قصر ورسای بر سر

پهلوی : (اعلیحضرت اقدس)

رضاشاه کبیر ارواحنا فداه

نام نامی دودمان اعلیحضرت

اقدس شاهنشاه ایران رضا شاه کبیر

ارواحنا فداه است که سر دودمان این

سلسله محسوب و در تاریخ آذر ماه

۱۳۰۴ بتخت سلطنت جلوس فرمودند.

طلوع این دودمان بر تاج و تخت

شاهشاهی ایران موقعی صورت گرفت

که ایران بمنتهای ضعف و مذلت رسیده،

جز اسم خالی آنهم در داخل مملکت

مفهومی نداشت .

در زمان این شاهنشاه عظیم الشان

بقدری اصلاحات و تغییرات کلی در ترقی

و تعالی و عظمت مملکت بعمل آمده

است که از قوه تصور خارج بوده

والبتّه مورخین داخلی و خارجی شرح

مفصل آنرا در یادداشتهای خود

گنجانیده اند و بخودی خود زیب

صفحات تاریخ قزاق خواهد گرفت ،

۲۸۳، ۲۸۰، ۲۵۰، ۱۱

پیران : نام پهلوان مشهور تورانیست که

سر لشکر افراسیاب بوده و یکی از سرداران

فوق العاده قابل بشمار میرفته است . ولی بالاخره

در جنگ دوازده رخ بدست گودرز سردار ایرانی

کشته شد .

طبق شرح شاهنامه این سردار از هیچگونه

فداکاری و بذل مال در راه توران و افراسیاب

مضایقه ننموده، حتی پس از کشته شدن دو برادر

او (هومان ونستیهن) باز در جنگ پایداری نموده

تا عاقبت در راه انجام وظیفه مقتول گردید ، ۲۲،

۷۸، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۳۸، ۳۷

۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۵، ۹۱، ۸۹، ۸۴، ۸۳، ۸۰

۱۱۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸

۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸

۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱

بر سر پادشاه پروس گذارده اورا امیراطور آلمان

نمود و خود صدراعظم شد . نقطه نظر او همیشه

ضعیف و تنها گذاردن فرانسه و اطریش بود . بالاخره

هنگام جلوس و بهایم دوم بتخت امیراطوری آلمان

بهائی چند ناگزیر شد از کارکناره گیری نماید

۲۴۴، ۲۰۸

بیژن : خواهر زاده رستم و پسر گیو (پور

گودرز) فرمانده ایرانی است که در جنگ با

تورانیان فتوحات متعدد نموده و دو برادر پیران

فرمانده کل قوای توران را که بنام هومان و

نستیهن موسوم بودند مقتول ساخت . کویند برمنیزه

دختر افراسیاب عاشق بود . شبی افراسیاب خبردار

شده اورا گرفته در چاهی محبوس کرد ولی بعد

رستم خبر یافته اورا نجات داد ، ۱۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵

۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷

۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸

۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۰، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۸

۲۰۵۶، ۲۴۷، ۲۲۴، ۲۱۸، ۱۵۴، ۱۴۱

پشن : نام موضعی است که پیران و طوس

نودر در آن جنگ کردند و تورانیان فتح نمودند

اکثر پیران گودرز نیز در آن جنگ کشته شدند و

این جنگ را جنگ لادن و جنگ پشن کویند، مخفف

پشنک هم هست که نام پدر افراسیاب باشد ، ۲۱،

۱۳۰، ۹۰، ۸۵، ۸۲، ۷۳

پشنک : بر وزن پلنگ نام پدر افراسیاب

میباشد و نام پسر او که شیده میگفتند و نیز نام

مبارزی از ایران و نام پدر منوچهر شاه است ، ۱۲۴

پشوتن : برادر اسفندیار روئین تن پسر

گشتاسب شاه است ، دراوستا و برا پشوتنو (بکسر

بای یارسی) ضبط کرده اند ، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰

۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۶

پالشان : نام یکی از پهلوانان تورانیست که

در اردو کشی طوس بتوران بدست بیژن پسر

گیو کشته شد ، ۱۳۳، ۱۳۱

پولاد : نام یکی از پهلوانان ایرانیست و

نیز نام دیویست مازندرانی که اورا پولاد غندی

می گفته اند (بضم غین نقطه دار) ۲۵۶

پیشدادیان : فردوسی وا کتر نویسندگان قرون اسلامی يك سلسله شاهان را تا نوذر و کرشاسب، پیشدادی دانسته اند ولی در (بست) اوستا لقب یزدات که در قرون بعد آنرا پیش داده یعنی آئین پیش گفته اند فقط بهوشنگ داده شده است.

مدت سلطنت این سلسله (که طبق شرح داستانها بدست میآید وشامل پادشاهی نه نفر بوده است) ۲۳۶۱ سال و یکروز کم میباشد ۲۷۸.

پیغو : بر وزن و معنی پیکو باشد و آن ولایتی مشهور و نام هر که پادشاه آن ولایت شود، ۳۳.

تخوار : بضم اول وواو معدوله (بر وزن دچار) نام پادشاه دهستان است که از مبارزان لشکر کیخسرو بوده است. ۲۲۶، ۲۲۴.

تژاو : نام داماد افراسیابست که بردو گروه پادشاهی داشت، کیو اورازنده گرفته کشت، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲.

تور : نام پسر بزرگ فریدونست که تورج باشد و این نام در مؤید الفضلاء بازای فارسی هم آمده است، ولایت تورانرا هم گفته اند، ۸۲، ۱۶۱، ۱۶۴.

توران : نام ولایتی است بر آنطرف آب آمو، یعنی ماورا، الزهر، و چون این ملک را فریدون به پسر بزرگ خود (تور) داده بود به توران موسوم شد، ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱.

تهمن : یکی از القاب رستم زال و بهمن است، مردم قوی جته و شجاع بی نظیر را نیز گویند، چه معنی ترکیبی این لغت **بهمتا** قن

است یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد و بمعنی سیه دار و لشکر کش و خداوند سیاه هم هست، ۸، ۴۵، ۴۶، ۱۴۱، ۲۲۸، ۲۶۵.

تیرگان : نام روز سیزدهم است از تیر ماه، گویند در اینروز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب يك تیر پرتاب راه از ملک خود بمنوچهر بدهد، پس حکمائیری ساختند از روی حکمت و در وقت طواع آفتاب آرش آن تیر را به کمان نهاده از جبال طبرستان بطرف مشرق انداخت، بعد از تفحص بسیار بطوریکه در بعضی از کتب نوشته شده آن تیر را در کنار آب آمو به یافتند، ۵۴.

جمشید : اسم او جم است زیر اشید بمعنی درخشنده است، موافق روایات این شاه روابط دائمی با اهور مزدا داشت، هر مزد باو تکلیف کرد که آئین هر مزد پرستی را در میان مردم منتشر کند ولی او چون اوضاع واحوال را مقتضی ندید استنکاف نمود و این ماموریت برای زرتشت ذخیره گردید.

موافق فردوسی جمشید مردم را بچهار طبقه تقسیم کرد: ۱- کاتوزیان (پرستندگان) ۲- نيساريان (جنگی ها) ۳- نسودی (برزگران) ۴- اهنوخوشی (پیشه وران).

فردوسی بر پا کردن جشن نوروزی را از او میداند.

سلطنت جمشید را در داستانها ۶۵۰ و بقولی ۷۰۰ سال گفته اند، ۱۹، ۲۲.

جهن : بکسر اول و سکون ثانی نام پسر افراسیابست، ۶۵، ۲۰۱، ۲۷۶.

جیحون : نام رودیست در ترکستان که آنرا آمو دریا نیز میگویند و در کنار این رود شهریست که به آمو موسوم بوده و جیحون بآن شهر منسوبست، ۳۷، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۳۱، ۲۶۲.

چین : مملکت آسمانی چین قطعه وسیعی است در مشرق آسیا و مرکب از سه قسمت است: ۱- منچوری ۲- چین خادس ۳- ترکستان و

مغولستان، مرکز نژاد زرد و دارای رودخانه های عظیم و جمعیت بیشمار است، شهرهای بزرگ و مراکز مهم تجارتی دارد، بندر معروف آن شانگهای است که مرکز تجارتی دول اروپائیست، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۶۹، ۲۷۲.

حاب: نام یکی از شهرهای بزرگ شام است که بین صحرای عربستان و دریای مدیترانه واقع گردیده، شام را سوریه نیز میگویند، ۵۹. **ختن و ختا:** نام دوناخیه مجاور بزرگی است در حدود مشرق ماوراءالنهر، سلطان محمد خوارزمشاه با کورخان سلطان آن مملکت رزم نموده پیروز گشت. ختن دارای مراعات و چراگاههای نیکوئی است که حیوانات صحرائی در آن بسر میبرند و آهوی آن بسیار معروف است و مشک مخصوصی که معروف است از آن میگیرند اکنون جزو ترکستان چین است، ۷۱.

خراد: بفتح اول و تشدید ثانی نام یکی از بهاوانان ایرانی بوده است و بی تشدید ثانی نیز به همین معنی باشد.

نام پادشاهی هم است که بفضل و دانش مشهور بوده، ۱۳۹.

خسرو: بمعنی ملک و امام عادل باشد و نام پادشاهان کیان هم هست و هر پادشاه صاحب شوکت را نیز گویند، ۱۴۸.

خوارزم: نام شهر بستان معروف و مشهور از ترکستان، ۱۲۲، ۱۸۶، ۲۳۱.

دراگو میرف: Dragomirov. (۱۸۳۰-۱۹۰۵ م)

سردار روسی که در جنگ بین روسیه و عثمانی شهرتی بسزا کسب کرده فتوحات نمایانی نمود، ۶۳. **دستان:** (دستان زند) نام زال پسر سام که پدر رستم باشد. گویند زال را سیمرغ این نام نهاده و او حکیمی بوده است، نسب او بشرح ذیل بجمشید میرسد: جمشید وقتی که از ضحاک فرار کرد به زابل رفت و دختر کورنگ را گرفت

از این ازدواج اعقابی داشت که یکی از آنها کرشاسب بود، از او نریمان و از نریمان سام. و از اوزال بعمل آمد، ۲۲۷، ۲۱۸.

دقیقی: استاد ابو منصور محمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی و روزگار شهرت او در زمان سلطنت منصور بن نوح بن منصور بوده است. بعضی از تذکره نویسان او را بلخی و بعضی بخارائی و پاره سمرقندی میدانند شهرت عمده او بواسطه شاهنامه اوست که با هر نوح بن منصور بنظم آن شروع و قسمتی از آنرا بیایان رسانیده ولی بدست غلام ترک خود در زمان غزنویان مقتول و کارش ناتمام ماند. یک هزار بیت از آن شاهنامه که موجود بوده فردوسی عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده است که گفته دقیقی است و آن هزار بیت مشتمل بر داستان کشتاسب و ظهور زرتشت است. چون آئین زرتشت را ستوده و از طرفی در اشعار خود نیز ذکر نموده است که این کیش را برگزیده میتوان مذهب او را زرتشتی دانست، ۳۳.

دنوویتز: Dennevit

نام دهکده ایست در پروس که در آنجا مارشال نی Ney سردار ناپلئون اول در سال ۱۸۱۳ از نرال بولو Bu ow آلمانی سردار معروف جنگ واترلو و لیمیزك شکست خورد، ۲۷۷.

دوازده رخ: جنگی بوده است عظیم و مشهور میان کودرز و بیران سرداران معروف ایران و توران و آن جنگ در دامن کوه کنابد واقع شده است. در این جنگ بیران و پسه با چند تن از برادران و یازده تن از سرداران خود کشته شد، ۲۷، ۲۱۷.

دی ماستر: Maistre (Paul-André-mari de)

۱۸۰۸-۱۹۲۲

فارغ التحصیل مدرسه نظامی سن سیر صنف پیاده نظام از ۱۹۰۰ استاد دانشگاه جنگ در پاریس - در ۱۹۱۲ سرتیپ و در ۱۹۱۴ (ابتدای جنگ) رئیس ارکان حرب ژنرال لانگل و پس از آن

فرماندهی لشکرهای مختلفه را داشته و تا آخر جنگ خدمات مهمی کرده و در فتح اول و دوم مارن رل عمده بازی کرده است ۶۳.

دهستان: نام شهری است که در جنگ با بوریانین طوس مامور اشغال آن شده بود.

این شهر در دشت خوارزم بوده که آن دشت پس از جا یگرفتن گروهی از داهیان داهستان امیده شد و دهستان مخفف آن است.

موقع آن بین دریاچه خزر و آرال میباشد ۲۳۱، ۱۲۵، ۱۲۳.

راد: نام مبارز تورانیست که با پیران ویسه بجنک گودرز آمده بود ۷۰.

رستم: نام بهلوان معروف ایرانی که در زور و قوت عدیل و نظیر نداشته، در کتب بهلوی اورا روستم و در بعضی اشعار روستم ذکر نموده اند.

در غالب جنگهای ایران داستانی بفتوحات عمده نائل گردیده و وجود او در هر جنگ باعث

تقویت روحی قوای ایران بوده است بالاخره در جاهی که شغاد کننده بود افتاده روز کارش سیری

شد، ۱۶۱، ۲۲، ۲۸، ۳۲، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷،

۵۰، ۵۲، ۵۳، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۹،

۱۵۰، ۱۵۲، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،

۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰،

۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶.

روئین: نام بهلوانی بوده ایرانی که داماد

طوس و پسر یشتک بوده، نام پسر افراسیاب هم هست که در جنگ دوازده رخ بردست بیژن پسر کیو گشته شد، ۷۱، ۹۱، ۱۱۰، ۱۲۴، ۲۵۶.

روئین دژ: قلعه ایست در ولایت توران

که ارجاسب والی آنجا دختران گشتاسب را گرفته و در آن قلعه مجبوس داشت، اسفندیار

از راه هفتخوان رفته آن قلعه را گرفت و ارجاسب را کشته خواهران خود را خلاص کرد، ۱۶۳،

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸.

روم: امپراطوری روم یکی از دو دولت مقتدر قدیم (ایران و روم) بوده که با ایرانیان در

عصر اشکانیان و ساسانیان جنگهای متعددی نمود و چندین بار مغلوب و خراجگذار ایران گردید.

شهر مهم آن بهمن نام موسوم و بنا بقول فوستل دو کولانز فرانسوی که از قول نویسندگان قدیم

نقل میکند محل آن شهر بر فلات پالاسیوم بوده و بنای آن با تشریفات مخصوص حیرت آوری که

ذکر آن در این جا موجب طول کلام است صورت گرفت ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۲۲۸، ۲۶۸، ۲۷۲.

رهام: نام پسر گودرز است که در جنگ دوازده رخ با رمان را کشت، ۴۵، ۶۸، ۷۹، ۸۰،

۸۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۴، ۲۱۸.

رید: نام صحرایست که جنگ دوازده رخ

که بیا زده رخ نیز مشهور است میان ایران و توران در آنجا واقع شد ۳۷، ۶۵، ۶۶، ۹۶، ۱۱۰.

زال: فرزند سام و پدر رستم بهلوان معروف ایرانیست.

بنا بر روایت داستانی چون زال با موهای سفید بدنیا آمده بود سام تصور کرد که او مخلوق

اهریمن است و امر داد تا او را در کوه البرز گذارند در آنجا سیمرغ او را پرورش داد پس از آنکه

بزرگ و جوان رشیدی شد شهرت او بگوش سام رسیده و خواست پسر خود را به بیند، سیمرغ

زال را بایکی از پسرهای خود بسام داد تا هر زمان یکی از اعقاب او خود را در خطر مشاهده کند

پر او را در آتش گذارند تا او بکمک آنها بشتابد منوچهر زال را بدربار خود خواسته حکومت

نیمروز (سیستان) را با داد، زن او رودابه دختر مهربابلیست که رستم از او بوجود آمد

۱۴۱، ۲۲۹، ۲۴۷.

زابلستان: (زابل): نام ولایت سیستان

است که مولد رستم بوده و مردمان آن بدلاوری و بهلوانی معروف بوده اند و چنین مشهور است

که بومیان آن یکدسته از گروه داه بوده اند (داه گروهی بود از آرین که در دشت خوارزم

و پس از آن در کنار جنوبی بحر خزر جایگیر شدند. از شرارت آنان مردم آن بوم بسته و آمده

پادشاه ایران گروهه‌ده را پراکنده ساخته بکدسته از آنان را بزابلستان کوچانید و آنانرا سگری خواندند یعنی زیست کنندگان مانندسگ و آن زمین را که سگ‌زبان ساکن شدند سگستان نامیده اند که معرب آن سجستان است (۱۴۱۰، ۲۱۹).

زرتشت : فرزند پوروشسپ (پدرش) و دغدو (دادش)، از نواد فریدون پسر آئین بوده، در شهر ری و در روز خرداد فروردینماه هنگام پادشاهی اهراسب شاه بدنیآ آمده، نام دودمان او اسپنتمان است که بمعنی پاك ودانا آمده‌است. اشوزرتشت کیش خود (مزدیسنی را که خداپرستی است) را در شهر باخ آشکار کرده وشاه گشتاسب آنرا پذیرفت. دروس اخلاقی کیش زرتشت درسه کلمه خلاصه، مختصر شده : هویت (اندیشه نيك) هویت (گفتار نيك) هوورشت (کردار نيك). تعالیمات زرتشت بزبان اوستا بوده و دیرینه‌ترین آنها گاهنام است که بوضع موزونی نوشته شده‌است. مورخین معروف یونانی مانند (ولیمینی کبیر) و (پلوتارک) و (سکولیان) و (دیاژنس لاریس) و (لائکتیاس) و (سوداس) و (هیارکویس سیناسلاس) شت زرتشت را چند هزارسال قبل از موسی نوشته‌اند و طبق کشفیات (ویمارسان) فرانسوی دریفتوا و با بل بعمل آورده بود زمان زرتشت را بدلت مابین هفت الی هشت هزار سال قبل از مسیح میرساند. بنا براین یکی از برفاخر ترین آثار ایران باستان همین است که بااین قدمت دارای کیشی بوده اند که خداشناسی و پرستش ایزد یکتا را ضمن هزاران نکات اخلاقی وحکمتی دیگر شامل بوده، میتوانند بهترین مدرک در دارندگی العلیترین تمدن حقیقی را به جهانیان ارائه دهند، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴

سرخه : نام پسر افراسیاب است که فرامرز اورازنده گرفت و رستم بکین سیاهشش بکشت، ۵۰.

سقیلا : کوهی است در شامات که بر فراز آن قلعه باین نام بنا شده بود و انوشیروان آنجا را تسخیر نمود، ۵۹.

سالم : پسر فریدون و برادر ایرج و تور فریدون ممالک غرب و شام را باو بخشید و چون بر ایرج حسد میبرد با اتفاق برادر دیگرش تور او را کشت ولی بعدها منوچهر پسر ایرج بخونخواهی پدر برخاسته با سالم جنگید و او را گرفتار کرده بکشت، ۱۶۶.

سوم : Somme نام رودخانه ایست در شمال فرانسه و نیز نام ایالتی است که این رودخانه از آن میگذرد. این ناحیه قسمتی از صحنه عملیات جنگ بین الممالی را تشکیل داده و در آنجا در ژوئیه ۱۹۱۶ جنگ خونینی بوجود پیوست که بنام آن محل (محاربه سوم) معروف شده. تهیه این حمایه را متعین از ششماه قبل دیده بودند و با آنکه از طرف آلمانیها برای جاوگیری از این حمله مناقضت مفصلی ابراز شد مع هذا در لحظه معین (که شش ماه قبل تصمیم

آن گرفته شده بود) اجرا گردید، ۱۰۷.

سمر قید : شهری است در ماوراءالنهر، ۱۰۱.

سند : نام ولایتی است از هندوستان و نام رودخانه عظیمی هم است که در آن سرزمین جاری است و باقیانوس هند میریزد، ۲۲۷، ۲۲۰.

سین سیر : saint - cyr دانشکده افسری فرانسه در پاریس است که در سنه ۱۸۰۲ هنگام

امپراطوری ناپلئون اول تأسیس گردیده و برای صنوف مختلفه قشون افسر تربیت مینماید.

شرط دخول باین دانشکده شرکت در مسابقه مخصوص و دارا بودن از ۱۸ الی ۲۲ سال است در هر سال شاگردان دو ماه را برای عملیات قشونی در لشکرهای مختلفه برای مانور میگذرانند، ۶۴.

سهراب : پسر رستم است که از دختر پادشاه سننگان بوجود آمده بود. داستان این دلاور بسیار رقت انگیز است زیرا بدست پدر

(رستم) در جنگی که از هویت یکدیگری اطلاع بودند کشته شد. ۴۲۲، ۴۷، ۴۵۷.

سیامک : نام یکی از پهلوانان توران است که در جنگ دوازده رخ بدست گرازه پهلوان ایرانی کشته شد. ۱۱۰.

سیاوش (سیا و خش) : نام پسر کیکاوس است که بر دست افراسیاب کشته شد و ایرانیان بانهقام او جنگهای متعدد و مفصلی با تورانیان نموده اند که بالاخره خود افراسیاب هم بدست کیخسرو و پسر سیاوش مقهور و بخونخواهی پدر مقتولش ساخت (در این جنگها سرداران معروفی از طرفین کشته شد) ۸۸، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۵۳، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۲.

سیحون : نام رودخانه ایست که در ماوراءالنهر (نزدیک خجند) جاری و بدریاچه آرال میریزد، ۳۷.

سیستان (رجوع شود بزیابستان)، ۲۲۷.

شارل دوازدهم : Charles XII (۱۶۸۲-۱۷۱۸)

پسر شارل یازدهم پادشاه سوئد. پس از وصول بسن رشد شروع برزم آزمائی نموده با سلاطین دانمارک و روسیه و لهستان نبرد های سختی نموده و فاتح گردید.

در مرتبه دوم که برضد پتر کبیر شروع بمخاصمه و جنگجوئی نمود با مهارت و نظم قشونش، شکستی فاجش در پولتاوا از قشون روسیه دیده و مجبور شد بترکیه پناه برد و با مساعی که برای همراهی سلطان احمد سوم سلطان عثمانی بجهت ضدت با روسیه و همراهی با سوئد بکار برد موفق

شد پس از مدت مدیدی بسوئد بازگشته و ناگزیر شد با تزاروس مصالحه کبر ده از قسمت عمده متصرفات خود صرف نظر نماید. درحین اینکه درصدد جبران مافات بود بضرب گلوله در ۱۷۱۸ از یای در آمد، ۱۱.

شوراب : نام شهری بوده است در دم که انوشیروان آنجا را فتح و با خاک یکسان نمود، ۵۶.

شیدوش : نام یکی از پسران گودرز

است . ۲۱۸ ، ۶۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۴ ، ۲۱۸ . ۲۲۴

شیده : نام پسر افراسیاب است . گویند

چون او بغایت حسن و جمال داشت پدرش او را به شیده ملقب کردند ، ۱۲۲ .

طبرستان : نام ولایت مازندران است که

در آبادی و فراوانی نعمت و حاصل خیزی و شکوه و زیبایی مناظر طبیعی بر تمام نقاط ایران برتری دارد . در زمان قدیم مرکز حکمرانی اسپهبدان و سلاطین مقتدر بوده است ، آثار تاریخی بسیار در نقاط مختلفه آن یافت میشود ، ۵۴ .

طوس : پسر نوذر و از پهلوانان ایران

است که شخصی خود خواه و مستبد الرأی بوده و باین واسطه غالباً مرتکب خیبط و خطای بزرگ جنگی میشده است (کشتن فرود ، شکست از تورانیان و غیره) . ۱۲۲ ، ۸۲ ، ۵۳ ، ۴۶ ، ۴۵۰ .

۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۲۰۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۳۲ . ۲۷۱ ، ۲۵۶ ، ۲۴۶

طیسفون (تیسفون) : یا مدائن پایتخت

اشکانیان و ساسانیان و شهر مهمی بوده است در کنار رود دجله . اکنون خرابه های آن نزدیک شهر تاریخی بغداد است ، ۱۴۸ .

عسجدی : ابو نظر عبد العزیز بن منصور

مروزی متخلص بعسجدی از شعرای دربار محمود غزنوی و از معاصرین عنصری و بعقیده بعضی شاگرد وی بوده است . قصائدی در مدح محمود ساخته ولی چیزی از آنها در تذکر شعراء نیامده است و فقط قطعات معدودی از آثار او باقی است ، قصیده غرائی در فتح بتکده سومنات سروده که شاهکار وی محسوب میشود .

وفات او را در سنه ۴۳۲ سال وفات مسعود

غزنوی نوشته اند ، ۳۱ .

عموریه : نام شهرست در سر زمین شام

۵۹

عنصری : حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد

متخلص بعنصری پس از مرگ پسر تجارت را پیشه خود ساخته و در کمترین مدتی اموال موروئی را بیادفنا داده سپس بکسب دانش و علم پرداخته منزلتش بدرجه رسید که از طرف سلطان محمود غزنوی بلقب ملک الشعرائی نائل گردید و وفاتش در سال ۴۳۱ هجری است ، ۲۲ ، ۲۱ .

غز : نام قطعه ایست از سر زمین توران که اهالی آن صنفی از ترکان غارت گر بوده اند . گویند در زمان سلطان سنجر این قوم قوت گرفته خراسان را بتصرف آوردند و سلطان را گرفته در قفس مجبوس ساختند ، ۱۲۲ .

فرامرز : نام پسر رستم است که او نیز یکی از پهلوانان معروف بشمار میآمده و در موقع حمله بتوران نیز مامور اشغال خرگاه (ناحیه از شمال هند) گردیده بود ، ۵۳ ، ۵۰ ، ۲۲۰ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ .

فرخی : ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص

بفرخی از شعرای بزرگ دربار محمود غزنویست ، اصلاً سیستانی بوده ، پدرش در خدمت امیر خاف سیستانی بود ، قبل از خدمت محمود در سیستان نزد دهقانی بسر میبرد ، چون کزران او نمیشد از او رخصت گرفته عازم خدمت امیر ابوالمظفر چغانی گردید و در صحرای داغگاه قصیده معروفی در مدح شهریار چغانی سرود و صاف بزرگی یافت ، پس از مدتی عازم دربار محمودی شده در آنجا بمقام و مرتبه بماندی رسید . دیوان او معروف است و تالیفاتی در عروض و نقد الشعر دارد ، وفات او را بسال ۴۲۹ ذکر کرده اند ، ۲۱ .

فردریک (Frédéric le grand) :

(۱۷۱۲-۱۷۷۶)

پادشاه پروس از سنه ۱۷۴۰ تا موقع مرگ پادشاه بود ، بواسطه حسن سیاست و داشتن وزرای عاقل و قوای نظامی بر شوکت و عظمت مملکت خود افزود ، این پادشاه دارای آثار علمی و مطالعات ذقیمت .

نظامی است. سی جلد از تالیفات وی باقی مانده است، ۱۱، ۲۳۷.

فردوسی: آشکار است که اگر خورشیدی بر گروه خواب آلودی بتابد و در مدت تابش آن هیچکس بیدار نشود مگر پس از غروب، کیفیت وجود آن خورشید را بآبستگی از آتاری که بر جای گذارده است تجسس نمود. بدین نظر چون در زمان فردوسی بیداری نبوده تا بسلیقه امروزه یاد داشتی از او تهیه و بدست ما بدهد هر چه در باره آن مرد بزرگ گفته میشود استنباطی است که از آثار او بدست میآید. و چون ذوق، روحیات، درجه معلومات و فن مخصوص اشخاص در مورد تشخیص و ادراک مطالبی از آثار دیرین متفاوت بوده، در باره موضوع واحد هر کس بنحوی مخصوص مطالبی را درک و از آب در میآورد که غالباً با مطالب دیگران متباین است، بنا بر شرح مذکوره اگر تعریف فردوسی در این کتاب با آنچه تا کنون حدس زده اند تفاوتی دارد هیچگونه تعجب و تردیدی در باره آن روا نمیشد و اما **راجع بشرح حال او:** مطابق آنچه از آثارش استنباط میشود **تولدش** در حدود ۳۲۰ و کسری هجری **وفات او** بعد از ۴۰۰ هجری **مولد او** طوس، **مذهب او** پرستش ایزدیکتا و بزرگ دانستن کلیه پیغمبران و مردان بزرگ، شاه پرستی، ایران پرستی، راستی و مردی و مردانگی و ستاینده خرد و دانش، که در هر یک بحدا علی کامل و بهترین نمونه میتوانوا واقف گردد. **اخلاق او:** بشمام معنی، ساحشور، فوق العاده بلند همت و با عزت نفس، سخی و با گذشت، رؤف در باره زیردستان، صمیمی و با محبت نسبت بدوستان، با سختی و شدت نسبت به دشمنان، معتقد بازوم مقررات و قوانین، در عین حال بی اعتنا بجوادی روزگار. **معلومات او:** میتوان گفت از کلیه معلومات متداوله آن زمان بحد کافی بهره مند و در قسمت های ذیل تخصص داشته است: فنون جنگی ادبیات، تاریخ باستانی، حکمت، فلسفه، السنه

(مخصوصاً زبان پهلوی) **نام او:** حسن، احمد، ابومنصور یا غیره که میگویند حدسی بیش نیست، آنچه که استنباط میشود آنست که اسم فردوسی قطعاً یکی از نامهای عربی بوده (که در آن زمان معمول بوده) و فردوسی شخصاً چندان میل و رغبتی بآن اسم که ناچار پدر و مادرش گذاره بودند نداشته چنانکه حتی یکمرتبه هم آنرا ذکر ننموده است و چون باستعمال کلمه فردوسی خود او قناعت کرده بيمورد خواهد بود که ما برخلاف میاش یک اسم عربی بر او اضافه کنیم **خانواده او:** از طبقه نجباء و بزرگان ایران که بحد کافی توانگر بوده اند، چه کسب معلومات مذکوره مستلزم صرف مخارج هنگفتی بوده است. **آثار او:** جز شاهنامه آثار دیگری که باو نسبت میدهند محل تردید است زیرا با کمترین قسمت شاهنامه نمی تواند برابری کند. در عین حال شک نیست که چنین سراینده بزرگوازی آثار مفصل دیگر نیز داشته است که مفرضین او و ایران آنهارا از بین برده اند. (نام او در غالب صفحات این کتاب ذکر شده است).

فرشیدورد: نام یکی از پهلوانان تورانیست که بدست گسته پهلوان ایرانی کشته شد، ۷۰، ۱۱۱، ۱۹۱.

فر فروریوس: نام سردار رومی است که در جنگ با انوشیروان مغلوب گردید، ۴۸، ۴۹. **فرو:** نام پسر سیاوش است که در موقع اردو کشی قوای ایران بتوران بواسطه سوء رفتار طوس فرمانده قوای ایران برخلاف میل و عقیده خود مجبور شد داماد و پسر طوس را بکشد ولی چون ایرانی الاصل بود از کشتن کیو و طوس که بمبارزه او رفتند خودداری نموده و بکشتن اسب آنها اکتفا کرد. بالاخره در همان جنگ بدست بیزن کشته شد. ۹۰، ۲۲۴، ۲۲۶.

فروهل: نام یکی از پهلوانان ایرانیست، ۶۸، ۸۰.

فرهاد : نام یکی از بهلوانان ایرانیست ۶۹
۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۸، ۹۱

فریبرز : نام پسر کیکاوس است که در جنگ دوازده رخ کلباد پسر پیران و یسه را به قتل درآورد ۲۱۸، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۶۸، ۵۳، ۵۰
۲۷۱، ۲۶۰، ۲۲۲

فریدون (آفریدون) : نام یکی از پادشاهان پیشدادی است که بعد از داد مشهور بوده . پدر او آتین و نسبش به تهمورث میرسد مادر فریدون فرانک نام داشت. کاه که از ظلم ضحاک بجان آمده بود طغیان نموده فریدون را که از اعقاب جمشید بود یافته بر تخت سلطنت نشاند و این شاه کاه را پسر داری لشکر گماشت ضحاک را نیز تعقیب نموده در بابل یافتند و بایران آورده در کوه دماوند محبوس ساختند، ۱۶۱.

فیش (مارشال) : Foch (Ferdinand)
(۱۸۵۱ - ۱۹۲۹)

فریدناند فیش سردار معروف فرانسوی در موقع جنگ بین المللی فرمانده لشکر نهم شمال و در ۱۹۱۸ (اواخر جنگ) فرمانده کل قوای متفقین شد، اخیراً نیز عضو آکادمی فرانسه بود ۲۵۰، ۶۱

فن درگولتز Goltz (von der)
(۱۸۴۳ - ۱۹۱۶)

افسر و نویسنده نظامی پروس - در جنگهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ شرکت جسته و در ارکان حرب متصدی قسمت تاریخ جنگ و مطالعات نظامی بوده . بدو یک سلسله مقالاتی راجع به جنگ ۱۸۷۰ منتشر ساخته و نظریاتی در خصوص کامبیا و قشون او برشته تحریر درآورد . بعد از آن یک سلسله مقالات و کتب مفیده نظامی دیگر نوشت . در سال ۱۸۸۳ مأمور تشکیلات قشون ترکیه شد . کمی پس از این تاریخ سرتیپ سواره نظام واجودان مخصوص امپراطور کیوم اول گردید . هنگام جنگ ۱۶ - ۱۹۱۵ فرماندهی لشکر اول و ششم عثمانی را بر عهده داشته و در سال ۱۹۱۶ در

آوردگاه عراق جان سپرد، ۲۸۰.

قالینوی : نام شهر است در شامات که انوشیروان با فروریوس در آنجا جنگ نموده سپاه رومیان را منهزم ساخت، ۴۸.

قباد : نام پادشاه ساسانی پسر فیروز و پدر انوشیروان است . مدت سلطنت او چهل و سه سال بوده . مزدك در زمان این پادشاه پیدا شد، ۲۵۳.
قرقار : نام پادشاهی بوده است در اندلس که مغلوب اسکندر گردید، ۵۷.

قنوج : نام یکی از شهرهای قدیم هندوستان است، ۲۲۰، ۲۲۷.

کابل : نام شهری است مشهور ما بین خراسان و هندوستان، ۲۲۷.

کارنو : Carnot
(۱۷۵۳ - ۱۸۲۳)

لازار کارنو سردار معروف فرانسه و از علما و ریاضی دانان معروف آن سرزمین است . هنگام انقلاب کبیر فرانسه عضو انجمن صیانت عامه بوده، تجهیزات لشکری و قشون کشی فرانسه را بر علیه دشمنان خارجی او مرتب و منظم ساخته و برای حفظ جمهوری فرانسه خدمات بیشماری کرد . او را پدر فتح و ظفر و نجات دهنده وطن نام داده اند . هنگام قنصولی و امپراطوری ناپلئون او نیز داعیه داشت و روزگاری می گذراند تا در هنگام حکومت رجعت (لوی ۱۸) تبعید شده در شهر ماگدبورگ آلمان جان سپرد، ۱۱، ۶۳.

کاسه رود : نام رودخانه ایست در حدود توران زمین ۱۳۵ .

کاوس (کیکائوس) : دومین پادشاه کیان و پسر کیکاوداست . یکی از پادشاهان نامی بوده ولی بواسطه خودسری و بوالهوسی مکرر در مخاطره افتاده و رستم او را نجات بخشید ، مدتی در حبس شاه مازندران بود تا رستم بازحمائی از هفتخوان عبور کرده او را رهانید .
در اواخر جنونی او را عارض گشته و در گذشت.

مدت سلطنتش را ۱۵۰ سال نوشته اند ۱۲۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۱.

کتماره : نام یکی از مبارزان ایرانیست که در جنگ دوازده رح شرکت داشت ۶۹.

کرگسار : نام پهلوان تورانی است که بدست اسفندیار اسیر شده بود . اسفندیار برای رسیدن بقلمه ارجاسب جهت کسب اطلاع او را به همراه خود برده بود ولی او اسفندیار را فریب داده برافهفتخوانش کشید و پس از آنکه اسفندیار بر هفتخوان غلبه نمود از دادن اطلاعات دیگر راجع بروئین دژ خودداری نموده و اسفندیار او را بکشت ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷.

کزدهم : یکی از پهلوانان ایرانی است که دختر او (کردآفرید) از زنان دلاور بوده و در جنگ با سهراب نیز شرکت بسته بود ۳۲۰، ۶۸، ۲۲۵، ۲۱۸.

کشمیر : نام شهری است در هندوستان که با بادانی و وفور نعمت معروف است ، ۱۲۲، ۲۲۷، ۲۲۰.

کشواد (کشوادگان) : نام خانواده گودرز بوده است . ۷۸، ۸۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸.

کلاوزویتز : Clausewitz (Karl von) (۱۷۸۰-۱۸۳۱)

ژنرال روسی، در سال ۱۷۹۲ وارد خدمت شده و در سال ۱۸۱۸ مدیریت آکادمی جنگ را در برلین عهده دار شد. یکی از متفکرین عمیق نظامی است . رساله معروف او روی لشکر کشی جنگ ۱۸۳۳ او را مشهور ساخت ، ۲۱۰.

کلباد : نام پهلوانی بود تورانی که در جنگ دوازده رخ بدست فریبرز پسر کاوس کشته شد، ۷۰، ۱۱۰، ۲۵۶.

کتابد : نام ناحیه ایست که دارای کوهی بوده و گودرز سر لشکر کیخسرو در آنجا فرود

آمده بود . در این محل بیژن دوسه برادر پیران را بچند مصاف کشت، بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بردست ایرانیان کشته شدند و در آن روز خود پیران نیز در بالای کوه بدست گودرز مقتول گردید . این جنگ را دوازده رخ گویند لکن بیازده رخ شهرت دارد ، ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۸۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۹.

کوچ و بلوچ : نام طایفه است از صحرا نشینان که در کوههای اطراف کرمان توطن دارند و گویند اینها از عربان حجازند و حرفت ایشان جنگ و خونریزی و دزدی و راه زنی باشد اگر احیاناً بیگانه نیابند یکدیگر را بکشند و مال هم را تاراج کنند و همچنین برادران و خویشان و دوستان باهم جنگ کنند و این عمل را بسیار خوب میدانند و بعضی گویند موضعی است مابین سپاهان و کرمان ، ۲۲۵.

کهرم : نام یکی از پهلوانان تورانیست که در جنگ دوازده رخ بدست برته پهلوان ایرانی کشته شد ، ۱۱۰، ۱۹۱.

کیان : نام دومین سلسله از سلاطین ایران است که سر سلسله آن کیقباد و آخرین آنها دارا بوده است . سلاطین این سلسله نه نفر و جمعا مدت ۷۱۸ سال سلطنت کرده اند ، ۶۸، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۷۸.

کیخسرو : نواده کیکائوس و مادر او فرنگیس دختر افراسیاب است. کائوس او را بکمک کیو یافته و بساطت ایران برنشاند . پادشاهی عادل و نیکو کار بوده، جنگهای متمادی بخونخواهی پدر با افراسیاب کرده زمانی غالب و گاهی مغلوب میشد تا بالاخره بواسطه دخالت رستم فتح نصیب ایرانیان گشته و افراسیاب از پای درآمده اسیر و بقتل رسید و توران جزو ایران گردید . مدت پادشاهی او را ۶۰ سال نوشته اند ، ۲۲، ۳۲، ۵۴، ۵۶، ۶۵، ۷۶، ۸۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳.

کیقباد (قباد) سر دودمان کیان ازاعقاب فریدون . هنگام جهاننداری او زمام امور در دست بهلوانان بود . در زمان او رستم تورانیان را شکست داده و از ایران براند . فردوسی سلطنت او را صد سال گفته است . در اثر فشار تورانیان مقر سلطنت را از شمال بجنوب ایران منتقل نمود ، ۸۳ ، ۲۲۶ .

گر اژه : نام بهلوان ایرانی است که در جنگ دوازده رخ سیامک را بقتل در آورد ، ۸۲ ، ۱۴۱ ، ۲۲۶ .

گرد آفرید : دختر کز دهم است که در نام کز دهم مذکور افتاد ، ۳۲ .

گر سیوز : نام برادر افراسیاب است که سیارش بسعایت او بدست افراسیاب کشته شد و بالاخره خود او بدست کیخسرو (پسر سیاوش) کشته شد . ۲۷۶ ، ۶۵ .

گر شاسب : پسر زاب پس از پدر بسلطنت رسید و نه سال سلطنت کرد . هنگام فوت او افراسیاب بایران قشون کشیده تا دامنه کوه دماوند رسید و چون شهریار ایران مرده بود بزرگان ایران نزد زال رفته و برای دفاع ایران استمداد نمودند . او رستم را فرستاده از کوه البرز کیقباد را که از اعقاب فریدون بود یافته و بشهریاری ایران دعوت نمود ، ۲۳۸ .

گر گانج (گرگان) : نام ولایتی است در شمال ایران و نیز نام دارالملک ولایت خوارزم باشد که معرب آن جرجانیه است و ترکان ارگنچ خوانند ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ .

گر گین (میلاد) : نام بهلوانی است ایرانی که در جنگ بیژن با گرازان ، به بیژن خیانت نموده از راه فریب او را بطرف منبژه برده و بالنتجه در چاهی که معروف به بیژن شد از طرف افراسیاب مجبوسش ساخت ولی بعد بخواهش رستم بیژن (پس از هاشمی) از قصیر او گذشت ، ۶۸ ، ۲۱۸ .

گروی زره : نام یکی از خویشان افراسیاب است که در کشتن سیاوش مکرها کرد و حیلها نمود بالاخره در جنگ دوازده رخ بدست گیو

مجروح و اسیر گردید ، ۱۱۰ .

گستهم : پسر نوذر پور منوچهر است و نام پسر کز دهم هم هست و او یکی از بهلوانان ایران بود ، ۸۰ ، ۶۸ ، ۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۵ ، ۲۷۲ .

گشتاسب : در تاریخ هرودت و کتیبه بیستون و بشتاسب و در بهلوی و شتاسب و در طبری بشتاسب ، نام یکی از سلاطین کیان بوده که دین زرتشت را پذیرفته و پسر خود اسفندیار را چون داعیه سلطنت داشت بکنک هفتخوان و بعد بکنک رستم فرستاد تا معدومش کرد . مدت سلطنتش را ۱۲۰ سال نوشته اند ، ۳۳ ، ۵۶ ، ۱۶۳ ، ۱۷۸ .

گنگ دژ : (کنک بهشت) نام قلعه ایست که در توران بوده بارتفاع و استحکام فوق العاده مشهور و افراسیاب که از دست کیخسرو فرار نمود بدانجا پناهنده شد لیکن کیخسرو بانیرنگ جالب توجهی آن قلعه را خراب و تسخیر نموده افراسیاب را متواری ساخت . ۳۹ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۵ ، ۱۹۹ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵ .

گودرز : نام یکی از بزرگترین فرماندهان ایران داستانی است که مردی فوق العاده مدبر و از فنون جنگی و شیوه کارزار کاملاً آگاه بوده است باین بهلوان لایق و معروف علاوه بر فداکاریهاییکه شخصاً در جنگهای مختلفه ابراز داشته بود کلیه پسران خود را نیز بخدمت قشون گماشته و عده زیادی از آنها در جنگ بانورانان کشته شدند .

پیران فرمانده معروف تورانی بدست این سردار کشته شد ، گویند گودرز پس از کشتن پیران مشتی از خون او نوشید . جنگ دوازده رخ از شاهکار های جنگی اوست ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۵۳ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ .

محمود غزنوی پسر سبکتگین
غلام البتگین بوده پدرش در سال ۳۸۴ از
طرف نوح بن منصور سامانی بامارت خراسان

۱۸۰۰ در بار شین متولد گردید . پدرش
یکنفر افسر متقاعد پروسی بود و بعد چون
در هاستین علاقه پیدا کرد تحت تابعیت دانمارک
در آمد. جنگهای ناپلئونی این خانواده را برایشان
ساخت . هولنکه در سن بازده سالگی وارد مدرسه
نظام کپنهاگ شد . در رندسبورگ بسال ۱۸۱۹
درجه افسری یافت و در سال ۱۸۲۲ با درجه
نایب دومی بفوج گارد سوار شهر فرانکفورت
وارد گردیده سال دیگر بمدرسه جنگ داخل شده

امپراطور : امپراطوری فتوحات درخشانی نموده
 هنگام جنگ ناپلئون با روسیه رشادت و
 شجاعت فوق العاده از خود بروز داد . از طرف
 امپراطور با بق شجاع شجاعان ملقب گردیده بود .
 پس از خلع ناپلئون در سلطنت لوی ۱۸ به
 نمایندگی مجلس سنا منتخب و هنگام بازگشت
 صد و ده روزه ناپلئون بدویوست و پس از شکست
 واترلو و برچیده شدن بساط امپراطوری از طرف
 مجلس سنا محکوم باعدام و تیر باران گردید ،
 ۲۷۷ .

نیرم : نام نریمان است . ۲۲۷ .
نیمروز : (بسیستان مراجعه شود) ۲۲۷ .
وبان : Vauban
 (۱۶۳۳-۱۷۰۷)

مهندس نظامی و سردار معروف فرانسه . در
 طفولیت بی سرپرست و پریشان بوده ولی در اثر
 جدیت و لیاقت فوق العاده خود بمراتب عالی رسیده
 و در جنگهای مختلفه شرکت کرده و همیشه فاتح
 بوده است .
 سرحدات فرانسه را در مقابل حملات دشمنان
 خارجی مستحکم ساخته و قلاع و استحکامات علمی
 جدیدی برپا ساخت و از این راه خدمت بزرگی
 بمملکت خود نمود که هنوز هم مورد توجه عموم
 فرانسویان است .

در اواخر عمر بمناسبت انتشار رساله که در
 آن تساوی مالیاتی را از پادشاه خواسته بود مورد
 بیمهری لوی ۱۵ قرار گرفت ، ۲۵۹ .

وردن : Verdun
 حاکم نشین ایالت موز در شمال فرانسه . هنگام
 جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان نزاع خونینی
 در آن جا بوقوع پیوست و در جنگ ۱۹۱۶ مدت
 ۶ ماه مقاومت کرده و در مقابل دشمن قهار بافشاری
 کرد و تمام حملات آلمان را رد نمود ، ۱۰۷۰ .
ویسه : نام خانواده پیران فرمانده قوای
 توران بوده است ۱۰۸۷، ۷۹، ۷۸، ۱۰۸۱، ۱۰۹۰
 ۲۴۶، ۱۳۱، ۲۴۶ .

ویلهلم (گیوم ۲) Guillaume II

پادشاه پروس و امپراطور آلمان پسر فردریک
 سوم و امپراطریس ویکتوریا نواده گیوم اول .
 از خانواده هوهنزولرن ، بسال ۱۸۵۹ در برلن
 متولد و در سال ۱۸۸۸ تاجگذاری نمود . بعد از
 ختم جنگ بین المللی بهلاند رهسپار شده و در
 آنجا رحل اقامت افکند و در همان سال (۱۹۱۸)
 از سلطنت آلمان استعفا داد ، ۲۴۹ .

هزیر (هزیر) :
 نام یکی از پهلوانان ایرانیست که در جنگ دوازده
 رخ سپهر مبارز تورانی را بقتل درآورد ، ۵۳
 ۶۹، ۶۸ .

هری : نام شهری است از ایالات خراسان
 که بهرات مشهور است ، ۵۱، ۵۰ .
هماون : نام کوهیست در ایران که قوای
 ایران و توران در آن زدو خورد خونینی نمودند ،
 ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۵ .

هند (هندوستان) : نام مملکتی است در آسیا
 که بعد از چین پر جمعیت ترین ممالک دنیا است
 زمین آن پر نعمت و آباد و جریان رود های
 مهم گنگ و سند و هوای مرطوب اقیانوس هند
 خاک آنرا حاصل خیز کرده است . بیشتر خاک
 آن جزء متصرفات انگلیس است مهمترین بنادر
 آن بندر بمبئی است ۲۲۰، ۲۱۲، ۱۲۲، ۵۵۰
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۸، ۲۷۲

هومان : نام دلاور تورانی برادر پیران
 و یسه است که بسیار رشید ولی بی تدبیر بوده
 است در ابتدای جنگ دوازده رخ نسبت باهر برادر
 (پیران فرمانده کل قوا) بی انضباطی نموده بجهنگ
 ایرانیان آمده بدست بیژن کشته شد که باعث
 گردید که قوای توران بر اثر اوضاعیات و تلفات
 فوق العاده را متحمل گردیدند ۳۷، ۴۰، ۷۰
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸
 ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸ .

یازده رخ : بجهنگ دوازده رخ مراجعه
 شود ، ۱۱۱، ۱۱۷ .

۱۰۰

حاجہ سجاد علی

[illegible]

۲۔ اساتذہ کرام! اگرچہ جس کی کیا
 ہو، لیکن یہ جہنم میں ہو گیا
 ہے۔ اس لئے ال بی بی کو
 اپنے پاس رکھ لیں گے۔
 تو بلاشبہ یہ عذاب

وہاں ہوں وہاں رہتا ہوں

کتابخانه ملی افغانستان

وزارت

جیکے نام پر یہ کتاب لکھی گئی ہے

چندین سالہ قلمی

ماہنامہ
تہذیب و تمدن

مجلسی فقہیہ اسلامیہ

بہارِ نبویؐ کی سیرت

